

1874
1875
B. L. 137

Tahfa lil Muslimin

by
Husaini A Razack

1902

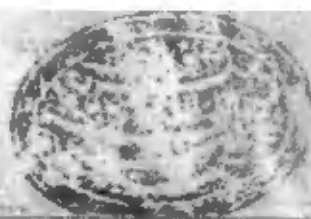
قوله في





نفت حضرت رابعان اوردن فصل و صواب پیش از پیش آن تکلیف میفرماید
حدیثی است که از جناب آنحضرت بنوی صلی الله علیه و آله ما توره و در کتاب من
لا یخترت الفقه مدکور است که الغریب نورث الجنة یعنی عزادان اهل
مصایب باعث دخول بهشت میگردند و بعد از کتاب از انوار الجناب صلی الله
علیه و آله روایت که من عز از بر پاکسی فی الموقف حله پیر بسیار که عز
دادن تسلی و به جزونی باشد بنده مشهور در موقف قیامت حله یعنی از
علما و مقلدان بهشت که بان خود شمال میگردند و نیز در آن کتاب شریف آنجا
استطاب امیر المومنین علیه السلام منقولست که من اتبع جنازة کتب
الله له اجر حبه قریب قبر لا یتبعه ایاها و قبر اول الصلوة
علیها و قبر اول انظار حق بفرخ من وقفها و قبر اول الغریب
مخوف من انکه کسی که تبعیت همراهی جنازه کند میگوید خدا بندگان برای او
بسیار قریب از انوار کفوات بهر سبب جنازه و بقیع اط برای نماز گذار
بران و بقیعات بجهت انظار می که کشد تا از دفن او فارغ گردد و قبر او و بکر
برای عزادان و معنی قریب در حدیث دیگر که بعد از آن کتاب از حضرت
امام همام ابی جعفر علیه السلام منقولست من میگردند و آن نیست که مرثیه

طهر السجده



مع جازق حی علی علیساندر مرجع کان له برراط فاذا استی مهنما
حی ید فی کان له قیرطان القیرطان مثل احد یعنی کسی که باینها
دو دتا بران نماز گذارد و بعد از آن کرد و در یکفراط از ثواب است و اگر باین
جازه رو دنا پیش کنند و قیرطو قیرطی برابر کرده احد است بجز اینکه روز
و شب در رزاش غفلت بخواب نماز نغف و کربارانی که در کل ولای و ولایتی
و دنیا ناکردن و در غفنه آند در تلاش شیع و تریع جازه مومنان بسیار حاصل و
تجسبل انیمه فصل و ثواب که شمه از آن مذکور شد باینست باین باشد و اگر کسی
بندرت جز غایت رسم خارف با اعتنال این محاسن قدم نماز رنج و در اند و در
احترار از وطن و ملامت مردمان طریق دلجوی و نوزیت دوستی محموده برای
هر قدمی که دست برد گذارند در آن دوستی بزرگش و مغفرت و بخنده و محبت
میگذرانند و از انواقه ناکر بر اصلا اسباب عاقبت کار خود گذرد و بمقصود
گیرند من قضی تجبه و مهم من یمنظر را بر خود و میخواهند بجان الله و
و خافلت آدمی زاد که از اینها چیزی نیست خود یکی را می بیند که چون او مسح
نوا و کوب و خوشنوا بدو مانند وی می آید و میرفت و اکل شرب بمجو و نگاه
بر روی از پای و راقا و دوازده عارضه پهلوی بر ستر بیماری نهاد و بعد از

و دستار و زانوز و افغانه چهاره طلافی خرد و دلبخت حیات را به جانش
 یاد سپرد و خلق بی القود جمعیت کردند و باز مانند کاشش دوسه ساعت
 حزن و غمش و فریاد برآوردند و انگاه تن نازک ناز بر و درش از جامه خوا
 محفل بیرون کشیدند و از لباسهای الوان جسریش بریان کرده بدو که
 یاس چیدند از زن و فرزندش جدا گشتند و بر نخه بازه خشکی انداختند
 و باران و دوستان بدو شش کشیدند و بتجیل تمام به خوشترین جامه دادند
 و کوری تنگ و تاریک کردند و او را در ان موضع پر سرور و مار افکندند پس
 استخوان و پیکان خاک بر او پاشیدند و از انجا مراجعت نمود و او را
 و تنها گذاشتند چدر روزی هم بغریب ترک میراث و گروی نمودند و بعد
 چنان از خاطر نارفت که کو با خواهر چهاره راهی گردید و بوندادی جا بجا
 معاينه می بند و ازین رهگذر غبار طلال اصلا بر خاطرش انمی نشیند و
 جان و فت در همان مجلس هرزه گوی و هرزه خندی اشتغال دارد و از
 چنین واقعه ناگزیر مطلقا بیاد نمود و نه گاده از ان خواب و خیال می آنگارند
 حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که لو تعلیون ما اعلم
 الحکم قلنا و بکنتم علی انفسکم کنینا و انما جتم علی الصدور

يتكون على اعمالكم ولو يعلم البهايم من المودة ما تعلمون ما
 اكلم سمينا محض معنى اكه اگر شما میدانستید آنچه من میدانم هراینه
 کم میخندید و بر خود بسیار میگریستید و هراینه برون میرفتید یعنی از خانه
 و مهور تا به بیابانها رفته بر اعمال خود گریه میکردید و اگر می دانستند
 چاره یان از هر کم آنچه شما میدانید گوشت فربه بخورید و بدین معنی از هم حرکت
 و غم آن می که خستند و لاغری کشیدند و بر طبق این حدیث شریف است
 آنچه حضرت موحی الله علی نبینا و علی السلام حکایت کرده اند که بر شنبالی گشت
 کوسبندان خود را بجا آوردند و نهی دادند که بازی میکردند و از آن گرفته بگویند
 میگفت الم تعلم انکم میت یعنی بدانید که کالبه خوابی مرد بعد از آن
 حضرت عیسی علیه السلام بر او خود رفت و در وقت مراجعت دیگر باره
 همان بره را دید ضعیف و طول کردیده و از لاغری تنگش بر رخت چسبیده
 احوال از او بستان پرسید گفت نمیدانم غیر اینکه روزی مروری بر این گشت
 و این را گرفته نمیدانم چه بگویش گفت باز الوقت حال او را بچین شد
 است کمی بینی مشهور است که چون کرکی کوسبندی از مرده بود و برود
 تا آن در نظر است کوسبندان دیگر از دنیا میسرند و از جبر اباز می شنند

۳
ادمی قسی القلب پدید آید یعنی از کوسپندان و چهار پادشاهی
و ابر تر است که چون کک سترگ از ریه بینی نوح وی یکی را برود
پلنگ سبز جنگ اجل کلوی حیات در دمنده بر ابر کمال اراض مملکت تنگ
منزله هنوز کالبدش در میانست که از غافل و مغفول غفلت از لذات
عاجل میکرد و بیت مثل ادمی پس ندان مثل مورد چست در میدان
ان کشته نیر پای دوات و ان ذکر دانه می بردستاب و حکیم سنائی
فرماید مه ز تو که ز تو بپیش تو مرد و تو بیزی خوش تر از کبار مرد
و دکان بکل میردی تو، تو بیزی عز و خردی تو، خود ترا که بکل کرد
نوا میری امیر کی میرد، و نیز از مذکرات امر خطیر تا که بر مرک زبانت
قبور فرستگان و با جهان جهان حسرت در فراش خاک خفتگانست که
ادمی بهوش لای را کلاب کجی چهره دل می نشاند و سورت نابرجس
و شهوت را در کانون طبیعت فی الجمله و در می نشاند چون غلغله خزه است
مذنب می شرافت بخش خاک پاک میرب حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه
و آله فرموده اند که زور و اموالکم و سلمو علیهم و سلمو علیهم فانکم تم
عبره یعنی زبانت نمایند و مردگان خود را پسندید بر ایشان و حجت

فرستیده تا کار گذارد بر ایشان که مراد تمامیت باشد چه بدستی که شمار
 عزیمت یعنی از جور بر خیزد و حفظ احوال آن سپهران زندان که بخانه
 عبرتی حاصل شود و دل خلعت سمان بنگرند اگر با فاش می افتد و مستعد
 مردی در خدمت الطیب امراض قلوب علی اله علیه و اله از قضاوت خود
 سخایت نمود و اخفقت او را میثا بدو و استسبار بوم انوار بر فرمود و هم
 از انشور علی اله علیه و اله در خبرست حدیثی که حاصل آن اینست که زیارت
 آن اخوت مایا و نو آورد و غسل ده مزد کار که میباشند آن شدن منوینی
 و موعظتی رساست و نماز کن بر بخاراک شاید آن ترا بخون سازد و سبک
 جزین در سایه رحمت طریقت و در فصل دوم بای اول گذارن یافت که
 حضرت داوود بنی بقیام خرقیل علی ینا و علیه السلام عبور نموده بعد از طاعت
 پرسید که هرگز قصد کنای کرده خرقیل فرمودند دیگر سوال نمود که از عبادت
 هرگز غیب و جزوی ترا بجه رسید گفت نه فرمود و هرگز مایل دنیا و خواسته شدن
 لذت آن گشته فرموداری که واقع است حضرت داود فرمود و قما تصنع
 اذا کان ذالک یعنی چون خواهی دنیا ترا بجه رسد چه میکنی و از آنجا که از
 خود دفع منافی فرمودی این غیب یعنی باین دره خود مبرویم و از آنجا که

جنت میگردم حضرت داود بآن مکان رفته سختی دید از این مناده و کاسه سری
 و استخوان پوسیده چند بر آن افتاده و لوحی از این نوشته و بر آن نوشته
 که من خاتم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بیان نمودم و هزار دختر زیارت
 بروم عاقبت ملک فراش من شد و سنگ تابیم کردید و با کرمان و ماران میگویم
 پس هر که مرا بیند باید که مغرور نیانگردد و نشیپه انجکایت است آنچه نقل کرده اند
 که یکی از سلاطین روم وصف عمارت قبة الرصاص را شنیده و اراد نمود دیدن
 آنکه دیده بود و تا وقتی از در الملک خود بقصد دیدن آن منتظر کرده بطی آن
 مسافت نغین نمود و کبیدی عالی دید صورت محبسی بر آن نقیسه گشته و بر آن خطی
 نوشته که کل ملک نزول ملک الله العلی الکیه یعنی هر پادشاهی ملک او ذلیل
 و سلطت او فانی و باطل میگردد و جز الله تعالی که از علو شان و بزرگواری
 دست فوال از دامن جلال او قاصر است و کسی داخل این قبة نتواند شد تمام
 بر کند پادشاه فرمود تا از آن مقام نزعت تمام کنند ندوری پیدا شده پادشاه
 بیرون آنرا کشید رفته قبری عظیم و بر آن لوحی گذاشته و بر یکطرف
 آن خطی نوشته باین مضمون که بنرس از موت و تعجیل کن پیش از فوت که
 هرک بزبان اسافت چاره آن کن بطاعات و فرمان برداری حق تعالی که

ملک الموت بر فرمان برداران مردمان و بر جانب دیگران لوح پندی چند نوشت
 که ذکر آن باین مقام مناسبی بنده اند از آنکه اندک آن بهند و بعد از آن
 مؤمنان را قوم کرده که یا بنی آدم این قبرلام این عامرست که سالها و شای
 کرده از اسبید بختیج آورده و هزار و هشتاد کرده چاره مرگ توانست
 هر که بیند این را باید که عبرت گیرند و نیزه و استخوان اند که در حضرت است
 خانه یافتند از تنگ تراشیده و در آن خشتی زین بناده و بر آن خشت شخصی
 عظیم افتاده و بر لوحی این نقش کرده که عیسی انا المذکور بالعلم المدید انا الله
 بنی حاد صاحب القصر المشید بنی من نظر کن و عبرت بگیر ای انکسی که بهر
 در از مردی من شده این خادم صاحب کونک کج کاری یا کونکی بنده
 مفسرین و تفسیر و تفسیر و تفسیر که در سوره شریفه حج است ذکر کرده اند
 که این جا که است تعالی ترا من مصله خوانده از بختیج که اهل آن ملک است
 و آن مصله مانده در دامن کوه حضرت موت است و تفسیر بر قلون کوه و تفسیر
 و بای آن ها و ثانی است که او را مندر که بنده حاصل زیارت قبر سلیمان
 و مشاهد و شما و کوه خانه های من و لسان علی غلطت پیش را بنده متین و موعظی
 است چنانکه حضرت عزیر فرموده و امان و را از ذکر و بوسه ای حاصل و نیا

و نیز ان شہوات و نیاز در کانون طبیعت فرو می نشاند و از مرغبات
زیارت قبور حدیثیت که از سر و راجه رملی اله حمد و آله مانور است و در جامع
الانبار مذکور که و من مر علی المقابر و قتل هو الله احد احد عشر مرة
تروجب اجره للسموات اعلى من الاجر بعد السموات حاصل می شود
کسی که بکمرستان کند و یا زده بار قل هو الله احد بخواند و نواب از کمرستان
به نماید خدا تعالی بعد از آنکه کان ابرو و نواب بوی مطاف نماید و نیز در آن کتاب
از احمد بن محمد روایت نموده که گفت من و ابراهیم بن یحیی و درستانی بودیم
تا که ابراهیم بر سر قری آمده و رو قبله نشست دست برین قبر نهاد و گفت
بار انا انزلنا جو انزه بعد از آن گفت که حدیث کرد مرا صاحب این قبر که
محمد بن اسماعیل بن یزید باشد که من نزد قبر موسی قتل عند سبع
مرات انا انزلناه فی لیله القبر غفر الله له و لصاحب القبر یعنی
هر که زیارت قبر موسی را کند پس بخواند نزد آن قبر موسی بهفت بار انا انزلناه
فی لیله القدر بیامرز و خدا تعالی او را و صاحب القبر را و این حدیث بفرست
و در کتاب من لا یخفیه العقیقه از محمد بن سید مرتضی حضرت علی بن موسی الرضا
علیهما السلام منقول است و در کتب زیارت قبور و دعا و سلام بر آن کسان

ابا و پدر و مادر و در ارشاد القلوب مرویت که حضرت اخدس نبوی صلی الله
 علیه و آله چون داخل قبرستان داخل گردیدی باران این سخن در دهنش
 رحمت انبیا از یک بر زبان حکمت یافتش بر تربت آن مؤمنین در غربت
 یاری می که اسلام علیکم ایما الابدان البالیة والعظام الضعیفی
 خرجتم من الدنیا بحسبها اللهم ادخل عظیم مرعاه منک و سلاما
 منایا الرحم الراحمین حاصل معنی آنکه سلام بر شما ای بر بنای کشته گرد
 و ای سخاوتی پوشیده که از دنیا با صبر رفته اید خداوند داخل ساز
 بر ایشان رحمتی از جانب خود و سلامی از قبل و ای رحم کنند ترین هم
 کنندگان در کتاب من لا یخضر الفقه هم از انس و رسولی امیر علیه و آله و غیر
 است که چون بر قبر مردگان عبور نمودی و نمودی که اسلام علیکم من
 و یا رقوم مؤمنین و ان شاء الله بکم لا حقون یعنی رحمت خدای بر شما باد
 در خاندانی جماعت مؤمنین و پیوستی که ان شاء الله از دنیاال شما خواهد بود
 و در جناب سلطان امیر المؤمنین علیه السلام بعد از کتاب روایت نموده که چون
 داخل قبرستان گشتی اینکلمات جوشن ربانی غفلت زدای بر زبان مبارکش
 گشتی که یا اهل القبر و یا اهل القبر اما الدنیا فکنت و اما الابد و ج

فقد سمعت واما الاموال فقد سمعت فقد اخبر ما عندنا
 غلبت شعري ما عندكم من معنى انكه اى ساكنان خاک وای غیرین
 این خاک اما خانه های شما پس تحقیق که مسکن و بکران شده و اما زمان شما
 پس تحقیق مسکونه و بکران گشته و اما ما دنیاى شما پس تحقیق که در میان
 و بکران مضتم گردید و بجز اینست پس است ای کاش مبداءیم که جنب شما
 در دست بعد از ان طاعت صاحب گشته فرمود که اگر اذن داد و ذی نشانرا
 در جواب گفتند که این کفندی که این خبر از اذن تقوی بدستیکه بنشین
 از شماى تقوی است و در کافی از عمر بن ابوالفضل از روایت کرده و گفت
 در خدمت ابی جعفر عیسی امام باطن و ظاهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 در کورستان بقم بر قبر مردی شیعه از اهل کوفه که بنیم آنحضرت بر فرمود
 توقف فرمود فرمود که اللهم ارحم قبره و صل و حله و راسه و
 و اسکن الیه من رحلت ما یستغنی بها عن رحمة من سواک الحقیقه
 کان بقره حاصل مضمون انکه خداوند ارحم کن بر عیسی او و بپندوده
 بعد می اراد حق مبین باطل یک با اعمال صالحه است و او را حاصل اینکه انتم
 را از و زایل گردان و انس و وحش را و ما و من و چه کن بوی او از حشر

خود آنچه مستغنی گردوان از رحمت تو و طعن سازا و بر کسی که دوست
 میداشت و یار یعنی او را امام مقتدای خود میداشت و نیز کتاب
 شریف کافی از عبدالرحمن مرویست که گفتیم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام
 که برای قبول رکن و سلام با پدر کرد فرمود نقول اسلام علی اهل البیت
 المؤمنین و المسلمین انتم است اولا و نحن انشا الله بکم لاحقون یعنی سبکوی
 سلام و رحمت بر اهل این کورستان از مسلمانان و مؤمنان شما پیشرو ما
 بنز ایشان ابد از دنبال شما خواهیم رسید و در همان کتاب هم گفته
 العقیقه نیز مذکورست که وقتی برای زرع رحمته الله و قارت یافت ابو زکریا
 بر فرودی سوره گفت بسم الله یا نزه و الله ان كنت لی یا مراء لقد
 وانی حلت لراض اما والله و ما فی فقد و ما علی الی اخره
 معنی اینکه رحمت کند و ترا خدا بنحالی ای زبجد اقسام که تو بدستی تو با من یکجا
 بودی و مرا بدست حق که تو اوقات نمودی بر ما بلکه البته من از تو هر آنکه در این
 دینت مرا بجلوس غرض از بنحالی احبابی و اگر نه بول و خوف و خشت مرا که می بود
 مرا بدست سرور و شادمانی کشم از یکدیگر بجای تو باشم و مرا بدست جفتی که مشغول
 ساخته است مرا از برای تو از اندوه بر تو یعنی غم این دارم که با احوال تو

درین عالم چگونه باشد علم مفارقت از مفارقت از خاطر من برداشت
 بچند اگر من بگزینیم برای تو لیکن گریستم بر حال تو ای کاش من میدانستم
 در آنش تو چه گفتی و بگو چه گفتند بعد از آن گفت اللهم انی قد وهبت
 لهما ما افترضت علیهم من حق فی قلب الله ما افترضت علیهم من حق فی قلب
 الحق باوجود معنی یعنی خداوند از این استیکه من تحقیق نمیشدیم با آنچه را که
 فرض و واجب کرده بودی برو از حق تو پس تو سزاوارتری بچند بیشتر
 از من و در مجموع و در ام مذکور است که حضرت امام جعفرین محمد صادق
 علیه السلام ببا بود که شب که در میان رفتن خطیب فرمود که با اهل بیت
 مالی اذاعه و تکه لا یحییونی یعنی ای ساکنان این قبرها چیست مرا که
 چون شمارا میخواهم جواب من نمیدهد بعد از آن میگفت حبیب الله
 بینهم و بین الجواب و کافی اکنون مثلاً معنی آنکه بچند اقسام که میان
 ایشان و جواب توبی میسر شده یعنی قدرت بر سخن کردن ندارد تا جواب
 من گویند و گویا میگویم که من نیز مثل ایشان خواهم شد و بعضی از ایشان
 چون بر قبرستان مشرف میگرددی و آن مقام بر سر ترا بدید بعشرت
 دیدی گفتی ما احسن طواهرک انما الدواهی فی ابوابک چه بگوست

ظاهر تو و تواجیح غلیظه که چیتما در باطن منت و دیگری شما که بکورتستان
 خطا هر دو کان کردی و کفتی با اهل قبولی مرقم قیاموتاه و عانیتم احکام
 قواعد علامه یعنی مردید و و دیب حیات سپردید بر عی ای مردنای و
 کردای خود را ممانده دیدید پس ای کردار ناوینگی از اکاه دلا ن باشم
 در وقت مرگ یا قبولی بکفت یا اماه لیتک کنت عقیما ان ابتک فی القبر
 حسابیلا و من بعد ذلك رجیلا یعنی که ما در کشتیم و نازایمی بودی
 و مرا بمن زائیدی بدستیکه مهر تو مدتی در کوه دور و دراز مجوس خواهد بود
 و بعد از آن از آنجا بر صده جزا طلت خواهد نمود و عمر بن عبدالعزیز که از فضلای
 بنی امیه بعفت می نمودند ای انصاف بر فیض افعال دشمنان خاندان رسول و
 ال اعتراف داشت چون با کورتستان نهادی و نظرش بر قبولی و اجداد
 اسلاف خود افتادی این مضمون را کردی که این قوم بدان من بنی امیه
 اند که درین قبولی عنوده اند و کوی هرگز با اهل نیالده نسا و عیش شریک نبوده اند
 بنیستی که بر خاک افتاده و مورو مار رو بایشان نهاده و عقوبت نای اعمال ^{الشان}
 خود آورده و حامی گرفته و بد و محنت انجمنی در ایشان کس نکام پذیرفته است
 این سخنان پذیرفته است این سخنان بکانت و می زار بد و انک حضرت و بکانت

مبارک و نمان بن متذکره که از اعظم سلاطین عرب بود روزی سوار بر مقبره
شعبه نمود و یکی از اهل بکوشش از زبان حال آن کوبندگان خوش این بیت خواند
الا باضا الراکب علی الامراض تلک یوم کما کنتم کما کنتم کما کنتم یعنی ای
جاست سواران که بروی زمین میروید و نیز چنان بودیم که احوال شماید
و شما هم چنین خواهید شد که اکنون مانیم و نیز بعضی از عارفان پوشیده شما
به خوشناباد کورستان یا وار بلند گفتی یا اهل القبر هومر من انا و من انیم
یعنی اهل کورستان من گفتم و شما کیانند و همان من و در خواب گفتی که نحن الایمان
والامهات والاحزوة والاسخوات نحن الاحباب والحجرات نحن الکرامات
والاخوان طمحتنا البدوه و اکلتنا الجنادل والنری یعنی برادران و مادران
و برادران و خواهرانیم مادر کستان و همسایگانیم ما محملمان و بارانیم زیم
کرد ما را اسباب و جلا خور و پدرهای ما را شک و فاک این محنت سرا و از قبل این
کلمات جانور در داند و زانیا و او میا و صلحای امت و از مردم شکوهر
روشن بصیرت در خطا اهل قیود و در کتب سلف و خلف بسیار مذکور است و بر ظاهر
است که امثال این کلمات در حقیقت با معنای غیبیه این قابل خطا و قادر
بر جاب نیستند بلکه در حقیقت این کلمات با خوانش و مراد از آن بتدوین کلمات است

و از دستم فدا بزارم چنانکه سابقه نیز مذکور است تا این فایده مست پس
 سزاوار است که هر دو کامل نفس شوخ چشم چایل پاکای بدیدن این کذا و جین
 کلمای اعتبار بدو و سامنی چند بتاشای کلمای کوناگون احوال ساکنانی
 مشغولن ساخته از فکرهای جا کلاه دنیا و شومش باز آورد بدین مراده از
 دل سبای خود ناله و بیدار گشت هر سینه دیده بهرست با از خواب غفلت ناله از
 عبور بر سنگهای هزار نفس اماره را سنگ طاعت سازد و از حرور برود
 و مقبره خود را بنظر خنده و بنیاد حضرت اندازد و از سر مردان هر کدی
 برد و بدو در امر محال نماید و از آینه بدن بنای بر لوحی صورت احوال خود را
 مشاهده نماید از صورت هر قبری یعنی دقش بی برد و از موضع برجسته از هر کج
 طبع سخن فهم را بشور آورد مولفه سوی کورستان گذاری که خوشنوم
 بری است شنبه و خواباری کل رخ سمن بر پشت تابشک پر مار از کل صد کل
 حرکت شنبه شنبه سر نهاده بر زمین قدم قدم شاخ دست به طرف راهگاه
 شاه دامادی است شوخ هر قدم کردی سرای نو و کوسی و طبعیت هر قدم
 و انبای از پس خاک افتاده اند چشم دل کردا کنی هر جاده عقد کوهرت
 گوش هر مردمان از بنده غفلت مست ورنه هر نفسی به و نشی و غفلت بر سر است

برهنه و تنها در این جهان بی بقا هر مراری از عطی از سبزه تر نحس است
 ای دایم بکلی جان از پی زربافتن غیری زین کاخ ویرانت به از کج ریت
 کرد و اعطاد کرد مرگ و کز مرگ اما کز د مرگ پنداری همین حق از برای حق
 و لیکن در زیارت قبوری باشد که صاحب خیمگان کامل باشد شوخ و شنگان
 حیا بل باشد که حسرت نگاه مقابر را عشر نگاه نفس کافر و آرد و چنانکه
 در اکثر بلاد متعارفست که هر هفته روزی معین میرانجا میروند و بتجاشای
 باز و دیگران و حقه باز آنکه در آن مرگها همگانها ساخته آید محو گشته میرانجا چشم
 و گوش میکرد و صاحب نه اتقان بی آب و لبه کوه طلب و جستجوی
 فرزندان مسلمانان از هر سو نظر در آورده سر در دنبال نشان میکند دارند
 و شاید باز آن شوخ و شنگ با جامهای سرخ و دودیم رنگ در هر گوشه خانه
 بجای جلد یا زنگنه دراز و بنار در میان می آورند جمعی بی بک بر قبور
 انزبان خاک نشسته بجای تلاوت قرآن بلفظ دزدان می بردند و گریه
 می کردند در آن مقام برانند و حلقه بسته در عوض آبهای کویه که باید بروند خود
 گسسته بقیه خنده او از بلند سازند و اصلا از آن عزیزان خاک سرم و حیا
 او از احکار اندیشه بر او اندازند و نمکوند که در زیر پای ما یک دو زنده

حاصل چه نمود محبت و درین هنگامی زهر سگاف و لوله و چه دشت
 دانهای جنس مانند باغک تبره یکساخته اقران و امثالیه که در بر حیرتشان
 بربان حال از خاک گذشت کرد و کشانند بر کربان خاکشید محبت خوانند
 لبیک صوبت اجل نرم گردیده سر و دانه بهتر صفت در انش نبینی قد قدر
 سهرم افراوه نازک نشانند مانند اوراق گل در خاک غایبه روی بروی هم بناد
 از دانه بیج کوچ گشته و نشادانند در انش محبت نبشته جانکشاید در
 روی خود بسته زمانه خوانند بنام سف زمانه نبشته شیر شکارانند در خیر افواج
 پاکشیده میدان دارند بیخروج تنگ قیادگر نده صاحب نظرانند سرشت
 در چشم خاک خفته سخن و مانند زبان در کام زمین نهفته عالمانند انزای
 وجود کنیشان از هم بکشیده کاتبانند کرکک حکم رقم شان از صف و کلاه
 تراکشیده جوب زبانند شمع صفت مغز جانان بشعله حرکت که نه شیرین
 که مانند مودان کو چشم زارشان از خانه زبور ساخته کلاه بر پا و مانند دست اصل
 خاک در کاسه برشان کرده خاک مغز انش فکاه و دانه و بر آورده
 خود فروشانند شکستنی خودی را بجان خریده الوان پوشانند چاکر کنش
 بخون شان بکندی گردیده از نادی طرب زردکی واهی مراسم بندگی خدمت

۹
امیرالمومنین علیه السلام منقولست که ما من احد من عقیق الی واصل
القبور یقولون یا خاقل لو علمت ما تعلم الذاب حکمک علی جسدک
حاصل معنی آنکه چکرس بر قبرستان گذر کند مگر اینکه مردگان انقبور خفتگان
از ختمای بر بار و مورد کوبندای جسیم اگر دانی آنچه ما میدانیم هر آنکه ازت
گوشت براند است نیز از زور و زبردست که من صمک علی جناح هات
الله تعالی یومر الخیمه علی رؤس الخلائق ولا یستجاب دعوه من
صمک فی المقلب بر ج و علیه من النور مثل جبل احد و من یحرم
علیه هم نجس من الناس محصل مضمون آنکه هر که خند و بر جنازه بخورد و داند
او را خداوند تعالی روز قیامت در حضور خدا بین و دعای او مستجاب نشود و هر
خنده کند در قبرستان و باز کرده از آنجا باشد گناه پیشانی کوه احد برود و هر
بران مردگان ترجم کرده برای ایشان طلب ممت نمایند از انفس و وزج نبات
باید و در کتاب شریفه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرگست
که ان الله تبارک و تعالی کرده فی است و خصال انما کره من اللواصه من و کله
و انما هم من بعدی محض معنی آنکه بدو سببیک خداست برای من بگردد و
و ناخوش من سمر و شمش خصلت او من نیز برای او و صبا و خود از فرزندان من

و پروان ایشان بعد از من گروه و ناخوش گشته ام و از جمله اطفال
 خندیدن در میان قویرا شمرده و مریضه پستی برسد. را مغرور این بود که
 آخر، تو و ایم از یک مغزی ایشان بسته خدای ما و حارثی بنشیند در مقام
 چه درست بسته گفت که الفحک و کل گفت که خجسته من عند القضا یعنی
 تو بخندی شکفتی میکنی و نمکت که گفت تو از پیش کار ز بدون آمد به بند و نه
 درین مام سراز غفلت ای جابل چه بخندی ترا چون و لغزبری مرده اغی غافل
 چه بخندی چه بیل بزد که یا نذر زید چه میگوئی کل ساخته و رواند زید
 چه بخندی آجل کجین ز من و مان کجین و تو ی چون کل بروز تو و چون
 کرین کن ای دل چه بخندی بحالت که با سید هر زمان ابرار را تو با این
 هست کاری خنک حاصل چه بخندی شکست که پشاپش و موج عمری دلی
 شکسته گشتی و ریاست بی ساحل بخندی ناشی هستی که نشت و حرکت
 چه بخندی بهت بسیار صعب و کار بی شکل چه بخندی بهیم با بد لب نشادی
 ترا چون کل میشی زگر از حق نمیرنگی ازین باطل بخندی کل غفلت بود
 در پیش عاقل خنده جانش تو و اعط مشیاری تویش را خاقل چه بخندی ای اصل
 کمال بد روی ولی بردا می و نه نشت لی مشوری و مرعوی است که چنین

های که خلق کثیر از صیغ و کسب و شاه و که ایگانه و دشمنان شریفه و بی محتاج و
 غنی عالم و جا بل نقص و کامل زشت و پیا پیر و برنا با جهان و جهان از و چهرت
 و عالم عالم ناست و غداست در زیر با خفته و هر یک بزبان فصیح حال با یکی گران
 بجا مال را بندی و مو غنی می گفتم با شدن یک از شدت عذاب و نکال شد
 نیکو سازد و این یک از حضرت ملک مال فصلی پرواز و ان از کرباری
 و نذر و بال شکوه نماید و این از شدستی حل دست ناست بر هشتاید یک
 از بوقاهی و بنای بی بقا گوید و این یک از حوادث انجمنی که بزکا حجت
 ان یک است تا مبدی رحمت بر خاطر بر حسرت که از و این یک است و هر است
 علی با فرطانی جنبه از دل پرافقان واه پراورد و انگیس اصله منت
 و این است و دانیم و زیاده و سوزش کوبندگان جنوش با و را بکوشش و نشنود
 انجمنان زبان هرزه نالشی در گریان و مان و دل خارا متانش در فکر باغ و
 و دکان بوده بود و آدمی از ان خارج نسا زد و زمانی بر انجام ضرورت باشد
 و پروانه که که سالها و فرمناشی عهد و عهدان بر باید بر و و خاک کمال مرود
 اعصار و دوبر باید مرود و نیز و از و ان را نهایی کعبه حسن مابعدار یکی بخش
 و دمای که از انجا با معنی جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله و است که

القبر بنادی کل روز پنجس کلمات انابت لوحده فاحملوا الی
 انسا انابت الظلمة فاحملوا الی سراجا انابت التراب فاحملوا
 الی قرشا انابت الحیة فاحملوا الی تریاقا انابت الفقر فاحملوا الی
 کثیر حاصل معنی ایک قبر و زیاده میان ندای پنج سخن ادا میکند اول ایک
 من خانه تنها نام با خود انبسی بیاورد و دوم ایک من خانه ناکم با خود
 بیاورد سوم ایک من خانه ناکم با خود فرشی بیاورد چهارم ایک من خانه نام
 با خود تریاقی بیاورد که چاره زهران نماید پنجم ایک من خانه بی برک و نواجم
 با خود کنی که شمار از پنج ان براند بیاورد که قصه بار سول الله مونس قبر حبت
 انحضرت و مودت و قرآن مونس قبرست و خانه شب چراغ است و محل
 صالح فرش است و صدقه یعنی مالیک در راه خدا یدربشان و هند تریاق
 است و کلمه توحید یعنی کلمه رکبه طیب لا اله الا الله سبحان الله و در معنی از دوا است
 اینضمون مذکور است که چون جنازه آدمی را بملب کونرسند بگویند مونس
 روی بکند و او دهند که باین آدم ما نزدوت من العمران لهذا الخواب و مملکت
 من العنا لهذا الفقر و ما حملت من النور لهذا الظلمة تحمل معنی آنکه ای فرزند
 آدم از ابدانی برای این راه خواب چه توفع میا کرده و از تو گری برآ

این مفسی چه با خود آورد و دوزخ شناسی دنیا برای این ملت سرای کدام
 چراغ با خود داشته آدمی نبود روان کار خود بدان ای کاش صدیک این بخش
 که در باب رونق امور مکتش می نمایند چه مساود نمودی و چنانکه صبح شام
 برای سرام انبیا باشد که روز دیگر متعین بکانه است بخورد و خواب و حد
 انش اضطراب می باشند کنای هم در حکما احتیاج سرای کو که بعضی از آن
 در نقد بشت خریف مذکور شده بودی ولیکن ما جمل شپکان خافل باورانی که
 بحاصل بختان پای دل بکل خود رفته که بی دستگیری عانی بی پاره اکای قانیم
 که هشت و در طریق مذکور قدم بر قدم توانیم بروشت نشیل اند غایت
 و الترفیق لفظ مراحل هذا الطريق العمیق زجلا زیارت فیه غافله الزامی
 ضرور و از دایره محو به دلهای رنجور است و اتهام بعضی از ساکنان راه قد
 دلتان آگاه در بنیاب بکدی بود که کاه بکاه ملازم و مجاور البرکات بود
 و دقت و هفت ماه و نواک مرکب با برانگشت کاه عجب غفلت دارد نیست
 سیرت مینمود و اندر حکایتی از مجموعه و در ام که آن تفصیل در مجلس باب اول گذار
 یافت که دست که وقتی که دالفرین بر سینه غزینت جبا انگشتانی سوار
 و آسمان کرد و در باد کج جبار و مشرانم شما بر کرد عالم دوار بود بر قومی گذر نمود

که عارض احوال ایشان بر پیوریسی اطوار فریب پسندیده و از اسکی دشت و از انجمن
 این بود که قبر نگه می‌داشت و هر صباح بر سر القبر رفته و انقادام را از خشن و غمناکی
 و کرد غبار رفته بگذاردن نماز استغفار نمود و ذوالقرنین بعد از دریافت عطا
 پادشاه ایشان را از اسراران در میان ~~و اطوار~~ فریب یک یک استغفار نمود و او
 در جواب سخنان سنجیده و برای هر کدام و حیثیتش بگفت تا در یک سکنه القوم
 انجمن نمود و انمود که بعضی از ازان انبت که چون از دنیا آرزو مراد دل بهر
 دیدن این قبور را از خاطر ماه و در ساز و مارا ازان آرزو بهر دوازده بعد از
 تمام انسخان کاسه سرسانی بر آورده با سکنه نمود و فرمود میدانی این کاسه
 مرکبت و نمود گفت کاسه برادر شایست که خدا تعالی او را سلطنت و فرمان
 بر اهل زمین داده بود و او بر خلاف قلم و ستم نمود و بدست خدا تعالی او را
 میرانید و شمار اعمال و اهره آخرت جزائی بنا را در کتابش میگذارد و بعد از
 کاسه دیگر بر گرفت و گفت ای ذوالقرنین میدانی این مرکبت گفت نه فرمود
 بر پادشاهیت که بعد از او پادشاهی یافت از ظلم و جور پادشاه ساقی منبت گشته
 و از ازان طریق نامشایست بر تافت و با جانی تل و فروتنی و درید و سگ
 طریق عدل و داد گردید او نیز چنین شد که می بینی که خدا تعالی عمل او را بر خورده

تا در آخرت پادشاه از ابا و رساند بعد از آن اشاره بکاسه فلزین کرد گفت
 ای فلزین ای کاسه سرزیرین خواهد شد و در کتاب شریف اکمال الدین حکایت
 سنجیه ای حکایت کرده و در طی احوال الطوار غریبه القوم چنین آورده است که چون
 مردی کلان ایشان در ساحتی از خانهای ایشان بود اسکندر از اطوار ایشان
 سنجیه شریفی را نصیب کرد که خوال نمود از آنجکه گفت سنجیه است که کورای مردی
 شمار بر ساحتها و بر در خانهای شماست گفتند فعلنا ذلک حال الدین
 الموت ولا یخرج ذلک من قلوبنا یعنی از او پرسیده کرده ایم تا مگر را
 فراموش کنی و با و آن از دل با بیرون نرود و هم در اکمال الدین حکایتی مذکور است
 که حاصل آنست که اسکندر بر ببری گذشت که کلمهای مرد کارا پشت و
 و میکرد اند و بنظر نفیض در آنجا میگرفت اسکندر با لشکر توقف نمود و باز
 آن استفسار نمود و میگرفت لا عرف الزلیف من الموضیع فاعرف فانی
 اقلبنا منذ عشرين سنة یعنی بخوابم کاسه سرزیرکان را از مردان ایشان
 و بعد با یکدیگر از فرزندان فرق کنم و میتوانم و حال آنکه بیست سالست که
 کارم اسکندر از آنجا رود که گفته گفت ما را یک عینت بعد از این خبری یعنی
 این سخن را همین با من وارد و باین کنایه میفرمائی نه و نه که من نمیبارد

اگر یک جنب هم مرا عمر بانی بودی و خدا بخیالی فردا نیز بر جیات من افتد
تا آنچه نکرده ام و ناکند می و فی الجمله خود را از تغییر بری آوردی و چون
صبح چشم کشاید و خود را زنده مشاهده نماید گوید که ای نفس آکسیده که آنچه
بسیجی استی صورت بست مامول بروید و دلخواه بحصول پوست اکنون با که
قدر زنده کی امروز را چنانکه شاید دانی و از این نیز چون ایام گذشته بهکاست
و نافرمانی نکرده رانی سحر دم را بنهار دار و غنیمت شمار و بکاشاک فرست
مرا بپوش و مماندها دیگر از جمله مذکرات حرکت که آدمی بان از عرض میگوید
غفلت بهمودی میتوان یافت چهار بیا و بخور سیاست از انجمنه که کمال
است اساس جیات در وقت جریان سلاب امراض و هلاک یا بیدار
روانند ام ان نزدیک بکار تر است و معالجات اطباء هر چند عاقل باشند
همیشه موز و نافع و سیل و مان اجل بی امان مانع و واقع باشد بلکه تا ایشان
اکثر خطای افتد و مزید علت میگرد و اگر در چاره حرکت چهار نبوده و دفع
از خود نمودی و اگر میتوانستند دفع نمود پس اتمان کیاست و بخواهد
و جالبوس ببارفت و بوعلی جز نیست است طینان را که این نکته حل نیست
که در پیشینه داردی اجل نیست اگر خود علم جالبوس دانی چه مرکب بدین جالبوس

چه عاقله و ارباب عاقله مرده چه افلاطون یونانی و چه کرد بر فقه طبیبی نام
 این چند بیت نفس کرده بودند که قد قلت لما قال لی قلیل قد سار یغمان
 الی ربه فاینما توصف من لطفه و مذاقته فی الدامع حدسه پیا لای دفع من
 جفیه من کان لا بدفع عن نفسه خلاصه معنی آنکه جفتی که کفتم چون گفت مرا گویند
 که نمان مرو و بجاگ رفت پس کفتم که چه شد از طبابت و مذاقته حدس او که وصف
 میکردی بیهاست جمالت که مرک را از دیگران دفع تواند نمود کسیکه از خود دفع
 آن تواند نمود پس مرگام مرمنی پیش آید و در ادب طبیبان مذاق و عاقله و انشا
 احتمال مرون مملکه جان بودن قرب الوقوع خواهد بود و صاحبان عقل معجز و خدا
 رای سلیم عاقله که در چنین وقتی از اندیشه مرک غافل و بیچنان دست و پویان این چنین
 برای عاجل باشند و هر لحظه کونه خاطر از خود بایوس و بیاض درج و بیاض
 نرغشند و اگر از آن جاری عاقبت نیز بایمند و متهمای مدید از آن متاثر نشاند
 و واقعه ناکر بر مرک اسبب عرض مرک دیگر مستدکر خود و بد ارک احوال خود
 نشاندند مجد هر یک از امراض و علل چنان در و واجل و اخریت
 وجهه دفع خون فاسد جمل و عزور برک دلهای ریخته نشتر چنانکه حبیب
 حضرت آله و طبیب کناه جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده

کہ انجی زابہ الموت یعنی پیغمبر و حرکت و نیز از اسرار علی اللہ علیہ والہ
 مرویست کہ الانراض والادجاء کلما یمر به الموت و رسل الموت
 از اجاء الاجل و فی الملک الموت بنفہ فقال ایما العبد کم خیر بعد خیرکم
 رسول بعد رسول و کم برید بعد برید ان الخیر لیس بعدی خیر و لنا الرسول
 لیس بعدی رسول اجیب یک طایعا او کثر یا فاذا قبض روحہ و تصارخا
 قال علی من قهرت من و علی من یتکون قوائمه ما ظلمت له اجلا و لا اکلت له
 رزقا بل وعا و ربہ فلیک الباک علی نفسه فان لی فیکم عودات قعودات
 حتی لا ابقی منکم احدا حاصل معنی آنکہ انخوار ارام شود و دشت اند و از آنک
 مرضیا و در دنا تکی فرستادگان و پیغام گزاران مرکبند پس چون اجل
 و ملک الموت خود را بد گوید ای بندہ بسا اخبار و فرستادگان و قائمندان
 کہ از مرکب پی در پی بتواتر و من احرین انجمن و فرستادگانیم اجابت کن
 پروردگار خود را خود را خولای نخواهی پس چون قبض روحش نماید و اهل می
 خروشد و اخوان برآوردند ملک الموت گوید کہ و فریاد و نوحہ برکے میکشند
 بجز اسوئکہ کہ من پیشی نکردم و زدی او و خوردم بیکہ اورا خداوند خود را
 پس آنکہ برو جنب کردید باید بر خود کردید چه بدستیک من میان شما بار خواهم آمد

پس نه خواهم آمد تا آنکه حج یک اند شمامگذارم پس نه داراست که اوستی مرا
 و علی را از الطاف خدای عزوجل شمرده بود و هر یک از آن قاصدان
 بصا و قیاس و قول خود را بمعالجه و منافی کشنده باطنی پردازد و از دو بکرات
 بهما دل دردمند از سر که میباید خواسته های دنیای خنک و بکر آتشهای
 خاطر نذر از اخلاط ایدیشه های فاسد بکند الم صدا و صندک در
 شعلهای چاداند و از رصده را کلفت شده و گیرهای دنیا خواسته
 ذات المحبت از موسسای نفسانی بسلوخی کند و هم برضات الصدراده
 و سکسهای نبطان را از سینه برگذ بکوفت یقین چند از زرد و فی الفضل
 روز جزا را ند و تقرب خفقان تنگی مجال نفسهای باز بین با بجا طر رساند
 ما شرای بر یکهای بوج این غنیمت سیر ابراهیم نهند از مرخاق و اقدار ناکیر
 بگویند فلولا اذ ابلخت المعلوم ما یباید آورد و الم حاصل با مقام و الم جسمانی
 نمود و نهاد مرکب برای سفر عقبی فکر ساز و بر کپی کرد و باید که آن حقایق
 دنیوی را روز بروز یک ساخته بتمام کوفتن طبل حیل یکبار و ویراه باید آورد
 چه بیکو گفته اند که من لم یستقم لم یتمم و نه فحاش و ان کان صاحب فراش
 سست یعنی یکدیگر میامرک نشود و همچنان کار خود نساخته میر و چنانست که

بنیاده یعنی مرکب نامکمان مرده باشند و اگر چه یکسال در بیشتر چارهای خفته باشند
شیخ علوم موسی رحمة الله علیه در امانی از نور و به اهل جزو حضرت جعفر بن محمد
علیه السلام روایت نموده از اششکی العبد ثم عوفی فلم یجدت خبرا ولم یکف
عن سؤی لقیته الملائکة بعضا بعضا یعنی خفطه قتالت ان خلاوا و او
تباہ فلم یفقه الدواع خلاصه مضمون اینکه چون بنده کو فتاکل شود و بعد از آن
صحت یابد و احداث عمل نمایی کند و از کارشستی دست بردارد و در خفا
که حافظان و نیند و با هم ملاقات نموده گویند فلان کس را بداد و اگر دیدیم دو
فایده کرد یعنی این کوفت برای او بمنزله دوائی بود که شاید بان از درد و
حاجت یابد و او را شش با صلاح آید از مکر و او را ازین غفلت و جهالت
بازیناورد و لطف هر دو ترای دل بند در دو سوره اما بکنم در نواز نیست
و یک از جمله مذکرات حرکت که با وجود آنها از حرکت فراموشی نشان کمال غفلت
و پهنوشی است پیری و اشارت است چون سنجیدی مود و شکج رو و ضعف با صبر
و کندی ساعد و تغییر نیره و ریختن دندان و خمیدگی قامت و امثال آنها
چه هر یک از آنها نیز از جانب حرکت خبری مسیح و بر نزدیکی وقت رحیل و سلی
مرحمت را که صاحب تاج و کمره باجمی باشد بقضا چه چاره جز امانی

شد موته بنده که گمان این عزت یعنی که اجل میکند ملک و ابا ایضا نان
 کار بکن است که شد قامت خم بکند از سر زور و بکند از قدم سر بر خیزد
 قدیم رفته و چشم بگرفته ترا بکنی خواب عدم و بر همین قیاس است علل
 و اسقامی که در کبر سن بر بدن غالب و پیر از اصحاب شبیه روزی جان در
 بکف غالب می باشد چون تنگی نفس و درد کمر و سستی زانو و خارش بدن و مثال
 اینها و پیر از گمان اینکه این امراض از قبیل سایر امراضی که در جوانی
 خارج می باشد علاج بزیاد قابل بردا و اندک پیر است و آنجهت هر روز مرده نفس
 حکیمی و طبی و در خیالی خام بکنن و ساختن همچون و ترکیبی می باشد و نمیدانند
 که هر یک از این علل بیک اجل را بمنزله چکانیت و برین آدمی فرو برد و دیگر
 از بدن جدای و گریزان حیات را از ان نای ممکن نیست و اگر فرضا بعضی
 از ان به استعمال و هوای دوست روزی تخفیف یابد یا عود می نماید از ان است
 استون عمر که کم یکن لکن انک الان موت طیب و لا رسید چه عمر نیست
 دور و ترا بنیرا نیکه میری و در طبیعت نیست در زبور حضرت داود علی تنها و
 علیه السلام مذکور است که من بلغ السعین خشکی من غیر علة حاصل معنی آنکه
 کسی که هفتاد سال رسید چاره کردیدی مرضی و علتی و نیز گفته اند که پیری

چار نیست که عبادت آن کنند و مصیبتی که تقریب آن ندهند برآورد
 عمر او ششاد سال از حکیمی ضنف خال خرد سوال گفت و انتم ز بهر کیستید
 تا بد از وی کار خاییدن برست چون کرد لغت زخم و درد آن بهضم آن برسد و می آید
 که آن بهضم در صدمه چو باشد تا تمام قوت استفاچه ساختن شد طعام مستی باشد
 ز نور جان من بخور ری این سستی از دندان من بگفت با آن بهر دانشور حکیم
 کای دولت از محنت گیتی دو نیم چاره ضنفت پس از ششاد سال
 جز جوانی نیست و آن بنده محال رفته دندان گوگرد و قوی که از این ششاد سال
 و این وی نالیک چون و پس شدن مقدور نیست مگر با این سستی بسیار
 و در نیست محروم قاتل و خردمند کامل صاحب توفیق است که چون این زند
 کوره را در خود مشاهد نماید طبع کوکب خلعت را از بار بچها و طفلان دنیا
 باز آورده و دست و دیکر که از نظر باقی باشد بخت از کار سازی و برافری
 سفر غیبی یا شاید از سفیدی هوی مکر کافور و کفن کند و از بخشش دندان
 طبع از مذکی کند ضنف جنم مکرر بپسند خود بیند و از کرانی کوشش نیک
 ندای الرحیل نشنید باطن قد غمید مکره و بستی دنیا از رشته جان کشاید
 و با سر انگشت عصا هر قدم خاک بکاه خاکر انفس بر هوا نشاید از دگر گشته

که بنده کی بر جان جان بسته دارد و استی زانو چهار بختی نفس سرکش را
 عقل بزدانو گذارد و محله هر یک از عقل و به خام مذکور که لازم است
 که سرای تن را شکستگی نمایان و برانند ام ان و لیلی واضح و ایست
 و با وجود این دلایل از خود غافل بودن و سامان تهیه سرای دیگر که
 بعد از خرابی این بنا بکار آید نمودن کمال بیخبری و نهایت بی شعوریت
 و یکی از فدا و در انجام مشغول پس تمام کرده گفته است بیخود از فدا
 بکس نشود بداره که رخت عمر ز کی بازمی برد طرار یکی همیشه می گفت
 راه با خانه نشو و خراب بیا که مرا بکن اخباره بشی بیا که خانه برود و
 بگفت گفت بگذاشت و در بسیار گفتت خبرم کن تو پیش از افتادن
 که چاره سام من یا عیال خود و بزاره بر مگردی اینجا حق صحبت کو
 و وفاداری کنی مرا بزاری زار جواب او مرا و افسوس خانه
 که چند بار خبر کرده است بلیل و سنا بر طرف که دما ز آتشاده می شکاف
 که شد زمان زیاد افتاد و نم باشد از همی ندی بد نام زهر کشنی کل
 شکافهای برسی بر سر دیوار زهر کجا که دما ز آتشاده می سستی
 نشستیم سخن پس بگویم ای معماره بد اند خانه تن نیست بجا چون شکاف

شکاف پنج چهار و گزنی ای چهار مثال که گشت این بروره همچون ابله
 گاه کل شکاف می افشا و گاه دمان کشاید و تن تا بگویدت رفتم جلیب آید و
 دیند و برور بگشاید و دیگر از جید تقویات یاد مرک عبادت چهار این نیست و
 عاقل مثال از خطه احوال ایشان متذکر اینجی میگردد که دنیا چنانکه چنان
 مستطاب امیرالمومنین علیه السلام در صفت آن فرموده اند که دارد و اندیشه
 با بد و مخوفه خانه در دو محنت و مکان پنج و محنت سه و ای چهار در
 از آن مغزی نیست و چون تواند بود که گفته آید که آسمان چون گمانست و
 چنانچه چون نبرد زمین آدمی اما بیکه و الله تعالی نبرد از و هرگاه چنین باشد
 یکا میوان که بخت و در دفع آن از خود چسبیدی توان بگفت پس آدمی در چرخ
 سسرای کار و در و دیوار آن چهار و دو اصل چنانچه و کر بکاهی ندارد و دل چسب
 مزاج و قوت بد نیست و از انواع اهل و استقامت که طریح نشستن کمال جزوی و
 نادر نیست و نیز تمام بدن انگلیس تیر چون آن چهار بگوش و پوست و خون با خطه
 که سبب در من احوال میگرد و سجون است و ممکن که سبب یکی از آن اسباب باطنی با
 خارجی بیکس در آن نزدیکی بر من و بر منی گرفتار گردد و ممکن است که از من موت
 باشد و من می از آن مکان ندرشته باشد و انگاه وقت نماز یک نماز است

سرانجام میزد و در دوازدهم کوناه خواهد بود پس ای مل پدر و سزاوار است
 که پیش از اینک بشیر مان چنین چاره خود سازی و برای کاسازی روئیس
 پنج دست کسب کند پیش از ازای ملوفه تا دست سست و دست کسب ترسم و دست
 دست بجای ترسم دیگر از جمله منبهاات خواب غفلت و مذکرات مرگ کم دست
 مشاهده و برانها و عاقلانای قدیم است که هر یک بارگاه ملوک و خلایق و فی
 با یکدیگر که ایان و در و نشان بی نشان بوده و در هر کدام فرد از بنی نوع یک
 ساقی مدید و مذکاتی نموده ان یک نقد جان را بر سر قهر و ایوان گذارنده و این
 یکبار دینار ادب است از خود می بنداشته بر در انرا بیسی سر تا از روی شکر
 بر خاک نایده و در درون این منزل بسیار غیر متکدر از سیوای نایده اند
 کل زمین چه کمر برانها و چه آنها مشاهده کرده و این کف خاک چه منبهای
 تار جراح بر و آفرده از انحصار چه صدای کبر و دار بر خاک دوار میگذشت
 و درین خاتمان چه نالهای الامان از سپهر کرده ان در گذارنده این از جنگ
 قصاص چنانا و دلسا از عطفه کاسته و برای افزونی انفرصه چه غبار فتنه در
 میان کونستان بر خورسته و اکنون راجی اجل همه را کله ران به پیوند عدم اند
 و این باغ و بستانها و قصر و انبار بر سر کوه چنگلی مانده که کوه امن جنات و جوی

و ز روح و مقام کریم بت انقدر که بر جرح بجز و بپلوا نبرد که او دشمنان
 نناده و بدیدیم که برین کنگره اش فاخته بنشیند و میگفت که کو کو کو
 و بستگان دار خود و خوش نشینان این ویرانه بر مار و مور را بنیاد
 و مرد و دست که حکم حدیث شریف مقرر سلامت خبر قسم میدهد که در شد گاهی
 بر خرابی و انارهای که پیشگان که ریزد و بد به تامل ساعی بران در و دیوار
 شکسته و دست مکر و نفیض سر بهوار پیش خوانند و این نوای رهت یکجوش
 جوش و می رسانند که گنجینه اند که درین مکانها ساکن بودند و این در و
 دیوارهای بعد شوق و ذوق که بنام و دست سستی اساس مکر را بیخ نشودند
 و در احکام این بنا مقدم سی و اتمام فشرودند در ساختن این سران و خا
 خانه دین خود را خواب غمزه آند و در تکمیل این سنگ و اجرام جو بهایش
 و بپلوی بچارگان نو خشنده برای این نشینا است و کی سامندند و
 در اجرای این قیامت ادا من جبارت تا کمال لای که و رات الودند تا سخن
 این خمار را چون شمار بگردی منای کرد بدند و از افراختن این
 برجهای برج صفت کردن مهابات یکشنبه ند برای این در کمانهای کوشش
 حق و استند و چینه این دهنه را صبح و شام در دهنه سرای فیروز و منظر

چو شدند ای قوم و کجا رفتند اینجا هست ما با مرد و ازین خانها متنی بخان
 بنزدند ای خاقل تو بر زبانی و در خلقت با نیکبانی فردست که سیل و
 ملک بی ایمان خشت و بود زبانی از خانان خواهند بکنند و بهین دست عالم فنا
 خواهد افکند چنانکه و نه نامت و نشان و نه معرفت پیدا باشد و نه استخوان
 لطف چشید که سکندر کبیری بنان کجاست ثانوی حنمت و جان ملک کجاست کجا
 تاج فدا و تخت زبون بکن جم طبل سکندر و علم کاویان کجاست این
 بانک از سار سکندر رسد بکوسن در راه شد سکندر کرد و ن مکان کجاست
 و اگر دست و اگر دست طاق مد این دین تمام فزاید میکند که از پیش
 کجاست که فرد بکنند و هر مان این صد ابد که بماند و مراد جهان کجاست
 هر میل جل منار زبان بنیت در خروشن که گوید بعد زبان که جم شده نشان
 کجاست بنیر فرد در خشت حور و فنی نوشته است نشان و ان دور وید
 بیا کران کجاست ای دل رست ملک نشاپور اگر فتنه اینجا سوال کن
 که الب اسلان کجاست که بگذری بر غنم سلجوقیان بکوسن چو کجاست
 و ملک شاهان کجاست فرد است ببلان همه با صد فغان شود
 خواهند گفت اعظم ترین زبان کجاست مطلب چهارم در ذکر هر یک

از فصول و اوقات عمر و بخت مناسب هر مقام باشد بدان ای رفیق طرب
 دین البکر که الله و ابائنا بحمل العین چنانکه ساراچهار فصل می باشد
 زنده گانی بنابر چهار فصل است فصل اول از آغاز تولد است تا به میت
 سالکی و این بمنزله فصل سهار است که رطوبت بر مزاج غالب می باشد
 و در زمان این ابد از او در بوستان وجود اغصان چهاره و اعضا و اوراق
 و سوس و قوی و وزیر و زمی باله و قوت سیکه و شکوفه قابلیت
 و استعداد و قلم و مبدع و تکلی و طراوت می پذیرد و فصل دوم از میت
 سالکی تا جمل سالکی که ایام جوانی است و این به مناسبت فصل تابستان است که
 حرارت مزاج در مرتبه کمال و سهم ارام شود و او به سحر و سحر و سحر و سحر
 و انوار سعادت و وجهانی و مژگان و کمالات نفسانی که حاصل بوستان خود
 استانی همانست می باید که از قوت فیض امانه بشادابی و صلواتی گیرد
 قبول پسند و وزیر و وزیر از آن محصول جوید و فصل سیوم از جمل سالکی
 است تا شصت سالگی که سن کهنه است و این بمنزله فصل زلف است که سوز
 و سوز خاطر و نواهی من بعد از آن بوستان غنچه و اوراق و سوس و قوی
 بر شاخسار حوارج و اغصان و وزیر و زخم و پژمرده کننده و سحر و سحر

و مشهور و معروف و فصل چهارم از شست سالگی است تا آنکه مردان بکای
 از میان است که فراخ در نهایت برودت و خفت اعضا و کارکنان
 سزای بدن در کمال صوبت از سرد روی ایام و بدو طبیعت را اشک بر
 و ذرات و از جلیما و دوران جو یار و نظر را از مشیت عینکسج بخندان اما
 از نو که تبست سالگی که اکثران ایام طفلی و کودکیست اگر چه از وی در ایام
 برای اینکه هنوز بیعادت کشتنای و شناسای از یار خود بخوی که شاید
 نرسیده و بخت تمامی بخت و عدم کسند او اسباب و مقدمات تکلیف که
 عبارت از فهم و زود تشخیصات نیک و بد است و قابل بندگی چنانکه با یکدیگر
 و حضرت خداوند عالم او را معاف داشته و با یکدیگر پیروی کند
 و لیکن از غایت شفقت و مهربانی جمعی را اولی و مرئی وی ساخته و غیابی
 کلشن احوال او را یکدون انجام ایشان اخذخته تا در گذارش بندگی جالی
 و ناقابل و مثال طبعش ناممور و حاصل بر نیاید و با او بعبودیت برود
 عارف و متباد دست و منش رفته رفته بخدمت آن درگاه پهنش کرده و
 بعد از مرید مخلصین از جانب شرع و دین مامور اند باینکه کودکان خود را
 بآب زری مخلصین نهادن و تقنین و او را بقلب زور و تعلیم کنند و ایشان را

بگذاردن این امر و نه بر نمایند بخوی که از امام تمام حضرت جعفر صادق علیه السلام
 مانور در کتاب من لایحضرنا الغیبه مذکور است و حاصل معنی این اجبت که پیشتر
 ما اهل بیت امر میکنیم که دوکان خود را بنماز درج مساکین پس شما امر کنید که دوکان
 خود را بنماز در وقت سالی و ما امر میکنیم که دوکان خود را بر روز و جماعت ساله
 میشود بقدر آنچه طاقت انداخته باشند از روزه نصف روز یا بیشتر یا کمتر چون
 تشکی و کسکی بر ایشان غایب شود اقطار نمایند تا روزه گرفتن طاقت کنند
 و طاقت این بهر مساند پس شما امر کنید که دوکان خود را بر روز و جماعت
 باشد و بقدر آنچه تواند روز و هشت اند و پس چون تشکی بر ایشان غلبه کند
 اقطار فرمایند و در همان کتاب بمراتب از حسن برین قارون مردیت گفته اند
 ایا الحسن علیه السلام ایما و التنا بر سیدم یا از اینجا بر سیدم من شنبدم از
 مردی که هر روز مرا میکند فرزندش را یعنی بگذاردن نماز و او یک روز با دور
 نماز میکند و مردی که این هر دو بر سر در شرح بگوید است آنحضرت فرمودند
 و کم الی علی السلام معنی چندی سال از عمر البکر که شنبه است گفتیم هشت سال فرمود
 سبحان الله یرک الصلوات یعنی بیرون است ساله نماز را ترک میکند گفتیم بعلی
 مراد اینکه از نماز که از روح الم و از آریا میرسد فرمود بعلی علی نحو ما یفید یعنی

باید غار کند بر نحوی که تواند یعنی محقق که از آن گشت و بنزد آن کتاب از علی ابن
 فضال منقول است که حاصل معنی آنکه آنست که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 حضرت علیهما السلام شنیدم که میفرمودند که چون یک سال رسید که بشود و باید
 یعنی باید گفت که از آن تا هفت بار بعد از آن باید و اگر هفت تا سه سال
 و هفت ماه و هشت روزش تمام شود پس باید گفت او را که یکو محمد رسول الله
 یار و باید پیش و اگر آنست تا چهار سالش تمام شود بعد از آن باید پیش گفت که
 یکو محمد یار صلی الله علیه و آله و بعد از آن باید پیش گفت تا پنج سالش
 تمام شود بعد از آن باید پیش گفت دست راست و کدام دست چپ کدام است
 چون از او دست رویش را بقبله گردانید و بگفت سجده کن بعد از آن باید
 و اگر هفت تا هفت سالش تمام شود پس چون هفت سالش تمام شود و باید
 گفت که رو و کفهاست و در انشوی چون نشست باید گفت نماز کن بعد از آن گفت
 تا نه سال او را تمام شود بعد از آن تمام شدن نه سال تعلیم و وضو باید پیش کرد و هر
 سال باید پیش از این اگر اعانت آن کند و امر نمازش باید بخورد و بر سر آن
 باید پیش و پس چون وضو و نماز خواند و دست می ارزند خدای عز و جل بیرون آورد و در آن
 مجلس غنای بانی کرد و اطفال و صبا را از گویای تمام می فرمود و گفت بخوانند

و لیکن از سعادت نبدی که خود با کلیه نسیر محروم نگردد و اینده است و اما اگر چه
 حوالی که خلاصه اوقات زندگی است محاسن و قوی در کمال صحت اند و چون
 در اعتدال و سنایت قوت نگردد تا بهین غرض کمال بسته و بوستان حیات بگذرد باید
 که حاصل نشسته ام این سعادت کشاده و اسباب عیادت اما در پنجم سعی حاصل و
 زمین در صفت قابل کاو بدن کاری و آبروان جاری سمنده است سریع میدان
 فرصت و هیچ شکار مطلب نه شو و گفته قوت در باز و تنگ اند و از غرضی
 که بکران کوشش بر کوهن کوهی غلج درین میدان کرم عنان ساز و بیدار است
 و باواری بجهت کند نظر مال درین شکار از دنگین تذر و ان استیلا و خط
 شکاری اند از خوشی سعادت فریبی که در سر این خان و بکین هر نعمت
 شو شگوار رضا بکام همان رسد و خورم ان یکینه روز کاری که در لب
 زنگ از دل سوی این ابام جام طبیعت را از کسافت اخلاق فیصحه بگذرد و در
 متقبل ان زنده ولی که بقوت هر وقتی ازین اوقات از غنچه بر دو بکین است
 سخن که بیرون مردمی از ان که دوازده کرده بهلوانان را هر یک بر روز جوانی
 و اما ان همت از خار و آتشهای نفسانی دانه و سرافرازان بلند پروازی
 که بدو بال شب و در این اوقات سعادت اند و در خود را باو او مرتبه

رسانند خوشوقت آن بوسند یک درین بزم بپسند ساغر بوش آورد است
 چندی طی را بنظر اب تمام شمار اگر کتابی است که نزد جمل با یک نشسته است
 خود و جزو زان نیک روزی که با خواهی بخوان بود و بوسه که لازم این
 من می باشد قدم از منج قویم و بن واری بپرو و نشسته درین جنگ است
 فرماید که نفوذ الفاس کرامی را در بند بجزیه نفایس العاس سعادات و جانی
 زمانه و بهره دران برهنه کاری که در کنار انسا را این لیل و نهار است
 بحال مرعای نشاید شمع صدوق طایب نراه در کتاب خصال از سر مایه جوان
 بخنی و در بادرس و ز سنجی بنای شرف محمد صلی الله علیه و آله و این نموده
 که فرموده اند سبب فی ظل عرش ایزد عزوجل یوم الاطل لاطله یعنی صفت در دنیا
 عرش الهی خواهد بود و در روزی که جزان سایه نباشد یعنی روز قیامت
 و از انجیل جوانی را شنیدند که از کودکی در بندگی خدای عزوجل که را بنده باشد
 و در مجموع و درام مروست که ما من سان یبع لذت الدنیا و لم یستقبل
 فیها به طاعت ایزد عزوجل الا عطاء الله اجر سبعین صدقاً یقول الله تعالی
 ایها الساب المبدل ثاب به فی النار کثرت انما عندی بعض ملائکتی و
 اصغیون انکد مع جوانی نیست که لذت دنیا و لم یستقبل از او که بنده باشد

سن جوانی و هوسهای نفسانی و اطاعت خدای عزوجل آورده باشند که
 اینکه عطاکنیم و از خدا نمایی اجر جستان مدین و الله تعالی بوی که بکلی
 جوان جوانی خود را برای من کار فرمودی و ترک نشوینای خود را
 با شکوهشای جوانی نمودی و نوزد من مانند بعضی فرستگان منی بست
 جوانان را طاعت امر و زکریا که خود جوانی نیاید ز سیرت فراغ و دست خیر
 چون خواست گوی زن بمن از روز را قدر نشاءم بدینم اکنون
 که بسیار ختم در سرستان باد و زور داده جوانی و شدستان با به شعور و کار
 که او فاخت شریف ایام شب با بر ابله و بوی خرد و خواب در می باز و کار
 جوانی را پس بیری می اندازد می بندارند همیشه جوان و صاحب نان
 خواهند بود و هر چه امروز از نشان قوت کرد و خود از ارکان ان میشوند
 و نمیدانند که در روز دیگر که گوش می شنود و چشم می بیند رفتن در باغی باید
 و گرفتن از دست می آید و دن از جان بر می شود و جهان از تن و بکسر و
 طایر هوش از کشتبان بر سرزد و غنچه دل صرست شکفتن بکوری بر دیا
 این احوال برای روز پس چه کار از جنس میتوان برد و با این دستا طریق
 اندکی خدا بکوند می توان سپرد و ملول تا جوانی روی بر کن کرد و دیگر

و در صفا این قوت با سگوان میبختی و لیکن اگر شیوانان زمانه را این سخن
 به هم بیکار و بیکوش افسانه می آید و تا نوزدگاه نشان از عینک بزرگ و
 بناید و غلج سرکش قلمت نشان در پیش عصار کردن که نماینده از حال انجمنال
 خواننده که و کلاس جوانی بر سر کوچه است و این جوانی را که کس بر سر نمی بیند
 و در باز و زندگانی را اندام خیمه و پشت از آن که خیمه از آن همانند به ده که اندر خاک
 میخوابد با نام جوانی را المولود یکام خویش بچشم کلی را باغ جوانی میخواند
 و بر سر فراغ جوانی اندرین روز که خود که نیست منزه است و هر که بدین
 جوانی الصالحه صحت که مایه بر جاننده بودیم تا روزیکه رسیدیم با نام
 جوانی تا جوانان ما جسته و راه لازم و ضرورت که اوضاع بهر آن
 را این صورت احوال خود ساخته پیش آمد کار خود را از این منشا هر دو سبب
 عاقبت و بیکم حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله که اغتم محتسب قبل خمس
 خاک یک قبل هر یک می آید که که اگر پیش رفت درین دور و دور میمند فست
 ز بران رفیق و رفیق همخان اقبال طالع و طریقی بندگی بی باغ و
 خدمت قوت روح و طمأنه و خادمان قوی و جواهر همراه کار و این
 پیش از پیش و در بیان انمار اهل بیت پیشا پیش است خود را به منزل خجالت

در دقت پردستی طلب بجای و در درمان بدوای غیر بست
 دست برنشان بجا شد و آنچه سمت بخرافت مینی برانت که اجل کموت
 امان دهد که او می سپری رسد و الا کرام روز است که این کسب و کلین
 حیات موفجانی را از همین گشتی برمی کند که ام ساعت که راه دو سیر
 بل و ستار سر و قامت خوش رفتار را از پا در نمی افکند و که ام برست که
 داغ صد جوان در دل ندارد و که ام برست که در فراق چندین فرزند خویش
 حسرت از دیده بار بگویند آنجا برست که بخوانی بزمه مشکو که نار رسیدن بویها
 سپهر که از دخت غلام می ریزد و دست کس چه داند که جوانان بهتر بپایان دهند
 سبب از یکسان بر خاک چندین خیر را اندازی نادان چه میداند که از جمله
 ایشان نخواهد بود و او را که زمان کمولت و پیری خواهد نمود و مرگ است
 که حضرت نوح و بنیاد علیه السلام چون بر جوانان گذشتی گفتی کم من فزع
 لم يدرك الخصاص یعنی بیاگشتی که بدر رسند و چون پیران مرور نمودی فرمودی
 ما انظر بائع اذ الورك الان بخصه یعنی چون گشت سید حالت منتظر
 نیست جزا بکه در دیده شود و پس جوانان را دلنهاد عبات سبب بنیاد
 بودن و برای سرانجام مقام سمر معنی با یام ببر که باقی نرسند یا ز سرست

کرم نمودن غلط و خطا و ناشی از فرشتگان است بیست و هفتمی از چهره
 می انگشتی که جوانی را نام می دانی که سلفی است ماه زندگانی را به کل تازه
 کلفتی حضرت سید الشیخ تقوی و شریف حضرت سید بن دکر یا علیه السلام
 که در آغاز جوانی روی از لذات دنیای غافلانه بر تافته و کس خوروی
 بیکم و انبیاء الحکم بسیار بر بند بر کی در بافته بود وقتی بیست و هفتم
 که عباد و عباد از زمان در آن دستار داشتند رفته طایفه القوم را در عبادت و بیست
 ایشان را در رهاشت مشاهده فرمود که بیست و هفتم از سوی دگر و عباد از بیست و هفتم
 رسم ایشان بوده و در بر سر داشتند و زنجیر با بر کردن شده و طرف
 دیگر آن را بدو بسته بود و بیست و هفتم غایت خاص بر بافت ظاهر سرایان
 اخلاصش و زبده و لعل طافت سوز خفاهی و کانون مدون و بیست و هفتم
 شعله و گردیده بنزد مادر رفت گفت ای مادر برای من بپزنی از مود
 کلاهی از بیست و هفتم بیاف که بیست و هفتم رفته بار بیست و هفتم بیست و هفتم
 نامم گفت چند این سر کن که حضرت دگر یا بیاید و بیاید و انبیا مشهور است
 و پس چون دگر یا امیدوار از سخن بگی و از راه انبیا اخبار نمود و حضرت
 از طایفه شفقت و مهربانی منوجه از بوده حدیث را بی گشته فرمود که بیست و هفتم

یدر عوالمی نه اوانا انت صبی غیر یعنی ای بزرگ من چه بیشتر از این امور است
 و حال اینکه لکن و خور و سال پیش منی حضرت بکی فرمود بایست ماریت بنا
 بود صیغری و غده ضایق الموت حاصل منی کنیکه ای به زنده بیدی که از من بگو چکنه از این
 حرکت نبیده یعنی چون بگو که بخورد و نمیدک هست به برادر از این منزل بی بقا
 به رحمتی بایست علی بر این بندگی را سبوق و رفتن بکام بخورد از امر و زلف و در
 و صیغه نشسته باشد پس حضرت که با تصدیق فعل می نمود و الله ما جنتی بیا رفتن
 جامع کلام چه صیغی که در آن است بایست اهل عبادت و غرض من بود و امر نمود پس
 ما در سر نظام اندام خود اندل سر و اس بر زینت دنیا و از سر کم افزایش خفته
 و نفوذی بسن بنا کردیده مانند آفتاب و دل جان بر تپ ناب حیات و شرفیت
 الله مستحق و گوهر پاکش در سلک او و عباده انعام فیض ناک انتظام یافت
 تا کنکه از در رفتی ای بزرگ و شال تن ناک بکر کسانش رسید و چشم زلف
 و لغزش از این یافت و از راه و ضعیف کرد و روزی بر خود نکرسته از خود کمال
 و متغیر و آن لازمی و نهال کبان گشت خدای عز و جل بر می می فرستاده که
 یا بکی انکی مما قد خل من حکم و غرق و جلای الوطعت علی انرا اطلعه و یبید
 بر سر انچه فی فضل عن المنسوج خلاصه معنی کنیکه ای بکی یا مکنی از لازمی بهم

خود سوخته بفرست و بزرگوار می شن که اگر یکبار بر پیش چشم مطلع کردی هرگز
 پیران این برخواهی که مبینی باری ربانت و بندگی چه جدی برین یافته
 یا هرین پلاس علی اختلاف الاقوال پس حضرت علی چندان که سبک انگار
 گوشت و گوشت روی الهی و بر خود موراخ شده و داندنهای ظاهر کردید و بجز
 ما جوده وی رسید نیز داده آمد و اخبار و جهانان اختلاص نمودند و حضرت
 را از مخالفت اخبار فرموده گفت ادر آن نمودم جوانان طرف خوشی با من
 تقاضان در و دوا جسمی که اساسی بپوشیده اند خود بینی و در پیش از قطع
 نظر از آرایش معنی حسن است نمود و کلی بر اصلاح ظاهر و ساختن صورت
 یکبارند چو نه و اگر اندکی ناسی در بجا بماند بر شربای چشم بکش تا نماند و اطوار بماند
 خود را با احوال آن بنده از خود گسسته فی الجمله مواز نه فرمانده دل خایه ترا
 را خواب چشبی ماند و غافل و حاصل شود بوزاری کرد و نماند و بخود
 گویند کای نفس و نکان این راه و نیکان ایندگاه در نیک خدا از بود و بیک
 بجز بود آنکه ادر آن المی چمن نمی نمود مانده خاک بر سر تو در پرستش خود
 از خدا بجهت بمانشی و بپزاران بپنجاب و بر شیرکاران پیش خوف کباب
 از دل مفتی انگار جو عقیق القدر بر جهره دیده که گویند آن از صد و نمان

ثابان کردید و بسماء که نواز غایت بخش و منابت لعلی هرگز نداشت
 حسرت کونه هم نخواستی را به من گفتن حق شناس بلاس بلاس و کرباس خست
 اند و تو کرم طبع بی درد و تار پرورست بکلمه طایف و حر براموخت و دید
 در آن بار یک چن از چناب در و درین شش صفت حق خود را از تو میگرداند
 و تو این سوزن صفت برای ترزای پوسته چشم بر جامهای غار خسته
 مردان مرد برای دردین همه تن زلی بود و اند و تو نامرد در لاف از لایزبان
 و صاحبان درد در راه دین از جان بسکد نشاند و تو خودین جهت عتاب
 تن از ایمان بسکد زنی ملو لعلی فی دل بدین تر ازین می باشد
 فی رخ و نیاز بر زمین مباشد فی جبره همچو گاه و نی در و کچو و از حق
 مسکد زبندی این مباشد القه حضرت ذکر با گفت یا منی مایه کول الی
 نیز اتنا سالت بلی ان بهیک فی لغو یک عی بی ای بسکد من چه ترا
 با همه پنج و با صفت و بی د باعث میکرد من برای حسن از خدا و خود
 در خواست نمودم که ترا من عطا کند که چشم من پرورش کرد و حضرت یکی گفت
 تو مرا بان امر کرد و تو کربا فرمودی گفت نه تو می گفتی ان بن الحیثه و ان
 لعنه لا یجوز الا البکاون من خشیته ان یعنی بستی که مباد نیست و در و خ

را بشکریه است که از آن بگریزند و بسیار که بکنند گمان از سر خود او گریا
 گفتاری پس است پس جد و جد کن و کار تو عجز کار نیست یعنی حال قسم
 دیگر است پس حضرت بخی برخواستند مدعو خود را افشانند که روانه شود و دور
 ویر گرفته گفت این میباید دوباره مدعو برای تو مرتب سازم که دندانه های
 زاپوشانه و رطوبت اشک را بر چسبند بخی اصرار گشته مدعو دوباره مرتب
 داده و بر روی آن جرح است دیگر باره چندان گریست که آنها تر شدند
 پس بخی استین بر زده آنها را فزود چنانکه اشک از میان انگشتان مبارکش فرو ریخت
 حضرت فکر از بدن آن احوال فکر که از طافت برداشته بود درگاه خداوندی
 گشته گفت اللهم ان هذا بنی و هذه دموع عیبیه انت ارحم الراحمین یعنی
 ای خداوندان این پسر من است این اشک چشمهای اوست و تو رحم کن بر من کندگانی
 و حضرت فکر با هرگاه بخواست که برای بنی اسرائیل وعظ گوید و بزال انصایح
 دلپذیر غبار غفلت از ضمیر چهره ایشان شود بر پهنه چپ میگرفت اگر کسی
 حاضر بودی زبان کجوف حمت و نماز میگشود و روزی یکسوره بنی اسرائیل
 را وعظ کردی که حضرت بخی آمد و سخن در ایبای پیچیده در میان مردم نشست
 حضرت فکر ملتفت است چنانکه بخی را ندیده پس آغاز سخن کرد و فرمود که جدی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده و شبها خواب از من برده و در شده که مرا تشنگی فرموده یعنی سبب
 پس بی رغبت کرده نفس من از دنیا و مایهها چنانکه گویایم بنیم عرض خداوند
 خود را که برای حساب همیشه شده و خطاب برای حساب محسوب کرده و من
 در میان ایشانم و گویایم بنیم این نیست بلکه در پشت تنم میکنند و من
 مبتلاسم و بر تختان کعبه زده اند و گویا اهل انشایم بنیم که در آن معد بند
 فریاد میکنند و گویا احوال منم و فریاد و خروش انشایم که گوشهای من کرد
 پس اینجا خطاب صاحب نموده اند که این بنده است که خدا بنای دل او را
 با جان روشن کرده و بعد از آن منوب انجوا گشته فرموده اند که لازم دانست
 علیه یعنی بر این حالت که هستی باش و دست از آن بردار جوان گفت دعا
 کن یای من یا رسول الله که شهادت روزی من شود و با تو یعنی در کتابت
 یا ششم و یازدهم و دین جا و نموده و باین جلوت قایم کردم پس آنحضرت این
 دعا را از حق او فرموده زمانی چند آن گذشتنه بود که در بعضی از دعاها
 پنجم و دهم رفته یعنی از شهریان سفر سعادت اثر طاعت قال مگر که جهاد
 مبارک نموده و بعد از آنکه شهادت شد و باز روی خود رسیده پاک
 درم بلند شهادت فرمود و او هم ایشان بود و دیگر یکی از رواات بحکایت

منوره که در کوچه ساری جوانی را دیدم رنگ رخسار من سنگینه و زرد گشته و چو پنهان
 بختیم خانه فرورفته احتضانش مرنفش و لرزیدن و انگشت بر جبهه رخسار بر زبان
 گفتم چه کسی گفت بنده از آقای خود که بخت تو و گفتم چرا مولای خود باز گشت
 غمی غمائی و طریق معذرت عینی بهائی گفتم عذر محتاج بحیثیت است چه عذر گوید
 کسی سر را با تضرع و ذلت گفتم متوسل کیستی بنده که نزد وی شفاعت تو نماید گفتم
 همه شفیقان از او بگریزند و جرات دم زدن نزد وی ندارند گفتم مولای خود
 بگفت گفتم مولای من انگشت س که از خوردی بپوسته پرورده نعم او بودم
 و چون بزرگ شدم نافرمانی و مخالفت او نمودم هر چه من و عده کرد و نگارد
 و هر چه برای من ضامن شد بعل آرد و باینده لطف احسان که از او دیدم
 در پیش نظر او محبان او در زید و ام و احسن را از حسن خیال او و فوج او این
 گفتم با جان خود مدارا کن بسا باشد که انش خوف ترا بکند از او و پل سازد
 گفت در انش خوف او سخن مرا بهتر است که شاید وی بیان از من را نمی شنود
 کرد و خض از عرض امثال این حکایات و مراد از ابر او اینگونه و ابانت
 که جوانان شوخ و سنگ و مغروران با در و دیوار در جنگ هرزه و خراجان
 نقد زندگی و قدر و ادانان فرصت زندگی که ایام جوانی را به بهر هوسهای نفسانی

می داند و عمر کرانه را بر یک بزی سنبلی و قیصر فسیب از دل و دین را
 بتقطع است و زین داده اند و دو جهان مرد از نای نفس و پا پاداه اند کلاه مهرب
 نشان همه صرف نظری می شود و خدمت کار سازی شان تمام خرج تن از نای خود
 سازی می شود و جهانیان همین در پرستش است و مرد و یکشان محمد در کش بر آید
 که جوانان حاضری و کار جوانی است
 انجام بگویند و جلیل علایق و نیاز بقوت دین و تقوی چون گشته اند و راه
 با جوج آرزو و ارباب محکم اساس است و کی در باس دین آنچه طریق بر تو بسته
 دل بر در شان جز بر طوفان شکسته رکنی نماند و خاطر علم بر در و شان اندر
 رخ جهان بوقلمون بر چهره کای و اشک کلون نپسندیده در بزم زندگی چو خراب
 صفت بنگی بنویسیده و چشم نزار را بر جامه زربار که هر کار اشک چشم پوشیده
 و من پیش سرکش به کام منع از رام چنین رام گردانیده و سمنده صفت بلند را بعین
 بندای عزت انکه از خندق جهان فتنه خیز بگویند جهان بنده اند تا کار از کرده
 کرده بردارند و دل بی عزت را بر سر عزت اند و کونیند ما را بر سر عهد
 جوانی و مرغ طبع را و فیت بال افتاب است چرا جوانی را بر اند در بزم و دوزخ
 خود را بر سازیم چند روزی بعین عزت که ایم و لب بلب دغ و دینا و

کام دل از روزگار بستیم و چون سیر کردیم در توبه باز مرد کار در از انگاه
 که گشته اسافت و با توبه و انابت عصیان و طاعت یکسان اکثر جوانان ضایع
 روزگار حاصل همین تصور غاصد خیال باطل خود را فریب داده و با بی حیاست از حرم آدم
 عیوبت پرورن خاد و اند و بطلان این تصور بر حسب تامل و تفکر از چند وجه ظاهر
 اول اینکه از اخبار و آثار و جواهر فنی معجم السلام بوضوح رسید و چنانکه در او این باب
 اول این کتاب مضمون مذکور دیده که در دل هر بنده نقطه سفیدی هست و هزار کتاب گناه
 در آن سفیدی نقطه سیاهیم هر سه اگر توبه کرد آن سیاهی نایل میشود و اگر در گناهان اصرار
 در نگیرد انسابی می افزاید همان سفید برای پوشیده و چون سفیدی پوشیده
 صاحب این هرگز بجز یازگشت نمیکند یعنی توفیق توبه دیگر نمی یابد پس جوانان
 در این کتاب بنای چندین معرودن و کفایتی کذب و علف آنچه اظهار است
 نموده در توبه و توفیق و عفو نفس و عکس و توفیق اعطاء و نمودن از عقل و شعور
 غیابت و درست دیگر آنکه بجز روزگارانی که شمه از پوختی و بی اعتباری آن در طلب
 ثانی که از این یافت چه اعطاء است که عاقل و بوشیار یک نگاه و از جنم داشت
 ثبات و قرار از این و گشته باشند چه جای انگیختن جواری را که کام دل گذراند
 و جان خود را از افات و عانات و احوال و حوادث کو تاکنون از خدا افزون

که در دیو ار روزگار می یازد و رانیدن و هزار رحمت خون دل خود را بر منزل
 پیری رسانیدن و بعد از آن خود را با دیو توبه و انابت انگندن و خوار
 شنوا را که سالها در پیش طبیعت رفته محکم ساخته یک یک بر کزن و زلفه رفت خود را
 بخدا و طریقی بندگی آشناساختن و عود و عود بقضای حاجات و ادای حقوق خانی
 و خانی بر دوشن اینها آرزوهای دوست که از هزار یکی را روزی سیکرد و
 ای آنکه عالم آرزو و موسی طاعنی سستی مخفی خود چه کسی شکونی
 که پیری جو رسم تو بکنم تا ترسم که جو از روی پیری رسی بیا گویند که یکی از
 سیاهستان با ده غفلت پیوسته بدو عیب مشغول کشی و با سید آنکه چون تو یک
 رفتن شود و علامات مرکب ظاهر کرد و تو بخواهند که در زندگانی را بمعین صرف
 نمودی تا روزی در بار از برده میرفت تحت شفقتی بروی افتاده یعنی این بقدر
 ده و جب که در آن بعین بود بر روی آمد چنانکه از رخس بر آورد و ده با خط
 به نام محسبی شافت و دوست توبه و انابت که انهم عیسان با میدان بیکر و در شفا
 پس بهای زمینی و آسمانی و هر کسای مخیر ناکسانی ازین قبیل بسیار است که اومی
 نادان احتمال از انچه در انهمه در چون سوختن و ذوق شدن و از انهمه
 و در بر رفت دیوار ماندن و احتمال اینها آورد و اند که یکی از عالم ملک بند

کمانی دیده بار حکمای از روزگار شنیده بود که کسی که بغلاف غن
 نشان موصوف باشد نجابت مبارک و بیمن و صاحب بساط طوبی
 و از هر گونه بد و بدی بیمن می باشد و بارزوی و مول بر منزل بن ممول
 سمند طلب بر جانب می نماند و حکام و اعمال مالک و جمل مرکبی چنان مملو
 و چون اختی این نشانهای و مرکبی بسیار دارد و در بعضی مرکبها بی انصاف
 کم و در خاطر بود مدتی در حصول آن در عقده تا بفرمانده چنان مرکبی از طوبی نسبتی بود
 هستی جلوه گر میکرد و بدین وقتی در یکی از بدو جانی سمند آمد و بگفت حصول در اقامت خود
 از ایام شاه رسانند و پادشاه خوشحالها نمود و از از قبیل خود و شمره و شمره
 از مرکبی نظریه پایسیر بر رسید و از مشاهدات و نشانها دیده سپید
 روشن گردید و روزی محمود و سامعی مسعود به کجه سواری آن برگزیدند
 و در ساعت نخست آن کجا به سمند و گلشن را بعد از شکلی جنگ کشیدند و پادشاه بوق
 تمام برخاسته به شرف و خوشه بندی در کباب بنا و در افق خود و شمشال
 بر سهر کمال ساید و از چشمه سار انخله کباب خضر اسباب طول عمر نوش نماید که در وقت
 آن نوش نمود و بدینوی کرده کدی کباب و شفا اندخت و بکاسه سرخ
 آمد و بنوشن بار نشان ساخت حکم قضا خال خامی که صبح و شام و در یکشنبه

میخت چنین از پنی ان خود بن بر آورد و ان باد بای انش خوبهای آبجیات
 که ساهانشته و طالب ان می بود بد نیکونه خاکلحات در کاسه شش که در محله
 و بد و در کار حاد و پرواز بن فیل سوانج تعجب او بسیار دید و بی کارگی
 پر یاد ان مغرور چنین دستور لکه کوب حوادث روزگار پر شور کرد و بد و وقوع
 امثال این قایم در معرض زمانی مستم و شایع است چنانکه بنفته و ماه است
 که چندین از نیکو سوانج و حوادث بد و پاستند و نشود و از سوانج غریبه که در بین
 خدایه دنیا ای دوزخ از مشیه کنون زاده و مولف از شخصی که این و از غریب
 بدست او وقع یافت بهیچ افتاد است نیست که شخصی که در حکایت کرد که یکی از
 شود بدکان چون شهاب که شود و نشود و معنی نیز در میان درشت شنا بودم و
 همانا سرگرم محبت نمی بود و چون از زن شوهر داشت برای گرفتن کام دل همیشه
 انتظار غیبت او میکرد و طلب نصرت می نمود و تا آنکه شیطان ابد در بیابان که عاقل
 این قوم سینه شقاوت از دست این ماه پیش نهاده بود که در باغی تمهید می یافتی و
 باید نمود و شوهر از زن را نیز بان جمع بکلیف باید نمود و نگاه او را منقول است
 و ان باید ساخت و بیایه کاری خود را از آنها بماند او رسانید و حاصل مراد باشد
 بد و انت القیاب بن قصد روزی در باغی نیمی آریسته و در انیز در ان بجم است

بود پیش از آنکه صحبت در کبر و احتیال صورت صورت قوی برود با قضا
 نشاء، یاوه، پرورد و شور که با شراب سستی بنیاد ضرر و او نیز جلوان بای
 تخت ایس پیش از رحمت خدا و دست خوبه طبعی گرفت بطرفی نشست که با
 اصطلاح این زمان جبریکو بند من انداخت گفت تو نیز کبر و بطرف من بنیدار
 منم بر دهنش با و انداختم محمل بهین طریق ان بهم می انداختم و چند مرتبه وی
 جاکلی کرده اندازد گرفت درین اثنا بخاطرش رسید که نیرا نیز بهین طریق بنویان
 گرفت پس فرمود نیز کمان را آوردند و بدست من دادند فرمود که نیز بنیدار
 کن من کبرم هر چند از حرکت ایستاده است استغنا نمودم قبول کند و چون وی
 بزرگی بود و دران بسیار بارام می نمود جز فرمان برداری چاره نیافتیم و نیز بنید
 با احتیاط بسیار از زمین و کاه از بسیار انداختم در عالم آب حرکت در نظری تا صبح
 نموده آغاز بکستی و بر خاش کرده فرمود و مرا زدند من نیز کمان و نیز بارانختم و
 از ان کج نهاد و چون از کمان که بکشم طاف و از ان کفر من فرمان داده و در میان من
 رسیدند و مرا گرفته نزد وی کشیدند احوالی هر چند بجز کردم مغیبه نهاد و دیگر باری
 نیز و کمان را بدست من دادند خود در مقابل بسپارده فرموده اند بنشین من بنیدار
 و سینه مرا نشان ساز و بین که چگونه از ارمی کبرم بانیه میافهم از من احتیاط تمام

نموده بالای سر او نظر گرفتیم شصت گندم دیدیم بر میند میگذرد و چنین نمود که
 یکبر دست خنجر به پیش و سی کرده از ابراهیم و می زد چنانکه از پیش سروری
 که نشسته تا از و گفت و از پای در آمده بعد از چند و گذشت الفقه شامت آن از
 نامور و بر این پیر بلای ناکهانی چنین گرفتار ساخت و سر و خیزت ای لغزور
 ای باکرا بسی و تلاشش خود دیدیم که بر خاک پلک انداخت و لطف خدای بیک
 را نشانی نیست غیر از خود و نباشی دوست با خود که چنین بد و اوری
 حاصل آنکه روزگار زنده باز اینگونه بر مای بلای ناکهان بقصد جان آدمی چاره
 بیکان در ترکش بسیار و در که بر فرضی کسی از همه انما ستم جبه ممکن است
 که غافل برض شد بد عقل زدای و تب سوزان هو سر مای و چار کشته بد و ناکه
 چنان بشو و خواهد شد که دیگر فرصت نوب و میت نباید چنانکه بار ما مشایه و کشته
 پس جوانان جان بر این فکر کنند که از بن فهم مردن خود از آدمی و دینت که از این
 سر و بان بود که ماه شهر و کان پیش کرم نه نوب و انانی که بان امیدوار توان بود
 نه اسر و نمانی که پشت بان کرم نوان نمود و زبان استخاری که با معذرتی
 گویم و نه بد و انشیکار که دامن الوه بان غویم نه رنگ غلغلی که پرده بروی چشم
 اعمال نواند کشید و نه حرفی انفعال که جاری مجوی آبروی رفته نواند کرد و نه

سحرگاہی که خطاطان را فاکم نماید و نه سوزنا نه بیم شبی که در در کعبه
 برک چینی تواند نمود و غنای و زده که تخته درگاه صمد پادشاه و نه و دای
 که از آن غنیمت بر خیزد نه فراید اگر آن سامان و بان حال صرم چهار سازم چه چنگ
 به سر کشم موند ای آنکه چشمه یعنی خوابی و خور و یاد ز دبردی از برای زرد و
 شکست باد اگر چنین خوابی نیست نه خلالت بر سر اگر چنین خوابی مردند و دیگر که بر
 فرضی که از نیر باران حواش مذکور و مخلص نشسته و از عقبات یافت و دیگر
 بسیار است که نشسته بر منزل بری رسیده و نه و انانی که کنون خبرش با و صوت
 به زکود و بهبات بهبات که او را که مرید بلند آن یک بخت سعادت تواند نمود
 که از آغاز جوانی بوسته با سرم و رفته و در دای زنگی از شایع بندگی
 بیرون قدم گذاشته باشد و کوشش کنش کفر زلف و کاکل هرگز نیست
 و دیده مرشس بوی شادان و اوردان کرم نکر رسیده باشد و دست بر سائیش
 تا محرم نشود و امن پاک نهادش به نیک و ده نباشد و باشد چون او را که رفته جوان
 که با به صفات متعجب باشد تواند نمود که آورده آید که در پشت بیکس بر هر جوان
 ز سر و چنانکه سابقا که اینش فیه اجر هفتاد صد بنی بودی که امت شود و زود
 منزلت بعضی از دشمنان است مثلاً اینکلمات و نود این مفادات که بعد جوانی

بسیار عزیز و خرافات از اید بواجبی و مستی بطور اعیان و بعضی برستی که زانیدن غنی
بسیار خوش و خوشی غایت عظمی است حضرت یکم متعال و حکیم لم یزل از لایزال
کافه بواجب از مستی و وسای جوانی که حکیم حدیث نبوی اشیا شایسته من الجنون
خیمی از دوا کلمی است عاقل و خوشبایر و از عقل بر و منذ عمر و زندگانی با نثار سعادت
و و جهانی چگلی را ابره مند و بر خرد اگر دانا و با بین و از الامجاد و اکسیر کجاست
که در عمر شریف بجای فصل خرافات است منی است که بنبرستان عالم بانی بر ابراهیم
جاست از کتب طایع و فوق دران بران بیشتر است چه در بنوقت فراش
تا توانی بساط جیده جوانی را از عطر نگاه خاطر روز و بر و برمی چشند و دانش
جاسوز شهنشای نفسانی که با دوقوت جوانی شعله و کشته و میدم آینه
دومی نشیند که نشاط عمر باشد تا جمل سال اجل چون شند و روز و پیمان
بسی از چینه نباشد ندرستی شمع کندی پذیرد با کستی پس نه روی و صفای
در بنوقت است نیز خواهد بود و در مکتب از امواته بیشتر خواهند فرمود چنانکه در
نسخه صدوقی عهد الله از حضرت مقدس جعفری مرویست که ان العهدی فیه من
احسن ثابینه و بین اربعین مسنه فاذا بلغه اربعین مسنه اوجی الله عز وجل فی المکمل
انی فخرت عبیدی لمرافعتها و شند و او حفظ و اکسیر علیه قبل علم و کثیره و غیر

و کبر و غرور و مضمون آنکه بنده ناچیل سالکی بر سبیده در و سنی سبک کار بر چنین
 تنگ نمیکند و چون بچیل سالکی سبیده غذای و چیل و می صفر نماید بفرنگان یعنی
 پرویشنه که فغان و فغان اعمال او بند که بپرسد که من کجایی که مردم بند
 خود را نمی بینی قدری صند به از زندگانی با و طاکردم پس من بعد غنای
 کسبید کردار او را بیکو خط و خط نماید و بنویسد بر او کم و بیش علی او را و بخود
 در ام از این عباس روایت نموده که من طبع اربعین و علم غلب خبره و شرف طلیعت
 جوانی انار یعنی کبک بچیل سالکی رسید و فرا و بر شرف و غالب کرد و بدین نیکویش
 زیاده و بی کم و بیش که همبای جنم رفتن کرد و او را بخواه و جان فخر حضرت
 محمد و فعله السلام منقولست که از اربعین سال رسید و بدین سبب و بدین سبب
 تا حد زاده و حاصل معنی آنکه چون هر کسی بچیل سال رسید و بدین سبب و بدین سبب
 که کوچ نزدیک بنده پس نوشته میباید لیکن آدمی خائف و باطل نمیدانند و قابل
 باطل حاصل گرفتار سب که گوش بوش بدین ندای الهی تواند داد و متفکری
 می نمود و بیکرند یک احوال و اندیشه مال خود تواند افتاد و ملاحظه گوش بوش
 زنده و غفلت میکند پرونده جار به چارست کاینک ای مودودان راه عدم
 صبح شد وقت بخت باریست پس ای چون بدین سبب و بدین سبب

برکشتن حیات و زید با بکرهای جوانی را از هر سرمن کرده نخل و جو در آن
 از بار علایق و بنویس یک سازه و سر و یک هوسهای در کار است نفس شوخ و شک
 مانند برک خزان روز بروز از خود قشانه و بسازد برک سفر تا بیک مرکز بر داند
 کلمهای برای باریاب برار و مای شبانه چون گل جعفری برودنی و شوخی و هم
 سوز و جره بی ابروی را مانند و خطای از افعال حاصلی بیک خیالت
 برافروزد و چون تاج خروسان از زوال آفتاب عمرانش بی تالی بر کند و نشانه
 زلف مدوسان از خیالت طول امال با شک خونین سر افعال پیش افکنده طبع
 سرکش کردن از دانش چون کلمهای خریفی روز بروز طبق سستی و اخلاقی پیش
 کبر و شعله دانش حص و دانش چون حرارت نور از دم سردی فصل خزان
 کمالت فترت افتاد بر دوازستی و دانشا کار اخلاقی خود محکم سازد
 و از آنر سفیدی موی خفیل سفید روی عجبی بر داند و اما انسان ظلم
 و قبول از آن کم بخت نرو و سخت تر است که اندر یکد رفتن جوانی که کل
 رسید زید کانیست بخاری بخاطرش نشیند و در وقت و موی که کل پیش
 صبحگاه ببری و روز یک سب بساط عشرت بزم شبانه را بر چند بکله اگر
 هر که امعان دیده باشد که خیم از آن می پوشند و خود را هنوز در آغاز جوانی

انکاشته بجهان در تنه بسیار پیش و کارهای بجان میگوشتند لم یفهم
 من زهم پاشیده و فکر کوشش این میبختی ز پیش چون کندم شد و اندیش این
 میبختی و اما که ببری که سال بعد غزل فصل شستا و بکام سر کوشش دل از روی کانی
 و نبات اومی را در آن بکر با کلاه و بر روی بودی نفس می باید بست و در
 کوشش شکستگی و افکنده کی با بر امین شغل و بندگی جیده از لرزان منظر مرکب شتاب
 و اینوقت ما از باب بسیار وفات نمودن از اینوقت و تن اسانی بر بردن
 و هر دم از ذامت کرد تا بخت دست بندان نمودن در هر لحظه برای غرضت
 و هر صرت از دل کشیدن هر روز که سعی که بنده فی تعصبات برودن از حد
 و در شب از اندیشه خوابگاه و حد سر اسب از جامه خواب بندگی بخشش کجاست
 که بطن رو بجا که نزل نمودن و از آن زمان لرزان مغزولات خود را از
 درگاه که میم امر ز کار منست نمودن غایت ملاست و صفات و نبات میبختی
 و صفات است چه اومی را در پیش وقت از آن شکسته و و کوشش با فی مانند
 در رفتن از آن بی در که است که دیگر غافل توان بود و طرفه العینی هر تذکر
 احوال تا خیر و احلال توان نمود از سر تا به فرصت انداخته که از برای کبری خیر
 زاده و کسی از اصراف استراحت و تن به روی نماید از روز که اومی از پیش

کجوه ادبی

کوه بودی و جمیع سیدانی بر سر حوضه شناسی و پنهانی پنهان و سلطان بنان
 شرح شریف و بر اینجای و باج تکلیف سر بلندی داده بافتنای جهالت و نادانی
 و استغفال مبهوت و شهادت نفسانی همین که را آخرت خود را اسوق داشته اند
 امروز نیز و او از جوانی به پیری گذشته که چون پیام پیری رسم نایب شسته چمن
 و چنان خواهم کرد و خود را از زیر بار تکلیف شریف خواهم برآورده و خدا را سپرد
 که هر صدمات را که دفت بخت و افغانی حیات را از یک سر و پشت خود را چه چهره را
 میدهد و راضی می سازد و کار را را دیگر کدام وقت می اندازد و سخن قدامت که غرضی
 بسن جوانی مستی بهر کجاستی پس خدا را کی بپستی بر روی سوزی مان و مان ای را بد
 بنگاه نشسته افتاب غر سوزی جا شده شد که کن ای نهو جان بر بخت را که پیش
 است و بخت است این دور و در که فرصت هست زود باشد به افغانی و کجی از راه
 خود و سال بیکه گشت و فکشت نه بخت بیهودی و فصل رشت نه مان بگو خود را
 که خود را که گشت تا تا بکلی گذرد و ام گشت مان چنان خوشی و خوشی سازد و و
 پیش از آن که نو بر آرد و مرکب و و در انانی شیخ صدوق و حسن الطبع از سید
 انصاریان و شرافت بخش زمین و زمین حضرتنا قدس نبوی صلی علیه و آله و سلم
 که من احسن نجابتی من عمره لم یواخذ بامضی من ذنبه و من اساقیاتی من عمره اخذ

بالا اول در لاف حاصل معنی هر گس در بانی عمر خود نیکی و اعمال صالحه کند او را با بخت کند
 سبب ان گنایان مواخذه معنی غایبند و کسی که در بانی عمر بدی و عملهای نیک نکند او را
 بهر گنایان خواه اول خواه آخر مواخذه فرمانند و در مجموع در ام از اکتل اولیاء
 اول و میا حضرت علی رضی الله عنہ السلام منقول است که یقیناً امر را نشان لها بدرک
 بها مات و یکی لها با امانت محض مضمون انکه یقیناً و تتمه عمر آدمی قیمت ندارد
 چه بان آنچه از وقت گذشته از اعمال صالحه و حسنات ندر است که می تواند بود و آنچه از گذشته
 و ناهیز کرد ایند چون دل را دارد و بسنن با خدای و طوار سخن می تواند زد
 کرد و با صلاح آورد و ملود کند خدای نصیر باشد امن باشد که کار نکند و اوست
 و در بعضی از کتب اخبار بنظر رسیده که هر که عمر یاد دهد و جوانی را در صحبت نبرد
 کند دور پر کشیدان شود و کو به بارت خدا بینای گوید بیک عبدی در بر آمدی که
 بهر وضع و بهار کشنی و هم از تو که انجمن آمدی لیکن یکی نیست من را از خود دارم
 گناست بیارزم و بمیصاعدت برسانم ز بی فضل و کرم بکند که بنده جابل بخورند
 راودنا زمانه بنام و طومار و در از را با قام معاصی بسیار می تواند و در آخر عمر
 که در دنیا از چه بکشد و انش نهوتنا با سپهری و زدنش به جهان گنایان
 و عالم عالم غیر هر که از دنیا آید و بران خواند و او بچک افغان کرد او را را امنست

در جویش یک عیدی میگوید و زبان رحمت و شفقت و بخشش وی خود را
 سبانش بابت خود مغفرت میگوید مولف هر چند که طاعت پیغمبر است و پیغمبر
 هر چند کنه و غلبه است و عظیم بنا هر چند نزار پیغمبر است و حجیم بنا خود عید مشو خدا که در پیش
 و از حضرت سید المرسلین و مخاطب خطاب و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین صلی الله
 علیه و آله و سلم ما فرست که حق تعالی میفرماید که عزت و جلال من بچون احتیاج
 خلق من که شرم میدارم از بندگان و کنیزان من که در اسلام پیشند و بگفته که
 ایشان را عذاب کنم بعد از آن بخت که بستانند سب که به پرسیدند فرمود که این
 میگویم که حق تعالی از بندگان شرم میدارد و بندگان از و شرم نمی دارند و این
 چنانکه حضرت کریم متعال از سوی سفید پیران کن سال شرم میدار که ایشان را
 معذب سازد و پیران نیز می یابند که از عفت و جلال خداوند خود شرم کرده
 خشن بر جا بل را از اعمال ناشایست لاطایل باز دارند و عدم جرات و جرات یعنی
 بگویم مخالفت و نافرمانی حضرت او نگذارند و نه از عین انسانی را که سب است و بی سببانی
 را چنانکه باید بجان در نبرد و شکستگی ظاهر و باطنی ایام بهر یاد دست بین بردند
 و سبای و خواستهای او اینرا در پایان عمر از سر گیرند و بچشیده رفت که عمر را
 ببلوغ و بخت و شوق جنسی بازی که سی را نشا خود ساختن بعد از سن کودکی

در همه اوقات عمر از اوستی زشت و ناخوش است و در ایام پیری زشت تر و نا
 خوشتر و از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که آن امید بخش این
 السبعین فی فطره ابن العشرین حاصل معنی آنکه خدا نیازی و دشمن مبداء و
 بقا و سال را که بطرز و طریقه بیست ساله باشد و نیز از انسر و صلی الله علیه و آله
 و جبرئیل که خبر شما بکم من زمانه بزی که گوئیم و نیز گوئیم من نزی که شما بکم
 معنی آنکه بهترین جوانان شما جو اینست که بطور پیران باشد و بدترین پیران
 شما آنکه بطرز جوانان بود و مولف زشت باشد مشرب طهارت با موسیقی سینه خوش
 بود چون شوه زابری سیفه و افت اسرار خاطر حل شانه در سوره شریف ظاهر بود
 که او لم تعمر کم مانند که کم فیه مذکر و جاء کم الذبیر و منه مضمون آنکه با عمر زیادیم شمار
 افتد که آگاه تواند شد در آن کسی که خواهد آگاه شود و مرویست که این نوعی طاعتی
 است بعد سالکان را و بعضی گفته اند که این عتاب با جمل سالکانست و بر هر قدر که آگاه
 بعد ساله با جمل ساله که خود را نشاخته و با صلاح خود سپردخته باشد سبب است
 باشد پس حال هر جا بلکه بمقتاد و ششاد سال فرس نفس نادر میدان بوس طوطا و
 و انما یغفر غفنی و باز بگفت و بیفتاد باشد بگویند خواهد بود طوطا ای هر طبع بزرگای
 نونو موسی سر تو بجز از زشتی و او بگفت و سفید کن و غامی نونو و در رشتا و انقلاب

روایت کرده که آن امه ملکینادی با بنابر استین عدد انفسکم فی الموی یعنی
 برستکه خدا بنیادی را فرستاده است که خدا میکند کای شصت ساکنان بشمارید
 خود را و میان هر دوکان یعنی خود را داخل هر دوکان در آید و بنده خوبی و بدی و از بندهای
 باطل از از خود بکشد و بنده و بنده که از شایع بودم الشور علی امه علیه و آله
 حدیثی مرویست که آن الله قانی ملکینزل فی کل یله و بنادی با بنابر استین
 جد و ایانیا و الشیشین لغزکم الحیوان الدنیا و با بنابر استین با هر دوکان و بنابر استین

با بنابر استین انکم الشیرو با بنابر استین نزع ان جماعه یا انبا السبعین
 نودی انکم فاجلوا با بنابر استین انکم الساعه و انتم غافلون خلاصه معنی
 اینست که بدینکه خدا تعالی را فرستاده است که هر شب از عالم بالا فرو می آید
 و خدا میداند که ای بیت ساکنان بکشید و ای سنی ساکنان زغری و بنابر استین
 تغیر و ای جبل ساکنان بر روی که با خداوند خود حقایق میکند چه مبارک و
 آید و ای چاه ساکنان آید شما ز سانبه و بختل را و بختل چنانکه در آید و بختل
 الله بر معنی گفته اند ای شصت ساکنان وقت در و بختل کشته را سبب میگفت
 که هر دوکان شصت سال با شصت ساکنان که بنابر استین انکم زرد و خشک کردید
 و وقت در و بختل از سانبه و بختل و ای بختل و ساکنان غذا کرد و بنابر استین

و این شهادت ساکنان سلطنت محمود و محمود یعنی وقت مرگ آمد و متافاضل و مجربانید
 احوال چون بر اثر زبان جوانی و کثرت کلماتی که ناگهانی پیش و کلماتی پس آمد
 ادبی بزرگان به دو سال پیام بلند ببری که گوید مرگ من ز یاد سودا و شیر بکام
 در نظر است بر ادب کاری و برین وقت اندی سزاوار و لایق و باحوال و مناسبت
 نزول و تفرقه و بکار اعیان و از زلات و فقران گذشته ذامت و عذر خواهی و در هر کرا
 عینک اسبابیست و در پیش نظر روشن و در چهار سار و در یکا و عاصفت قدم شماره
 بر روشن چون نور نگاه خود از بهر کرد بدست با بدی که کشیدن و مانند و باری
 خویش از بهر کردی نامحاسب به خود لرزیدن چون کوش خود در بهر و پنهان
 به حاصل و نبایستن و مانند گوهر دندان خویش به خود کرد بانشین از بهر عاری
 به سبب مذکور در دنیا از آرزو مانده است گفت چند روزی هم رستن بهر کمانان
 خود که میسر شد دیدم چون بنیم بر این کذا و عرت باز کن هر که به انجام کار خویش
 آغاز کن بنیم رفت که هر وقت مصلحت و همون رفت ای دل آید آمد هر گشتی
 باز کن بنیم رفت چون بی ناله از دل بهار و تکامت شد چنگ قانون فغان
 ساز کن بنیم رفتی در محاسن خود موی سفید دید و از صبح صادق تا من میزد
 از در سباه مرگ بر روی رکش کرد به خطاب با قاری و عشار بهر خود نمود گفت

قد و بکم بنای فیو الی سبشی مراد اینکه من جوانی خود را صرف شایسته
 و ان ابا م یابی کرامی را با الف محبت شتاد با هم اکنون شمایین چند روز ببری
 را بمن گذارید که در گذشته نشینم و فکر نه نشود بنم انگاه خانه نشین و عزت کنین
 کرده با فی م را صرف بنده کنمو و در کونینگی از سنان باده پرور جوانی برشته دار
 را در کمال نانوئی دید و گفت باشی از سرک ان بخت مراد اینکه میخواهی ببری
 و از پنج ببری ببری گفت یکت برای اینکه عهد جوانی و شرد آن بستی چهل و غوری
 که لازم ان می باشد گذشتند و ایام ببری و عزت ان بستی شکلی در مسکلی نفس
 در بنوفت ادبی ابرم میرسد طنده ست و من هرگاه میشنم و ذکر خدا میکنم و شکر
 بر میخورم بشکر او خام بنمایم باین دو صفت خود را شناسم و از انرا از معصیات
 میشمارم طریقه ریختن بر خاک بوس صاف نزاب زندگی شاید این طریقه
 و در آخر و ساز و مرا شوقه اینکه ادبی در بنوفت که می باید تمام کستکی و استکی
 باشد را با پوستکی و استکی میباشد و درین فصل که چنانچه من و شنوات را از این
 باید که نهم به مساوار و زود و او را می باشد چنانکه بر کذب و بیرون و نور و بد
 هر دو جهان یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند که ببرم این آدم
 و تشبیه خلدان انحرص و لامل یعنی فرزندانم بر میشود و در خلد و در صفت

در جوان میگردد و یکی حرم و دیگری اهل کو با بچاره بی غفل در بیوفت از دور
 آینه خود را ندیده و بر پشت کهنه سرای بنشاند و سار و سار چون دست مطلق
 نگردد و نمیداند که وفت از هم پاشیدنت نه مال جمع کردن و از آن این
 تراشیدن روز پس فرستادن احوال و افعال است نه بر سر کور خود گذاشنی
 چه اگر بگفته اند که الطرم و طبر العدم بینی پری دارا اله نرای نبینی است
 که چون اومی باور این بگوید و کام داخل انرا و برابر با هر رساله است
 چنان و فنی و تنگ نفسی چشم زونی در کار ساز سبا کاهی در کنج یاد نمود و در
 سر انجام مصام قوتی در انزوری در آن پستبای همدن دستبای و با چشم
 و کوشی سراپا چشم و کوشی یاد بود و لطف بکن با نفس فرستاد تا دستبای
 توانایی که خود را دست با هر خدا داری با سراپا چشم می باید کنون چون
 با دامت درین پیری که چشمی دستگیری از انصا داری با دامت زمان
 خواب فراغت بر تو گز رفتن توانایی کار و انجسیر کلخط و اداری حضرت
 بکانه نقل و غیر و نحو از هر مغز و کبر جل شاه افضل و کرم منتهای خود هر که گاه
 از عمر جزو داری و جمله جوانان را از منی پوششیم شبیاری و عامه که گاه
 از خواب غفلت بیداری و کافه شوخ از بند حرص و امل رستگاری که راست باشد

و همکنار این عینیت بیانات خوفی و سرور و زندگانی و سرگرمی و بندگی است
 از جهالت و بطالت دنیا و دناست و خجالت عجبی محافظت نماید مطلب چشم
 و در مصارف هم پسبیل تفصیل یعنی بیان امری چند که آدمی باید پنداشت
 سنا باید بود و از نقد زندگانی آنچه و زبرد و زباعت و بیاعت از خزان که
 بجای یو اصول رسد حرف آن باید نمود و برای دفعه باب شناختن آن فهم و
 دکان و هوشندان راه و رسم سخن بشنا موطن میدار که این چند مطلب که از
 کارخانه توفیق چنانچه از تزیین تمام پوشیده و در قلم صدق و رقم از دین و نقد
 آنها قانع گردیده و در حقیقت نموده چند بود برای این مطلب که اکنون در پیش
 است چه از آنها اول بطور رسید معلوم کرد بد که زندگی چه قدر عزیز و بی بسا
 و ثانیاً اینکه چه مقدار بیگانه و کم بقاست و ثالثاً اینکه آدمی را بنوسط با دو ک
 هشتاد و نه کوی و چهار ای آن باید بود و در اینجا اینکه فصول و اوقات از این فصول
 و تعف نکاه پنداشته و در مصارف ثوابت صرف باید نمود و بعد از آنکه این مطلب
 از آنکه اینها چون هر کس حاضر و درست که در مصارف با فضل و تواضع و حدود
 و ادب هر یک چنانکه باید و اندک که شوق بر میان جان بسته و در بند دنیا نقد
 فرصت را از روی حرف که در میان سعادت او را که انار سازد و لذت اولی

در بیان سودایم کسان غامض میان از هر جنس این استعدادهای
 قسم اند از تو این کتب معجزه اعادیت ابد طاهرین از جوامع مصنفات
 متقدمین و متاخرین پیشگاه این اوراق برآورده و در نظر خیر ارادت
 جلوه میدهد تا هر که توفیق مساعدت و اقبال باری نماید از غایت حیات از جهان
 و دل بگذرد و بی غیام و یاب و چون انواع و اقسام پیش از آنست که یکی در
 تنگنای این باب خواند که تجرید از تجرید چهاردهم که هم بست پیش نهاد
 ظاهر مبارز و در این مطلب را بجا آورد و مطلب مطابق فصل آخر باب اول
 مرتب گردانید در هر مجلسی انشاء الله بجز کفری از آن میرود از امیدواری
 از فضل و عنایت حضرت باری عز اسمه آنست که این فرموده را در ادای
 حق هر مقام باری و در طی این طریقی بمنی از هر گونه لغزشی بگذرد و بی غیام
 حسی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر مجلس اول در تکریم بطلب علوم
 دنییه و کسب معارف بقینه که افضل مصارف اند کافیه و اجمل منوابع
 جاودانی و در مجلس چند مقصد است در مقصد اول در ذکر و خوب طلب علم
 و بیان احتیاج بان بر جاهلان عامی و سوادگان انش فاعلی کامل طبعان طریق
 تحصیل علوم و کم سخن از غایت فضیلت آن مجرم و سبب آن منزلت است

و ضمیمه کان مرده ضمیمه کی مثل خوبان با بچه های انجمنی و کربانیان کتب
 حق شناسی و خداوندی که با چندین ذوق خود از انی بعبانی از خبای سزا
 دانش تن نه داد و آند و با اینهمه دعوی از ادکی و خود سری بطرف تنک
 لای کمائی و بی بری کردن نهاد بهوار بهمت خورد و خواب تحصیل مال
 اسباب بکار اند و بگوستره سر بر طعام و شراب قدم بر قدم بپایم و دود
 میکند از لذت در بنا و نشان همین خوردن و خفتن است و محبت با عفا و نشان
 مسخر در حرف و پیوسته گفتن و با گوش و گوش هرگز در شایه معرفتی نیست
 غنی اند و با جراح شعور همیشه در تار یکی نادانی بهر سیرند محضی خانه که علم و دین
 عمارت بندگی و عبادت را بمسابقه هاس است و سرای جنت فضا می شناسی
 جناب الطی را بیشتر که ریاس که به حصول آن مضطر طاعت را با وج قبول می توان
 و بدون دخول در انقدم در بارگاه غریب حق می توان که انیت به کردن بکار
 سخت و دشوار آن بکار است و طالب بر مصفدی را از صراط طریق آن به چار
 هرگاه اعمال و اشغال جز به چون بخاری و خداوی بشماردی استادی محتاج
 باشد و تساج و علاج و در امور متن آن بی علاج کلاه و زری به معرفت اثر نکرد
 و لغاشی بدون تعظیم صورت نپذیرد و بکار عظیم بزرگوار یعنی بندگی جناب

افزاید کار که مردان در ماند و در طی طریق آن جز خوی عجلت از
 چنین نغشاند اندکی معرفت الهی و علم با او بپوشد و درگاه جوی
 که او بسند و چگونه صورت می بیند و جمعی که بی بهره معرفت و توشه علم
 عمل می سپارند بکوری جبل و نادانی قدم بر راه باریک شرع و نیکوئی خنای
 میکنند از جمله کسانی اند که صاحب بن حنفی و معلم ایشان تکلیف معرفت
 اقدس نبوی صلی الله علیه و آله ندست ایشان ننمود و بزبان وحی جهان
 بآیه ایشان فرمود هست که من جعل لغیر علم کان ما نفسد اکثر ما یصلح حاصل معنی
 اینکه کسی علم حاصل کند آنچه فاسد و تباه می سازد بیش از آنست که اصلاح نماید
 و مرشد طریق هدایت حضرت شاه و لایب علیه السلام نیز از جماعت سنگ است
 کرده فرمود هست که قطع طهری رحمن من الدنیا جل عالم احسان فاسق
 رجل جاہل الغلب ملک یزید علی بن ابی سفيہ و یزید بن ابی سفيہ فالتقوا
 الفاسق من العلماء و الجاهل من السعید بن و الیک فنه کل منقون مخض
 اینکه دو کس از اهل نیابت مرادند یکی مردی که بزبان عالم و بهکام وین
 ناطق باشد و بهفتای انجلی نکرده نامنفید و فاسق بود و دوم مردی که بدست
 و از علم و ادب و بصیرت مراد و بی بصیرت طریق عمل و عبادت بسیار دوان

بکس می کند و دفع می نماید بر این علامت خلق را از نفس خود یعنی چون می
وی را بان علم و دانشی چند که از کتاب فسق می کنند و این در نظر ایشان
بر طرف می شود و این یکدفعه می نماید عبادت خود و نفس و لوم را از جیل خود یعنی
چون عبادت او را با آن جیل و نادانی مشابهه می کنند نفس جیل و فوج آن
تا هموار گردد پس نیز رسید و بهر نیز به لذت فاسق و جاهل اهل عبادت است
سبب که امری خلق اند از جناب خطاب حضرت علیه السلام در کتاب کافی در
خدمت این قوم جانی مانور است که اسامی علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
و نیز به سرحد السیر الابد اخلاصه معنی آنکه عبادت کند و بی بصیرت و علم بعد و
و ادب آن چون راه روی است که بر راه مقصد میرود باشد که خدا که تذکر
برود و مقصد دورتر می شود و در طبق روایات حکایت و آن دو برادر که در این
جیش بود مذکبی عالم که تقدیر علی بن محمد و دیگر جاهل که طریق زهد و عبادت تقدیم
سعی می نمود و پیوسته بر سر این دو حالت میان ایشان منافقات می نمود
تا آنکه مدتی از هم جدا شدند و بعد از آنکه بهم رسیدند برادر را دیدیم که خود
سبزه بود برادر عالم آن سبیلان استفسار کرد و گفت برای آن چشم خود
سبزه ام که دنیا را یک چشمم و از آن چراغی باشد برادر عالم گفت درین

خطا کرده چه اگر چنین کسی خدا بخال ما را و چشم خاوی و گشوف و اجزده
 که در وقت امنی نماز چشم خود میکشود ی گفت نه و لیکن دست بر روی این
 سوز که چشم بسته ام میباید که گفت چندگاه است که چنین کرده گفت چهل سال
 باکم و پیش گفت نمازهای خود را که در نیت که چنین و منوی که از او احاد کن
 و نیز از سناسات اتمام حکایت مردیست که در زمان حضرت امام همام
 بن محمد صادق علیه السلام بود و او را و جمال تعظیم او می نمودند و بهیچ خصال
 وی میست و نه چنانکه آنحضرت را خواش طاقت او در خاطر مبارک برسد تا آنکه
 در بعضی او را دید که خلقی از توام برگردی جمع گشته بود آنحضرت در گوش
 استاد و روی او را خود را بپوشید که در انشا شد و در ایشان و نظر میبرد
 و اعز و صلب ساز میاور و با بازها میکرد و انقوم را با هم فریب خود می آورد تا
 آنکه از ایشان جدا شد و رفت و آنجا که نرسید رفتی کردید و از پی کار خود رفتند
 حضرت امام علیه السلام از دنیا می میرفت و اعز و ج در ملک کرد و بجای از پی
 جا و را خاقل کرده و در گردن آن از دو گان وی بدوید و آنجا که میشته شخصی
 رسید که انار داشت و را نیز خاقل ساخته و انار بود و بد از نزد وی برداشت
 آنحضرت از آن بختنمای منجیب می بود و همچنان بر اثر وی میرفت تا آنکه از سر

به بیماری افتاد و آن مذکورده و دو انار را پیش می نهاد و در فتنه و در هوش
 به نغمه رسید و در آنجا ساکن گردید و آنجا به پیش رفت و با وی حکم نمود و این مضمون
 ادا فرمود که ای بنده خدا هر چه من بصفحت نشنیدم و خوانان ملاقات تو کردیم
 بین ملاقات کردم و بکن دیدم از تو چیزی که دل مرا متغیر ساخته یعنی از فکر
 خارج نمیکردم من ترا از آن می برسم تا آن از دل من زایل شود گفت بخت
 حضرت امام علیه السلام آنچه دیده بود و تقریر فرمود و این را گفت کسی فرمودی
 ام از فرزندان ادم از امام محمد صلی الله علیه و آله و دیگر باره بسلامت گفت
 بگو کسی تو فرمود مردی ام از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله گفت که کدام
 سنبری فرمود و من گفتم شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسن ابن ابی طالب
 باشی فرمود آری گفت سودی ندارد و ترا شرف اصل تو با جمل تو با چیزی که
 شرف یافته بآن ترک علم بدو پذیرد و ناگاه از بجای و بدست کسی چیزی را بگوید
 فاعل از استوده فرمود و بیت آن می آید و جمل آن بین کردی کدام است
 گفت فران فرمود چه جز است از فران که من گفتم با هم گفت قول خدا می دانی و من
 که من جواد با حکمت و قوت و غیر اینها و من جواد بالسیئه فلا یجزی ^{مستحق} الا
 طعن منی آنکه هر کسی کار نیکی کند پس مرا و بهشت ده مثل آن و هر که کاری بدی کند

پس خداداد به پیشو و بیکر یک مثل آن من چون مذکور شد و دو انار در دایم چنانکه
 شد و چون انار را نقد بنی ملازم چیل حسنه شد جبار حسنه از بخند بازی
 انهار کناه کم شد و کسی خوش حسنه و بیکر بای من نشسته اخفرت فرمود و نکلتک
 امک بمنی ما و بیکر نشسته تو جاعلی کجای بخدای پاشیده که خدای عزوجل
 میفرماید که انما یقبل الله من المسکین یعنی انبیت و جبار بن نبی که قبول
 میکند خدا انسانی از متفیان پرستی که تو وقتی که دو کرد و مان من و بیکر دو
 کناه شد و چون دو انار در دایم و کناه شد و وقتی که انار را بغیر حسنه
 بی امر صاحب انار چاک کناه و بیکر بران جبار کناه افزودی نه چیل حسنه
 حکایت از روایتی استخراج شده که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از حدیث
 امام جعفر صادق علیه السلام منقول است بعد از نقل انجکایت انجکایت فرمود
 که بمنشیر انشا و بل الفیج المستکر یصلون یصلون یعنی مردمان مثل انشا و بل
 و دشت ناموش کراه میشوند و دیگر از ان نیز کراه میکنند الحاصل بی مادی علم
 بودی عمل افتادن و خود سپیدی براه شدگی نهادن منشای چنین غلطی
 رسوا و منج انیکو نه منک و تسای غلطی میکردند پس کلاه عباد را که بوقوف عبادت
 و بشرف این کرامت مفرقند تا جاست که در تحصیل علوم دنییه و دینیه و در اخلاق

بسجود معاف ندارد و بهر حال معرفت پای سنی شناخت اقامت آن کفر از
 است علم با است مرغ جانت را با یکسره برده و است را با دل بی علم چشم
 بی نور است نه مردمان ز مردمی و درست نیست انجبات خبر و دانش
 نیست با نجات خبر و دانش نه وین برایش بلند نام شود و دین بی علم کی تمام
 از خیرم مزاج علوم و نادی منهاج آداب و رسوم اعیان حضرت توحید نبوی صلی
 علیه و آله در کافی مرد است که طلب العلم فریضه علی کل مسلم الا ان الله یحب العابد
 العلم حاصل منی آنکه طلب علم بر هر مسلمانان و زینت که بزرگ آن منزه و عباد
 مسکود و آگاه باشید پس بنگر خدا بنیادی و دست میدار و طالب علم را و نیز در
 از سرگردان داخل و آگاهم و حشر شده اند و عالم امیر المؤمنین علیه السلام است
 که ایها الناس اعلو ان کمال الدین طالب العلم و العمل به الی و ان طلب العلم
 واجب علیکم من طلب المال ان المال مفقود مضمون حکم قد قسمه عادلان حکم
 منته و صفی به و العلم محزون و عذاب و قدر احرتم بطلبه من اهل فای طلبه و منقص
 ای مردمان بیا نیک که کمال دین طلب علم و عمل با است و آگاه باشید که طلب علم
 بر شما واجب است و از دست طلب مال ما را خدا بنیادی میان شما قسمت نموده
 و برای هر یک آنچه می باید فرموده و برای شما خاص کرده است که از آن

بنما و اصل سازد و در غرض بیان وقایع مایه و علم نزد ایشان یعنی علمای خود
 و مضبوط است و تحقیق که شما ماکو گشته آید لطیف آن از ایشان یعنی علمای
 طلبید از او در همان کتاب شریف از خانه کنونی حقایق حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام با تدریس خود و آن اصحابی که در آن وقت و سهم بسیار حتی بقول
 خود معنون میطلب اینک بر آید دوست مسدادم که بر سبای اصحاب من تا پیش
 ریزه باشند تا تحصیل علم و بن نمایند و هم در کتاب این معقل بن تدریس شده
 که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنید که میفرمود که علیکم بالنفقه فی دین الله
 الی آخره یعنی بر شما باد و نفقه را کسب علم در دین خدا و میباشند مانند عریان
 مجرای که احکام دین نمیدانند چه بسبب که هر کس تحصیل علم دین نکند خداوند
 بنظر رحمت و شفقت بسوی او نکرد در روز قیامت چگونه است علی را با کینه و
 کزدانده هم از جناب کتاب بر دست که لا یقبل الله عملا الا بمعرفته الی آخره
 الحدیث یعنی قبول نکلیست خداوند اعمالی را که بر بدستن طریق که از ایشان
 و نیز کافی مذکور است که از معلم فرایض و حسن حضرت ابی الحسن علیه السلام
 پرسید که آیا جایز است مردمانی که ترک سواکن شدند از جهت محتاج اند به این
 احکام دین و میگویند مجله بر صاحب توفیق که بر نواب افتاد است برساند ایشان

نامه و مذاق جاننش جایشی در دین در بافته است بخوابد و آرام نگردد تا عرض
 جمل را بدوانی و کوری و از این تیای رساند و این معصای رفتاری بدست
 اشیا خود را از جاسار مخاطرات بهیات بسلامت گذراند و مرغ دلش رویش
 در هوای جان فرای طلبید پرواز باشد و سهند چش کاه و بهکاه بر نشیب و فراز
 این راه در گت و ناز موج صیر کج عزلتش در تحصیل علم از چش و چش بر باز نشوید
 طنا ز خوشتر آید و در چراغ مدرسه امن در دیده شوق از موقوفه زلف نماید
 سلسله مویان بهیتر نماید طار بر کوشش روانه دارد بر کرد چراغ عالم افز و در گت
 الهی همیشه طیار باشد و کلین غوفش و امن حافظ و کتب و چار چش کتب اربعه
 حدیث بوسته بسیار کند خیال جهان پایش در کلمات سودات مطبوعه
 آتجبات معانی را در جست و جو بود و سلیمان خرد زبان دلش در وادی
 نخل سنجات یا مور اخروف همواره در گفتگو صاحبان در دین و طایبان
 مقصد نفس در یافتن راه حق و نکات خویش شهر شهر و دیار دیار میگردد و بداند
 و کوه و صحرا و خلکی و در یار القدم سعی و کوشش میورد و بداند هر عالمی حکمی
 می آموخته اند و از هر نور دانشی چراغ بنی برافروخته اند و یا هر صاحب
 معرفتی طریق خدمتی می سپرده آند و از هر نکته سخنی می سپرد سخنی می برده سر گذارد

حضرت سلمان فارسی حجت الله علیه و الانوار شد اید و ریاضاتی که آن بزرگوار
 در راه دین و اذراک سعادت خدمت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
 کشیده و بنجام و کز کردنی و عند یسبغ بریده عالی شریفین مقام خادمه را در
 گذارنده کار و احکامات بر شوق کفایت آوردنی است چنانکه چراغ کای غافل را
 روشنی و انشای شوق افزو کار ازادیتی نماید و احکامات غفلت گذارنگ از دل
 بردار و بسبیل اجمال و انجاء یافت که سلمان بنی السعدی از انبای دینان
 بود روز به نام درشت و پوسته بطلب علم دین مستجوی طریقی فرقی بین
 طلب حجت علیک آن هر زمان بود و خوش ادراک خدمت حضرت اقدس بنوی نمود
 تمیز بطلاع او به بنوی از روز نشنا انبیا قش بر یافت خدمت آن بزرگوار
 که در مبادی حال و زوی که قوم وی از روز را عبید میکردند باید بر خود داشت
 که پیش بر موصوفه افتاد و روی از انصاف و مدامید او که انشغال آن
 لا اله الا الله و ان محمدا عبید الله و ان محمدا عبید الله از شنیدن آن
 و ذکر آن نام رنگ از دل در دالود ایمان بود و بدین یافت و کستی
 سید لوگ در خاطر حق بنوی پاکس قرار در سماع یافت تا از غلبه شوق کای جای
 رسید که خوردنی و اشامیدنی بروی کوار میکردید چون بمنزل خود نمود و نمود

کتابی معنی نوشته بود که در شرف خانه او بخت بود از مادر سوال نمود که این نوشته
 چیست مادر گفت ای روز به چون از عید کاه بار بکشتم این نوشته را از او بخریدم
 یعنی بنویسند و من بر حقیقت آن اطلاع ندارم پس نزد یک بن مکان مرو که بدست
 ترا می کشد سلمان میر کرد تا شب در آمد و پدر و مادرش گفتند ای کاه بر خسته
 آن نوشته را بگرفت و خواند و بدو آن مرقوم گشته که بسم الله الرحمن الرحیم
 محمد بن الهادی اوم این بخلق من صلیه نبیا لقمان له محمد با مر بکارم الا خلقی و
 بنی عن عبادت الا دقان یار و زب آبت و صنی صبی قاسم و ابرک المجر سبت
 حاصل معنی بنا بر نسخه من که بصورت افر و بنفشه است اینکه این عید است
 از جانب الله تعالی بادم که از صلب او سفیری خلق خواهد کرد که او را محمد گویند
 او خواهد کرد بندگاز ابعانات بگو و نهی خواهد نمود از پرستش تانای و ذنب
 بیاز و جانفش عیسی پس ایمان یابد و ترک دین مجوسیت کند و سلمان قبل از
 خواندن آن کتاب بزبان عربی عارف بود و خدا تعالی از آن روز با رفیقین
 حریمت راهی گرامت فرمود و الله سلمان این خواند الله نامه بهوش گشته
 انش شوقش از آن سر کشیدن و کلش حسن اعبادش با لیلین گرفت به روش
 بران اطلاع یافتند و میرا گرفته و راهی خلق انداختند و گفتند از این عید بر کرد

و الله ترا قبل سازم سلمان گفت مرجه خوابید بکنده که دوستی محمد از سینه من
 بجزو و حتی در جام محمد کسب و دو پیر من چند که بجای بوی دادند تبش می نمودند آنکه
 در حق جیش در دو از کشید پس بکسب غایت جبل المنیر و حکاک مستحک افتادگان
 چاه سار هرگز که معصیت باست زده گفت باریا کنگ جیت محمد او و صندلی من
 وسیله عمل فرجی دارم منی ماما فیه محمل مضمون اینکه خداوند بپرستش که تو محمد
 و جانشین او را محمود بی من ساخته و دوستی ایشان را در دل من انداخته پس کجاست
 و در نیست اگر بزودی و افروغ و کشایشی و ازین محنت راحت و سایشی گزشت
 و تا کمال این دعا برگزیده عرض اجابت بفرستد شخصی سفید پوشی در انصر جامه
 نزدی آمد گفت بر خیز ای روزبه دوست سلمان گرفته و بر ارباب میوه سبزه
 چون با مقام سید طیل ناطقه بر شاخ زبان بخوای آشنه ان لا اله الا الله
 عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله مشرّم گردانید و برانی از بالای در
 بروی مغرب گشته گفت تو روزی گفت آری گفت لا اله الا الله و برادر آورده
 دو سال تمام انجام داده و خدمت برانی می نمود تا آنکه بوستان رسیدی و برانی
 انقطاع آب نه کانی رو بخیلی نهاد و نخل بغایت بار که در بیل و سار از بار می
 افتاد و در وقت اخضر سلمان گفت مما یکه میگذاری گفت کسی که بمقتضای این

قابل داشتند منشأ سید مکر را همی در آنجا که پس چون با و غفلات گیتی از من
 و بر اسلام برسان و این لوح را بوی تسلیم تا و لوح سلمان داده چون در آن
 وفات یافت سلمان بنقیل و کفین وی پر درخته بد فوشت ساخت از اخبار و
 شده خود را مانجا که رسانیده نزد یک صومعه را به کفین را بن کلمات که گوید که
 ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و راسه و ان محمد بن عبد الله و ان محمد بن عبد الله
 شرف گشته پرسید که نور و زبیدی گفت آری و پرا بر در آورده و دو سال و شش
 او نه و نا اکنه او را نیز وفات رسیده سلمان گفت مرا که مشکذاری گفت کسی شناسم
 که بچمن گویم که بد کرد امی هر اسکندریه پس چون نزد وی روی از من لوح اسلام
 برسان و این لوح را با و چون وفات یافت سلمان یکسوز را و غسل داد
 کفن و دفن کرد و آن لوح را بر گرفته رو با سکنه را آورده و صومعه آن را به رفته
 این کلمات بر زبان جاری گشته که اللهم الله و ان محمدا عبده و راسه و ان محمد بن عبد الله
 محمد بن عبد الله که او نیز از در بر روی شرف گشته پرسید که نور و زبیدی گفت آری و
 بیابان در دو سال کامل فیکر بخدمت او نهغال نموده چون او را نیز وفات چل
 شده سلمان گفت مرا که مشکذاری گفت در دنیا کسی را می شناسم که بمقابر من قابل
 باشد و وقت آن شده که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب منو که کرد و در آنجا

در پای از من سلام برسان و این لوح را بوی ده الفقه سلمان بعد از بخت
وی لوح را برداشته از انجا برآمد و با جمعی رفتند و انبیا را گفت ای قوم شما
خودنی و انما مبدنی مرا کفایت کند تا من خدمت شما را کفایت نمایم انبیا فعل
کردند چون گفت اهل شد کوه سبزه را بستند و چندان و مذکر مردانگاه بعضی از انرا
کباب پاره و را بریان کردند و سلمان را نیز بخوردن آن تکلیف نمودند سلمان از آن
امتناع نمود و گفت من پیور اینم و بر انبیا که من بخورم مذکور و بخت را ان
کفایت است آمده و بر از و چند آنکه زد و یک بند که پیکش سازم یکی گفت دست
از وی بردارید انبیا حاضر شود و از ان کجا آمد خود یعنی چون انبیا نیز بخورد
انگاه با وی مریخ خوانند و چون شرب حاضر شد و در انبیا آن تکلیف نمودند
گفت برادر اینم و در انبیا شرب حاضر می نمایند و در انبیا آن تکلیف نمودند
کردند سلمان گفت ای قوم مرا از نیکو و حکیم که من از ان بنده کی شما میکنم
الفقه از ان بنده کی از انبیا کرده ان کس و از ان جمیع بیرون برو و بخور
بیودی بیصد و در هم فروخت بیودی از قصه ای استفسار نمود سلمان سر کرد
خود را بر طبق اظهار رسانده گفت مکانی نیست جز آنکه محمد و می او را دوست داشته
ام بیودی گفت من ترا و محمد را دشمن میدانم انگاه سلمان از خانه بیرون آمد و

یک یاری بردر خانه وی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح این زبک را ازین
 موضع برده باشی مرا این نزل قبل بر سر ستم سلمان و منی اندر عهده انشب لاچار
 بصورت آن کار من و داد و در یک یک بشنید تا آنکه طافش طاف کردید پس دست
 بسوی آسمان برداشته بجان دعا که گذارش یافت زبان کنو و بخان خود
 از قبله حاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الربیع با وی بر انگشت کرد آن بر کار
 از آن مکان برگرد و بجا نیک سید ای گفته بود ریخت چون صبح شد سید وی
 و بد که از یک نام از آنجا نقل شده گفت ای روزبه تو ساحر بودی منمیدانم
 مرا این ترا ازین ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسو هلاک کردانی پس او را از کجا
 اخراج نمود و بر زنی سلمه نام فروخت ازین سلمان را بسیار دوست داشت
 که او را یاقی بود از او وی گذاشت که از آن آنچه خواهد بخورد و بپوشد و صد
 نماید العف سلمان حتی بر حسب شبت سجانی در آن باغ ماند و پوسته دید
 و روزیش در جست و جوی کوهر منقود و بر سو میدید و شب بخور زمان فرست
 را و انتظار طلوع افق عالمناپ و جو محمدی میکرد تا آنکه روزی گفت
 فردا دید که می آمدند و پری بر سر ایشان سپا افکنده تا داخل باغ شدند و
 از ایشان حرکت می کرد و می آمد سلمان از آن علامت دریافت که می آیند

در میان ایشان باشد و آن بخت نیکو بجای شرف آید بود و دیگری علی مرتضی
 بود که ابو زر مقداد و عقیل را بطالب حمزه بهر عبد المطلب میبرد به عارض
 پس ایشان هر نامی زبون آن نخستان شاول میفرمودند و سید عالم آن
 سیزدهمین شمر شود و او هم میفرمود که کلاً مختلف و نه نقصد و اعلی القوم نشین
 حاصل معنی آنکه هر نامی زبون میبرد و بجا جان باغ زبانی هر سائید سلمان
 چون آنند بی طبعی طبع نب و شت آورده و زده اند و نشین معان سرای خود
 که نهشت گفت ایصفه دست با خود اندیشید که اگر در میان ایشان پیغمبری است
 صدقه بخورده و در دهان نشان راه بان کنج سادون خوابم برد پس حضرت را گفت
 بنویس علی علیه و آله فرمود بخور و در دهان از آن میل میفرمود و جناب و خطاب
 امیر المؤمنین و عقیل و حمزه نیز یکسر از آن اسکا نمودند سلمان با خود گفت
 این یک نشان پیغمبری است پس رفته طبعی دیگر از طبع ایشان داد و آورده پیش آن
 سرور نهاد و گفت بن هر پست آنحضرت دست مبارک دراز کرده فرمود بسم الله
 بخورید پس یکی دست دراز نمود و از آن کمال فرمودند سلمان با خود گفت ای
 نشان دیگر است بعد از آن بر فکای آن شب نشین است که در جبهه میخواست
 اگر خام نموت را که آن نیز از علامات کبریا میفرمود بود معلوم کرد و نزد محمد حسن

حسن بن محمد بن حمزه را بان مهر انور رساند و در عالمیان بگویند خاطر سلمان از انور
 فرمود ای روز به خاتم نبوت سبطی گفت ای انحضرت گفت مبارک خود
 گشوده مهر نبوت را به ی غم و سلمان را از بدین ان نشان رسالت انور ^{سلمان}
 چنانکه باید خاطر نشان گردیده و گواهی و کلی یا ائمه سید احمد رسول الله داد و شدند
 لا اله الا الله و ان محمد ارسب الله در محضه صحبه و جو و منق بنه بان مهر نبوت خدای
 نزد وی نبوت رسیده و در غم مبارک انحضرت افتاد و بای انور شش را به رس
 می داد انجناب فرمود ای روز به نزد این زن برو و بگو محمد پسر عبدالله مکه بود
 که این غلام یعنی سلمان را با من فروشی سلمان این پیغام را و رسانید زن گفت
 منبر و ششم که چهار صد نخل که دو بیت است انما نخل خرمای زرد باشد و دو بیت نخل خرمای
 سرخ چون این جواب بر من انجناب رسید فرمود بر خیز یا علی این سخن انسانی
 خرمای را همگی با نخل انکار است از ابر گرفته کاشت امیر المومنین را فرمود و بنام
 آب داد هنوز با خر رسیده بود که ان نخلها را رست نشو تا بافته بود و در و شمع در ^{نخل}
 بافته پس سلمان را نزد ان زن فرستاد که گفت خود را ظرف محوره غلام را
 نسیم نامی چون این غلام بزبان سید پیرون آمده انخلات را دید گفت ترا
 محمد منبر و ششم که چهار صد نخل که همگی است از زرد باشد پس خبر من علی السلام

نازل گشته با لعلای خود را با آن کلها مالیده تمام آنها زرد گردید آنحضرت بیک
 بار سلیمان را فرستاد و آن پیام داد ازین بخت و سخت را با آن مردی
 چنان نخل ایوان از زمین دل سرکشید و کام جانش از طلب اقبال بر حال گشت
 سید اجار پنهان کردید و گفت بخت اقسام که یک نخل ازین مخلوقات نزد من از محمد
 و از تو بر سر است سلمان گفت بخت اقسام که نزد من بگردد با محمد بود و تو و محبوب
 از تو هر چه نوداری یعنی از مال و ملک القدره حاج عالم صلی الله علیه و آله این بخیار
 و خصال بلند اقبال را نجات و نجات سعادت غلامی خود و سرفرازی داد و انکار و تقیر
 بندگی از قبای آن از نخل بوستان فرزند کی بر داشته و بر اسلامان نام نهاد
 پوشید و نام که علام و مورخین قصه سلمان رضی الله عنه را مختلف ذکر نموده و بطریق
 بیان آنرا با قدام اقدام هر کدام بر وجهی بوده و آنچه همگی بر وجهی برتبط
 روای است که شیخ صدوق در کتاب شریف کمال الدین ایراد فرمود است الحاصل
 مردان مرد و صاحبان و در راه پیجویی دین را چنین سلوک داشته و طریق طلب
 اینصریح و قبیحان خود و گذاشته اند خود را بر منزلت مخفی رسانند و از سرگردانی
 بیابان جبل و نادانی رهند و سودای این کار از شر و دیار شبه تعلق می کنند اینند
 و برای جلای آینه باطن جلای طین نموده خود را بر نیایم افکنده و سودا و شام گشت

را سرمد دیده بهر تکی ساخته اند و به چشم راجه افزوختن چراغ سوخت
 با نرسن ریاضات اسفاری که خسته و غمی کم بخت جز و جمعی بی بکلی نامیده
 در یک شهر و بلد از خانه های خود تا در خانه حکما قدم نازد بکجه نمیدارد و بختش مال
 و نیت حتی احکام طهارت و نماز را که هر شب از روز چند باران مسوورند نقد و کس
 احراری از امور دنیا سرور و شوق نمیشمارند کینه و ماغان جبهه مال کمی و مانع از این دارند
 که از کله از سوخت بوی برند و سکه از خان حسن ساخته کنند بهر دنیا را که بجا نماند
 که بکس خدا و او خواندن و کس معانی بنظر خردی نکرند صایبا تو ذوق حاصل بخانه
 چه دانی تا تو مشو این نکر از چه دانی تا ترا با طلسم و جمل بود که تا قاش کلعه از
 چه دانی تا تو در آید محوی چون کند تا مقام ایچون را چه دانی تا بقا دست
 از دست تو چیزی تو حال خاک بهتر از چه دانی تا ترا درو طلب از جابا بر دست
 نشاط پای تو باز از چه دانی تا تو در مید کس چون شکستی شکاری خبر مد از چه دانی
 و نیز از جلد حکما می که ندانند که ان حیلان حرم کشند بهر در و او او و کشتگان
 بیابان جمل و بطریق طلب و نیامیند از شد حکایت ابو سعید غانم هندی است که شیخ
 کلینی رحمه الله علیه در کتابش از این کافی ذکر نموده و حاصل مضمون آن اینست که
 ابو سعید مذکور گفت که در هند و شهری که معروفست بکثیر بودم و باران جمل

بود که چنانکه قوت کتب از بهر توریست انجیل مذکور در حضرت ابراهیم منبذند
 و در دست پشته بادشاه بر سر سیاه چوس منبذ نمودند و مادر میان مردم فقاهت
 و احکام دین از ایشان می آموختیم و در حال جوانی خواستگار شدیم و هر دو مان
 از بادشاه تارحیت بایزگشت داشتند و منی با هم و کز بهر خدای یعنی حضرت اندک
 بنوی صلی الله علیه و آله کردیم پس گفتیم که این بختی که در کتابها مذکور است کار او
 بر ما معنی مانده و بر ما واجب است که احوال او را نفحص و انمار او را طلب کنیم و در ایام
 برین متفق گردیدیم که من طریق سباحت سلیم و دیار مدیارتجوی از او تا بهم القصد
 از کشمیر بگردن رفته و مال بسیاری با خود داشتم پس در از ده ماه میر کردم و
 گردیدم تا نزد یک کابل رسیدم قومی از ترک برادر منی بر سر راه من آمدند
 و مالی مرا گرفته رنجهای شدیدی بر من زدند و تا کابل مرا تعاقب کردند و بادشاه
 کابل را چون بر خبر من اطلاع افتاد مرا بلیغ فرستاد و حاکم بخ خود داد و در بلیغ
 بن ابی اسود و چون خبر من با و رسید برادر او منی یافت کردید که من از هند
 بطلب بن بیرون آمده و زبان فارسی آموخته با علما و اصحاب کلام مباحثه
 کرده ام کس فرستاده مرا بجلس خود احضار نمود و علما را بر من جمع نمود و با
 مناظره کردند و من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خود برآمده ام تا طلب

بهتری تمام که وصف او در کتابهاست و او درین جایا من گفت بهر یک صفت او را
 دیدم بکشت و نام او چیست گفتم نام او محمد است گفت او بنفر است بجز از من این دو حکام
 دین او سوال کردم ملا از آنها اعلام نمود و گفتم من میدانم که محمد بنفر است معلوم نیست
 که او محمد است که شما وصف میکنید یا نه بجز اعلام کنید که او کجاست تا من او را دیدم و از صفات
 او آگاهی که نزد من است بر او سوال کنم اگر همان باشد که من میخواهم همان آورم و طریقت
 او خان وی بودم گفتند او علیه السلام از دنیا رفته است گفتم وصی جان بنشین او کجاست
 گفتند او بکر این کجاست او است نامش چیست گفتند عبد الله بن عثمان بنی شیبه را گفتند این
 است که من میخواهم آنکه من طلب میکنم خلفه او برادر او است در دین او بسیار است
 در نسب و قهر او دیدم فرزندان او است و این بنفر را از زبانی بروی نسبت بنفر او
 اندر که جان بنشین او است چون این سخن از من شنیدند از جای در آمد و بر من نمودند
 و گفتند شما الایمیر از شرک بر آمد و میگردد آمد خون او مال او حلاست گفتم ای
 قوم من مردی ام و دینی دارم و درست از دین خود بر میدارم تا آنکه دین از دین
 از خود قوی تر بنم من صفت این بنفر در کتابهای که در دستهای بابینا خود در
 یافته ام و برای همین اینها را در دستهای و عزیزی که در ششم بر آمد که جستجوی او تمام
 و این شخص که شما را که او کردید چون تفحص احوال او کردیم منی نشان داد و صاف او را

از شما پرسیدم آن بچه بود که حرف او در کتابها شده پس انوم دست از من باز داشت
 و بجز زبانه را در ظرف نموشی که داشتند و عامل کس سزاوارد برادر که حسین بن اسحاق
 میگفت طایفه را در گفتن این مرد دهنی مناظره و مجابا کن حسین گفت اسطوالت
 نزد تو قضا و علم هسته میان مناظره او و انا نزد پدر بن او بیازاد گفت با من ساز
 کن چنانکه زنی گویم و باید که او را بخوبی بری و با وی طریقی ملاطفت و ملامت بری
 القمه بعد از آنکه حسین بن اسحاق گفت که مردم گفت آنکس که طالب وی حسین
 که اینجاست و صف او نمودند و لیکن در باب طایفه وی غلط کردند و اینجاست که نشان
 گفتند این بچه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و وی او علی بن ابی طالب است
 المطلب و او سوره طایفه و خرسیت و پدر حسن و حسین و نواده محمد است و سید غلام گوید
 که چون این سخن شنیدم گفتم الله اکبر این جان کس است که من در طلب او بودم پس رفت
 نزد او و بن عباس رفتم و گفتم اما الله چه بچه چیستیم با هم شنید این لا اله الا الله و
 ان محمد رسول الله پس وی با من بگویی کرد و صله نمود و حسین بن اسحاق تحقیق
 من متعاش بودم نزد حسین مذکور رفتم تا ما وی انس گرفتیم و آنچه محتاج بان بودم
 از نماز و روزه و فراغ از او و اختم برین و گفتم که ما در کتابهای خود خوانیم که محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم خاتم نبی است بعد از او پیمبری نیست و بعد از منی فرمانروای از خاندان

در بابت عامه خویش و بعد از وی و اوست جان شین اوست بعد از وی
 نیز با وی اوست و همچنین در این امر و افضای آن ایشان جاریست
 نبویا منفی کرده و پس وی میگوید گفت حسن و بعد از حسن محمد بعد از آن
 سوره و نماز منفی حضرت صاحب الزمان و بعد از آن مراد از غایب یا زکریا که منتهی علام خود
 پس حسن جزیرین معروف کردید که طلبت چه میخندید تمام یعنی بر من مای که آن آفتاب
 عالمان در این صحابه اینجا بنفوذ دم و مراد و کلامی از در کار جهان بنا و اوقات نام
 روی که بد که خام مذکور در سه شصت و چهار یعنی بعد از دویست و او هم شد و با صاحب
 با یعنی سیمان هم صحبت و با ایشان بنفوذ وقت خام حکایت نمود که از خدا و بیا
 زخم و تده نماز کرد و نماز مسکندار دم و استاده بودم و در آنجا قصد طلب اندیشم فکر
 میبودم که ناگاه شخصی آمد و گفت که تو ظن کنی نامی که میبینی یا تو سووم بودم و در
 کفتم ای گفت اجابت کن مولای خود را با وی پس با و رفتم تا آمد به باری و توانی
 ناگاه او را یعنی چنانکه هر محیط جان و جنم هر آن عالم عالمیان حضرت صاحب الزمان
 علیه السلام را دیدم نشسته بود
 گفت خوش آمدی ای خان چو
 حال تو چگونه گذشتی خندان و غلظت و بل لغزی که در کشمیری بودم یکی را
 مدد و خود و از اسوا که یکبار ایشان سوال نمود بعد از آن مرا آنچه در باب اسوا

حلیه و آن در میان ما گشته بود و اخبار نمود و چنانکه سخن از این افاضه فرمود و بعد از آن
 گفت که اراده کرده ام که حج کنسب می ارجمند کنم ای سید من فرمود باین سخن
 مکن و امثال این بگو و سال آینده حج کوچ بعد از آن حساب کن که پیش روی بود بچانت من
 انداخت و فرمود این ما خوب می گویند و داخل نمود در بغداد و میوه های این یعنی پیش او
 مرد و او را سطح ساز بر بزی یعنی از و خرد و بدی را وی که بد بعد از آنکه این نوع بود
 روی نموده و او را که چنین مساوی فرموده بود و کباب هم حاجت کرده و نزد مادرش
 که مادران مامی که اهل قم که فرج رفته بود و از عقبه برگشته به سبب وضعی مانع از قطع
 الطریق به خزان و حصول کعبه ماحول این را می گشتند که از طوق بود و مسموم باین
 گشته اند و ظالم از اخبار بجا نایب خراسان رفته سال دیگران ماده که حج نمود و انقصه
 بندی از دین بچانه بکفر به خانه سمند صحت یا نیاز باز رک غیرت در طلب دین
 بهر سو ناخت تا بهر مونی فایده نافع از هند و قتل خوابت خود را برواق روشنایی خاست
 انداخت برای دین و ایمان قطع نظر از ملک مالی و اعتباری جهان نمود و بعد
 به منزل سستکاری انجمنی بکل چندین تجارت مالی دارا جانی نمود و شرم باو مسلمانان
 که در دین اسلام ناده و کویا بختش بود و این چنانش میفرمودند که است و در
 و خزان سالار جهانش سفره برافتنی چون این شریعت در پیش گشته بود که ماکون فتنه

علوم طبقاتی ادواق بران چیده و چشم او را که دوست تو باشی بهر تامل آن
 لغت الوان عطا کرده است و محمد زاید و رفعت از آن پوشیده طلب چیده
 دنیا را و چه هست بسیار و دانشمندی طبابت اینها را بهر در خواستی غرض دنیا و
 خای سخنان بهر و آن در مبارزیت باران کشند حسرت این با و در تامل پیش
 بسبب شناختن و بر سر یکبختی و سبب این سرخشی و مشایب این بی سادگی نیست که
 چشم آرد و پیش همیشه دمی سرخ نزد و جرب ترین دنیا شناخته و کام جانفش مرکز
 لذت لغت فیه کی در بنافه طبع کوک خفاش غریزون و مونز یک مال مذبه
 و مذاق غل بر اخلاش با نبر و شکر و شش و کمال استنا کرده و اگر دماغ او را
 از این کل بخار بوی کشد و خانی شورش ازین طوای بی و داند کی چشمه
 حاشاکه دست طلب اینان توان کشید و معده خویش از آن سر نواند کرده و داند
 حضرت اخذ من یحیی صلی الله علیه و آله فرموده اند که من برهان پنج بیان طالب علم
 و طالب دنیا حاصل سعی آنکه دو پر خوارند که بر پیشو ندکی طالب دنیا و دیگر طالب علم
 است یکچند چراغ از رویان یک کاف
 یک بر یوسف کن با زین شمشیر کشت
 یک است برسان و سوزن اگر
 یک است کن اما اصل طالبان که بهر کمال
 طبع را درین راه قدم ساقین و فکر کشان اعمال صالح را و در هر روز از دانی

جهان نفس اماره سخت علم برافراشتن ضرور و ناچار حکم حدیث مشهور اطلب العلم
 لو کان بالعبس شهر با شهر و دبار در طلب علم دین که بدین و از بود نفس مردمانی
 که هر چه با برشته حافظ کشیدن بیانیت لازم و در کار است موی سوز و در دیگر
 مهر و کو بگو چو کن چو کن چو مقصد دوم در بیان فضل و شرف علم و
 طلب آن بر است بجان میزان نظر و قیمت شناسان چو اهر معلوم است که صفت
 خبیه علم کو هر چه و کرامی اوی را میا پرست بر آسمان عو شان جناب انسان
 اقبال اوی بکمال این کمال از بهایم و دو آب خزا و ممتاز میشود و بازوی این
 در محفل سستی بر هر مخدم می نشینند و بزرگ فریب سرافراز مسکود و کلاه کمال است
 کلی باین خوشتر کنی نیست و شاخسار مدح سرائی و قشاقوانی را بطبیعی بدین سرانگی و
 و در ارشاد بی از بر کزیده سجانی و سرچشمه زلال کمال است و وجبانی جناب نظام
 نبوی صلی الله علیه و آله منقول است حدیثی که حاصل معنی از نیست که طلب علم و عقل
 بر هر مسلمانی بین بگویند علم را از مطامش و اقباس نمایند از از اهل پس یعنی از خوا
 صص و کرامت که همایت الهی و عارفان او اهر و الهی اند با اهل شیعہ و
 پیروان ایشان که احکام دین را از ایشان آموخته و از دیو زده اند و کار طریقه
 دانش اند و خنده اند طرا و اکبر که بگویند که اموات علم برای خداست و طلب آن

جلاله

عبادت و نماز کردن این شیخ است و عمل کردن آن جهاد است و تعلیم این یکسکه
 از خداوند صدقه است و بذل این یکسکه که اهل مسیحی آن باشد و میل غریب نیست
 برای آنکه علم سبب است و حلال و حرام است و مار و حرام است و راه نیست و کوشش
 روز و حرام است و معصیت و تنانیت و سخن کوی و غفلت است و دلیل
 برستی و سخن مردگار است و صبح بر دشمنان است و آتش نزد دوستان است
 مرتبه مبارزه و خداست و این قوم را پس ایشان را در طریق بزرگوار و میکردند که خدایی
 اقتباس نام از ایشان میکنند و افعال ایشان بدست میبندد و برای عقل ایشان
 رجوع و عمل میبندد و جنب میکنند و دشمنان در دوستی ایشان بیایمانی خود ایشان را
 مسح میکنند و در نماز خود بر ایشان بکشت میزنند و برای ایشان استغفار میکنند
 نزد خلقی حتی بپایان و جانوران و پادشاهان و درندگان و چرندگان و مردمان و علم زدن
 و است از جمل و روشنی و بدنامی از ظلمت و قوت بدنامی از ضعف میسازد
 بنده را بپایان اخبار و مجاس برابر و در جرات بلند در آخرت و بنیاد مکروران برابر
 میکند بپروژه و کس کفن و عزایند آن برای میبندد بپایان و بیاد است
 اطاعت و عبادت خداوند تعالی میکند و بیان صلوات بر ائمه و اهل بیت
 است و حلال و حرام علم امام و پیشوای این و ایمان است و عمل تابع اوست علم میبندد

بیکجنان پس خوش کسی که خدا بختی محترم کرده اند او را از علم و فیض خود و از ان
 در باید در عرب و شرافت علم بر وزت و مال و سایر امور دنیای پستی و پستی
 از و اهل که اهل دنیا اینهمه ثمن جانان دارند و کل بر سید منافع خود و دنیا را می بینند
 که خداوند جلیل در وصف این آل شافع الدین اقبال فرموده و نشان از این که همه و من
 بون الحکمة فقه افونی خبر اکثر استوده است و آورده اند که فنی بنی اسرائیل از خود
 و پیدا و جاوت که با و شاه بر جبار استکار بود و بجان رسیده از سپهر خود که حضرت
 اسما و سل علی بنیاد و حیدر السلام بود و طالب و خواهی و سالاری کردید که بر که
 او بیکجک و دفع جاوت بود از و پیاوی مردی وی دست بعدی انعام را اند
 بر بیان جان خود و کونه سازند حضرت کریم بنده پروردگار علی اسما و سل بنی
 مشول ایشان از امید دل و پشت و تالوت را با و شای ایشان چنین کرده و تاج این
 راست بر وفق می که پشت و چون تالوت از و نامی التوم بود و مال و ترونی
 بنده پشت بنی اسرائیل با و شای و بر آگاه بود و در و در آن استعدا و سمود و جاس
 جناب سجانی بوحی آسمانی در سوره بقره از این اجناس میفرماید که و قال هم بنعم الله
 قد بعثت لکم ملکاً قالوا انی یکون له المملکة علینا و نحن انحن لکم منہ و لم یوت
 منہ من المال قال ان مصطفی و علیکم و زاد و بستمه فی العلم و الحکم و الله یوفی

ملکه من بشاء وانه واضح عظیم طاهره مضمون انکه گفت به بنی اسرائیل منم و اینان
 که بدستی که اند خدای تعالی بخش که بر کزید برای شما طاووس را بیاورد شاهی گفته چه گوید
 دورای نزد شاهی بر ما و حال انکه ما را در تیریم بیاورد شاهی از دمی از جز نسبت
 گفته اند که بنوت در سبط لای بن یعقوب می بود که حضرت موسی و مارون از ان سبط بودند
 و بیاورد شاهی را سبط بنو داوید است که حضرت داوود و سلیمان از ایشان بودند و طاووس
 از ان دو سبط بچکدام بنو بلکه از سبط اسامین اسامی بود و دیگر گفته که داوید است
 طاووس را و معنی در مال معنی بادشاه را مال و خانه می باشد و او مرد و فرست و اینکار را
 بنی شایر بنی اینان در جوار گفت که یک سینه که خدا بفرستد بر کذب است و او را بر شاهی
 این جنب است و او مصلح امور و امانت است و او نو و است او را و معنی در علم
 و جسم معنی و اگر چه بزرگ کرده و باله از نسبت با با بن و وصف از ان که از ان است
 انصاف دارد و چنانکه گفته اند که او در زمان خود بحسب علم و دانش از بنی اسرائیل
 و در جسامت و توانا از همگان بیش بود و میدید خدا نیکی بکشش را بر که میخواست
 ملک است بگوید و او کسی را زبده که انحضرت اعتراف برانجسته و خدا بفرست
 صاحب مودت است معنی از مال خود را و او را کار و او را شاهی با از ان جا است
 خواهد و او صاحب علوم و این و این جناب است صاحب اسرار و این علیه السلام در حدیث

کمال گزیده و از این شیخ مشهور و ذکر کتب معتبره مذکور شد میان شرافت علم برآل فرمودند
 که با کمال العلم خیر من المال لان العلم بحر کثرت و خیر من المال لان المال تنقصة النقصه
 العلم کبر من الاتفاق با کمال العلم درین بیان آمده و یکسب انسان النافعه
 فی حیوة و جمیل الاصل و نه بعد وفاته با کمالیات خزان الاموال و العلمای طوق
 مانقی الدبر اعیانهم مفقوده و انما علم فی القلوب مع جوده حاصل سوسی نگه ای کمال
 علم بهتر است من مال چه علم پس نمیدارد و تو با سائل سباری دیگرانکه مال را
 بخرج کردن کم میکنند و علم بخرج کردن زیاد میکند و ای کمال علم طاعتیت که
 بان طاعت گذاری الله تعالی میشود یا کسب میکنند آدمی طاعت یا دوست
 حساب و از جمیل فایده نیک با بعد از وفات ای کمال خزان اموال و صاحبان
 غنوت مود و از ایشان افزونی یافت اهل علم نادر کاران باشند باینده خواهند
 بود و اگر چه خود از مباح اند و نتوانند نفوس انوار از ایشان در کس نخواهند
 عود است که نامش ننگوی بسرند ای حاصل زینت جاه و مال و بر چه خواهی
 رنگ خانه مستعار بی انباشت شرافت علم و کمال اند زلف و خال و عارض و خط
 مستدام و بر جامه و کمال نه پس خدا دوست که برنجوینی و پری باطل شود و بطل
 و دانش نوشته که کرک مکر از منور و کافرا بیل که قبل ازین گذشت یافت

یکی از ملوک و بر سزوات که به نام دانش و عالم علم و بزرگی و بزرگی مثل او در روز
 کاران کم بود و کلام او آن بیدار دل و در بهر اساسی بی عاقلی خوابیده بود
 نگاهش چون جل آنکه از بخار مکاره عالم فتنه بار چشم انفعات پوشیده بود و سزای
 برورده سزوات بر خوسته از انچه شست و شوکت پر و انچه و به و انچه نظم
 و بزرگی که از جنب و نسبت ملوک متعارفست قیام کرده اصلا انفعات با و نمرود
 بادشاه گفت که مرا نشان کنی که نیز ابط بندگی نبردنی گفت و لیکن در تو طبع
 چهار بیان می بینم چه لکدن کار ایشانت بادشاه گفت که با من چه کنایه
 سخن میکنی و تو مرا از سجد و عباد و بندگانی سزا که گفت چنانست که گفتی
 بلکه تو بندگان مرا بند و چمن نرغش ملوک حاکم و امیرام و لوا ایشا را محکوم و فرمان
 بادشاه از آن گفتار متبک نشسته آغاز خود کسناشی کرد که من بادشاه ز ملان دار
 اولاد و پادشاهان و خرواهم جهانی مرا مطیع و فرمان بردار و عالمی را بکنس اجتناب
 کج و کوهر این و لشکره حشم چنان سزوات گفت ای پادشاه خدیجه عارینی است و امیر عارینه
 را اعتبار بده و نفس را از انجا که می و از از از ان جهانی حاصل نمیکرد و اگر خدای
 که صدق این گفتار بر تو ظاهر شود بیایان من و تو هر دو جامه ایزد بکنده و بدرود این
 سفر رفته با هم گفتگو کنیم تا علم و جمل و کمال و نقص هر یک ظاهر گردد و بادشاه از سخن

مجمل گشت و از انجا که گزشت و این سخن و نشین منین معین است بر کلامی منظومی که
 منسوب است بجناب سبط ابی امیر المومنین علیه السلام نظم علمی معنی انما گشت
 یعنی فی و عالمه لا خوف صدوق منان گشت فی ابیت کان العلم غیر معنی
 او گشت فی السوق کان معلم فی السوق معنی اینکه علم چون یافت که درین
 صندوق باشد و از یکس جدا و در معرض فنا بود بلکه جای آن از همه جا بزرگتر است
 و در خانه و بازار یکس جدا نکرد و درین مطلب از آن استاد و پیشه علم و ادب
 علیه الصلوة و السلام این دو بیت طاعت نظام منقوش نظم و بنیاد قسمت
 ایجا رفت آن علم و لاه و مال ثان المال یعنی غفرتی و ان العلم معنی لایزال
 حاصل معنی آنکه راضی شدیم بعمیسی که خدا بجای میان ما و دشمنان مکرده که
 با و بود علم و ما ایشان مال است چنانکه غریب بقینا مقرون و علم باقی و از
 ذوال مصونیت و منبع العادین آورد که حضرت سلیمان نبی راعی دنیا و آخرت
 عزیز ساخته میان مال و ملک او علم اخبار فرمود پس میرکت مال ملک نابوی
 آردانی گزشتند و معنی غایب که علم نه همین اشرف مال و جاه است که از غایت
 دنیا و از عواری اخبار است هر آنکه افضل از همه مخلوقات و اجزل از سائر
 شیز است چنانکه نور دیده منش و بدر ملک دانش حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله

ورموده اند که ما عبد الله بنی افضل من فعدنی وبن حاصل معنی آنکه حج عبادتی
 عبادتی عبادتی فاضله و نیز نسبت از فضاوت و استوری در احکام دین و هم استوری
 ورموده اند که فضل العالم علی العابد افضل القلیل العبد علی سائر الکو الکلی
 زیاده ای عالم بر عابد مثل ماه شب چاه ده سبب بر ستارگان و بگرد هم از انوار الاله
 جناب ثور سبب که منفع جوم القیامه ثلثه الاینها ثم العلماء ثم الشهداء یعنی ثقیات
 می آیند و زیادت است هفت هفت سبب بران عباد از ان عابد از این شهداء از ان
 شریف هر یک معلوم است که بن کرامت بعد از مرتبه علمای کربن و در محفل فرشته
 عالم بر ذره شده اند پس سبب چون نباشد که در انرا آمده که عباد العلماء
 افضل من و اما و شهداء یعنی ایجه علمای بان کتابت گشته چون در مسائل آن
 فاضله است از خوشنمای شهیدان و در انانی شیخ صدوق رحمه الله از امام
 امام حضراتی عبد الله علیه السلام حدیث منقوست که از اکان یوم القیمه ^{همه} جمیع
 تعالی الناس فی صید و اخذ و منقب الموارین فتوزن و ما و شهداء و مع
 ما و العلمای فرج ما و العلمای علی شهداء حاصل معنی اینکه چون در قیامت
 شود جمیع ساز و خدا بجمعی مردمان را و در سر زمین و نزار و ناک که گشته خوشنمای
 شهداء را با ما و علما بجا که مذکور شد وزن نمایند پس ما و علما بر ما و شهداء

راجع آید همانا شرافت و درجه آن بر او و علمای بر او و شمسها از نعمت است
 که علم احکام و بینی بان منوبند و ممکن است که در دنیا آن نوشته بر صوفیه
 روزگار ماند و همی گذر از این غلالت رسانند به میر و ایت رسانند و این سبیل
 در تقویت دین بنیاز سی مجاهدین و قیل و ذیل است که کافی از حضرت
 اقدس نبوی صلی الله علیه و آله منقوست که من ملک طلیعاً یطلب علیاً ملک الله
 به طریقاً الی الخیر و ان الملك یقتضی الخیر و الطالب العلم رغبة و الله المستغفر لطلب
 العلم یصلح فی السماء و من فی الارض حتی الحوت فی البحر و فضل العلم علی عابد
 افضل النعم علی سائر النعم بله البدوان العلماء و بعد از انبیا و علم بود دنیا را
 اولاد و رهبا و کفن و در نور العلم فمن اخذ منه اخذ بحیاطه و حاصل معنی اینکه هر کس را
 رود که طلب علم کند خدا تعالی او را پادشاه پیش بر و پستی که فرشتگان هر شیخ
 پادشاهی خود را از و مسکند از اند برای طلب علم از روی زیاده و خوشنودی یعنی
 با وی نوزوع و نعل نمایند یا بعضی که با همای خود را در زیر قدم و یکی شتر و
 بران رود و پسینکه طلب از من میکند از برای طلب علم ساکنان آسمان
 و زمین معنی پایان و در دنیا و زیاده فی عالم بر عاید نمایند و با وی است سایر
 ساکنان در شب چهارم و یکسستی که علماء و زمامت برانند و میراث علمان دنیا را

و هم بنیت بلکه محبت که با ایشان رسیده پس هر که واکرفت چیزی از علم و ارادت
 و انضی و افرینشی از فضل و منفرد و اجمود و شریف را مالی بخیل صدوق و حقه
 نیز هست فکر یافته و هم در کافی از جناب سبب طالب الی جعفر علیه السلام مروست
 که عالم منتقم بعد افضل من حسین الف عابد یعنی عالمی که بدین خود عمل کند بسیار
 از بهشتان و از عابد و هم در آن روز و دست که ساعت من عالم نیکی علی فرست
 نظری عالم خیر من جلوه عابد حسین منته حاصل معنی اینکه یک ساعت از عالم که بر
 جامه خواب خود و کعبه کرده در عالم خود و نظر نماید نیز از عباد و ساله عابد دست
 و هم در ارشاد از انفسه طریق رشا و صلی الله علیه و اله ماسور است که طالب العلم
 افضل عند الله من المجاهدین و المراهقین و الحاج و العمار و المتکفین و المجاورین
 و المستقرین و الشجر و البهار و الراح و السحاب و النجوم و النبات و کل شیء خلقت علیه
 الشمس محصل معنی اینکه چون بای علم نیز دست نزد خدا نیامی از حیا و شرمندگان
 و برای نیه جواد است کند ازندگان از حج و عمره که ازندگان و عکاف
 کنندگان و در حرم خدا و در شونندگان و طلب از سن میکنند برای طالب علم
 در زمان و در پناه و با و آید استنارگان و کباب و هر چه افتاب بر آن تاب
 و در میان کتاب از قایم و منیع خیر و ثواب امیر المؤمنین علیه السلام منقول است

حدیثی که حاصل آن اینست که چون طالب علم پیش عالم انضبط یعنی جنبه آموختن علم
 خدا نیامی بجای او بنشاند و در اندک وقت کثایه و پرغیر و اندک زحمت او کم مثل آنست
 که ما در او را زانیده و عطا کند او خدا نیامی بهر حدیثی عبادت یکساله و یکانگه برای او
 سیرت بی شهری و ده برابر دنیا و هم در کتاب هم از انجناب علیه السلام بمنعمون
 روایت که چون روز قیامت شود جمع کند خدا نیامی علم را پس گوید ایشان
 که ای خدگان من و فقره چند بیان فرموده آنکه اگر آنچنان است که قاضی و
 فاکلم اجانی و افضل خلق بعد از نبیای منی فرود با و شمارا پس بشکست شما و کسان
 و بهترین خلق من بعد از پسران من و اینست و فاتی قد غفرن کم و تو بکم و قیلت
 اعلکم و کم فی الناس شفاعه مثل شفاعه انبیای وانی منکم راض و لا اهلک تنو
 و لا فتمکم فی هذا الجمع حاصل معنی آنکه یشارت با و شمارا که به سببکم من کفین انهم
 کسان شمارا و قبول کردم عملهای شمارا و شمارا هست و میان مردمان شفاعت
 بنظران من پس چنانکه انبیا در شفاعت باز و نند شمارا باز و نند و بعد سببکم
 از شمارا منی ام و پیرای شمارا منبدرم و در میان جمع شمارا رسوا میسازم و هم
 خبر است که ابو زر حنیفه علیه شرف خدمت رسالت پیامبری علیه و آنکه فایز شده
 گفت یا رسول الله بخار العابد احب الیک ام مجلس العلم حاصل معنی آنکه بخار عابد

حاضر گشتن و شمع آن نمودن نزد و نموجو ترست و خوشترست با مجلس علم
 السور و اینصحن او از مودد که با ابا زکریا است نزد و اگر علم نشن مجبور
 پیش خدا نیای از بر تو استن هزار شب که هر شب از کت نماز کند و بکست
 نزد و اگر علم نشن مجبور ترست نزد خدا نیای از هزار روز یعنی چهارده فرات
 همه قرآن بود گفت رسول الله اگر علم بنترست از قرآن بعد قرآن انحرقت
 فرمود که با ابا زکریا است نزد و اگر علم نشن بنترست پیش خدا نیای از
 هزار و پنجاه قرآن دوازده هزار بار بر شما باد و بد که علم چه پسینیک بیستم باشد
 محل از ابرام و کسیکه برون آید از خانه خود برای اینکه التماس طلبی از علم
 کند بگوید خدای از وجل برای او بر قدری ثواب بخوری از بهر آن و بکشد
 او را خدا نیای بر حرفی کمی شنود و با میز بسد شری و در پشت مطالب علم را دوست
 میدارد خدا و دوست میدارد فرستگان و دوست میدارد پیروان و دوست
 میدارد علم را بلکه کسی که معاد تمند باشد و حق شاعر طالب علم را روز قیامت با انوار
 بکساعت نزد و اگر علم نشن بنترست برای تو از عبادت یکبار که روز پیش
 بروی و پیش شجره کدو و نظر بروی عالم بنترست برای تو از او کردن هزار
 سده الهی آخر الحمد لله انما اخبار و انما در طلب فضل و ثواب طلب علم مغیر این

وارهست که تنگدای ای مجلس کفاس ذکر تمام آنها و هشتاد و هشت باشد لهذا به بعضی
 گفتا میشو از انچه در آتشا و دجلی از حضرت سید عالم علی اله علیه و آله منقول است
 حدیثی طویل که از جمله فقرات آن اینست که گفت تسقرو لهم السموات والارضون
 والملك ولیل والنهار العلماء والمتعلمون والاسما، یعنی سه طایفه که
 طلب آمرزش میکنند برای ایشان اسامی و زمیما و فرشتگان شب
 و روز بخوبی علماء و طالبان و آموزندگان علم سیموم صاحبان نعماد و امامی شیخ
 صدوق رحمه الله از حضرت اقدس رسالت بنابه صلی الله علیه و آله مرویست که
 المؤمن اذا مات ونگرفته و احد علیه علم نگویند ننگ او رفته یوم القیمه
 بنمایند و بین النار و اعطاء الله تبارک و تعالی بکل حرف مکروب علیه بدرت او
 سبع من الذنایب مرات و ما من مؤمن یقعد ساعت عند العالم الا ناداه الله
 عز وجل عیت الی حبیبی عزتی و جلالی و سلکک الجنة معه الی محض منی آنکه
 مؤمن چون اوقات غایب و بگورنی که بر این علمی نوشته باشند که از نور حق روز
 قیامت پرده میشو و میان او و انش و انطا کند خدا تعالی او را بر حرفی که
 بر آن نوشته شده شکر که کسب نموده از دنیا بهشت و دینی در پیشینج موسی
 کساعت نزد عالم منفینند مگر آنکه خدای عزوجل او را ندانند که نزد دست

نشستی قسم بزت و جلال من که هر چه ساکن گردانم نژاد پرست او ماناکی
 ازین نژادم همانا مرا و این باشد که ازین که هست که در حق تو کنم نفسی ملک
 من منزه و در ارشاد و انوار با جناب و لا ینها ابی المومنین علیه السلام
 ما نورست که من بسی فی طلب العلم حلو تین و مجلس عند العالم صاحبین و قلم
 من العلم کلین او نبیه الله جنین محصل اینکه کسی که رود در طلب علم دو کام
 و شنبه نزد عالم دو ساعت و آموزد از علم دو کلمه واجب گرداند خدای عز و جل
 برای او دو بهشت و معاینه اینگونه مضامین که پیدا مانان تحصیل چنین نوابی
 جزیل را مقوی و مانع جبهه و ششهای نغمهای گوناگون این قسم فضل و نوابی
 از حد افزون جای فاصله و نوشدارو است در تصحک کتب اخبار و انوار حق
 اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بسیار است بخنایر و شمعند که
 روزی چند بکمال این او در عیلت نوازی صحت فرمای خود را از دور ببرد و
 طلب نماید و خوشنویس الفاضل توفیقی که بچرخ اجل سوز و لغز و دوزخ و جراح
 مدبره انظمت نوازی خود را بر منیرل او را که چنین معادتهای جاودانی
 رسانند و خصال الفاضل اقبال که مسکنه را با سخن نه برار سطوی عظمی و کام
 علم کوشش و شرم مالک علم و دانش افزون و زنده دلان غافل که خضر صفت در طلب

مسودات کتب معتبره بدلائل توفیق از انجیسات تحقیق خود را زنده بایند و سازد
 شریف کلام الفصیح اتجاسی که در چهار باب کتب اربعه حدیث بدست خود از شایسته
 سطور انوار و مشکوار معارف چندین و در چندین از خود مندی که در اوقات علم و دین
 در محفل قریب حجاب جهانی باز مرثیه و البین او تو العلم درجات پسند که امرت و حجاب
 نشیند خاک فضل از توبه من ایشا، غایب طریقی نیک و بد و بختانیده توفیق علم
 در دجل بود عامه سرکنان به جیل و ضلال را بر منزل کسب علم و کمال و بهت و
 کاذب نشینان بهایان حرما را از سر چشمه ادراک اغیبه فضل و ثواب بی پایان و حجاب
 فرماید بمنه و کرمه مفسد بسوم در بیان اینکه چنانکه علم و کمال است علم را نیز علم
 با چارست و در صفاتی که اهل علم را از دانش انصاف است مفسد و اخلاقی که
 بپایست تحقیق است افسوس باید بود و بر خدا و اذن بصیرت معلوم است که اهل علم و کمال در
 عوام و حجاب مبتلا به بیایند و میان کوهان و چنانکه از مردم بنیان نظر که بران در
 بجهاد آقا و جن باز جاده است که سوار بر نه در طاعت بیرون رفته بر بیان
 سرکشگی و اهل را کی ندادن فتح زینت از اهل علم نیز نسبت بحجاب و طریق بندگی
 از پی پروای و بر هموای نیز جاده ارتکاب گناه آقا و جن و باخوانی غولان
 از نوای و از از افشار مستقیم شرح انور که بر منزل رسد کاری به هر است عدل نمود

رو به بیان بی پایان مکر ملک و مال نهادن شش زشت و موجب تلاطم
 عقلت باشد چنانکه امام افضل احوال و همان نیز از کمال اعنی حضرت امیر مومنین علیه
 السلام در بعضی از خطب طاعت نظام خود فرمودند ایها الناس اذا علمتم علوا
 باعلمتم لعلم تستدون ان عالم العالم بعینه کما الجاهل الجاهل الذی یستغنی
 عن جلد بل قدریت ان الحجة علیه اعظم و الحجة ارفع و هم علی ذل العالم المستغنی
 عن علة مشه علی ذل الجاهل المستغنی فی جلد و کلاهما ان عار و حالک الی آخر الحجة
 خلاصه معنی اینکه ای مردمان چون دانستند عمل بکنند یا نه دانستند آید یا نشاید
 حدایت باید بدستی که عالمی که بکلاف علم خود عمل کنند مثل جاهل جبر است
 که از جمل خود و رای نباید بلکه محبت و عظمت است و حضرت انبیا که بایم خود
 عمل میکنند بپرو و در از دست از حضرت ابن جابل که در جمل خود و حضرت
 و ایشان هر دو مردمان و مالکند این در ذیل حدیثی جاریست که از انجیل نقل
 شده مذکور است که خان العلم لم یزد و صاحب الاکثر اولم یزد و من
 الله الابد اعاصل معنوی اینکه بگوید من چون مقتضای ان عمل کرد بپرو
 می افزاید صاحبش را که بگوید بپرو و دری از خدا بپرو یعنی غیر این دو چیزند
 بهره ندارد حکیم که از ان لغت است بر این که ندانم من زمین و میان

زود بر نشست کانه در پیش علم دار و بعلم کند کار و بهم در کافی از حضرت اقدس
 بنوی صلی الله علیه و آله مرویست که می که طعن مضمون آن اجبت که علما
 دو گونه اند یکی عالمی که علم خود را عمل میکند و این سبب کار است و دوم عالمی که بعلم
 خود عمل نمیکند و این نالکست و بدستی که اهل انش را اینبه مناز می بگو و مذازری
 او عالمی که ترک علم خود کرده بمقتضای آن عمل کند و بدستیکه مختصر بن اهل
 انش بحسب غایت مردمی است که بنده را بجهت انتهای خوانده باشند و او اجابت
 می نموده و از وی در پی گرفته زمان برداری الله تعالی کرده باشند پس
 خدا تعالی داخل سازد آن بنده را بهشت و انخواسته را با نسیب ترک علم
 بروی خواهنش و بوی انش طول امل با پیری و پیش منفع میکند و باز مبارک
 از حق طول امل و آموش میگرداند آخر ترا نرم باد عالمی را که دیگری بترک علم
 و بدایت یافته راه میر منزل نجات بود و خود از علم خود منتفع نمیشد و در کار
 شغلات و دانی بر جرات عین انجانی بدیده حسرت نکرد و ختم جو علمت
 خدمت کن حوی علما که نشسته آید و گرفته چنان احوام و مکی خفته و بطلان
 جو علم آموختن انصاف آنکه تر کانه در شبست جو در دست با چنان آید که بزر بود و کالی
 و نیز در کتاب آورده که حضرت سانی صفت علی عبدالله علیه السلام که بعضی از علما

خطاب و مودت که با محض بغض با اهل سبعون دنیا قبل از بغض عالم
 دین است احدی معنی امر زیاده می شود و برای نادان هفتاد و گناه چنین از گناه میزد
 شود برای دانی که گناه الحاصل فاسق عالم از فاسق جاهل و بیخست مزد و دور
 حساب مواخذه و عذاب او سخت تر است و قطع نظر از اجبار و انکار مذکور
 در دیده عقل و نظر تعبیرت عیب بسیار عیب است که کسی در راه بندگی با دیده روشن
 آگاهی بر قدم بجاده ارتکاب گمائی در افتد و منتهی حوص و از دایره دور و
 از کوس را از جندی و شرف علم بمغاک شبی و بی باکی وادی دنیا واری و ناپاکی
 در غلط یاد چنان عالم انسر و زی چنین پس کجاست نجات آید و ما که در جهان
 بجای این پس منزل رسنگاری نشاء بد بد و بال علم و عمل مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 مرغ مغربین پرواز کنند و بد و باری گفتار و کردار و قوت اجمالی هماره
 بوسه های انسانی و از زمین خوار
 محرمات بندگی نبرد و از دایره ناپاکی
 از نش و نشکر میبای توانای
 بوارح و اعضا در معرکه جهاد نفس
 ربت حسن عمل نیز از دین بطلیفه
 عالمه از رالایق و سرعلا و ارادت که بعلم خود مغرور بوده و بدست تن
 انکشاف نموده او را که مرغی جنت سعادت عمل از بهر هواره جنت است

کرد اند و به اغباتی در دین در کشتن احوال شجر سعادت علم را بر و برگ
 که از شش عمل بود خنوده مغز روح پرواز از که عبارت از لذت کمالی
 انجمن است بکام دل و مذاق حقایق است بکنج ریج عمل بجان بزرگواران
 زینب این دو مقدمه بود که شکاری کوبین که بر اندیشه و از رگش زنی
 بهد فحای فخری در دهند با فیه کردار باد و در جراح مد رسبانش شوخی و
 بر شکلی کردن نهند بر سر خان توفیق بزرگوار علم و عمل از لذت نیستی
 الهی و در لذت و در ساحت دست خدمت بعماری علم و عمل و کارگری عملی
 سعادت بنیان ایمان را با وج کمال رسانند بکار و ب نفاصت اگر خوار
 و حق بود و اوس را از خانه دل رو بند و مطراق سر افکندگی وقت مطالعه
 اخفی جانستان طول الی را سر کو بند از این هر کنای صورت احوال خود را
 بدید و عیب جی میبند و از طبایع جود فی در کتبخانه دار تکلیف و دشمنی
 از جد اول سوار آب تا شرب کلین مهر کشانید و در چشمه سار و ف چنانچه جسم
 و جان را از مشق جنون کفرهای کوبانست و شوی غایت شیم لغات کلد ازین
 بر رانان و در سازه بازه تشبیهات نخل کردن کسی نفس مغرور را از باری
 اندازند بکلیه کمال مواظف حکم در او احوال و انعامی سراپا کون میبوش شود و از

و مقبضت دوزخ و دعد و عید الهی جوار مقیم بر نرخ امید و بیم کرده
 الحاصل مقصود اصلی از طلب دین نبوت اخلاق اصلاح حال خود و دیگران
 و پوشیده نبوت که هیچ طغیان از لطافت خلق متذیر به غی و تنزه از مسایب
 منور و ترازین فخرم عالی در این نبوت چه علامه اهل یحیی و شوره در اکثر نظیرین
 کرده عالیشان دارند و طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان میگذرانند
 و هرگاه اخلاق ایشان حمیده و اطوارشان پسیده باشد خلق از ایشان
 بدون محاسن ایشان نیکوکار بر لال برکات نتج ملکات شان پاکیزه و نور
 خواهند کرد و اگر اوضاع ایشان نبوت و نامواب و سلوکشان
 بر منسج قانون نبوت کتاب بود احوال عالی از آن فاسد و زیور و
 بشقاوت و وجهانی مغرور خواهد گشت حاصل اینکه رشتی احوال عالی
 محوام و جمال حکم نجاست خشک دارد که از ایشان خدی منبکند و از
 آن بد بگری منبرسد و ناخوشی الطوار اهل علم و مردم دانش را نماند بخت
 زیادت که خلق از لطافت ان بلید و ناپاک میشوند و در ناپاک دیر و ناپاک
 میگردند و لذت از حرم زمره پاکان جناب سستاب امیر المؤمنین علیه
 السلام در حدیث قطع غلری ریلان من الدنیا که در او اهل محبت سمیت

و گرفت عالم چنین را علم انسان که یعنی علمش بمن در زیانت
 و دامن از ان جنبه نیست و باطنش از ان اثری نه و در حق این
 جماعت و جمعی که بی علم طریق عمل میسپارند و در آفران حدیث میبند
 است که اولیای فتنه کل مفتون یعنی اجماعت مردمان گمراه
 میسازند و از طریق خیر و صواب دور می اندازند و در کافی از نور دیده
 خواص و عوام حضرت ابی سید الله علیه السلام مرویست که اخلاص
 العالم بحبال دنیا فانهضوا علی دینکم فان کل محب للشیء
 بما احب حلاصه مضمون اینکه چون دیدید عالم را که دنیا را خود را بسیار
 مستم دارد و را بر دین خود یعنی دین گمان ننشود و با و در امور دنییه و هستی
 با و میخانند چه پسینیکه هر چیز را دوست میدارد و محافظت و رعایت نمیکند
 یعنی محبت که برای مطالب دنییه امور دنییه بردارد و از سرگرمی طلب
 آن باز جاده حق بیرون کند این خبر از ان نور روایت شده که
 روحی الله تعالی الی داود علیه السلام به نقل منی و بینک عالمان مضمون
 بال دنیا فیصله نك عن طریق محبی فان اولیای قطع طریق عباد
 المهدیین ان ادنا ما اتواضع هم ان انزع حلاوة متاجاتی من

خلق جسم خسی آنکه وحی خود خدا تعالی بکفرت داد و علی نبیا و علیه
 السلام که مکروان میان من و میان خود عالمی صفون بدینا باشد با
 که او را در طریق بندگی من فدا و چشوا دمان و در مطه و مول بدرگاه فریب
 مکروان که او را از راه محبت من باز دارد و چه پسند که عالمیان چنین قطع
 الطریق و راه زنان راه بندگی من اند که مرا میجویند و طریق بندگی من میجویند
 چه پسند که سنلن بن ایچ خواهند کرد است که عداوت میثاجات خود را از روی دمای
 ایشان بر میکنم مجمل بعلاب سجای علمای شنبه دنیا و فانی را قطع الطریق
 راه بندگان خوانده و حال چنین علامتی بر تبارک از جمندی ایشان یافتند
 سست اند بخت که کاروان عالمه عباد بشوی بیروی این قوم قدم از راه راست
 صوح و سدا و بیرون میدهند و مبارک صفات نمیدهند بر اینها پس سست
 زمره و ملا و طالبان این مرتبه علیار از دایم اخلاقی بر استیقام مجاهدت
 از استیقام از سایر مردمان مزدور تر است از عظام و اخلاقی و میم که خا و فانی
 ساکنان این طریق را اگر دامن گیر میباشند پسک نوزده قاطر جمیع علم و علم
 را از هم میمانند حیل و دیانت و در امور دانی و فانی و مرجع خلاق بود
 که از عظم ساکن ساکن عباد را حکم جابل و زیب دنیا و دوزخ است

و ام مکر ذال دنیا را چه حسب عاید نیست طریقه بر غفل این عذاره دو دوشل
 چنانکه از اکثر ایشان غار غار انگل کرده آخر ظهور می آید بلکه در اقل
 پیری سخنان اندر خواستش آن از طریقه باطنش تراوش می نماید برای حصول
 باین مقصد طریقی کسب کمال بسیار نزد دو دو و چوبساخت مدبره چندان بخورند
 که دو دوشل در دماغ دارند و برای خروج با وج منصب تحصیل بر و بال آوران
 می پردازند و بطور کوششجات و کتب را نزد یان ایوان دولت دنیا نیستند
 که سودای روشن میکنند که منصب باین نیستند از مایل غنی انقدری
 که رسد فدا و فتور نشیند رجوع بکتاب خان برای مرجع خلق بودنت
 و پیش رفتن کارشان چه چنان ای مردمان نژاد زبان خود ستایشان
 بزد و آل کوس ستر فضیلت میت در ایشان معرفت خان خبر زاده
 طلب و دولت بی در کانه از حدت امام امام ابی جعفر علیه السلام
 در حق این قوم باطل عالم نما: فولست که من طلب العلم
 لبیاهی بالعلماء او بعارف فها او بصرفه و جوی
 الناس اليه غلبت و مقصده من الناس الى العبادته لا تصلح
 الا لادلهها حاصل معنی آنکه هر کس طلب علم کند چه آنکه میبایست نماید

بر عطا یا مجاوله و بحث کند با سفاک یا بر کردار اند بان روی مردمان بجا
 خود یعنی ایشانرا معتقد خود سازد و دلوی مرجعیت او از او پس باید که
 نزد او کنند در نشیمنی که برای او مهیا گشته در آتش بدستگیر ریاست و
 سروری صاحب و شایستگی نواز و مکر برای ایشان همانرا و امام زمانت
 که از جانب شایب خانی مبارک لاری کاف و خلاق معین که دیده و آوازه
 گوش فضل و دانشش بخار به مشارق کسبیده و دیگر از ما جم اخلاق و دیگر
 بر چرخ و لغو و ز دانش و هنر می باشد و در صورت خواهش ملک مال و دو
 بیم و دست این صفت طالبان علم را قبل از حصول علم و ادب و حصول
 بر منزل مطلب سیر راه طلب می باشد بعد از آن مرد و برگ عمل را که برگ
 و بار خوش سعاد و غر علم است تنبیه اندیشه مال تحصیل آن در هم می افتد و
 نیز علم با عمل عبارت از نیست که از احکام دین و ادب شریعت انچه
 بنظر اطلاع می در آید مکر اتمام بر بیان جان بسند یقینای آن قیام
 نماید و از انچه تنبیه زخارف دنیا و عریفته در ما بها این چو فاشی تن
 و مانند نور نظر از این طریق بر مرد و برگ عمل را که برگ عمل است بسی است
 با برکات فراوانی که با و بسیاری از اخبار ایت آثار آینه اطهر است

این دعاست ای و ما الحیة الدنیا الامتناع العزیز را خواندن و در کل
 لای خواهش آن چه خرد و مانند آن یا دعوی دانش چون سر مبارک و یقین
 حبیب الدنیا را من کل خطیة را صادر نمودن و مجال نردن دنیا و دنیا
 کشودن یا معنی فقیه کی چگونه صورت می پذیرد و ملول الله اجل خواهی بگره ای
 چه روی شتمزل چوی چه زبان کل چه بروی بگر طالب علمی طلب دنیا است
 حق مطلبی از بی باطل چه روی و در کافی از خود و اهل دانش و زبده از
 حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله حدیثی در و است که خلاصه آن اینست
 که در بر گشته اند که بر میخوانند طالب دنیا و طالب علم یک کسی که گفتا نمود دنیا
 بر آنچه حلال کردست خدا نهای برای او سالم ماند و هر که در آن گرفت از او
 از عزت حاصل کرد و دیگر اینکه تائب شود و هر که احسن کرد علم را از دانش و علم
 خود نمود و دستکاری شد و هر که بپایان دنیا یا معنی مقصد حصول دنیا
 و وصول مشیوات آن طلب علم دنیا نصیب اوست معنی دیگر از فضل
 و مواب جاودانی و درجات بلند انجمنی بهره ندارد و هم در کافی از آیه
 کلش و انشوری جناب سلطان جعفری علیه السلام منقولست که من انما
 التمدیت لمنفعة الدنیا لم یکن لک فی الاخرة نصیبه و من اراد بدلا

الاخر لعطاء الله خیر العباد والاخری من منی انک هر که خوا طلب علم
 حدیث کند برای نفع دنیا و آخرت و فیضی نداشته و هر کس ثواب اراده خیر
 آخرت نماید عطا کند خدا نیالی با و خیر دنیا و آخرت را او حد علم هر کمال ناید
 خواند نه بسوای ثانی با و خواند نه فاضلی مردود ماند از و صلیت با و دل باز دارد
 و اندرون پرور با و سرورانی که پیش از آن بودند و سلف بنفوسی چون
 بودند تا که بدین گونه نسبتند که او شده سلیمان و با و بود که شود انما را که
 چون دستور از باب جاه و دول و غار من منها علم و عمل سلمان فاسی جمعه الله
 بیکونه در این مصیبت گردید و روانه منصوب گشته بحوالی انجا رسیده اما می انگشود
 از و مصل آن بگو سیر جز با فتنه و از سر شوق با اقدام اخلاص فوج و جیاستقبال
 آن بنده خاص شناسا فتنه مروی بدید برادر از کوشی سوار بی خیل و خشم بی چار
 و خدا مکار گفتند اما الشیخ امیر مارا که کاهدنی سلمان گفت امیر شما کیت
 گفتند امیر سلمان فارسی صاحب یومل خدا گفت امیر را می سناسم من سلمانم
 و امیر شیم انجاعت چون و برانشا خشنه و برادر مرکبان انداختند و جنبها
 پیش کشیدند و مسند علی سواری وی کردید و گفت دراز کوش من برای من
 سیر و موافقت است الفقه چون داخل شهر کردید ندخواستند که او را در

در ذوق آورند که است منکره امیر ششم مراد الله علیه چکار پس بیاید از رفته در کمال
 نزول کرد و صاحب دوکان را طلبید از او و سحایه بخود و بهایانان
 بامقصد و رقیق منقح معات استغفار از خود و از سامان دنیا و حساب تجمل انخانه
 بر دو شش طریق توکل زیاده از می داشت که بر آن می نشست و مطهر که برای
 نماز زبان طهارت میکرد و عصای که در رفتن بر آن تکیه می نمود و وقتی سیاهی
 بشیر افتاد مردمان از هر طرف آغایند و او را و دیگر که دزد و سلب و صفت فریاد و خروش
 بر آوردند آن یک و الله و الله و الله میگفت و دیگری بمغیب ناله و اولاد و بجز خاندان
 می گفت سلمان منی اندیشه بخود است و از زیاده از را برداشتن و مطهر و معیار
 بدست برگرفته بر عهدی برآمده و فرمود که هکذا یصحی الخفقون بجمع
 یعنی بچشم بخت می باید سبک باران در روز قیامت و آورد و اندک که بچشم
 وجود دارند آن نیز حق بپسند را عارضه مرض الموت می نمود و در آن
 باکش از خواب بکشتن عالم خاک سکبار از از نعمت کل سهرای ششم دست برداشتن
 برای عاود پدانی توبه میفرمود یکی از ایشان بان عبادت وی رفته گفت
 یا سلمان خود را چگونه می بانی سلمان که بپسند سبک برید پرسید گفت بخدا
 سوگند که کریم من از تمام دنیا و دینکی آن غنیمت و بختن برای ایست که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرموده باید کفایت و معاش گذار شما از دنیا مانند
 نوشته سوار باشد همانند است که چنانچه سوار زبانه از پنجه او را بمنزل سینه
 نوشته بر شیکرد او نمی بیند که در طریق زندگی بقدر کفایت کفایت نمودن زبانه
 از از او سپرد و می بیند که ازین حد تجاوز کرده باشیم این سخن می فرمود و در
 خانه برگرد وی غریب طهره و تقارنه و کاشه نمود و در روایتی دیگر چنین است
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را فرمود که باید زدن شما را در یکدزد چنان باشد
 من میروم و چندین میگزارم حساب کرده قیمت بجهت بنا را بگویم که حساب
 این بود کار غریب مقصد بنا را باشد و زبانه و پر چرخ کاری و فواید ساز کاری
 بنده خاص حضرت باری ابو ذر غفاری رحمه الله بگوید که چون طایر
 جاننش از فتنه تنگیان بریده در روزه چنان پرواز کند و پیکری از مال
 خود و بر آفتن نمود و منقوب است که وقتی چهار درهم در قبضه تصرف نمود و بگوید
 این را روزی از انفاق نمایم که مبادا میروم و این بماند و نیز آورده اند که شخصی
 دو بخت و بنا را بعلام خود داد و برای انحراف از او کان فرستاده با
 علام عهد کرد که اگر این را قبول کند از او اگر اتم علام چون انزال آورد
 و بر قبول نکرد علام گفت قبول کن که ازادی من در انبیت ابو ذر فرمود که

نو از آدمی شوی ولیکن من بده میکردم بچهار سلطان و ایو در که از علماء
 علماء این است و از چون میدهند که بال و تنال این دنیاچ بسختی
 تعلقاتش چون نازک و بچشم زدن گشته است ان یک بر لوس نفس اماره
 چنان سو اگر گشته بود که با موت داین از خوروی ابائی نمود و از حساب
 روز شمار انقدر حساب میرود که بقصد دینار مال و دینار از با ده می خورد و دیگر
 دل از تعلقات دنیای دین بر منون بر کند و جامه رنگ رنگ بوسه ها
 جهان بر نبرنگ چنان از بر کند بود که بر مختلف زبای یکنشی که حله بهشت
 رضا و تسلیم است من در داده و حشی از طبع بگو خدایش از شهرت و الفت
 جلالین به بیان ترک عیانی و سیده بفرست و نیای مکر شمار با بام انقباض
 و خوش آمد جبار از دوز کار نهاد و سایر افاضل دین و علمای دیندار من و
 نیز سالیکن من مسک بود و اگر برای محاش کای بال ضرورت تلاش میکرد
 از حد و توسط و اعتدال و سد قانون شرع و ملاحظه حال و حرام تجاوز نمی نمود
 شرم بود اختلاف این اسلاف و هم بستان الغرض جمیده اوصاف و کار از طریقه
 انجودان حق مختلف میزدید میفرودت از بی سیر ذائق و نیاز و دین مطلق بودند
 و از اوج نیست این سر از ان عهد است خود را اکلند فارون مثال بجز اندک

کج و مال فسرند از طول اهل بر عرض علم و کمال افزايند و به کس و در کبر
 در بحر مکر مثايل علمی، ضيق نمايند برای بختن خيال غلام و بنا دماغ مباحثه نوين
 و بهوای بختن مال و ثروت چراغ مطالعه افزونند و پوشيده نخواهد بود
 که مراود خاصه صدق روشن در سلامت و سرزندگی اندک است که ضرورت
 فقر و احتياج البشار بر طلب و نيا دای و جبهه و قوه پریشانی و غمناکی
 در تکميل و جمعيت ساعی باشد بلکه مراودی اندک که ذرا ق جفای البشار
 و سعی در معاش داده و ابواب سایل روزی بر دی البشار است و دست
 خجسته و انفعال نه اهل و عيال نمیکند و ز هر طعن پریشانی از ناکسان و او
 بی نمیشوند و با بن قانع نمیشوند زباده بنمايند و چشم دوح از حال حرام
 پوشيده و به طبع بر اموال اتيام و غنيت مسلمين نمیکشایند و در چرخان
 از کدوم قف سیری نمیدانند و ما را اطفال از سنگ سر زدن شرع رود
 نمیکردانند هر که و صنی کند علم و قناعت را با احساس گرفتن و صابت بطن
 اندازند و هر کس را و یعنی باشد کردن بدعوی امانت و دیانت برافرازند
 برای کشودن را چنانچه خود را بیکام چو ريشه بنده و جبهه تکميل قطار و مهار
 با کشتی و زوایان ظلمه را بر خود بسند و ايقوم ناهزد و منند که با طوار بسند و

حوزو عالمی را قاسد و جنس نظری نظر دانش را با مثال این بگویند ای دنیا را
 روزگار کاسه سارده لغوه ما الله من شره النفسنا و سبحان اهلنا
 و قطع نظر از آنچه هست و کبر بافت با لغت عظمای فیصد کی و کوشش که حضرت
 خداوند باینقوم معظم داده و باینصاع کراتهای علم و هر که درین سر این خوام
 ایشان ننگ تک بروی بهم نهاده و سنگال بی انصافیت که بان راضی نگشته
 چشم برینصاع قبل و بنای سیریه کرده اند و بلاسن حرص و آرزوست انداز اس
 و در دراز سر پاید و لغوشی و عسبیا مردم دنیاوار را که عبارت از بختهاست
 و امنه از و است هم از دست ایشان ستانند بمقتضای عدل و انصاف
 اینست که بدو خدا ترسند گشته دنیا را باطل و نیا که دارند و برای امر عبادت
 بی اختیار قانی است از سعادت جاوداتی بر دارند بهوای باغ و کوهستان
 از انگشت چمن بچینه عبارتی بر کی و کبر قیامت و برای و هر چه تخم سخی در زمین
 به حاصلی تابانند از سر بهوای نفس و نیا طلب با برکت خدا و علم و ادب با و نیا
 سیریت نزنند و بهر کنی الوان پوشان شوخ و شک خلق فخر فخر و
 را که طراز فقر فخری مطر است از بر گشته از این نیا با نقد که از او عالم
 خجسته و زود اقران و امثال آنست گشته و گفتمانند و جبهه خود از آلی بجا میگردانند

سن و نداده اند در این مجلس الفهم سی لغز ساند چه انچه که ای زبیدی
 چون علم و دانش را از او و از سایر زبیدی سستی و بی نیاز اند که بی سستی
 از ایشان زیاده و کمکی جامه و کسار خوشتر است علم هر چند بسیار است
 تراست بر غایت اهل علم زبیدی ترست علم و هر انچه نوقشت در این
 مجال آب خلیج زبیدی است اهل صفا امید یاران بود زده خاکی
 دم از نو زبیدی برستی به بعد مردن بن مرد خدا بر دست جامه نیست
 بر از ده ترا زبیدی کفنی تا مردن زارت بود هم خواهد بخت که قیامی و
 سندی باشد فتنی مشهور کفن از خون تو کلبه ای چند تا که از ایمن بود
 و کلبه ای دیگر که بسی جامه سی علم نیست نیود جامه اگر سستی و با سستی
 شعله هرگز نشود هر که جانب سستی مال را دشمنان بود و میل به نیای دنی و دیگران
 اخلاق است که این طایفه از حقه مخصوصا ناز و نهالان کش فصل و حال نو
 کسکان فقر و علم و کمال از آن نیابت مزد و دست صفت جنبه و عیب و عیوب
 که در پیش روحگان بخت کار نشان خامیست و در کیش کمال تمام عبار بر زبان
 نامی در نظر مردم سیران ایس لعین را کاسه بسی است و در دیده روشن
 بهر نان جبر کمال را که سستی هر چند که هر علم و دانش و مینوان نظر بر سستی

فینی و کز آنها و صاحب در اشراف بخش کرامت است و لیکن این صفت
 بسیار علی است که درین عمل کنند و از جمله تزیین باز ایشان و و منی است
 و طهارت از آلودگی و منی در مکان خود و ستانی و خود و منی را بغسل خود
 بسین و آینه خویشی و خود بسند بر اینک سخت گیری بهیچ هم شکستنی و با
 نوکری هیچ دانش در ویش نیا و و غیر منشی بودن پناهی منست صد و
 فاسد صف نهال کز منی بودن سر و صفت و در چشم چیده کشش و همان سر و
 خاکساری را دانش و افتاب مثال تاج سر علی بودن و بر بیای علی خویش
 که دانش و در کتاب سرف کانی مذکور است که نبی مکرم حضرت موسی بن مریم
 علیهما السلام کجا برین که بچشمه نیرف خدمت انحضرت غایب بود و مذکور بود
 از این بجز خار معالم اعتراف معارف و مکارم نمی مذکفت یا معترف الحق
 و اینها حاجت است از او کشیده گفتند فیت حاجت یعنی رو با حاجت تو
 بار و دست حاجت تو بار و روح القدس برخواست و با بیای ایشان است
 ایشان گفتند که کما عن احق لهذا بار و روح الله یعنی ما باین حدست خود
 نریم و با بیای شمار اسبستیم و مودان احق الناس بالحدست
 العالم انما تواضعت هكذا اليكم تواضعوا بعدی فی الناس کما تواضعوا

بعضی مزارع درین مردمان بخدمت گذاری عالم سبب بریکونه نواضع برای
 چنین کردم که ^{بسیار} نواضع گنبد بل من در میان مردمان چنانکه من برای
 شما نواضع کردم بعد از آن عیسی علیه السلام فرمودند که بآلتواضع تعمر حکمت
 لا بالثکون و کذا ^{لک} بالسهل غیت الروع لانی الحیل یعنی نواضع تعمر
 میشود علم و حکمت نه بنگه و همچنین در زمین هوار و نرم می رود بدست نذر کوه
 و زمین سخت و بزرگ کافی از امام سدره مقام ابی عبد الله علیه السلام مروست
 که اطلبوا العلم و نزلوا معه بالحلم و الوقار و نواضعوا لمن تعلونه العلم و الوقار
 لمن یطلبکم من العلم و لا یکنوا اعلیاء جبار فیذهب باطلکم بحکمکم
 حاصل معنی اینکه طلب علم گنبد تا علم یا طلب علم بعفت علم و وقار است
 کردید و برای شاکر و استناد خود نواضع و فروتنی نماید و علمای جبار
 و صاحب شکبار میباشد که اگر چنین بپوشند میرد باطل شما حق شما را محو میکند
 این باشد که هرگاه جبار و گردنکس باشد و هر چه گویند اگر چه باطل باشد نخواهد
 برگردد و از پیش برید و کسی بدو آن نوازند که در سخنان حق شما نیز در آن
 معطل و از درجه اعتبار ساقط و نازل میگردد و هم در کتاب از جناب علامه
 یتاب امیر المؤمنین علیه السلام منقوست که لا یکنی السفه و الغر فی العلم

العالم یعنی سبکی و نندی و فو بسطیطان خوردن بوی خود بسندی
 و در دل عالم نمی باشد یعنی عالم واقعی که از علم را بین گرفته و متفقنای از را
 بجان پذیرفته باشد جدا نموده و میهم بگرد و ضرورتی نمیدک و منور و
 تابسته خود بسندی از اهل علم مردم و هشتمند نیابت بدیع و دوست
 لطفه شایسته از حقیقت رک زور و خود را کسی زبانی نمی کند
 چون در مجلس اول اب اول این کتاب فراید این فوائد بآستان علم برشته
 رقم انتظام و صورت انجمن طلب و لیدر با غامه حسن تقوی و بیان بجزایر تمام
 یافته و در بنجام مبین گفته نماید و بکار از این صفاتی که دامان خرمتر میوم
 عالی و ریاضت کای بو ث ان آتوده میباشد صفت حسد است که در
 از اراض العالج جالنگا بحسب این جهان خط سواد ای مال جاست گفته از
 هم را قبول ندارد و پخته بر دو قلوب هم و تنگ مرتب بکده بر صفت بکارند
 با دوست حسن مرتب هم برادران سر میکنند و نخل اعتبار بکده برادران که صفت
 باره ماهواری و خورد بکری از بای می کنند برای بختن نان خود بناحق
 خود حوصله هم می پرد از مذ و حبه بالیدن نخل استیلا و خویش بکده که از خجاست
 آب مبارک چون آینه بصورت احوال هم بچشم عیب بینی منکرند و مانند

خطاطان برده نتجات یکدیگر بقصد ابطال و تصحیح میکند زنده بر وبال او نشان
 جت بهم بریدند و عسای فلان برای عیب از بی یکدیگر کردن بدن اثبات
 خود را محروم نمی نام میدانند و اسکا که هم اجبت تعلق حقیقت خود میخواهند سب
 عیب هم را هم چشم دو زبان چون سخن تاز و زبانی محرم یکدیگر را بر پر خاشنه
 صاحبان این صفت بر یکدیگر عیب الحسد جدا عیب الحسد گاه و بگاه در این خصما
 گاه یکدیگر از دین و عقایدی خبر الحسد و لایسود بر خوف حضور همیشه در مقابل
 بستی بر شتابند هرگز کردن لعن در میان اهل روزگار نمی آوازند پس گاه نام
 از خواص و عوام هر دو دست که سخن گوید در از کل این که در اوقات جماع
 بر آند و در کندن خار و بن این صفت و لواش از زمین طبعیت قدم می برد
 افتارند از پند مافی سنان با هم زلال خوشحالی پوششند و از پند پوششی
 موجب یکدیگر خلعت کرامت و جهانی پوششند غایبانه در سخن هم حاضر دم باشند
 و حاضران را به سخن حسد و حسد هم پوششند حال کمال هم را به مانی روح و ثنا
 از پیش نمایند و آینه خاطر یکدیگر را با بد و رفت مشتاقانه صیقل کاری فرمایند
 پوسته برای تغییرات هم معاویة گویند و همواره چو کبکهای یکدیگر را با آب و چشمت
 خاطر پسند نهند گویند و وفور اهل علم در خدمت یکی از ملوک بودند و کشف دولت

و بر ابراهیم بیاس موجب پیش یاری می نمود و در روزی مرد و در خدمت پادشاه
 برای مبرفتن آن یک بافتنای حسن شباب سرگستمندی جدیدی در زیور
 داشت که در تنی شوخی از عهد جوانی بر وی و آن یک سبک حسن
 بر مرکبی که خوشگل تر پنداشته بود که چون پیران با تکلیف با و ظاهر بی عصبای
 کامل طبق رفتار پیروی پادشاه خواست معلوم نماید که ایشان را با طبع کینه
 در جان هر سواری ببرد که ام کسید استمر جاع خود و سخنی بدست آفرید پیران
 دیگر و مودت هیچ کامل گفت که آن جوان چای ایمن که چون از روی خود با پیران
 و سبب خود را شوخانه جلوه میداد گفت انشوی از و نیست و لیکن سبب از شوخی
 بلکه دشمنی چنین برانوار است بدینگونه شوخ و بیقرار است آن جوان حاصل
 رسیده گفت که آن پیران که که خود را مقرر میداند و از روی سکر و تکلیف
 مرکب میراند و گفت از غم دست بکنه چون که علم و شرفی چنین برانگیزد
 ازین سرعت حرکت بران و شواری است الغه گفت امتحان بطلب مرکب ام
 که زود در طرح و شای اندیز کند و غیر سخن محبت و احسان و غیره نشنیده و بدین
 شیوه و بسند مرد و زود پادشاه پند از پیران چنانکه گشتند و بقرب منزلت از
 سایرند و در گذشتند و دیگر از حیل معاشی که در چشم طبع هم پیرانان استقوم عالی

از لای الایس ان باید مصفی باشد در کنگرهای علمی تند و نخی نمود و نیست
و باینکه بساوی طرف طریق جنگ و بر خاصین هم چون چنانکه در اب نش
خوبان جنگ حرف و جنگ مع ان تنگ ظرفیت و این خوی زشت از ان هیچ کس
که خواهم و جمال نیز باینکه غوری تو نیست باین تن در او چه بای طهارت و فضیلت
که مساوی اندک و شور و در هر امری از امور عالیه ان را دستور اندیش
و بساویست که اهل مرده و ارسبیدی در لب جمعی کسافت شوی فضیلتی
بلوت این فیج الوو پسند و طلی جین غلم را در نیمه مسیح طبع سلیم خود و بکنند
بر کنگرهای و کنگرهای تراشند و کافی از مرده اخبار و معدن علم و وفار
جناب اخذ شوی صلی الله علیه و آله متقوسست که ثلث من لقی الله
عز وجل یجزل الجبل من ای باینکه من حسن خلقه و خشنود
فی المصیب و المحضر و تراث المراد و ان کان محققا عنده معنی اینک
ستصفت که کس طافات کند با خدای عز وجل با تصفات و اخلاص
کرد و از هر دریک خواهد کسی که خلفش نیکو باشد و در غیبت و حضور خلق از خدا
ترسد و ترک خدای نماید اگر چه حق با او باشد و نیز در ان کتاب شریف مذکور است
که خبر بیل علیه السلام بحضرت سید الانام صلی الله علیه و آله گفت که ابال

و طایفه الرجال یعنی پیران را منازعت مردان و هم در کافی از حکم پیران
 جناب سید طالب جفری علیه السلام منقول است که لا تعارض بین حلیما و لا
 سقیما فان الحلیم و السقیم یو ذیل حاصل معنی اینکه زینهار بعد از
 با حلیم و بد با زید با سقیم چون قمار که حلیم عظیم اگر چه حارثه و تنزی نمیکند اما
 با نود و شصت مشهور و سقیم از جا در می آید و از ازارت میکنند و در مجموع و در امر
 از حضرت فی الدنایم صلی الله علیه و آله مانور است که اباه و الخصومه
 محقق الدین خلاصه معنی آنکه حذر کنند از خصومت که آن دین را باطل کنند
 سید طالبان دین و تشنگان حقیقین را در مناظرات و مباحثات علمی
 بسیار غیر تحقیق حق و جل مشکلات منظوری نباشد تا ایشان از آن توانی
 و فضیلت و از آن گزینش و در نشان کوپنی حاصل که دو و هجده نفر ازین
 صورت نمیکند و این مطلب بدون این حصول نمی پذیرد که بار آن بهیم نشینند
 و دوستانه از بوستان و پیش هم کلماتی قافیه چسبند الصاف سبب
 صاف با هم نرمی خوانند و عز و پرشور و شور را از مجلس خاص او و گرد آ
 در یاد خاطر که از دو جانب کلماتی کشفگی کلزبان نمایند و با دینی درو
 سخن را از سینه انداخته با قدح حسن بیان نوشند و بهر تائید سؤالات عرض امیر را جواب

دهند و عرضهای فتنه انگیز را بر بخار میستند از دو طرف دست یکی کرده و بر تنهای یکدیگر
دقیق با هم فستقید و ابرویم تا بند و در غن و توفیق و شعله نور بصیرت بار کرده و میان
پرواغ برضاد و ظلمت خفا کم کرده خود را بایند و لیکن اینجا آزاد مردان مرد سوخته
پوشکان از عالم دهر دست که از میده نوای و انانیت سرشته از بخار استیجی
بیاض و گلشنای بی فتن و شکلی بسته باشند برای با فتن وین چراغ بقیض خود
و جسم خرد متاع نجات سرمایه دانش اندوزند از سوختگی چون آتش سلطان سوز
سخن حق گسسته و بکمرند و از دور و سندی هوای مرض جلی و نوای کفای و صوابی
هر چه بپند بجان پذیرند و این قسم مردمان در میان انبای زبان بسیار غریز
کم باب و متاع از چندین صفت جدا بپند و در بازار و زکار و خیابان
و تاباست چه اگر اهل زمانه را از کتب علم هر علم مباحات افزاین و کوشش
نواختن منظوری بسته از تحصیل فضل و هنر غریز شود و انگاه که در کوشش
مقصودی نه هر متبندی خود را نشانی بنماید و هر چه کوشی و کل کسی را موجود
نمی شمار و بر سر سواد جز دیده خود دینی و کوشش معنی سازند به کمال تیج
جز به غلبه همچنان معنی بردارند و بعد اگر کسی رو قول ایشان نماند و علم
ولا نسلم از و معارضه در آید هر چند بجا باشد از جادوی آید و یک معارضه

سینه نمائند و آنکس نیز بکستور از د فروغی بر د دیوی در اندازد و بجا
 متنازع خبر را که آهسته نرم نرم بام طریق درستی می پویند و کرم کرم سخنان
 سر دیوی بگوید بگویند تا آنکه خبر در مجلس علم را میدان قتال بسیار از دواز
 رک کردن علم و جنگ جدال می افزاید از د و سر کمان که تنادی میکنند
 و نیز نغمه ششام بهم می آید بکشد بطن نیزه سر زدن هم را از مرکب
 عودت بجا که زلفت می اندازد و زمانی بفریب نینج زبان دوست خبر بگوید
 بگویند رنگ خفیت او و بسیار از د و جمع دیگر از نقیب و ن و محافظتشان
 او طرفین بیاری ایشان بر میخیزند و بدست زبان راضی با هم در می آورند
 و گروهی دیگر از خامه و عام بنامشاه و هنگامه از د و وصف می نیند و از د
 اطراف از سب ناخجا بر میسند و میخندند عاقل که طریق حق این را ملاحظه
 جستجوی علم دین چنین باشد و در عبار فرشته چنین چه کوه نرفیق توانست
 و باین بار گران تو دی نشانیست چگونه به منزل نجات تو این شرافت را
 ای از لم و لا و دولت خلق تنگ و در حق جدل است به سعادت تو رنگ
 از محبت و جدل کسی نگوید و فاضل این ملک بمشاوران هر نفس با جنگ ربی
 در محبت علم نیند نوی چه کسی جنگ و جدل و درشت کوی چه کسی انجیل و ستر

نه میدان مثال این حق چونست چگونه که کسی شاه بکر مسکونی که در میان
 ناضی این فخره جلیل مدوخت و در جواب سوالات بی تاویل و در بر بودن
 ولی علم با حکام شریعه لب با قاده و فتوا کشودنت و سنگ منبت که بنجوم
 بی باکی و برادرانی بر کتابت این اعظم خطر حباب و عسبار و عظم اتیه و مقدار
 چه هست فاصه شان یکی مقصور بر انبست که بهامان جا بی خود را فاضل کامل
 نشانند و او در طبل شدت فضیلت با شفاع هر روز یک دور رسانند تا مل متناهی
 انبساط است از کفن مبداء علم مبداء و پاس عیاد و عزت خود را از پاس
 شرح و دین مزد و تری شمارند بهمانا بنجوم پروا نشسته که در کتاب خدا و نیز خود
 آیم چرا که طاعتها و باره ایشان وار و کردیده و از انش زهره که از هدایت
 چه شغلها اندات و نشد بدات بر ایشان زیاده کشیده و در کافی از غیاب
 مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که ان الله حسن عیاده با تینین
 کتابه لا یقولوا حتی یعلموا ولا یرد و اما لم یعلموا و قال عز وجل للم
 یؤخذ علیهم ميثاق الكتاب ان لا یقولوا علی الله لا الحق و قال
 بل کنوا بما لم یحیطوا یعمله و لما بانهم قایلوه حاصل معنی آنکه خدا تعالی
 عرض نمود بنا بر آنکه حق بجای بی قبط و منا و بانقط باشند نیکان خود را

بدو این کتاب خود بر یکدیگر نوشتند و اندر و کسند و نام گذاشتند یعنی علم
 حکم بر اهلان خدای گشتند و اخذت اندازید را که دوت فرمودند ای او بی در سوره
 اولی و دومت بود و خلاصه مضمون آن اینکه ای کافر تشنه است بر اینان
 بجان کتاب که فربت باشد با هر کتاب از کتب سماوی ای که گویند بر خدا تعالی
 مکر حواصی نماید در سوره یونس است در دم جمعی از کفار و حاصل آن اینکه بکه کند بسیار
 کردند و دروغ گفتند چهره را که احاطه بهم آن نکرد بودند و هنوز تاویل آن نشان
 ظاهر نشده یعنی پیش آنکه تنبیه باسان کفری تاویل آن پیشان ظاهر نشود و کمال
 آن حل کرد و مبارزت بیکدیگر است آن نمودند و هم در کافی از حضرت ابی جعفر علیه
 السلام مرویست که من افنی الناس لعنهم الله و لعنته ملائکه الرحمة
 و ملائکه العذاب و الحقة و نیر من عمل یقنوا ه طعن آنکه هر که فحوی در
 مردمان تو ای ای که علم داشته باشد و راه بان بافته باشد لعنت گشته او را
 فرستگان رحمت و دشمنان عذاب برسد با و از دنیا بکند هر که فحوی
 او عمل گشته ظاهر لفظ الی که درین حدیث وارد گردیده است همانا مشعیرین
 است که بعد از روانه شدن وی نیز بر او عدم کناه عمل گشتگان باقی فحوی
 بر روزگار وی عاید گردد و اما محامد خصمانی که حمال گناه او قرارش بر او افتاد

انشا باید که آرزویش باید و انوار انوار آن با از جهته احوال نشان اخلاص باشد
 تا بگذرد و انشا نیز امتداد این صفات یعنی از مال دنیا بقدریکه میگویند
 جزو سبک شدن و بگردنهای خیره لاکست معبر شدن فروتنی و خاکساری را
 بلکه خود ساختن و مرآت ذات خویش را از رنگ انار کین و حسد پرورتن
 حلیم و بردبار بودن و با خشم خجسته طاعت معارضه و کفکوف نمودن و از خشم
 سمت و گرفتاری و بجز انشا از فضایل و مضایل در کتاب شریف کافی بیان لطیف
 وافی آن جناب استغابیر المؤمنین علیه السلام منقولست و آن ایام تمام علیه السلام
 در کلام طاعت نظام علم را بعضی مثل فرموده آنکه سر او نواضع است و
 پیشش بری بودن از حسد است و کوشش فهم است و زبانش هدایت گوی
 و حافظه این شخص و حجت بر است و دین خوبی نیست و عیش معرفت بسیار
 و امور است و کوشش رحمت است و همانا امر او در هم تنگ نیست و نشان و بیدار
 و عطاء سکندر نمودن ایشان است و بای او زیارت علامت و حجت و قصد
 سلامت است یعنی سلامت نفس که از بینی کسی ز سانه با آنکه از مخاطرات
 و بینی و نبوی خود را احکامت را نذر و بکشد که امور سناش و معا و خود را زبان
 منظم دارد و بر هر کار است با حکمت و می فتح بای نقطه فتح کاف یعنی حلقه

و در نه گام که توس نفس گرفتن خود را بان نام وضع از احرام کند بهر کار است
 مستور و از امکاه وی بهنگار مبت و سلاح و آلات جنگش نرم گفتار است
 و شنبه سرش مناسبت و کمالتش مدارا و هوار است و لشکرش محاوره بجای
 بی نقطه یعنی سخن گفتن با علماست با محاوره بهیم چنانکه در بعضی سنت یعنی نزد
 و در جوار عمار بودن و عاشق ادبست و فخره استل عتاب از کائنات و پوشه
 اش نیکوی با خلق است و ایشان نیاز بعضی نسخ مصالح است و بدل بهایش
 برادر شاد است و فیض محبت بکانت ازین تصویر دلپذیر بکمال کمال
 آتیه کل عله السلام بر حقیقت بیان نگاشته است ستفاد مسکود که انقدر که در
 در اصل بقایا در قوام من و نظام بدن رضا و جوارح مذکوره محتاج در امر
 معیت از تخیل سبب و آلات و ضروریات مذکور و لابد در سلاحت
 علم را تیز از انفعال همیده و صفات پسندید بگزین و شرف و کرامت
 بی انتها صورت پذیر نیست چنانکه هم در کافی از سر عله کرام حضرت ابی عبد الله
 علیه السلام در تفسیر کریمه انما یخفی الله من عباده العلماء و است یعنی
 با العلماء من صدق عله و قوله و من لا یصدق عله و قوله طمیس
 بعالم حاصل معنی اینکه مراد از علماء درین آیه کسی هست که در کوشش تصدیق

گفتارش نمود و بر طبق آن بوده باشد و کسیکه چنین نباشد عالم نیست یعنی
 چنین علمی در شمار علم نخواهد بود **علم** که تو را به سبب آن تحصیل از آن
 علم به بود صد بار تا اینکه او آن کرده چو شد در حقش شکر چه پوشکوار
اللهم وقضنا للعلم والفضل و صلواتنا من الرحمن و طول الامل **مصدق**
 در بیان اینکه علمی که مینماید فضل و ثواب و مبدع اوقات بخیر و خوشی
 که است بر هر نعمتی از آن ظاهر است که فضل و غفر و هر کاری به سبب آن
 و فایده است چنانکه انفاید و غنیمت و جز مصلحت باشد انکارش بفرموده و مصلحت
 خواهد بود پس از جمله علوم نیز آنچه فایده آن و نهو به باشد شرافت آن مثل
 غرافت نبأ و قدر و قیمتش بعد از خدمت و قارف اید و سبب این عبارت
 سر خواهد بود و افزونده آن چنانکه یکمیه فل متاع الدنيا قليل و مثل
 آن قیمت از زبان فرموده و سبب نبأ صلی الله علیه و آله قدر از زبان
 پیشگام خوانده و سرور او صلی الله علیه و آله و سلم از آن استخوان
 تنگی که در دست محمد و علی باشد چیز تر شمرده است پس شرافت العلم نیز
 درین بابیه و قدرش حدیث میزان نظر عقل درین باب خواهد بود و مردمان
 مزدمند و صایان بهمت طبعه انفا فی بیان آن نمانند و درین تحصیل

آن قدم سلی چند آن نوسانید که مذکوره باشد و در معیشت از آن کنیز
 نداشتیم باشد چون علم صنعت که باو بسته و بسیار بعضی با او خوش آن در کار
 و از آن به جا رست و از علوم و نبویه که صرف علم را بهای و تحصیل آن نه
 طریقه عقل است علم نیز نبات و علم کیمیا و علم مل و علم شانه و علم قباچه و مثال
 بنابر فرضی که اصلی داشته باشد و همچنین علم با شعار و انساب و نوارنج
 اگر عرض آخر وی بآن متعلق نباشد چنانکه در امالی شیخ صدوق کتاب غرر
 که حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله داخل مسجد کرد بدو جامعی را دید که کرد
 مروی جمله گفته اند فرمودند این چیست گفتند علامه یعنی مرد بسیار دانشمند
 فرمودند ما علامه یعنی بسیار دانشمند و در جمله گفته اند از این جماعت
 با بنیاب عرب و فایع انبیان در زمان جا به است و با شعار عربیه انزور فرمود
 که ذاک علم لا یضر منی جهله و لا ینفع من علمه حاصل منی آنکه علم است
 که نه دانش آن زبانی و دانش آن سوکسی بهرساند یعنی عجبی نیست
 از جمله این علوم است رباعیات از نجوم و غیر آن که آنچه در امر دین بکار آید
 و در احکام شرعیه معاویست نماید چون فقه و کتب و فقه و فقه برای نماز و
 اسل آنها و آنچه برین زیاده و بی فایده در امور مباد باشد از علوم دنیوی

خواهد بود و نیز در آن علم مختلف را در تحصیل آن تمت نمایند و در بیان
 علم نجوم از مجموع علوم جناب مستطاب امیرالمومنین علیه السلام
 منقولست که ایاکم و قاعلم النجوم الاما یقتد به فی تراویحی
 حاصل منی آنکه پیر کسب از اموال من نجوم مگر آنچه راه یافته شود بان در
 خشکی و دریا و مورد ابکلام از ان امام همام علیه السلام در کتاب احتجاج
 منقولست که چون آنحضرت آنرا دهنود که دفع خارج روانه کرد و شخصی
 از اصحاب گفت که ان سرت فی هذا الوقت خستیت ان تظن
 بمراذل من طریق علم النجوم یعنی اگر درین وقت روانه شوی بزم
 که براد خود ظفر ثانی از راه علم نجوم یعنی قوا به نجومی بر این دولت
 میکنند باینکه این سخن را از راه علم نجوم گفت ان والا جناب زوجه
 ان نالیند طبع ادا ب فرمودند که انرا هم انک یهدی الی اسلمه
 الحق من سائر فیها صرف عن السوء و تحوف الساعه الحق من
 سائر فیها خالق به الضرف من صدقك لهذا فقد کذب القرائن
 الی آخر الحدیث مضمون این کلام صدق نطاولتم ان حجت
 بخار خدایتان که ایامی بیداری که تو را نهایی میکنی آن است

که هر که سفر کند بی از و بر کرده و متخلفه منجای از انسانی که هر که در آن
 مسافر شود ضروریان او را و اگر در بعضی مکان نوابست که برین دوست
 چنان را از هم بشناسی مردم را زبان یک در است بنویانی نمود و ازین دیگر
 اجتناب می نویانی فرمود و هر که قصدین کند تر با بن پس بختین که فراتر
 آنکه نب که خواهد بود و در نبل محبوب و دفع کرده از سعادت بخدای
 مستغنی که دید خواهد بود و تبار قول تو سر او را بخت که عکس کنند تو را
 تو را چند کند نه خداوند خود را چه بدستی که بر عزم خود او را اداست کرده
 با بیعی کردن بیع رسیده و از هزار عین کرده به اهل الناس بر سر کند
 از استحقاق نجوم که آنچه راه یافته شود بان در خشکی و باد در دریا یعنی همین
 قدر که در محو و در بکار آید و شمار از ان سر کشکی را مانده گفتا نمایند
 بدستی که علم نجوم خواند بکمانت پس مخیم حون کابنت و کاس مانند سحر
 ست و سحر مثل کافز هست و کافز در آتش سب روانه شود بر اسم خدا و بگوید
 او و نیز آورده آمد که در همان سفر نظر از ترسانی از راه علم نجوم اخضر را
 از زمین بچوب تواج منع نموده انوارا لاجاب او را در انسخ مزوم و مجاب
 ساخته بمغایر انقوم نوحه فرمود و فصل این مجمل اینکه بدانند اسباب انوار

حضرت شاه ولایت کنگاه بدبری رسیدند و می ترساک از اهل انجیل
 از دوزیر فریاد برآورد که ای لشکر اسلام پیش او سالار خود را گویند که
 پیش من آید چون سخن بچندست انحضرت مروض گردید عثمان حرک بدان بجز
 پیچید ترساک گفت ای سالار لشکر اسلام بکجا میروی انحضرت فرمود که بجز
 دشمنان دین ترساک گفت لشکر خود را دزد و ارباب محققان مرد که است
 مسلمان چه بیعت و طاع اهل اسلام صنف چند روزی بجز کن ناکند
 تا بطره بهیچ و آورد و طاع مسلمانان قوی گردیدند و انحضرت را رسیدانی و
 ان در وقت اوضاع زمینی و کسمانی فرمودند که اگر تو دعوی علم آسمانی
 میکنی مرا از سر خط نشان ببرد و پیر ترساک گفت من هرگز نام این مستانه
 سوانی دیگر لغزنا انحضرت سوانی دیگر فرمود ترساک همچنان در جواب فرودمانند
 فرمود که از احوال آسمان اطلاع چندان نداری احوال زمین برسم
 بجا که اسناد و مبدائی که در زیر پای تو چه بد خوانست گفت متبداً تو فرمود
 طاعتت در آن ایستد در زیر سرخ و نقش سکه کشش چنین پیر ترساک گفت این
 سخن از کجا میگوی فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فروداد و نیز
 فرموده است که یا انعمون جنگ کن که از لشکر تو کم از ده کس کشته نشوند و از

ایشان که از آوده کس نماند بسوزن رود پیر از آن سخن نموجب که در مودود
 تاز بر قدم او را شکافتند و از نظرها باز زیاده اند و ایشان میستند و
 از دیرتر سرشتافت و بدست انحضرت شرف اسلام دریافت اگر چه درین منزل
 یکی بر دست علم نجوم نیست اما بحساب آن مستفاد میگردد که اخبار متعین
 قابل افسان نیست و جزئی آن و شبهه است و در دست ماست این فن
 حدیث عبد الملک بن اعین که در فقه مذکور است گفت و آن اینست که عبد الملک
 مذکور گفت که قلت لابی عبد الله علیه السلام انی قد اقبلت
 بهذا العالم فایده الحاجة فاذا نظرت الی الطالع و مررت الی الطالع
 انشربلت و لم اذهب فیها و اذا ریت الطالع الخیر ذهب
 فی الحاجة حاصل معنی اینکه بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 عرض کردم که من باین علم یعنی علم نجوم مبتلا شده ام یعنی بخار خوار گردان
 گردیده ام پس آیا در حاجت منبایم چون نظر طالع کردم و دیدم بدست می
 و در پی آن حاجت میروم و چون دیدم که طالع نیکست در پی آن حاجت میروم
 پس انحضرت فرمود که البقی یعنی آن حاجت روا میگردد و کضم آری فرمودند
 احوق یعنی بوزان کتابا خود را که درین فن داری یعنی اعضا و تنگ

تنها و تواج از سعادت انفعالت اعتقادی خلقت و باطل و کتابهای
 بخونی که مشغای چنین اعتقادی بنمود و سخن را سزاوار و قابل است و قطع
 از منازل این اخبار بظاهر است که اگر احوال مخفی را اعتباری بود و عبادت
 ساعات که ایشان حکم برسیلی به بی بخت معنی کار نمیکند بستی نمود
 آئینه مادی و غیر که استواران بی نوع بنزد نمایند کان طریق نفع و ضرر و غیر و غیر
 بیان آن میشود و چنانکه بی از روح و سرور و قنی و مرد و غریب باشد و بی از
 از روح و وقت محاق نیز نمود و در مجموع عالمی درجات در بیان با احتیاج
 خود را اصلاح نموده و از امور کلیه و جزویه و فیه و فیه و فیه و فیه و فیه و فیه
 قضا و کفش فرموده باشند چه رنگ باید پوشید و چه رنگ نباید پوشید و از سطوح
 حتی نیز سبای را بیان کرده باشند که چه باید که چه باید خورد و چه نباید خورد
 و چنین در تفرقه کشیدن و جهامت کردن و مثال آنها که کدام روز خوب است
 و کدام روز بد است هرگاه امثال این امور جزیه را فرستاده نکرده باشند اگر
 ساعات را چنان تخمین میگویند سعادت و نحسی بودی و نفع و ضرری
 بران مرتب کردیدی خلق را رعایت آن بسیار ضرر بودی چه احتمال است
 که ایشان بیان آن ننمایند و خلق را اعلام بآن ننمایند و حال که در اخبار و آثار

شریفه بینان غیر ترویج و سفر چنانکه مذکور شد اصلا ازین سخن ازین نیست
 بلکه منی از رعایت آن دارد و کرد بدست چنانکه مذکور شد و از اخبار حسین
 مستنبط میشود که علم نجوم اصلی دارد و لیکن مختص با خدا و واجبست
 و دیگر از ازان نیز نیست و انتقام کنش ذکر آن اخبار و سبط کلام است
 ازین مذارد و دیگر از آنکه علم فلسفه است که از حکمت و علم و اهل نمیده اند
 و معتقدان کریمه و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا عبارت
 ازین فیه و اند چون چنین باشد که بسیاری از اصول و قواعد آن منافی
 شرع است و مخالف تورات دین مبین است و بسیار از مطالب آن
 نفس را اذغانی و قلب را اطمینانی حاصل نمیشود چه اکثر اولیایان تمام و
 داخل در صدای حدیث شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آن
 من طلب العلم جهلا و قطع نظر ازین مراتب طالب علم فلسفه کما
 او بعضا با مطالب شرع و دینت باز اگر مطالب نفس هر کسی طلب آن
 از قرآن و انرا بل نیست نمایه که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله امت
 با قضا و اتباع ان هر دو صیت نموده و کسانی را تشکیک باین هر دو وجوب
 نجات از محال است اخبار فرموده و محمد اکلام انبان در بیان عقاید اکثر

اصل بولای علیله نیز میت محض نقل میت و اگر مطابق شرح میت بجا آید
 انما نقلی و اینها نقلی است و در صورت تعارض نقل را تخریب باید نمود و اینها
 تمام مبرهن است و قد و اصل کردن و کتاب سنت را به وجهات و اینها
 مزوده باشد و آفرودن چه وجه میزند و پشت خبری افینای و درین کجای
 تقیر و سهل انگاری و تبلیغ بایسته مصومین عظیم اسلام که جهت نفع عقاید غلط
 و تبیین طریقی معرفت و بندگی حضرت خالق منسوب گشته اند میت هر چه نه قال الله
 و قال الرسول غفله بود و فصل آن ای بر فضول محکم حضرت خداوند عالم نشان
 خطاطون و ارسطو را در میان خلق حجت ساخته و تعلیم و در نهاد ایشان را
 تعین نمود و واحد برایتی و بهر وی فارانی و این سبب نمودن و حوده نفس
 ایشان و اسال ایشان بپودن امر و بخلق نفی نمود که بزرگ آن مؤمنان
 و که کار و عذاب و سخط الهی گرفتار کرد و بیکه جمعی دیگر را باین کار و در میان
 خلق بیکامشته و طوطی چو باین ایشا را بر کردن اتهام کا فو انام گذار گشته
 است که بزرگ آن معاصی و معاصی میکردند پس از باب الزام مالا یزیم و این
 اتباع ایشان را به دوستی عمل و نهان محکم دشمن و جل المین منک و اهتمام
 یاد بال استغوم و حجب الامتاع عاصی تمام الامتاع و علیک از دست که دستن از دست

عقل نبات در سبب شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله چند و چند از حکمت بونان حکمت
 ایجاب از اجماع بونان تا دل نوز کن بانوار ملکی چند پیشی کاسه بس بوعلی
 اقامتی در پیغام چه پسند ده و سنجیده گفته چو ای فلسفی تا اسن سبازی بخود
 در از مکرست می پوشی بحس در راه خود ده را سیدستان غفلت بر سونوی
 مایل چه طوطی داد از کجروی این راه کوز را و دیگری نیز در انجام خوب گفته
 حکمت چند جز کوشش بیدار حاصل نتواند از ان کینه کفاری هر فرد کتاب
 اند بر این حکیم باشد در راه معرفت و آشنایی او حسی چون در عقل راه رود
 بر شمع راه است بر و نماید چشم را چه که در من است از نور نظر و در غفلت و بی
 جراحی باید هم او کوید از عقل مجرب و بدو انجی رسی بی شرح برکی و توانی
 شریعت که آن تر از ساد بخدا آورده توان بین عقل بجای نرسی حاصل مجزای نیک
 و بد شناس و قدر دانان جو ابر نفاس عمر عزیز مستجیل را پیش از ان بها
 میدار که حرف تحصیل امثال این فنون حاصل نماید مگر اینکه مرض و فتنه نباتات
 آن باشد که اسقام از تتبع قدری از آنکه در مرض مذکور در کار باشد ناچار است
 پس علمی که تحصیل آن آنهم فضل و ثواب و مومل بر منزل حسن مال است علم دینیت
 یعنی علم قرآن و حدیث از مومل و فرج و مواظبت و اداب آنچه موقوف علی تحصیل

انما باشد از صرف و نحو و معنی بیان و لغت حضرت خداوند مهربان
 قادر مبرز و کردی خاستن بجا صلیا از خاطر کا فطریه علوم ذایل و
 دست دل نکنا ترا در کشتن همیشه بهار علوم و پند بکچنی فواید آن مایل که انما
 و کرمه مجلس دوم در ذکر فضل و ثواب نماز که بعد از معرفت علم از معرفت
 و ذکر کت و اربع مراتب بندگی معنوف معنوف طاعانرا امام است و وفود خود
 عباد از پیش خرام کلبا ملک الصلوتهش خواص و خواص بر سر سفره رحمت علم
 صلاست و فضول از ان و انقشش کافه نیکوکاران و زیان اهلان کرم
 و اعتقاد کثیر آت مند و پیشش صریح باب فخر و قداست و کبر افشا حش
 در سرای شتای حق و افتاح دور بکش استوار پیش رافع جود و سادس
 شیطانیست و نور بهله پیش چراغ محفل قرب حضرت سبحانی ابان فاحش و سواد
 اش هر یک صفتی است رنگ از دل پر داز و فطرت دعوات مانور و پیشش کرم
 دست اسدی بر دامن کرم الهی دراز بر کشتش از پیشش بندگی و فیه بی طمعی
 قرات نسج آهسته و هر کوشش از ظلم تزل و افکنند کی موجی نهم نوبقی
 بر خو است بر خمیدگی رکوعش از درگاه عبودیت طافی است و هر جنبه تانی موجی

بر نازک نفس اماره سپهر امطرافی هر قیاسش تختیست متمر چندین ضلالت و شوب
 کوناگون و هر قوسش کلینی بر بار از کلهای مغز و مساوات از حد اوین
 در دست کشاورد و قنوش طایر دعا را در طرن اوج اجابت و سپهر
 و شما دین نشسته از اصل اصل ایمان و فتنه غفران متمر برکات تسلیمش
 قامت اقامت بدگی را خلف کمال و دعوات تعقیباتش عروس طاعت بیست
 او ای حسن و جمال در فضیلت و شرافت نماز بمن پس که از امواج مومن کفایت
 چه بند بان سپهر مرتبه قرب الهی عروج بر اوج سعادت مکالمه خداوند خود صعود
 منبسط و انبساط صدق تبار که در انشا در انبساط مزور و در کاست بر خیزد
 است بعضی انشا و فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل اجمال در و فیه و بعضی
 فضل و ثواب فروع و مصلحات آن از مژده من و مندوب و آنچه مناسب
 این مقام است و مذهب انفسی علم بلاغت رقم این مجلس را بچندین فصل و مرتب
 میدارد و در هر فصلی قسمی از انرا بر روح بیان میکند و فصل اول در ذکر
 فصل و ثواب اصل نماز بر سبیل اطلاق از مظهر ادناس و ثواب محبوب و ثواب
 آن مژده من و مندوب یعنی بناب انشرف نبوی صلی الله علیه و آله و کتاب

شریف من لا یخفہ الغیۃ و است که مثل الصلوة مثل عمود القساط
اذا اتت العمود تجت الاطباء والاولاد والعشا واذا انکسر
العمود لم یقع وند ولا طب ولا غشاة غلامه مضمون اینکه تا زینت
سئون چشمه است که چون آن بر پاست فلما بها و منجا و برده نیمه نیز
بر جاست و چون سئون شکست آنها بر یغایر و سبک و در بر طبق است
شریفه نوی است کلام صدق نظام جناب سخط جعفری علیه السلام که هم در
من لا یخفہ الغیۃ مذکور است که اول ما کماست العبد علی الصلوة فاذا
اقلبت من قبل سایر عمله و اذا امره و علیه سایر عمله حاصل معنی آنکه
بخشن عمل که از نده حساب آن گرفته میشود تا زینت بر چمن و مقبول
و پسندیده شد اعمال دیگرش نیز مقبول میشود و اگر امر و در کرد و اعمال دیگرش
نیز مرد و در سبک و در هم در آن تمام شریف مذکور است که معویه بن وهب
از حضرت ابی سببه علیه السلام پرسید که افضل آنچه نیکوکان با خداوند
خود تقرب و توبه است و محبوب ترین آن نزد خدا تعالی که ام است فرمود
ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من معرفة الصلوة حاصل معنی آنکه

بعد از موقوف و علم خبر را بنده از نماز بنده انعم و در همان کتاب این همان جناب
 علیه السلام انجمون مردیست که محبوبترین اعمال نزد خدا تعالی نماز است
 و این از و ما می انبیاست یعنی آخرین مغایرتی که بفرمان ایشان خود کرده
 سفارش نیاز بود و پس بگویند است از انجس که فک کند با وضو سازد و فعال
 وضو را بر وجه کامل میل آورد و بعد از آن کناری و خلوتی گزیند که انجس که یکبار
 او را نه چند پس از اینجائی بر و مشرف تا هر که دود او در رکوع با سجود باشد
 بدستیکه بنده چون سجود کند پس سجود را طوطی به ایس فریاد کند که او ای من
 این بندگان اطاعت کردند و من عیبان و زیدیم انبیا سجده کردند
 و من یا و امتناع نمودم و هم در کتاب از ان و الا جناب علیه السلام مستحق
 که صلوة فریضه خیر من عشرین حججه و حجه خیر من بیست صلوة من
 ذهیب نصدق من حقی یعنی بکنانه واجب بیزرست استسج
 و یکسج بیزرست از خانه بر از طلا که نصدق کرده شود از ان تابع نماید
 و نیز و فقیه از امام جام حضرت ابو جعفر علیه السلام منقولست که ما معین
 من شیعتنا بقوم الی الصلوة الا کفنه بعد من خالفه مدامکه

یصلون خلفه ویدعون الله له حتى یفرج من صلوة تحصل مقبول
 اینک مع بنده نیست از شعبان مکه نیاز بر خیزد مگر آنکه فرو کند و او را بعد
 بر که مخالف است در بین فرستگان که خلفه کند از خود قفای او و مانند
 از برای او تا وی از نماز طایع کرده و هم از آن عابثان و بکنما منع
 که المصلی نیت خصال اذ اهو قام فی صلوة حجت به الملائکه من
 قد مر الی افاق السماء و تبنا من البین علمه من افاق السماء فوق
 سراسه و ملک من مکمل به بنادی بولعلم المصلی من بتاجی
 ما انقش حاصل معنی اینک نماز که در راسته خلعت چون نیاز می آید فرو
 میکند و او را فرستگان از پایهای او و اطراف آسمان تا بر و بنزد برکت
 از کنارهای آسمان تا فوق سرش و فرشته باد و ملک که غذا بگویند که اگر
 نماز که از که با که مناجات میکند و را و نماز با که بگوید منصرف نشود معنی از نماز
 بر سر نیت یا بدین اسم چه غافل و نادانست آدمی که اگر در عمری باری
 نیت بادشای عظمی و باری که اهل حق نام بادشاهی بر ایشان آرزوی
 عباد او و دولت و وفات نماید بر ایشان بر سبیل عاریت است رسد و با و
 حکم سخن کند سالها باین سبب و از این احوال شرف و اعتبار خود مبارز و

و شبانه روزی اظهار انوار سعادت کلفت عبادت بر سعادت برستا
 احوالش می نماید و در کلاه بادشاه بادشاه اجل شانه یاری باید یاد خدا
 پناه مسافرت را از مسکو نیز مطالب و جهانی خود را از غیاب صدی
 اعدی باز میجوید کلاه چوکان رکوع و سجود کوی فرخندگی از میدان بندی
 میر و باد کلاه پیسید قیام و قعود در بارگاه قرب الهی با خاصان اندکگاه
 نشسته بر خوست بهانه از چین سعادت که در سبک نشسته اکثر اوقات
 ساهی و غافل در کده اش انکه انچه و کامل می باشد و بعد از انکه بکراه تمام
 تن بدوی آن در داده و بعد از ثقیل بار که اش از بار و خوش طبع
 ستاده بهت فاضلش یکی مقصور بر نشست که از از و با انجام رسد و خود
 را از ثقل شغل آن سبکبار کرد و از خود و معنی اندیشه که در بر چه قسم و دست
 و در خوست چگونه پادشاهی ستاده بهت موفقه ای انکه نباشد از نیازت
 چنانچه طاعت نبرد و همین مقود و سب قیام از پس به خدا یک جنبه نیت
 انکه گفته داری انداز اسلام دوم در کتاب من لا یخضره الفقهه از سبکبار
 و دلیل راه نجات صلی الله علیه و آله و سلم است که ما من صلوٰه یحضر
 فیه الامادی ملک بین بدلی الناس ابا الناس قوموا الی

بنواکم التی قد قوما علی ظهورکم فاحفظوها بصلواتکم علیهم
 انکه هیچ نمازی نیست که وقت آن حاضر نشود و مگر آنکه مذکور شد
 در پیش مردمان که ای مردمان بر شش پرده منوبه شود پس بیست و شش
 نماز که بر ششهای خود افروخته باید پس فرمود و نشاید اندازد آنجا خود بی
 نماز کفار و کلمان و برانش ایمان سوز عسبان بمنزله آب است که از افرو
 میشاید و سبزه را شستند و محبت و امر و شش میکرد اند و بر طبقی انحراف
 در پیش جان سهر در کتاب مذکور است که اما مثل الصلوة فیکم مثل
 الری وهو النور علی باب احد کما خرج الیه الیوم و اللیلۃ
 منه خمس مرات فکلام حق الذین علی الغسل خمس مرارة و
 حق الذین علی الصلوة خمس مرارة محصل معنی آنکه نماز در میان شما
 چه دل است پرور خانه احدی از شما که شبانه روزی چغریه بر آید و غسل نماز
 پس چنانکه بشمار روزی چغریه مثل کردن چرکی در بدن معنی نماز پنج وقت
 نماز نیز گنای و در آنکس نماز و نیز مقید به من مضمون بر نوید سرای مبد است
 عیشی که هم در کتاب مذکور است حضرت ابی عبد الله علیه السلام با نور است
 و حاصل سنی آنکه بر سبیل اختصار اینست که وقتی که حضرت ادم علیه السلام

را از پشت نزول فرمود و نه حال سبایی در و پنداشت از روی قدم او فرو
 گرفت و بدان سبب مدتی مدید آمد و کین و کربان میبود و چون علیه السلام
 نزد وی آمد گفت چیست حالی که بر من ظاهر شدست جبرئیل علیه السلام
 گفت بر چنین ای آدم و نماز کن اوم علیه السلام برخواست و نماز کرد و
 انحال کرد و وی فرو آمد پس وقت نماز دوم نیز آمد گفت بر خیز و نماز کن اوم
 علیه السلام برخاست و نماز کرد و انحال تمام فرمودی فرو آمد و وقت
 نماز سوم نیز آمد و او را بنماز امر فرمود اوم علیه السلام برخواست و نماز کرد
 انحال تمام فرمودی فرو آمد نماز چهارم نیز آمد گفت بر خیز و نماز کن اوم
 علیه السلام نماز کرد و انحال تمام فرمودی فرو آمد پس وقت نماز پنجم نیز
 آمد و امر بنماز کرد اوم علیه السلام نماز کرد و اوم علیه السلام نماز کرد
 انحال تمام از وی ذایل شد پس خدا بر احمد و ناکرده جبرئیل علیه السلام
 او را نمود و نگه با آدم هر که از او لا و کشتار روزی بنماز کرد و از کثرتان چون
 چنانکه تو ازین حال سباه بیرون آمدی و در امانی شیخ صدوق رحمه الله
 طویل از امام همام علی نقی علیه السلام منقولست منقولست بر سوا لی چند که حضرت
 کلیم علیه السلام از جناب اعلیٰ بخوده و از جمله است که اعلیٰ

من اجل من قام بین ابدیات بصلی صبح چیت مرو کسی که زود نشیند
 نماز کند خدا نیایی فرمود که با موسی ایابی به طایبیتی لم اعد به یعنی بیانات
 سلیم با ویر فرشتگان خود و در حال رکوع و سجود و قیام و قعود کسی که میسر نکند
 با ویر فرشتگان خود او را عذاب می نام و هم در مالی چند و قی تاب نشاید از بهر
 فرخندگی و توبه بخشیده بندگی اعی حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله
 و دست حدیثی که صاحب مضمون آن اینست که الله تعالی را زود نشسته استیم
 سبحانه هر وقت نماز برای نماز گذاران از خداوند عالم برهناسامی سازند
 بر نیکی که چون مومنان صباح که روز و برخواستند و دوشو خستند و نماز
 صبح گذاردند برای از خدا نیایی برای ایشان مبارک و که در آن که ان نشسته
 شد که انا الله الباقی با عبادی و امامی فی حمزهی جملکم و فی
 حفظی تحت کفّی صیبتکم و عزیزی لاختنکم لاحظنکم و انتم بچهار
 لکم نفو بکم حاصل معنی اینکه من معبود برین ام که بایند دام ای نیکان من
 و ای نیکان من شمارا در جوار سوار خود و آئیند در پناه حفظ و حمایت
 خود جای دادم بفرز خودم قسم که شمارا از و بمیکردارم و گناهان شما از من
 و چون وقت ظهر شد و برخواستند و دوشو خستند و نماز گذاردند از نشسته

انفرشته مبارک و برای ایشان از خدا نیلای برات دوم که نوشته است
 يا الله القادر يا عبادي و اما فی بدلت سیاتکم حسنات
 و غفرت لکم السیئات و احلتکم برضاء عنکم داء الجلال
 یعنی من معبود و توانا بنمایندگان دای کنزان من بدیای شمار
 بیکهای میل کرد اندم و بیای شمار از بدم و بخشنودی از شمار
 آوردم شمار و بجای دادم در سرای بزرگوار و میزاند بود که داد
 از دار الجلال مرتبه و مقامی باشد از پیش و چون وقت عصر شد و منوستان
 و منوستانند و نماز کند از زبان فرشته مسند برای ایشان برات سوم
 و در آن نوشته که ان الله الجلیل جل ذکری و عظم سلطانی
 یا عبیدی و اما فی حمته ابدانکم علی انما و الا سکنتکم مسکن
 الابرار و رفعت عنکم رجفی غم الا شرا من غصی انکم من معبود
 بزرگوارم با من بزرگ سلطنت من غلیمت ای بندگان من از برون
 زن حرام کردم بدیهای شمار ابدیهای شمار بر پیش من ساکن کرد و ندیدم
 و شمار از مسکنهای دار امکا با بیکوان و دفع نمودم از شمار رحمت خود و شمار
 بر از و چون وقت شام برخواستند و وضو ساختند و نماز کردند انفرشته

مگر به از برای این رخ از خدا تعالی برات چهارم که نوشته شده است
 ان الله للعباس الكبير المتعال يا عبدك واما في صعود ملائکته
 معنند که به الرضا و حق علی ان امرتکم واعطیکم يوم القيمة
 منیتکم حاصل منی آنکه من میبود و بر حتم که صاحب نبوت و بزرگی و
 عویشتم ای بندهکان من از ذکر و انانیت صعود نمود و به عالم بالا آمدند
 و فرستادن من از نزد شما بار خدا و خوشنودی لازمست بر من آنکه شما
 باز روئید که در سیر عالم و چون وقت نماز خفتن شد و مومنان برنخواستند
 و منو ساختند و نماز گذاردند آنکه مستانند از خدا تعالی بر اینچشم که
 است در آن که انی ان الله لا اله غیری ولا رب سواي باجادی و
 اما فی فی یوقتک نظر کرد و الی یوقی منیتم و فی کبری خضعت و
 بخفی عرفت و فرائضی از یم اشهد با سحائیل و سایر ملائکته ای
 خود منیت غنم محمل معنون آنکه به کسبکم من میبود و حتم نبوت میبودی بر حق
 غیر من و نبوت خدا و من ای بندهکان من و ای کسبکن من معنای
 خود طهارت گرفتند و یحسانای من یعنی مباح و مباح پسندی نموده آمدند
 و در دوزخ من گردید و حق در من ساختند و نمازهای که بر شما و من گردانیدیم

[illegible]

و برکت بر ملت و دوست و وزیر است نور دست و عزت مومن است و طلب قبول
 جهنت و استجابت دعوت و برکت استغفار و برکت باطن نعم الفطری و قهر
 چشم شیاطین و شوخی با یوین است و کفار بختا است و صدارت و قبول
 شهادت آبادی مساجد است و زینت شهر است و فروتنی اخذ انجالی است و نیکو
 و طلب بسیار و فقرای جنب و مرهای جور این است و کاشتن و زخمای بخت است
 و میرت در پیش فاجران است و نثار حجت از جانب خدا انجالی و اویشانی بخش و معای
 کو بر منی شقیع روز نشور علی الله علیه و آله و سلم با نور و شهور است که میزموده اند
 که فوت عینی فی الصلوه ردنی چشم من در نماز است یعنی بان چشم من روشن و غلظم
 شفته و سر و دست کرد و بخدا ابارق و اکواب کتب معجزه اصحاب ائمه است
 و مثال این عادت و راه بر شوق انچه شرار و بهر زینت جفاک ان و بهر شوق
 که بر لب من نهاده و لذت مشار بین کو با لاله حرحه نوشد و بهیمنی نفس جان و بهر
 کامل را بان زایل کرد و ایند روز و شب در او اک فضل و ثوابهای چنین از دل و جان
 کوشند و بختان بنور و کور از خدا دوری که در کد زینش ان کامی و کزانی
 کرده ترک آن نماید و در گفت آن بی پروای و سهل انگاری نمود و بطری ادا
 از راه دراک و شروطی که می باید بدم تمام نهاید و غمتمش از کف غلظت

از کشتن طاعت بجای رستی نکند و مذاق جانس از خوان نیستند که لغو نیستند
 مرغ روشن و بال دوکانه صبح در فضای جانفای فرما پذیری بال افشانی نماید
 و دل بی سطلوش در پشت پشت کمان غم و غم خود را بچید که امتیاز
 و سگاسه شام خود را از سهام اندیشه های و در نفسانی امین سازد و در شب
 خیالمان چهار رکعت خفتن بخندین کلماتی که اکنون فو ضات از خدا افزون بر دواز
 فصل دریم در ذکر هر یک از شروط و ادب نماز اما از آنکه نماز منهدم است
 و فضل و نواب است و عجب بسیار بنظر رسیده از ادب است پوشیده نیست که با عجب
 بیداری بیداری و سوتایان شهرستان انائی از آن دانستم که کجودی خود
 بهر منزل بندگی مسبو و خوش طبعانه راه توانیم برد و بی رنجای تعلیم و ارشاد
 حضرت او طریق همین عبودیت را بر سوم و اول یککه باید توانیم سپرد و سبحان
 لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم و هذا اجاب الهی بفضل
 و کرم نامتناهی از عامه مخلوقات که را بیشتر لطف تکلیف بندگی خود مختص فرموده
 زاده و رسم گذارش از انبوسط انبیا و اوسیا بوی تعلیم نموده است و از انجمله طاعت
 و از ادب بسیار است و در فضل و نواب اکثر است و عجب احادیث و اخبار
 از ائمه اطهار علیهم السلام و زو واقعه و از عجب طهارت است که عبارتست از وضو

یا غفرلنا یمم اما و منور کتاب شریف عبد از امام تمام حضرت جعفر صادق علیه السلام
منقولست حدیثی که خداوند مضمون آن اینست که روزی حضرت سید المرعین
علیه السلام پیغمبر بن خود را تشبیه نمود فرمود و میگوید ای جبار که برای نماز و تحمیل
محمد بن جعفر آیا آورده انجناب با دست راست از ابرو و دست چپ ریخت و فرمود
بسم الله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعل نجسا شیئاً
خدا شروع در وضو میکنم و محمد بن جعفر که ابرایک یا که گشتند کرد و از آن
پسید کرد و ایند و بعد از آن حضرت استیجا کرد و گفت اللهم احسن فرجی
و استقر عورتی و حرمنی علی الناس یعنی خداوند احاطت کن بر کتف
فرج مرا از خجور بیوشان عورت مرا از نامحوران حرام ساز مرا بر انش بعد از آن
کرد و گفت اللهم لفتی حتی یوم القال و اطلق لسانی بکلمة لا اله الا انت
یعنی خداوند این کن چنین مراد و دیگر ملاقات کنیم با تو روان ساز زبانی
مراد که خود و بکران مراد از آن کسانی که ذکر تو میکنند و ترا و اموش و بکران
استثنای کرد و گفت اللهم لا حرم علی سراج الجنة و اجلی عن
نیم سراجها و در و طهارتها یعنی خداوند احرام مکن بر من پوشی
و بکر و ایند مراد کسانی که مشغولند بوی بهشت و نیم فرج خواهی تن و بوی

خوش آن را بعد از آن روی خود نشسته فرمود اللهم يقض و يحیی یوم و
فیہ الوجود و لا یسود و یحیی بر من یقضی قلبه الوجود یعنی خدا را
سفید کردن روی مرا در روزی که سپاه بشود در آن روز زرد و سیاه مکن
روی مرا در آن روزی که سفید میکرد و مرا زرد و سیاه از آن است بر آنست
نشسته فرمود اللهم اعطنی کما فی عینی و الخلد و الجنان بیامری
حسابا یعنی خداوند مرا عطا کن نامه اعمال مرا بدست است من دست
جاوید بودن در دست راست چپ من یا مخلوق در جناز او رسانی من ده
بی آنکه سخن عتابی کنم و تمنی اعدای چشم و وجه و دیگر نیز گفته اند و محاسبی
احصای آسان یعنی من در آنست کبری مکن و باسانی بگذران بعد از آن
دست چپ خود داشت و گفت اللهم لا تقطع کما فی بیامری و لا
تجعلها مغلولة الی عسقا و اعوذ بک من مقطعات النیران
یعنی خداوند از آن نامه مرا بدست چپ کردن از اغل کرده و دست کردن
من و بنای میکرم و بنو از جامه های بریده شده انش چون پس من و بنا که برین
و در میان بنده چشیده سخن بسبب عذاب و از آزار ایشان هم کرده و این معنی برین
کلام دلی است در سور حج که قال بن کثر و اقطعت لهم نیا بک ما لم یبق

یعنی بریده شود برای کفار جانهای از انفسیکه باز از جهنم ایشان باشد و
 از نام ایشان را از کبر و میوه اندوزد که معطیات کبریا باشد یعنی بنایمیکم
 یار ایشان که قطعه قطعه دبار به بار میکند اعضا را بعد از آن سجده سرگردان و فرمود
 اللهم خشنی بر حجتك و بر كائناتك و عقوقك یعنی خداوند از ایشان مرا بر
 و بر کائنات و بر عقوق خود و انهارا شامل حال من گردان بعد از آن سجده پانجمی
 نموده گفت اللهم تبتنی علی صراط یوم تنزل فیہ الاعدام و جعلت
 فیما برضیک عینی فاذا الجلال و الاکرام یعنی خداوند ذاتت در مرا بر دل
 در روزی که مبلور و نه نقد مباد کرد آن سعی مرا در آنچه را منی خوشنود و مبارک
 ترا از من بعد از آن انحضرت سر بالا کرده نظر بسوی محمد بن حسین فرمود فرمود
 یا محمد که وضو کند مثل وضو من و گوید مانند قول من یعنی دعائی مذکور در
 خداوند خلق کند خدای تبارک و تعالی از هر فطره فرشته که تقدیر و تسبیح
 نماید پس نوسید خدای عزوجل ثواب را برای تار و زیارت و اسجدت ثواب
 در کافی و نندرجایی شیخ صدوق نیز مذکور است و عبارت بعضی از
 آن اندک اختلافی دارد و اینجام محل ذکر انعامت و هم در کتاب ثواب
 شرف فیه مرویست که هر که وضو کند و ذکر اسم الله تعالی نماید صد مرتبه

پاک میشود و دو مکر کفار کتمان است که در میان این وضو وضوی دیگر از وضو
 وضو و هر که ذکر اسم الله تعالی کند پاک گردد از حبه و کراخه آب
 رسیده باشد و نیز در کتاب است این از اعیان کلین حسن میر حضرت
 ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است حدیثی که مختص آن است
 که هر که وضو کند برای نماز شام این وضوی او کفار کتمان را و هر که
 اوست میر کتمان کبیره و هر که وضو سازد برای نماز صبح این وضوی او
 کفار کتمان ثب کذشته است مگر کتمان کبیره و نیز در کتاب است
 خانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام انبیه من وضو است که هر که وضو
 سازد و تمسک کند یعنی بیار چه چون دستمال و امثال اعضای خود را
 که در وضو سببه خشک ناید نموده میشود برای او حسنه و هر که وضو کند و تمسک
 نماید تا آنکه نری وضوی خود بخود خشک شود نوبت میشود برای او حسنه و نیز
 در کتاب است لا یجزمه الغبیه و یا حج حدیثی آورده که حاصل آن این
 حاصل این عبادت مطلق است که کسی بر وضوی وضو و بدوی چنانچه
 افرس نوبی ملی المد علیه فانه باصحاب خود نماز صبح گذارده بود و نشست
 با ایشان حدیث و همزمانی و دو اصل مبارکتر بر درین آمده است و نشان میدهد

چند کلمه انساب طلوع و اصحاب از پی هم پیچیده استند تا بان صاحب علوم علی
 و خلی غفر و مردی و تقی بنان و الا بنای ایشان خطاب کرده فرمود
 که دوازدهم شما را حاجت که میخواهند از من سوال کنید پس اگر خواهید شما را
 خبر دهم که حاجت شما چیست بپوشانید که از من سوال کنید پس اگر خواهید شما
 سوال نمایند گفتند تو را چه خبر ده یا رسول الله چه بدستیک این کوری در اول
 آگنده تر از شک و بی دور تر ایمان را آگنده تر است پس آنروز در جمعی
 کرم روی و اموارند مشهور و جلوی فرمودند با احوال انصار بدستیک تو از آن
 که بفار میکشد دیگر از این و از اهل شری و انبیا و تقی و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه
 میکنی و او را نمیکشد یعنی رضامندی که اول حاجت او را و اسازم و بخواهید
 او بداند که چون در پیش در پست شد خواهد زد و تر و دگشتازی پس از
 خاک سروری و عمری و قالیق است پوری میدان استرغای مرد انصار
 من پنهانی گفته فرمودند اما تو با احوال آگنده که سوال کنی مرا از و من و نماز
 شود و آنچه هست در دنیا یعنی از فضل و ثواب پس بدان بدستی که تو چون
 در آب زدی گفتی بسم الله الرحمن الرحیم میباشد و فرو میرزد و گنگ
 کس کرده است این را و و چشم تو بنگاه کردن و دنان تو بسختی گفت پس چون

نشستی و در آن خود را فرود میزد و گمان از دست و چپ تو پس چون سج
 نمودی سحر خود را و پانهای خود را و میزد و گمانی که بقدر همای خود
 بسوی آن آشی نموده و طریق آن کتاب را میجوید پس این خواب است
 در و منوی تو بعد از آن چون نماز بخوانی و رو بقبله کردی و ام کتاب
 و آنچه ناخج میسر شود و تراز سو و ما فرادست نمودی بعد از آن رکوع کردی
 و سجده نماز تمام نمودی یعنی بشروط و ادب بجای آوردی و نشسته
 و سلام دادی امر پذیرنده هر گناهی که کرده باشی این نماز و نماز که قبل از این
 گذاردی پس ازین و خواب و زلفت در نماز تو پس آن برگزیده حضرت پری
 منوچهر انصاری گفته فرمود که اما تو یا انصاری خصما بر یکدیگر اند
 که سوال کنی مرا از هیچ دهره خود آنچه ترست در آنها از خواب و خواب تمام این
 مناشستی چندان با این مقام نه خاصه خوشی این مقام درین مجلس است
 یعنی آری و مجلس در فضایل اشرف صاف ترست و عهد و عهد
 و شیخ صدوق رحمه الله حدیث در الذیل در مالی آورده که جمعی از سواد
 بخدمت حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و در علم است و حقیقه
 بر رسید و از بخت خواب منوچهر فرمودند آنچه حاصل این است که او بار

که دست بر امانت دوید و بگرد و از دست پادشاه و چون منضمه کرده نوزانی ساخته
 خدا تعالی مل و زبان او را بحکم پس چون استشق نمود این کرد و پس
 او را خدا تعالی از استشق و زنی او کرد و بوی استشق را یعنی بوی استشق چنان
 را نیز بخوابد پس چون بوی خود را شنید که خدا تعالی او را دیده
 بعضی رویهای سفید و بعضی سیاه میکرد و چون دو ساعه خود را
 اشت بجام کرده اند خدا تعالی بر و غنای استشق و چون سر خود را
 سر و ذایل ساخت و دست و خدا تعالی زوید و سیاهای او را چون مسیح چنان
 نمود که زانند خدا تعالی او را بل صراط در روزیکه در آن با سهای لغو و بیودی
 گفت است گفتی تا محمد دیگر از جمله سوالانی که بودی که کور از انشاغ
 ده زشتی صلی الله علیه و آله نمود سوال از اجرة ثواب غسل و جنابت بود که از
 حال باشد انوالا جناب در جواب فرمود - بگریدرستیکه چون بوی من با حال
 خود جماع کند بگستره هفتاد هزار فرسخ خود را یعنی در زیر پایشان بر
 تقطیع و کرم با با بعضی که از غایت باطالهای خود را میکشاند و نبال
 شود رحمت پس چون غسل نماید بکند خدا تعالی برای هر قطره از آب غسل
 خانه و در پشت این غسل جنابت برود و است میان خدا و خلق تا نماز و این باشد

که دانی محبوب بنای محبوب جلخانه بپرکت این فصل شنای او را ندیده
 می انگار و در وی او می آرد و هم در کتاب مذکور از انوار الاسباب
 مآثور است که روزی فرمودند که من در شب چیزی چند عجب دیدم و بعد از آن
 حسب بسند عارفان بیان آن موعظیه نمودم و در آن جمله فرمودند که مریت
 رجلا من امتی و النبیون حلقة حلقة کما فی حلقة حلقة و نه قباء
 اغتسلت من لیل فتابه فاحده بیده فاجمله الی حبیبی حاصل معنی آنکه
 دیدم مردی را از امت خود و نه از آن حلقة حلقة بود و مذکور که حلقة می آید و او را
 میراندند پس غسل میبایست اید او را درشت گرفته در سلوی من نشانید و کبر از حلقه
 شریف و نماز سرفای وقت در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که هر که
 عالم و عالمیان علی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که من لکنسیر علی حق
 یستقر و فیها فضیلتها فی اول وقتها فاتم سرکوها و بنجوها
 و خشنوها فمجد الله عزوجل و عظمه و حمده حتی یدخل قوت
 سلوة اخری و لم یبلغ بنها کتب الله له کاجرا الحاج المعتمرا
 من اهل العلیین حاصل معنی آنکه هر که تسبیح خود را بنماز و زلفه یعنی بر
 شیه نماز دست از کارها برداشته اینبار وقت بکشد پس چون وقت در آید

اول وقت بخوارش آن مبادرت نماید و رکوع سجود و خروج از آن تمام کند
یعنی در گذشتن آن بی پروای نمود مبادی و بیشتر طمعه بجا آورد و بعد از آن
تا دخول وقت نماز دیگر هر پنجشنبه و عقیقه و تحفه خدای عزوجل بپایند و در میان
دو نماز لغو شود و بگذرد و نکوبد نوبت خدا تعالی برای او اجرای نمایند
آب حیح کنند و عمره آورند و بپایند از اهل علیلین که عبارتست از بزرگوار
عبد در پیش و مریم است که علیل در تسمان منعم است جای روح منسوب
ست و نیز از اخبار روایت آثار نبویه است که لا تزال العبد فی صلوات ما انتظر العشر
المعنی اینکه نیده که ما و ام انتظار کنند چنانست که در نماز باشد و در پیش
از مذهب هر عید و قریب یعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله است
که انتظار الصلوة بعد الصلوة کنوز الجنة یعنی انتظار نماز کشیدن
بعد از نماز یکجاست از کجاست که نه غنما در آن طرح و مضمون بسیاری
از کرامت خدا آن اما در حدیث است
رحیق بندگی صلی الله علیه و آله است
و بیشتر اندوختن بود خطاب بکرم
با سلام از دخول وقت نماز دیگر از انقضای وقت و حدود نماز با حجت مکانت

و اعرف و اما کن که معظمت خصوصاً مسجد الحرام و بعد از آن در مسجد
 است خصوصاً مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و بعد از آن کوفه است خصوصاً
 مسجد اعظم آن و بعد از آن بنی شریف جعفری علیه السلام که در کتاب فقه
 مذکور است بکنایه در یک معطره برابر صد هزار نماز و یک نماز در مدینه مبارک برابر
 ده هزار نماز است و بعد از آن که در مسجد الحرام چه یک تنگ نماز در مسجد الحرام
 برابر ای سکنه با هزار نماز در مسجد من بنابر این بکنایه در مسجد الحرام برابر هزار
 نماز خواهد بود و در میان دیگر مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و نیز در کتاب است
 از حضرت امام همام ابی جعفر علیه السلام در خبر است که هر که بکنایه در مسجد الحرام
 که در قبول کند خدا تعالی از او هر نماز یک کذا رده است از او یک نماز بر او
 شده است و هر نمازی که خواهد کرد از او تا آنکه میرود و اما در مسجد کوفه هر یک
 که هزار پنجاه هزار و سی و نه هزار نماز که در حضرت امام الانبیا و ساجده
 الهی امیرا علی علیه و آله و سه سوره ابرار بران مقام غلبه عبودیت و از
 براف نزل کرده بخانه قیام فرموده و خانه آدم صلی و خانه نوح صلی و خانه ابراهیم
 بنی علیه السلام بوده و از معصای حضرت خضر و جناب خطاب امیر المؤمنین علیه
 السلام شرافت بر شرافت افزوده و در قیامت چو عجمان دو جامه سفید

در بعضی محشر می آید و اهل خود و کسانی را که در نماز میگذرد نه سفلای میثابت
و شفاعت او را و نه میگوید و در قبول میرسد و از واجبات یعنی حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام و فضل انفقواست که لولا علم الناس ما قد من البسکة لاقوه
من اقطار الارض ولو حیوا علی الحج لخص منی انکه اگر داند مردمان
بجز در اشتب از برکت و عواید هرا به آیند بآن از اطراف زمین و اگر چه برین باید
بر روی برف خیزد دیگر از اخرف اما کن بین القدس است که کبکبار دوران
برابر هزار غار نیست دیگر از انکه مسجد خفست و منی مقصد منور و در و بی
دیگر هزار جز دوران نماز که ارد و صد رکعت نماز دوران بر وقت و سال و اعتبار
و یک مسجد قیاس است که در بیرون مدینه منفرد است و کریمه مسجد مسیح علی
المتقوی من اول یوم در شان او و در رکعت نماز دوران میل نمود
دیگر مسجد عزیرم که مابین حرمین شریفین این مکان مقدس را همین است
سبک که هر پاک و جو و کرامی بنی و چه در انکل زمین نزول نمود و در
سبک کریمه یا ابا الرسول بنی ما علیکم انما انبیا سرور او میار انکه
نشین فرموده و نموده حضرت اقدس رسالت بنا به جه اکمل الدین حق التمام
نعمت الهی بای سعادت بر سر گذارشته و خلاصای والای مدایح هدایت استانی

الامن کتب مولا فهد علی مولا برزق فرقه سالی امیر المومنین
 و فرشته سنت است نماز در جانب چپ ایستاد بک فیض ناک که حضرت سید لولا
 ایستاد بقدم مبارک مغفرت گردانده در وقتی که این نای رنگ از دل نوبی
 با سماع خلوتی میرسانید و اطراف ذکر ایستاد موضع خیم منافقان تفاوت
 و جام بود که از فیض فکین کاره خلافت امیر المومنین علیه السلام بود ایستاد
 و بر آکنی یا یحییان فرزاد آکنی می نمود و اندک پس حضرت جبرئیل علیه السلام نزول کرد این
 ای ای او دزد و ان یکاد الذین کفر فاعلموا انکم لاقون الله فاعلموا انکم لاقون الله فاعلموا
 الذین کفر و یقولون انه لم یبعثنا و ما هو الا ذکر العالمین انما بعثت
 نوح برافقت از فضل و شرف اما کن ذکر و ثواب نماز در انجا و اگر کسی
 سیرت است که محض مردمان آکنی صاحب کعبه و دست از روی سائر
 مردمان از دامن رسول ان کوتاه است مخرج ایستاد و دست گرفتن
 نماز را در مسجد و دیگر که در آینه و عیدی میباشد فضل و ثواب نماز
 در انجا نیز کم نیست و کفر و نفاق و بیعت ان با انانام مسیبت است از انجا
 ختم منی که مسجد جامع اهل مدینه برای جامع و جهات و در ان اخصای مسجد است
 ایستاد و در ان بر آکنی مسکنند یا صد نماز یکم حجت مشهور نبوی انجمن حج الساکین

رفتن در و نشان و ضعیفان و مین بان جهت نماز جمعه در وقتی که بروم
 صبح منعقد میبندد باشد بمنزل از من می خواهد بود دیگر مسجد فید است
 مسجد که در میان فید و طایفه خاص باشد و غالباً مردم القبله در آن نماز
 میکرد و باشد و مسجد محلات کمشت از انجیل باشد یکبار در آن بلبری
 میکند بابت بیج نماز دیگر مسجد باز است که یکبار در آنجا برود و در آنجا
 است در فضیلت مطلق مساجد و من بان و نماز که از درون در آن اجبار
 آثار بسیار دارد و است از انجیل در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از من
 خاص حضرت خاتون امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که من منی
 الی مسجد لا یضیع رجله علی طایفه ایس الا سبیل الی الله
 المساجد حاصل معنی آنکه هر کس در مسجد بگذارد پای خود را بر سر
 خشکی بکراتیک نسج کند آن نروختگی بر پای او نماند طبقه زمین و هر
 کتاب شریف آورده که روی آن در آنجا مکتوبان بیونی و الا
 المساجد فطوبی بعد قطعه بیت که در آنجا فی جی الا ان علی الله
 کرامه الغایب الا بشرا الشایع فی الظلمات الی المساجد بالنور الساطع
 یوم القيمة خلاصه معنوی آنکه هر کس که در نوریت روشن شود بدستگاه

خاشای من در زمین مسجد است پس خاشا حال آن نبوده تا که در خانه خود
 طهارت کرده و بعد از آن زیارت کند و در خانه من مانده و بهر شکی که کسی
 که اصرار برت و آید بگویم است که آن زیارت کنند و اگر هم نماند بماند بشارت
 روزی که آن در ظلمات ایوبی ساجدی انسانی را که در دنیا تیغ برای عبادت
 بسا جسدش فروخته و بهر طبع و وضع در روز قیامت و در جامع الاجبار است
 اخبار صلی الله علیه و آله انهم من منقوس است که چون مومن داخل مسجد شود
 خود را پیش گذارد و ملائکه که غنیمت را در یک بینی بیامرزند خدا انبیا را
 بیرون آید و بای چه خود را پیش نهد و مسکنان که به حفظ الله و
 لك الخواص و جعل مسكنك الجنة حاصل معنی آنکه خدا انبیا را
 ترا محفوظ دارد و حاجتهای را بگوید و آورد و کرد و اندر جای ترا ببرد
 کتاب مذکور است که چون حضرت امیر شمس بنی صلی الله علیه و آله مسجد را بخت
 اشرف افتاد بود و از حنود و مایا ساخت بای سبب پیش نهاد و کیفیت
 این کلمات سپرد و خست که بسم الله و علی الله توکل و لا حول و لا قوة
 الا بالله العلی العظیم و چون بیرون آمدی بای چه پیش گذارد و پیش
 که بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعد از آن و الا جنات کعبه

امیرالمومنین علیه السلام خطاب کرد ای بنعمون آفرمودند که با علی هر که در محل
مسجد شود و گوید چنانکه من گفته ام بنویسد و بنویسد برای او برکت
که گذارد و فعل صد و یکت پس چون بر دین آید گوید مثل آنچه من گفته ام و در حدیث
کنایان او را عجله سازد بر او بر قدمی درجه و بنویسد برای او بر قدمی حدیث
نماز که نمازیکه گذاردن آن در مسجد افضل است و نویسای مذکوره بر آن مرتب شود
ان شاء الله چه است که چون اکثر مردمان در آن شهر یکدیگر ایستاد باین آرد بکران ایستادند
رنگرمان ریا و عجب بر آن دست تصرف چندان در از بنیت و اما نمازهای سستی گذاردن
در خانه و خلوت افضل است چه این از دیار و عجب دور و اما عمل را از ثواب این دو
صفت بچیدن و ارقام طاعت را از نظایر نیکان بطلان کشیدن بنبات
مزدور است دیگر نماز زنان و دهانهای خود و فتنی از نماز و مسجد است چنانکه میفرماید
و حسن و آداب نماز هر مرد و زن چنانچه بطلب جوی علیه السلام فرموده اند که
خبر مساجد نسایکم البیعت یعنی بنابر مسجد بنایان شما خاندان است
ظاهر است که این طایفه برای زنان بر منزل عصمت از بی محال زنان و مردان
مرد و انیت است چه بر آمدن زنان از خانه و نشان اجنب که ایشان مردان
ببینند و مردان نیز از نشان قلمت و اندام و رفتار و خرام ایشان ترکل

نماش چند و این ربع عصمت و ناز و منافی بشو عفاف و تقویت و ارتقا
 اتمام در انجام حضرت شایع علیه السلام فرمود است که نماز زبان در خانه
 و رونی افضل از نماز در صفا و در صفا بهتر از نماز در صحن و در صحن اولی است
 نماز بر بام الحاصل چند آن غنچه خزانان از شکفتن دور تر و عارض احوال
 در نقاب شکیستور زیبا شد بهتر است چون هم غنچه شمیم و مجلس جباریم
 اول فصلی رشاد را انیمه طایر و خسته و خسته خود را از اوای حق این مطلب فایده
 ساخته در بمقام پیش ازین اتمام نمی نماید دیگر از جمله ادب نماز از آن واقعه
 که مغربان خوش صدای کمال از دلهای اختیار و آثار آئینه در احبهم اسلام بر
 کلمه استای اتمام محضر
 بیان شیرین زبان معانی
 شریفان است صاوقین
 آن ترغیب میزاید از آن
 باذان و اقامت صلی خلفه
 اذان صلی خلفه صف واحد و حد نصف مابین المشرق والمغرب
 محصل معنی آنکه هر کس نماز گزارد باذان و اقامت نماز کند در فضای او وصف

از ملا بگوید هر که نماز کند با قامت تناسلی از آن نماز کند در تقای اوجاف
و در صف آن از مشرف تا مغرب باشند و در کتاب شریف کافی حدیثی در رفع
نکاح است که گفته یوم العیة علی کسان الملک احدثهم مؤمنین اذان
استحبابا حاصل معنی اینکه سه گشته که روز قیامت بر دوازدهای مشکاف
یکی از ایشان مؤذونیت که برای نوازش و رضا خدا تعالی از آن گفته باشند و در
من لا یخفیة العقیقة منقوش است از هر شد طریق بدی حضرت رسول خدا صلی الله علیه
که فرمودند للمؤذن فیها این الاذان و الاقامة مثل ابو النبیذ
المستخلص مدبر فی سبیل الله تعالی یعنی مؤذن درست در میان
اذان و اقامت مانند من مرد شنیدی که بنا این خود و در راه خدای عزوجل
پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود شنید که انتم بگویدون علی الاذان
حاصل معنی آنکه جهشت مسلمانان بر اذان است میبایند انزور فرمودند که
کلا انما یاتی علی الناس زمان یطرحون الاذان علی ضغائنهم فکلا
الحرم معهما الله علی النار یخض معنی آنکه حاشا که چنین مانند بدیست که ایدین
بر مردمان که اندازند از اثر ضغای خود یعنی از غوغا و عنائی یا سستی
ولی پروائی خود و از آن بهلوشی سازند و از اثر کردن فراد و ایشان اندازند

پس مرد بشان که در آن ایام باین امر قیام نمایند جمعی اند که حرام گردانیده
 بر نهایی ایشان را خدا تعالی بر تشنه و رکافتی از برده و کرام ابی عبد الله علیه السلام
 روایت حدیثی که مخفی آن است که عیندی بدو از حضرت سید ابی راضی علیه
 علیه و آله بعد از آنکه بود و چون وقت میشد آن الاجنباء میفرمود ای بلال
 بر فراز این دیوار برای و بلند ساز او از خود را باذن چه بدستیک خداست
 تحقیق که گفته شده بود که از این میگرداند و بستان میسازد و بدستیک
 فرستگان چون شنیدند از آن از اهل زمین گویند این اوزانهای است حضرت
 سلی الله علیه و آله تا خارج تا خارج شود از آن ساز و در فقیه از حضرت سید علیه السلام
 سلی الله علیه و آله و سلم منقول است که من اذن فی مصر من امصار المسلمین
 سنة و حبت له الجنة یعنی هر ازان که در شهری از شهرهای مسلمانان
 بجای و هب شود برای او بیست و یکم در کتاب مکرر از حضرت ابی جعفر علیه السلام
 تا فرست که من اذن سبع سنین محتسبا جاء یوم القیامه لا ذنب له
 حاصل معنی اینکه هر که اذن کو بیست و یکم سال منظورش از آن تحصیل شود
 و رضای الهی باشد و زیارت بر هر محسنی و هیچ گناه او را نباشد و در کتاب
 مستطاب فی از سام بن النعمان روایت فرمود که او بخیر است

اخی الحسن رضا علیه السلام شکایت نمود که گفت خود را از اینکه او را فخر
 نمی شد آنحضرت امر کرد او را که لبه ساز او از خود را با و آن در خانه خود بسام
 گفت حسن کردم پس خدا تعالی کو قیامت از من فایده ساخت و فرزند بسیار
 شد محمد بن مانند که این روایت از بسام کرده گفت من نیز دایم ذوالعقله
 بودم و جاهلیت خدا و مان و عبایان من هم نفسی بی همتا گفتم خود را چون
 این ما از بسام شنیدیم علان کردم پس فایده کرد خدا تعالی از من و اهل
 من علمتار او حدیثی طویل مستعمل بفضل و ثواب از آن از بطلان موزون حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ماثور است در کتب معتبره چون فقه و غیره
 مذکور است بعضی از آن در بحقیق و ذکر منافی و بطلان ظاهر صادق الغالب با
 با و آن بیان آن اقامت و موقوفه و حدیثی که عبد الله بن علی که ظاهر
 تاجری بود از سفری از بیرون بر که با او و بساعت صحبت بطلان مذکور شده
 و در مانع جانش از آن آیت مذکور سعادت روح بسی معارف و انشاید بود
 چگونه که بعد از وی من و شناختن بطلان روحی چند بر گرفته و بجهت من فرقه
 بعد از آنکه از من سلام و اتماس ذکر احادیث حضرت جبرائیل نام صلی الله علیه
 و آله را بطلان گفت بنویس با اخی اهل العراق پس بعضی فوائد فراید جواب بر آید

که جلالت از آن بحسب بیکران شرف و کمال در مدت بندگی پست است و در فرج
 خاطر درشت بر دهن سامع وی گذاشت و از انجمله امت بیسم الله
 الرحمن الرحیم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول المذنبون
 المؤمنین علی صلواتهم و صومهم و حکومتهم و دمانهم لایستلون
 الله عز وجل شئاً الا عظامهم و لایشفعون فی شئ الا شفعا
 صومه مضمون اینکه شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میگفت مؤمنان و
 استان و معتقدان مومنان بنده بر نماز و روزه ایشان و بر کوششهای
 و خونهای ایشان از خدای عز و جل چیزی مستگند مگر آنکه عظام غایب
 و در چیزی شفاعت نمایند مگر این که شفاعت ایشان پذیرد و گفته اند
 آئین بودن ایشان بر کوشش کردن مومنان از نعمت است که حضرت
 ابرار صلی الله علیه و آله در بعضی از ستم را درستوارین بود که چون از دلی
 اذان شنیدند اصحاب را میفرمود که منروض بپایان نشوید و اگر از آن شنید
 قتل و غارت میکردند و سیر نمود پس چون افغان موزن را دلیل اسلام اند
 دانسته از قتل و اسیر ایشان در میگردانند از جهت امتان و معتقدان
 باشند و بدانکه گوید کفر زنی بر جمک الله یعنی دیگر کجاست خدای

یا جبرئیل گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از خدای رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن اربعین علما محاسبان
الله عز و جل یوم القیمه و له عمل اربعین صدقاعلام و من
مستقبلا حاصل معنی اگر هر کسی که از آن کو به جبل سال بقصد عبادت و تحصیل
رفقای لطیف برانگیزاند و از خدا نیای روز قیامت برای او عمل جبل
باشد که نیکو و مقبول بود و عسبه الله طلب زبانی نمود و بلا گفت نبوک
بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که میگفت
من اذن عشرين علما بقصد الله عز و جل یوم القیمه و له من النور
نوره السعاده مخص معنی اینکه هر که از آن کو به مدت سال برانگیزاند و از خدا
عز و جل روز قیامت و از نور بیست و یکمین آسمان دیگر عبور کند
ز دنی بر حک الله یا بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از
رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن عشرين سنبل
الله عز و جل مع ابراهیم الخلیل فی قبته او فی درجه هر که از آن کو به
چهار سال ساکن گرداند و از خدا عز و جل با ابراهیم خلیل در قبته
گنبدی که در حقیقت دار و با بجای انقضای درجه فرموده دیگر باره راوی

عزیزم خدای تعالی گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از پسر رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که من اذن سنه واحده بعنه الله
 عز وجل يوم القيمة وقد غفرت ذنوبه كلها بالثقة ما بلغت صلوات
 کانت مثل ضربنه جبل احدی هر که از آن گوید یکسال برانگیزاند او را
 خدا عز وجل روز قیامت و تحقیق که امر زنده شده باشد کنانان او همه و
 هر صدی و مرتبه که رسیده باشد هر چند که در گزافی مثل کوه احد باشد و چون
 عبدالله القاسم گوید که در حدیث گفته اند که برای من خطا کن و عمل نیک
 و از عبادت بمانماید از پیغمبر خدا که میگفت که من اذن فی سبیل
 صلوة واحده ایمانا ابا و تقربا الی الله عز وجل غفر الله
 له ما سلف ما ذنوبه و له بالعصمة فیما بقی من عمره و جمع
 بینہ و من السنن الی فی کل منون لکن هر کس که اذن گوید
 راه خدای عز وجل برای کجما از روی ایمان و از عبادت شمار و بان
 تقرب بخدای تعالی نماید از خدا عز وجل کنانان که مرسته او را
 و در بانی عمر او را کنانان که دارد و در پیش او را باشد بدان محبت
 عبدالله گفت گفته زبانه کن برای من خدا ترا رحمت کند و حدیث کن بر این

بهترین آنچه شنیده از پیغمبر خدا جلالت گفت و بیک سهرکهای دل را پر کرد
 این گفت و گریست و منم گریستم تا اینکه بخدا قسم که مرا آینه بروم کردم
 و بعد از آن گفت بوس لبم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله اذ کان بوم القیمه الی آخره چون حاصل عبارت این فقره
 طویل و گران بحث طویل میشد از آن بزرگتر حاصل معنی آن کتباً منجاید
 و آن اینست که چون روز قیامت شود و جمع سازد خدا تعالی هر نماز را
 یک سرزمین فرستد خدا تعالی همی از خوشگاران را که از نور پخشند
 موزنان و با ایشان علمای بزرگ و کوچک باشد از نور و شبتای کشند
 که ز ما حمای آن از بزرگترین و تنگهای آنها از شک از خوابانند و این
 بر آنها سوار کردند و بر پشت آنها باده و آن خوشگاران کشند چهار
 از او ایشان بر بلند تراوان ن گویند بعد از آن جلالت گریستی
 سخت تا آنکه او از نشوای بیدار منم گریستم چون ساکت شدم گفتم آنچه
 میکردی گفت و بیک بنام من رسانیدی چنان شنیدم از حبیب خود و من
 خود یعنی حضرت احمد بن حنبل صلی الله علیه و آله که میگفت و الذی یعنی
 بالحق بنیا الی آخره حاصل معنی اینکه قسم با کنسی بگریز مرا بگری

که در سستی که موزنان در اینجه میگذرند بر خلق بران مرکبان استاده گویند
 الله اکبر الله اکبر پس چون این گویند خود هم سفینه فریاد و فغانی از دست
 خود اسامست بن زبیر رسید که آنچه فریاد باشند فرمود هیچ و تسلیم
 بکعبه پس چون گویند اشهد ان لا اله الا الله است من گویند او را
 عبادت میکردیم و در دنیا هست گفتند پس چون گویند اشهد ان محمدا
 امر رسول الله گویند است من این انکس است که بگری آمد باز جانب
 خداوند باجل و جلاله و با و امان آوردیم و از اندوه بودیم پس بستان
 گویند است گفتند این انکس است که او انمود و بشمار سالت را از خداوند
 شما پس لادم است بر خدا نیامی اینکه جمع کنی میان شما و میان پیغمبر شما
 یعنی شما را با و محفور گردانند پس منتهی میسازند ایشان را بمنزلهای
 ایشان یعنی در بهشت در آن منازل خواهند بود آنچه جمع جمعی ندیده و هیچ کس
 نشنیده و در خاطر هیچ بنبری مخلوق نکرده و این روایت طریقت و از این
 که مناسب انجمله بود گفتند و ازین قبیل اخبار در فضیلت موزنی از
 ائمه اطهار علیهم السلام بسیار در و یافته و انوار انبیا و انوار اخبار کثرت
 این است که است در انجا این انقامت پیش از پیش بر جبر و انصاف

ادراک کتب معتبره تا فتنه مست پس سر راه از نیست که مراد بیان آداب و تقاض
 ادراک آن کمالی نکند و جمال هر یک از نمازهای پنجگانه بوسیله خود از نیست
 این فصل و نوا اینک در خصوص نمازهای جبریه سیاح و شام که یکبار در نماز
 جعفر شده چنانچه بعضی واجب و نیز آن نماز را باطل دانسته اند و خصوصاً
 و نمازهای جلالت که در آنست بعضی بر وجوب رفته اند و کرده نماز هر چه
 عرو و عشاء و زلزله که در آنست از آن مافط بلکه نفی اونی حرام است کرده
 نماز که وقت آن تنگ شده باشد که از آن واقامت در آنست قطع و پوشیده نیست
 که این فصل و نوا بیای چنانچه از الفاسد و فاسد بودیست که چنانچه ایاناد
 چنانچه استفا شده قیام با هر جلیل موقوفی برای ریشای خدا نماند و منظور
 از آن اعلام مومنان و اقامت شعاری منسوب به ده دهمان با یک عینیت
 فیض پاک را بلوت عرضهای نفسانی با تکرار و تکرار و امثال آن نیالاید با یک
 طبع اظهار قید و صلاح و بحر جزئی نزد هر دور و نزدیک کنند و شعله اوان
 تمام غنا آتش در مزمین چنان نوا بیای بی مستمانتک مشایخ حضرت سبحانی
 را محض ائمت و طوائفی نخواهد و تسبیح و تسبیح خدا و مذجیل را عبارت از
 لغز پروازی نداند و چنانچه پیش و بی بر هم بکنان دست از ملاحظه وقت بر نماند

و برای رعایت اسلوب حسن آوای کلمات فضول از اثر از دست گذارد
 برای برآوردن و زدوشن سرای باطن یکنوا از احتیاج خوشندی زد و بدو
 خوش آوای صدای کد کشن ناصح مطراقی لی انکی بر کله بر شفته و بهار کلوید
 حاصل موزنان حج سحر السعادت فرین که سباحت نشان مردکان بخواب
 خوانان بحسان نشسای کابل خلعت اذ می باید که باو آب و خانونی که در شریعت
 مغرور است باین فضل شریف قیام نمود و بمجمل ثوابهای مذکور در اسرار و جهت
 سازد نماز و قیام بمقتضای حدیث شریف خبر الانام که المودون لعل
 اعتقاد یوم القیوم در صفوف خلاصی کردن مغرور و کرامت آواز نه فصل سوم
 در ذکر افعال نماز از حدیث قیام نام وقت سلام که در فضل و ثواب بنا هر کدام حدیث
 در وایتی منطبق رسیده در کتاب شریف بقیة فیه هم در ثواب افعال از رسیده در حدیث
 دو و اجمال ابی جعفر علیه السلام مروی است که ما من عبد من شیعتنا یقوم
 بالصلوة الا الکفنة بعدد من خالفه ملائکه یصلون خلقه بدعی
 الله عز وجل له حق یفزع من صلوة محصل معنی اینکه نیست هیچ بنده الله
 شبیه ما که بنماز برخیزد و کرائیکه احاط کند او را یعنی بر جمیع ثواب بعد از هر
 مخالف است و درین فرشته گاران کراز که از نزد و فقا و دعا کنند از خدا

برای او نماز که او را از نماز خارج شود و در کافی از واجبات است یا بهتر
 الی عبد الله علیه السلام منقولست که اذ اقام المصلی الی المصلون ثلاث
 حلیه الرحمة من اعنان السماء الی اعنان الارض وحفت به الملائکه
 وغاد الملک لوجهه هذا المصلی ما فی المصلون ما انقل ملخص معنی آنکه
 چون نماز که از نماز پذیریزد از کنارهای آسمان تا اطراف زمین برود رحمت فرود
 بر دشمنان کرد و در آید و درخشند باو و آنست که اگر این نماز است و ربانی منش
 مشغول آن بوده و از آن منافعی دیگر از اینجمله بجز است که مفتاح باب بندگی و
 عنوان سعادت و خند گشت بنده و سحر و جاصل باها رسید به منزل کرامت
 و جهانی و اصل میشود و بسیار فواید جناب سبحانی را قابل بگرد دست
 با هر نفس انسان یا خاک کعبان ترا در عالم هستی نشان بلا و سستی است
 و دست افکنش بنده کم بنای بشر در برابر او حضرت کبریا اشارت فرمود
 و بیتی بآن معلو نشان او لو هیت و انهم لیه عبودین و انهم لیه انشاره بر او قیامت
 که بر او افتاده است و نکته دیگر هم در این مقام منظم گشته مرقوم میگردد
 امید زهر که هفت باید بر دوش فل زانچه بخیر حق است باید بر دشت
 فی فی سخن اصل مین است که حضرت امیر المومنین علیه السلام بر زبان

مبارک جاری ساخته و گوهر همین گشته انعام آنکه آن بحری بیابان ساحل بیابان
 انداخته چنانکه در فتنه و غمزه بد گوشت که عودی از معنی دست برداشتن
 در بکر سوال نمود و انوار الاجاب در جواب سرمود معناه الله اكبر الواحد
 الاحد الذي ليس كمثله شئ لا يلهي بالخلق اس ولا يلدرك بال
 الخواص پس معنی آن اینست که خدا بزرگتر است از هر چیز پاكانه است و در
 صفات بگیست در ذات خدائی که نیست مانند او هیچ چیز پس که نمیشود
 باگشتن چنانکه در هر دست است او یافته نمیشود هیچ حسن که در هر کسان
 ظاهر و باطن است حاصل پرورشش و دو دست که در مثل سرخ انگشت است
 اینست که در پاك او بزرگتر از است که باگشتن هموس و کجاس محسوس
 مرد و در فضل نواب بکر از حدیث پیر نژادی هر صغیر و کبریا بخر فتنه
 صلی الله علیه و آله و سبت که از المرام للرجل الى الصلوة فقال الله اكبر
 خراج من ترفیع کبر و الله الله کامل معنی اینکه چون بنده نماز بخواند
 و الله اكبر بک کلماتی چون روز بکر از یاد و بگوید و در تندیب الانبیا و
 سبدا چاره خواجهر اسرار صلی الله علیه و آله و نور است که کل شئی و خبر
 و وجه دینکم الصلوة فلا یستیق احدكم وجهه وینه وکل شئی

الف الف الصلح الکین تمامه مضمون اینکه هر چیز بر روی است روی
 وین نماز است پس روی وین خود را از پشت میکند هر چیز را یعنی است
 نماز تکبیر است یعنی با آنکه حسن صورت پیشی تمام وی درست و نادر بدنی است نماز
 نیز بکبر معقول و بی آن ناقص و ناپسند بدنی است و از جمله سوالات عالم بود
 که از نسخ ادیان علی و سرور اهل عقد صل علی المدخله واده نموده و بعضی از
 اهل ذکر فضایل و منوره نموده سوال از کلمات اربع بوده و آنحضرت بیان
 هر یک نموده و در کلمه تریف الذاکیر فرموده اند که فقی کلمه اعلى الکلمات فی
 احبها الى الله تعالى یعنی پس کلماته شئی اکبر منی لا ینفع الصلوة
 الا بها الکلمه اعلى علی الله و هو الامم الاکبر کلمه معنی اینکه کلمه در مرتبه
 برترین کلمات و محبوب بن انسان است نزد خدا تعالی و مراد حضرت سبحانی از این
 عبارت انبیت که نیست و غیر بیکه ۱۰۰ نماز نامیشود و کربان کلمه
 از جهت کرامت و شرفی که از است پس خدا تعالی و این اسمیت که شریف
 ترین اسم است و بنا برینکه دیگر بزرگترین اسم است بنواذله و این باشد
 که از اسمای اعظم است و دیگر از آنجمله فراتست که بنده اعدم نادره نیستی نایب
 باهر ندره بالقراب و رب الادب باب مان و سلب کعبه و نشای الهی موفق و

از جنت و نیز فکال و جناب ملک الملک مغرور و سر بلند میگردد و چنانکه
 حضرت علی علیه السلام فرمودند که چون خواهی که با خداوند سخن گوی
 نماز کن و چون خواهی خداوند با تو سخن نماید و تلاوتی بران نماز قوت
 نماز ببارتد از خواندن سوره مبارک فاتحه الکتاب سوره بکره و از
 ادب قرات در نماز و عزرا ان استغفره من قبل از شروع در ان دعوت
 بالله من الشیطان الرجیم گفتن و از شر این ملک عبور از دست خدا بدور
 و نجات از خود پناه گرفتن چو آدمی چهار بسکین گفت فرین را و دشمن
 و برین پیکین رویش کن این است که از نیده زود بر و کند تغییر ایشان
 فی اعداء و معاوت خداوند قدر می توان جست و از خدا کمک کرد و نیز گشت
 دو عددی نیز جنگی بهر داری حمایت عنایت حضرت باری می توان
 یکی نفس را در بر که بر عاصی میگوید که عیبه ان النفس الامارت بالنس
 الامار حرم ربی از انجاست دوم سلطان بی دین و ایمان استبان که
 بحکم لا قصدن لهم صراطك المستقیم ثم لا اشیهم من بینکم
 و من خلفهم و عن ايمانهم وان نما یا لهم ولا تجد اکنه شکرتی
 که خود گفته بر سر راه هدایت راه تری خلق خدا نشسته و بدالات میفرستد

لا عونهم اجمعين الاجهادك منهم المخلصين وكمراه ساختن بندگی
 سو کند خورده مکر عداوت بسته است پس همیشه اوستی تا تو ان عجب برین
 را از سران یک کبف حفظ امان خداوند مستعان پناه بردن و از انظار
 بطریق قرابخیره حمایت حضرت اوفید کار سپردن مزد و نایا چارست خصوصاً
 در وقت قیام بر اسم طاعت گذارشن طایف عبادت که بنده و رانو
 در مقام امثال فرمان جناب الهی و در تلاش و صول باریکاء قرح حضرت
 بادشاهی است و در چین و فنی ان عدوی بکیش فساد و تحش سینه
 از خار بعض جسد اوستی بیشتر و در غافل محروم ساختن او از انبات
 و ادراک الشفادت سعی بیشتر میباشد و در اخبار اید که ان العبد از سجده
 فاطم السجود مادی اهلین یا و بلاه اطاعوه و رعیت سجد
 و ابیت حاصل معنی آنکه چون بنده بنده کند و سجود را طویل در پیش بطلان
 و با و کند که واه و بلاه اینان فرمان برود و من با فرمانی کردم و اینان
 سجده نمودم و من ایام نمودم و از جمله اوقات عبادت و وقت فراغت
 که بنده باید در آنوقت آنچه از الفاظ و کلمات قرانی بر زبان باند شد جائز
 مسافری از این است تا مل بدان جان رساند تا در زمره معاتبان افاضل

یسجدون القرآن داخل نباشد و عاقل ترنج و تنید صفت نبوی و
 علی من لا اله الا ان بحیث تم لایتد برها بر فرق نباشد و پهلایست
 که مکر و تیرنگام که اند شمن و بی و جانی با کین و حسد که مبدائی دست از
 آدمی با سانی بر نمیدارد و در مشغول ساختن وی باز نشهای باطل و سبای
 بجاصل دنیا با جازار و قدم تمام میفشارد و بر دفع مکر و شر بین کافری دارد
 جز جناب الهی که قادر نیست و لهذا خدا تعالی مهربان کریم بکریمه فاذا اقراة
 القرآن فاستعذ بالله من شیطان الرجیم نیده را در آنوقت استخوان
 فرماید و دست یعنی چون خواهی قرآن خوانی پس بپا ده جوی بخدا و شر شیطان
 را ند و شد از رحمت الهی و معنی نماید که نفوذ شیطان در اصل معنی شامل هر کس است
 که از فرمان الهی منحرف و از رحمت دور باشد خواه از نوع جن که ابلیس و جنود
 او باشند و خواه از طبقه انسانی که ضلالت باشد و در قرآن حدیث است
 جمع جنیت بغیر بی طین الالاس شده و اینطایفه نیز در شمار دسا و ضلالت
 اند از جنود ابلیس که نموده بر خطه دام تبلیس از عیال نبیاست بسیارند و بین
 بسیار دشمنان و دشمنکار رسوالات و تحولات بی اصل آدمی را از راه حق طین
 مندی بنده موسهای دنیا می اندازند و در نیت که از جنیت و سوای این

کرده و در دستش از و ستیام کلام نشان در اینج سپینا زباده کار کرده باشد
 معذره ای می دانی و در منی و جانی نیز بسبب عداوت دین و باطنی از بنوم
 ممکن بلکه معنون است پس از عداوت این قوم با شقاوت نیز بکتاب الهی استناد
 بعد دفع شر این اشهر از ان حضرت استناد نمودن در هر طایفه از حالات از
 اسم عامحات خواهد بود و سوره شریفه قل احو و بر ب الساس اخرین
 الحجه و ان اس باشد محقق این کلام و سخن حضرت سید امام که بشخصی میگفته که
 بل نوزت بالله من الشیاطین الانس و الجن و انما هم من جنات معصوفه
 انما یروون ما یشاءون و انهم لیس فی علمهم شئ الا ان یریدوا ان یرکبوا السحاب
 استعاره بخداوند عز و جل میگفتی از مشرکین اینست موزی نرا از ایشان
 جن باشند و بچشم تعلیم انور و عالم از انرا هم را باستعاره در وصفی که از
 متذکر جمعی از مشرکان عیند خالیده نوبت این سخن مینماید معضل
 این محل اینکه چون حضرت ختمی پناه از جو روحانی مشرکان رو سیاه
 از آنکه بعد از احوال و احوال و انوارش از ان برج باین برج انتقال
 فرموده مسجد مدینه نزول نمودند مسلمانان که در خانه های ساخته و دایره ای
 از هر طرف با مقام بر سرش فرو نمودن سجانه و تقاضای خواست که اهل بیت

صلی الله علیه و آله آنحضرت سزاوارد افتاب ایشان از سپهر علو نشان
 بر در و دیوار از منتهای نور پر تو ظهور از از جبریل علیه السلام نزول نمود
 و آن عالیه را بسید ابواب امر فرمود مگر ابراهیم حق صلوات الله علیه
 که او را حسن محض در انبیا استحقاق کرد ایند او کسی که آن نبی شرف
 نامس او را بر حق در امر نمود و علم خود عیاس بود و مطاعت الله و رسول
 گفته زلمین پذیر کردید انگاه غاس اهل کساحزت جز ایشان را دید و در وقت
 حضرت حسن و حسین بر سر ای سعادت جهان خود نشسته گفت بنفشه
 غن موافقت که رسول خدا عیسی را بیرون و پیشش را در پیش خواهد رفت
 مراد عیاس آنکه شمار این در نامه مسدود و باید نمود چه هرگاه من علم بپذیرد و بگویم
 با و نزد بگویم در انبیا معاف نیاسم علی که بگویم دور زست بطریق اولی
 معاف نخواهد بود انگاه حضرت اشرف بنوی صلی الله علیه و آله بر ایشان
 که رفت و از سبب نشستن ایشان در انجا انقض گشت حضرت فاطمه علیها السلام
 گفت منظر و آن رسول خدا ایم که در باب سید باب رسد انبیا فرمود که بگویم
 خدای عزوجل مدد نماید اگر حق در ما امر کرده و بپذیرد خود را از ایشان سستی
 فرموده و اجابت بخرابین نیست که شما نفس بجز خدا ایند یعنی من و شما جدایی

و در باره یکی ای بیکست و چنانکه در این اختصاص از کاذب عوام و خواص متباین
 داده شمار این پنج و پنج این که امت بر سر خطبه بعد از آن عمر بن خطاب
 بخدمت از فتح جناب آمد و گفت من در جن شمارا در وقتیکه بمعلای خود در
 دوست دارم از آن دیدم که اگر در خطبه از خانه خود و مسجدی جبهه ان کدام افتخار
 فرمودند که قد افی الله یعنی خدا بتعالی را ازین اباء و حرا بجز بزرگوار است
 انشاء گفت پس بعد از اینکه روی خود را بران نمم مرا عرض سازید ای ای جناب
 باز همان سخن در جواب فرمودند و دیگر بار
 فرمودند که منم که ای بیکست و چنانکه در این اختصاص از کاذب عوام و خواص متباین
 که ترا از آن منم هم قسم بان کسی که جان محمد بدست اوست که من شمارا
 بیرون و ایشان را داخل منم و لیکن خدا بتعالی ایشان را داخل و شمارا
 خارج ساخت بعد از آن این مضمون فرمودند که منم که ترا در منم و ایشان را
 که امان بخدا و بر و زخمست و او که درین مسجد است را بر و زخمست و او که
 محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بر کزیدگان از آل ایشان و یگان از اولاد
 ایشان را مومنان پاک نهاد این سخن را مسلم و ائمه و بطریق تسلیم انیکم
 کردن انفاذ کردند انفاذ آن از آن اصلاح نموده بر سر خطبه و زود

یکدیگر اجتماع نموده پیام گفته که بنی سینه محمد را که پسر عم خود را بغضایل محض
 میدانند و نامار از آنها خواهم ولی ببرد که از او بچند قسم که اگر اینها را در نزد
 محمدناچار که زخم بعد از وفات او بخورایم که گذرانیدن یعنی رد این حکام
 متروک میزایم که دایند و عبد الله بن ابی که هم از ایشان و بزرگان
 کاه انخنان را گوش کرده بگوشی آمد و زمانی بنبر ما می شد
 خاموش میگردید و میگفت محمد ساله یعنی متعبد و ریاضت کش و صاحب
 باطن است و اعدا و ت خود را با او میسازد که هر که بشکارت اعدا و ت
 کسی را دارد و کاری بسازد و خود را بر پنج و هجرت می اندازد و بزرگ
 و عاقل کسی است که ز غرض دشمنان را بجمع نماید تا وقتی که فرصت افتد
 دست بانیقام کشاید و در نوشت که انقوم انخنان در میان در شنند و بر
 عداوت و انتقام از سید الانام ایست میباشند مردی از مومنان
 که او را از بدین راقم میگفتند سیده و آن لاطا بلار شنید میباشند گفت
 ای خدا که بید خدا میکند و بر بجز او وطن میزید و بدین او مایه و معشایم
 بچند قسم که بجز از احوال شما اخبار خواهم نمود و عبد الله بن ابی و بکام
 گفتند انکام را که بید خواهم کرد و سوگند نمیدادیم خود را پس بنبر ما را

در آن صادق خواهد داشت بعد از آن که گواهی چشم خاتم اقامت کرد و
 بر کوشاوت ایندی چیزی چند که موجب قتل و دست بردن با عدو
 نداشت پس بدو در از انجا بیاید سر بر بخت رسانید و آنچه که پیش
 پنهانی مودعش گردانید آن بر کردار با فی لغو و جفت سجانی در آن
 باب طریق مد ایند مسلو که گشته در اخفای آن کوشید و بسیار
 بر نفاق آن اهل شغاف با بروی ایشان نیاد و در ده تها بل برود
 کارشان پوشید و گفتا و بزد پس قسم گفت که آن اعدا آن لایمیک
 سر هم و لایمیک مکر و هم قتل اذا اصبحتم اعوذ بالله من
 الشیطان الرجیم فان الله یفیک من شرهم فانما هم شیاطین
 یوحی بعضهم الی بعض من خرف القول غروراً یعنی اگر خوابی که شود
 مکر این قوم بنور رسد پس بگو چون سخن کردی اعوذ بالله من الشیطان
 الرجیم بدو سبب که خدا تعالی نکاه میدهد از شر ایشان و عبارتی غامض
 شیاطین تا خرافه است یا مکر کذاک جعلنا کل شیء عدو للشیاطین
 الانس و الجن یوحی بعض الی بعض من خرف القول غروراً یعنی
 که در سوره انعام سب و با بنمایند تسلی نفس فاطر خزین حضرت سیدنا

که بود که از پیش خفای هدای خاطر خورده و خویش از رده و لبش دراز کرد
 این مخصوص تو نیست بلکه هر پندیر و دشمنان از سبایین انس و جن بود
 و دشمنان بی اصل و باطل راجه احزاب و انبیاء و انوار مجامعی بیک حس خفیت
 از بسته بایم بگفته و یکدیگر را بان و سوسه می موزد اند و ما فضل و ثواب
 سوره مبارک که فاتحه الکتاب که از اسرار المناشی شکر گویند ازین جمله نیست
 آیه است و در نماز اظه و در بار طاعت مشهود و بانیکه و مرتبه نزول یافته و انوار
 بایرکات این دو بار بر ساحت این انشیت است و جلالت بعضی اخبار را دراز
 سبع المناشی که در کرمیه و لقد اتینا سبعا من المناشی و القران
 العظیم که در سوره یحی است فاتحه الکتاب است که هدای جهان از زبان وی
 قدر و شرف از زبان عظیم جدا ساخته و جیب خود را بمنت انزال علی
 نواخته است و این سوره که در و ام الکتاب نیز می نامند از انشیت
 که سب او اصل قرانت یا انکه جمیع خواهد قرانی دران مضمون و در بیان
 آن بهمانست و لیکن به کس بطریق ادراک آن و افق و خبر پیروان کس که
 بران عارف نیست از خازن کنوز اسرار بانی و معدهم بهر گیاه و طوبی قرانی
 خدای سبحان امیر المؤمنین علیه السلام نفوس است که کل مافی القرآن فی

الكتاب وكل ما في فاتحة الكتاب في بسم الله الرحمن الرحيم وكل في
 بسم الله الرحمن الرحيم في بسم الله وكلما في بسم الله في نقطة
 بسم الله وانا لنقطه تحت الباء حاصل معنى انك بعد آنچه در فرانت
 در سوره فاتحه مندرج هست و بعد آنچه در فاتحه است بسم الله الرحمن
 الرحيم است و تمام آنچه در بسم الله الرحمن الرحيم است در بای بسم الله
 منضم است و جمیع آنچه در بای بسم الله است در نقطه باران مکنون است
 و من النقطه زیر بایم یعنی در قرآن هر چه هست مرا معلوم و در مصحف ظاهر است
 هر قوم است و دیگر السوره را سوره شافیه و سوره شفا میخوانند از جهت که
 خواندن آن بر کسی که سبب شفاست چنانچه در جامع الاخبار از سرور
 اخبار ما نقل است که این سوره بعد از آن که بجا برین عبد الله بخاری
 تعلیم نمودند بعضی از فضایل و فوائد آنرا چنانکه انشاء الله تعالی مدد بخشد
 شد بیان کرده از آنجمله فرمودند می شفاء من کل داء الا موات السام
 یعنی این سوره شفا می دهد و دست بزم مرک و در عده الداء ای از بابت و علل
 و ادوا حضرت محمد باقر علیه السلام منقول است که من لم یسره الحمد لم یسره
 نبی یعنی کسیکه سوره حمد او را از مرض بری و تند است نسازد هیچ چیزی

نیسازد و در زمانی شیخ صدوق رحمه الله از فاضل کتاب سمروری و خاتم
 مشهور پیمبری صلی الله علیه و آله هر فصل و ثواب فاضل کتاب حدیثی طویلی که
 است که حاصل آن اثبت که استغفار و توبه و کفر و کفر کرده ام فاضل کتاب را
 میان خود و میان بنده خود پس نصف آن برای من یعنی در عهد و ثباتی
 و نصفش برای بنده من که در آن برای خود طلب هدایت و استغفار از غفلت
 غافل و غفلت نماید و هر بنده مراست آنچه سوال کند چون بنده گفت
 بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالی گوید که ابتدا کرده بنده من بنام پروردگار
 است که کارهای او را با نام رسانم و احوال او را مبارک گردانم پس بگویند
 الحمد لله رب العالمین خدا تعالی گوید که هر انبیه من دور است
 اینکه نعمت داد که او است از نزد من است و اینکه بلاهای که از او منقطع گشته
 بجز آنستان منست که او می گویم شمار که بدست من می آید برای او نعمت
 دنیا و نعمتای آخرت را و دفع منایم از او بلاهای آخرت را چنانکه دفع نمودم
 از او بلاهای دنیا را پس چون گفت الرحمن الرحيم خدا تعالی گوید که شمارت
 دارد برای من باینکه بدست من در جمیع و کوه و بیابان که هر انبیه او
 بسیار از من است و هر انبیه او را و هر انبیه او را که در انبیه او است

او و غیب او را پس چون گفت مائت یوم اللین خدا بخیالی گوید که شاید
 میگردم شمارا که چنانکه اعتراف کرد که بدستیکه من خداوند روز قیامتم برآید
 انسان میگفت البته در روز حساب او را و هر آنکه در میگذرم البته از سیات او بی
 چون گفت ابان بعد خدا بخیالی گوید بهرست گفت بنده من مرا چنانکه
 گواه میگردد شمارا که هر آنکه نواب مبدع است او را بر جوارش نوازی که
 رنگ بر و با هر که مخالف است در عبادت وی مرا پس چون گفت ابان
 استعین خدا بخیالی گوید که من سخنانست که بسوی من و آنچه آورد
 شمارا که هر آنکه اعانت میگردد و هر آنکه بیزاد میرسم البته در سخنان
 او را بنده میگردد است او را در روز میبستهای پس چون گفت احدی
 الصراط المستقیم تا از سوره استغاثی گوید این برای بنده مست
 از بنجا منقلب دوست و
 آنچه سوال نمود و تحقیق استجاب
 کردم برای بنده خود یعنی دعای تبات بر دوات را و عطا نمودم بوی
 از تو کرد یعنی ایند بطریق اهل بیت علیهم السلام و امین گردانیدم او را
 از آنچه ترسیدم افغان یعنی از طریق معاندین و اهل ضلال و دور گشتاب
 از آن و الا جناب امیر المومنین علیه السلام حدیثی روایت نمود که محصل

این است که بدستیک بسم الله الرحمن الرحيم آیه از فاتحه الکتاب است و آن
 اینست که تاملش بسم الله الرحمن الرحيم است یعنی بسم الله الرحمن الرحيم
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که بدستیک الله تعالی گفت من محمد
 ولقد اتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم پس ایشان برین بقیه
 الکتاب جدا ساخته و آنرا با زنده قرآن عظیم انداخته و بدستیک نام نهاده اند
 شریفترین اینجاست که در پنجمای عرش است و بدستیک خدا تعالی محمد را
 پیشتر لقب این سوره اختصاص داده و احدی را از سوره نش با و در آن خبر
 نکرده و خبر سلمان علیه السلام از آنجمله بسم الله الرحمن الرحيم را بوی داده
 یعنی بنی که حکایت میکند از جفیس در وفی که اتی القی لک کتاب کریم اند
 سلمان و آنرا بسم الله الرحمن الرحيم آگاه باش پس هر که خواند این
 سوره را و ایمان آورد و پیشه عطا کند خدا تعالی برای او هر حرف از این
 حسنه که هر یک از احسانات بهتر باشد از دنیا یا آنچه در اندست از امتیاز
 مایه ای آن و غیرات آن و هر که که مثل اندازد بوی فارسی که فوات
 میگردد و با بخند بود و بخند او را عقیدت بخش آنچه آن قادر است یعنی از بوی
 پس باید که طلب کثرت کند بسیار تفصیل نماید ازین جز یک شماره امکان ندارد

چه بر سینه آن غنی است میا و اگر وقتش آن گذرد و حرمت در دست نهاد
 مالد و پوشید و نیت که بکلم این حدیث سرایف و احادیث دیگر و با اتفاق
 فرق و رقمه شعبه از جمله نیت ای سوره یکی بسم الله الرحمن الرحیم است
 و احادیث و اخبار وارد شده در فضل و ثواب و فواید آن پیش از اینست
 که سالک طریقی استفساری آن توان گشت و اتمام در ذکر آن نیز در اینجا
 ازین مژده و ثمره بخود داری و احوال کار از دای جان آن توان گشت
 و لهذا طریقی توسط در آن وجه است مبارک و دیگر بعضی از آن که اتم
 و آید مطلب اتم باشد و پر از و مولفه بسم الله الرحمن الرحیم و حق
 تعالی کلمه مردم ازین حق و کلمه زبان کرده بآن چشمه معنی و دان
 تعالی الله و عیسی نامی که گفتا بنوا کند ایشان مرد عار و احواله بیست آغاز
 این انجام داد است و ذکر ابواب حصول بر کار بر آبوسته
 بفتح تذکاران بر روی خود که ده تبار که الله مبارک کلامی که در
 کتاب کریم الهی از قدر و شرف نامتناهی بر جمیع آیات و سوره مقدم است
 و در انجمن ایجاب نهایی و این است انتهای از غایت کرامت و اخلا و آلاست
 مرتبه مدد رتقی بر و مسلم الله چه طریقه نامست این و در دل جزو جان

تمام است این تا کسی از زبان بکلام گشته در نزدین قبسه نام رسد و
 چنین نباشد که بر سه اسم چن اسمای کرام اعلی مشغول و در مکان و ظرف
 با اسم اعظم مقرون و متصلست چنانکه از حضرت امام امام علی بن موسی الرضا
 السلام مرویست که آن بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی الاسم الاعظم من
 العین الی یخمس یعنی بسم الله الرحمن الرحیم زود بگفته است با اسم اعظم از سبب
 چشم بصیرتی آن و در جمعه دهم از حضرت جبر الا نام صلی الله علیه و آله
 روایت نموده که محصل جمعی آن است که در گردینه دو دعای که اول آن
 بسم الله الرحمن الرحیم است و در سبب آن است که امت من در روز قیامت
 یعنی همه محشر بسم الله الرحمن الرحیم گویند پس حسنات ایشان در ترازو
 اعمال گویان میگردد و خلافت از سبب آن است که میگردد چنان میگردد
 که ابتدای کلام است اسم بود از اسماء الهی که اگر انسان در یک جمله ترازو
 و گناهان خلافت در جمله دیگر گذشته شود حسنات ایشان از آیه و از این
 عباس منقولست که ابلیس لعین سه مرتبه جهان فریاد کرده که دیگر مرا گنجل
 آن کرده یکی بوفی که نفس نموده و از ملکوت آسمان او جانش فرمود
 دیگر و فنی که حضرت نوحی بنیاد نوله یافت و از آفتاب و جو و زمین و عالم منقبت

دیگر وقتی که سوره مبارک حمد نزول نموده و در اول آن بسم الله الرحمن الرحيم
 بود از عالم کربانی و محسوم اسرار و قانی جناب خطاب لبر الوصین عبد السلام
 بروبت که داشت لا و فرست سببین بزم امن بسم الله الرحمن الرحيم یعنی
 اگر خواندستی در این مقام و دست از نشانی معانی و کلمات بسم الله الرحمن الرحيم
 با فضل و نوازش آن تو کردی و از صاحبش خفت و مودت و شایسته گفت
 حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله این مضمون را نورست که چون مسلم
 کو ذکر اگوید بسم الله الرحمن الرحيم کو دک بان کو یا کرد و نویسد خدا اینها را
 یعنی از او نامه برای انکو دک و براتی جهت پرو ما در او و براتی برای آن
 مسلم از دانش و در عذاب النوان این مضمون مذکور است که نبی معظم و کرم حق
 عیسی بن مریم علی نبیا و روحه متسری گذشت که در فرشتگان عذاب
 خود را عذاب میکنند و چون نموده ما از برده بر مرور کرد و با کثرت
 را با طیفنای نوز در مقام دید و تعجب نمود و در کثرت نماز کرده جنت
 استکشاف سران ام عیب عا و موده و می آمد بان مضمون که عیسی
 این مرد عاصی بود و از روزی مانده بود و بستان لبری زاینده و از تربیت کرد
 تا بزرگ نموده و او را یکت داد و مسلم او را تعقیب بسم الله الرحمن الرحيم نموده

پس قرآن را از غرض و مزمزم آمد و بر آب شست و خود را بکسبسم در زبیر زمین پیرش
 ذکر نام من نماید و در روی زمین و در جامع الاخبار از سید اخبار صلی الله
 علیه و آله منقولست که من احدی بختی منزه از نسیه التستعین عشر فلیقرأ
 بسم الله الرحمن الرحیم فاما تسعة عشر حرفا لیحصل الله کل حرف منها
 جنة من واحد منهم حاصل اینک هر که خواهد خدا انجالی از نوزده و زیاده
 که ملاک خط اب و نجات باشد باید که فوات بسم الله الرحمن الرحیم کند چه آن نوزده
 حرف است تا خط انجالی هر حرفی را از آن سپری و مانعی گرداند برای وقوع یک
 از آنها و در همان کتاب از جهان عالمین باب موبست که من قرأ بسم الله الرحمن
 الرحیم کتب له بكل حرف اربعة الف حسنة و محامدة اربعة الف حسنة
 و اربعة الف اربعة یعنی هر که فوات بسم الله کند نوبست خدا انجالی برای او
 حرفی چهار هزار حسنه و محاسن و از چهار هزار کلمه و بستاند گرداند برای او
 هزار و در بسم در جامع الاخبار از آن بزرگوار بر و کار صلی الله علیه و آله
 حدیثی منقولست که خطوه معنی اینست که هر که بسم الله الرحمن الرحیم گوید بستاند
 خدا انجالی برای او و در بخت نقاد هزار فقره از باقوت سرخ و در بختی هفتاد
 خانه از مردار بدستفید و در خانه هفتاد هزار حسنه بستاند از زر بیک سیر لای

افتاد و هزار دانش از سندس و سبزه برق و بران زود جانند از حور المعین و
 انوری و مقتاد و هزار زوایه یعنی شاخ کبوتر و سبزه شده که بد و باقوت است
 بر گونه است او محمد رسول الله بر گونه چش علی علی الله و بر پیشانی الحسن و بر
 رخسار عین و بر دوش بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده باشد راوی
 گوید گفتیم یا رسول الله این که است برای گیت همانا این منزلت و نظر راوی
 بسیار نمود برای اینکه مبادا در کشیدن اشتباه کرده باشد بحقیق انور موده
 انحضرت فرمود که این که است برای کسی است که بگردد و تعظیم گوید بسم الله
 الرحمن الرحیم و نیز در کتاب مذکور از الشقیق روز نور علی الله علیه و آله حدیثی روایت
 نموده که حاصل آن اینست که چون مومن بپل مرآت گذرد و گوید بسم الله الرحمن
 الرحیم زبانه افش و نشیند و گوید یا مومن فان کوثر که قد اعطانی یعنی
 بگذار ای مومن که بحقیق که کوثر تو زبانه مرا اخاموشش کرد و نهید و فواید
 و برکات این کلام بعبادت ایات بحسب و نیاز از حد و حصر بیرونست و
 لهذا بنده کان در وقت شروع امری از امور بزرگواران نامو کرده و
 مدغنی مشورت که کل امری بال لم یبد افیه بسم الله الرحمن الرحیم
 هو ابق و این مضمون و در تعریف منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام

بموا ان حديث قدسي مذكور و عبارت ان بدین دستور است که کل ائمه
 جوی علی بالاکم بسم الله الرحمن الرحیم فیروز فوا بر ما ملئنی
 مرد و اینست که هر کاری که بر خاطر گذرد و در ان بسم الله الرحمن الرحیم
 مکرر کرد و انکار دنیا را بریده و تمام است و در فقره مذکور در طی بیان معنی
 ای این معنویان مذکور است که خدا تعالی به بندگان خود گفته که ای نیاز مندان
 محبت من بدستیکه لازم شما کرد پسید و ام احتیاج من را و حالی و ذلت
 عبودیت را در هر وقتی یعنی هر حالی و وقتی نیست که محتاج و ذلیل من بشاید
 پس در هر کاری که شروع میکنید و امید دارید که با تمام رسد و انجام یابین
 بطبیعی شوید و از من یاری خواهید که بدستیکه من اگر نخواهم که بشما عطا کنم دیگر
 قادر نیست که از شما باز دارم و اگر در شما باز دارم غیر من قدرت
 ندارد که بشما عطا نماید پس من ترا در رسم و سانی که سوال از ایشان
 میکند و اولی ام از کسانی که بغیر با ایشان می نمایند پس گویند نزد افشاح
 امرای بزرگ با کوبیک بسم الله الرحمن الرحیم و در زمره الریاصل حکایتی آورده
 که مجمل ان اینست که مردی از کفار عرب حکایت کرد که در دنیا با یک تنم بر فخری بلند
 که ششم پیری و بدم بود و فرشته نزد وی جاریه محمد یعنی کنیزی با و خرم حسی

با خود گفتم این پیر میگویم و این جاریه را مصروف میکردم پیش نیکو شدم و
 متوجه گردیدم پیر خندان گفته گفت اگر خود را می خواهی بدم و اگر خود را
 گفتم نه تو نه طعامت میخواهم مطلب من غیر گرفتن تو نیست شیخ خنده بدید و چون
 انعامت رفت غمخیز میگفت پیر و با هم در او تخم در انحال پیر را دیدم
 که جبینش را و چیزی خواند پس بر من غالب آمد مرا انداخته بر سینه من نشاند
 من گرفت و جاریه را گفت کار و بیاور و در بر خلق من بناده خواست که مرا
 جدا سازد و گفتم ای شیخ مرا بخون کن و از گناه و خون من در کنه رفت عفو
 کردم اگر طعام خواهی ترا طعام کنم و اگر راه خود گیر و برو و من از از تنگ
 خارج خواهی گفتم و براه خود بروم چون اندک راهی آدم انکار شده و بوی
 آن پیر باز گفتم چنان که که تلافی می نمودم شیخ باز لبه حرکت داد و مرا
 انداخت و بر سینه من سر بر من بر نه مرا نیز بخون کن گفتم نمیکنم مگر
 با این شرط که سر ترا زانم و تو مرا بنده و من ترا خواجها بشم و از رسوم عباد
 عرب که هر کس هر کسی را تراشند انکس بنده وی میگردد و خلق غلامی او
 در کوشش میگردد الفقه سرم را تراشند بنده کی او را اختیار نمودم انگاه
 گفتم با سولای من جوان و توانا و توانا و توانا و توانا و غلبه تو بر من و جوی نام

جز اینکه لبه خود را حرکت داده چیزی بخواندی همانا برکت آن بر من غالب
 آمدی و خارج ده که چه بخواندی گفت ترا تعلیم این میکنم بنظره انیکه مسلمان
 و ترا نوازاد میکردم قبول کردم و بدست او سلام آوردم پس شیخ گفت هرگاه
 از او بمقتضای میکردم میگفتم بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی ابجکات را از عمر
 معبد بکرت نقل کرده اند و نیز در زمره ارباب من مذکور است که چون زنجار بگریزد
 ربانی و عزیز مصر بگوید امی حضرت یوسف علی اله نبیا و علیه السلام را بجنوت برد
 منت در اقصای ساخت اندر لایه و جاپلوسی در آمده بکام جوانی برده است
 هر چند سعی نمود و انعام در زید کل ثبات یوسف از مصران غرض غایت نیز
 و پای متقاضی در کل کرد و جلی که در آب گرفته بود و نفوذ تا آخر الامر در آن
 عصمت از جنگ ابرام دی کشیده رو بگریز نهاد و بر دریکه بر رسیدیم الله اعلم
 الرحیم گفته اند رسته بر دی مفتوح کرد و حاصل این کلام با برکات است
 ثبات متقاضی با ثبات و مرغبات اودان ملو و رجالت فوی بازوی توانا
 و مرا گفت چه مشکل کشای مومنان را در کفار و کرداری نیز که جستن و در آن
 هر کاری را بزال منت آن از و نش غلامی استن ثبات مزدور خست
 در امور که مخصوص انسانها عادت و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام و ما نور

از جمله در کتاب من لا یحضره الغیبہ از خواص موابد خواجہ ربیع الدین
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم حدیثی منقول است که حاصل
 آن اینست که چون خان طام که هشتاد و چهار فرسخه در آن در آیند پس بگوید
 بسم الله الرحمن الرحیم فرشتگان بشطان گویند که پس را می ناسی که ترا
 با ایشان دوستی نیست پس چون از طام خوردن قانع شوند و گویند الحمد لله
 گویند ای حاجت قومی آنکه خدا نیامی نیست با ایشان و او پس شکر خدا و بخود
 او اماندند و اگر بسم الله گفتند فرشتگان بشطان گویند نزدیک شوائی فاسق و با ایشان
 اکل کن و چون بخوابند خدا را حمد کرده فرشتگان گویند ای یان قومی آنکه
 خدا نیامی با ایشان نیست و او پس خداوند خود را فراموش کرد و خدا و جامع
 الاخبار آورد که از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا
 شیطان با قومی اکل میکند فرمودند آری و طایفه که بسم الله بران گفته نشود
 شیطان با ایشان یعنی با خوردن کان آن اکل مینماید و خدا نیامی بکشت از ایشان
 برسد و او آورده آنکه شیطان فرسی با ایشان از غری ملاقات کرده
 پرسید چرا چنین زار و ترا می گفت من بر روی موی که چون بخانه خود داخل
 میشو و میگو بسم الله و چون بیرون می آید میگو بسم الله و چون بخورد میگوید

بسم الله و از نجابت من همیشه اندوکران هم سبب فریبی و جیت گفت من
 بر مردی موکلم که چون داخل خازین شود از غذا غافل می باشد و بسم الله میگوید و چون
 به جمع اقبال باو نزدیک میگردد و چون چهار یا بر گردن او سوار میشود و در کتاب
 شریف فقیه از طبیب و نسوخته حفظ می شود این حضرت امیر المومنین علیه السلام
 مرویست که خدمت من یسعی علی طعامی ان لا تشکلی منه فکرمه مضمون
 اینکه من ضایعتم از برای کسی که وقت طعام خوردن بسم الله گوید و رفت
 و برخی از آن نگفتند این الگو گفت با امیر المومنین و شب طعام خورد و بسم
 بسم الله گفت مرا آزاد کرد و آنحضرت فرمودند چند رنگ طعام خورد و در بعضی
 نام جذبه و در بعضی خبر ده ای کوا و در خان کتاب و بیت که هر که در آن
 کند بر کوی از طعام که بسم الله گوید یعنی در وقت شروع بسم الله
 علی و آله و ائمه نیز در فقیه از هر سبب بسم الله بسم الله بسم الله بسم الله
 با فورست که با تخت فط و ذاک انی لم اجد الطعام الا قلب بسم الله
 و لم افزع من طعام الا قلب الحمد لله حاصل معنی آنکه بخور و استنشام
 هر که از این از است که ایند بخورد و طعام بخورد که اینک گفت بسم الله و افزع
 نشده ام از خوردن که اینک از الله دیگر از خوف حاجت در کتاب شریف

فقیر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اذا اتی احدکم اهل
 علم یذکر الله عند الجماع وکان منه ولد کان ذلک شراً للشیطان
 وبعرف ذلک یجنا وبعضنا حاصل معنی آنکه چون یکی از شما جنسی را
 خود در وقت جماع ذکر خدا کند فرزندیکه از این جماع رسد شیطان در او شریک
 نخواهد بود یعنی شیطان در جماع شرکت نمیکند و انفرزند از نطفه مهر و ستود
 میکرد و دانسان اینکه شیطان در جماع شریک بوده یا نبوده دو معنی است
 با اهل بیت است الحاصل ازین قبیل اخبار و آثار در تزیین بعضی بسم الله
 در محرم کار باد و در خصوص بعضی نیز بسیار است و بسناد کی در این مقام
 بتفصل استسا که نماید را چون از طریق اصل مطلب باید رسید بهشت
 در گذشته ذکر هر یک این مقام مناسب است که است و اما فضل و ثواب
 سوره دیگر از سورتهای قرآنی که در نماز بعد از فاتحه الکتاب خوانده میشود
 و متهم قرآن است پوشیده نیست که حدیث در واجب در فضل و تلاوت هر یک
 از سوره قرآنی از اهل بیت است تا فرود در کتب مبسوطه ذکر است و این مقام
 چون نگاشت آن ندارد و این چون ذکر سوره شریفه توحید و سوره مبارکه قدر
 که در نمازهای یومیه نیز بخواند استسا شده و قرات استا فضل نموده اند

اکتفای نماید و در فضل این دو سوره همین بس که حضرت سید انبیا و
 راسب انی تراقت بیهان الذی اسری بعد لیلای صلی الله علیه
 و آله در سنی که بعالم بالروح نمود از زین طبقات سموات بلوایان سر است
 بخان ثم دنی قدلی صعود فرمود در ان مقام قربی اعتلا بفرمان
 خداوند عز و جل نماز گزار و در ان نمازات این دو سوره مأمور گردیدند
 در نماز و کتاب صلوات کافی در حد طویل مفصل مذکور است و در کتاب شریف
 متذیب التزین راسته بضمون مرویت که بحضرت علی الحسن علیه السلام
 گفتیم که فدای تو کردم تو بجد بن فرج تو مشته و اورا تعلیم فرموده که فضل
 آنچه در نمازهای مخصوصه خوانده میشود و انما انزلناه و قل هو الله احد است
 و سبیه من هرا به تنگ میشود و نتواند از ان نماز صبح یعنی طبع من را می شود
 که با ندا اکتفا تا نیم آنحضرت این موصوفه فرمودند که با پیشینه تو تنگ نشود
 با نطامینی از ذرات انما و بکبر نباشی چه بدستیک فضل نجد اقسام در بین تو
 و در فضیلت این سوره توحید در کتاب توحید این باب و به رحمت الله علیه
 ره این مذکور است که حاصل معنی ان اخبت که جناب اقدس نبوی
 صلی الله علیه و آله و آله فوجی از سپاه میر کردی حضرت رسالت نباء صلی الله

علیه و آله بجای بدو آیه نمود و بعد از مر اجبت از گفت سلوک انور
 اخبار اسرار فرمود و گفت نه همه چیز و خبر و بمگوید و جو که در همه نمازها
 که با و میکند و دم قل هو الله احد بخواند یعنی همان کتباً بخواند و بجای انور
 دیگر فوات شمر فرمود و حضرت سیدنا امام ازان امام همام سبب ترا استفاده
 کرده فرمودند که جبت ان انبت که این سوره را در دست سیدام
 حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که ما احتیاجی احب
 الله عزوجل و دست داشتی از نا انکه خدا نهایی ترا دست داشت و در
 حد الدعوی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که من معی لی یوم
 وحد ولم یصر ثم یقلی هو الله احد قبل له یوم العید یا عبد الله
 هست من المصدیر کسی که بگوید با و بگذرد و در از روز نماز
 کند و قبل هو الله احد کند از ر بیامت او را گویند که ای بنده خدا
 تو از حمد نماز که از ان شبی و هم ازان امام وحید در کتاب نوحید عزت
 که من فراء قل هو الله احد مع واحد فکافا فراء ثلث القرآن و
 النوریت ثلث الانجیل و ثلث انزلیه حاصل معنی اینکه هر کس سوره
 قل هو الله احد را یکبار فوات کند چنانست که ثلث قرآن و ثلث تورات

و ثلث انجيل و ثلث نبور را قرات کرده باشند و نیز در کتاب مغرب مکتوبست
 روایحی از معارف بافت حضرت الخضر بنوی صلی الله علیه و آله بر
 نماز گذار و بعضی از او فرموده اند که هر آنکه بخفتی که اندک از ملائکه برای
 نماز برسد متفاوت از ملک و در میان ایشان بود جبرئیل علیه السلام
 میگذازد و نزد بر و پیش گفتیم یا جبرئیل بچهره شدنا بسته این شد که شمار و نماز
 که از یک گفت بخوان قل هو الله احد استاده و نشسته و سوره و پیاده و در پیش
 و آمدن و در جمع البیان از پی من گفت هر و است که هر که این سوره قرات
 کند چنانست که ثلث قرآن را قرات کرده باشد و عطا کرده شود از اجزای
 مسند بعد و کسانی که انان او را بداند بخند او فرسکان او و گنایان
 او و بر و از آخر یعنی در قیامت و در جمع البیان از سید عالمان صلی الله
 و آله منقولست که ایچین احد که ان بقرا ثلث القرآن فی لیل
 حاصل معنی آنکه یا معنی تواند احدی از شما آنکه قرات کند ثلث قرآن را
 را در شبی ایو در داک را و ایی احدی است که بگفتیم یا رسول الله من
 یطبق بآلک معنی که این طاقت دارد که در یک شب ثلث قرآن را بخواند و آنحضرت
 فرمودند از اقامه هو الله احد سوره قل هو الله احد بخوانند معنی خواندن آن

بمنزله کثرت قرائت و در کتاب مذوق از حضرت رسالت نبی صلی الله
 علیه و آله مرویست که من قرا و قل هو الله احد حین یاخذ مصیبا
 غفر الله عن و جعل له ذنوب خمسين مائة یعنی هر که سوره قل هو الله
 را قرائت کند و فقی که جا میگردد در خوابگاه خود پیا مرز و خدا نیامی برای
 کنان پنجاد ساله او را و در عدد الداعی از دال جناب استغاب الی الله
 علیه السلام منقولست که من قرا و قل هو الله احد حین یاخذ فجعله
 و کل الله به خمسين الف مائة یعنی هر که بخواند سوره قل
 احد در وقت که های میگردد در خوابگاه خود و کمار و خدا نیامی با و پنجاد هزار
 فرشته که با سبانی او کنند التنبیه در کتاب شریف کافی از خلیل
 کرام حضرت ابی جعفر علیه السلام منقولست حدیثی که محصل معنی آن
 اینست که هر کس قرائت کند سوره قل هو الله احد را یکبار برکت نازل شود
 بر او و هر کس قرائت کند از او بار برکت نازل شود و بر او و بر اهل او هر که
 خواند سیار برکت فرود آید بر او و بر اهل او و همسایگان او و هر که قرائت
 نماید و وزد و بار ناکند خدا نیامی برای او و وزد و ضرر و بشت پس بخت
 برید مار القبرهای برادرانی مافلان که تماشای آن کنم و هر که بخواند آن

را حد مرتبه اعزیه شود برای او کنایان بیست و پنج ساله غیر خرماد و اما
 یعنی کنایای که خون ناحق کردن و مال مردم برون دادن باشد و هر که بخواند
 از این چهار صد بار باشد او را درجه چهارم بخشد پس که یکی است شان کی کشد و
 شان رنجیده باشد و هر که فزات کند از هزار بار در روز بیست و پنج
 کجای خود را و بر پشت بیند در تعیینه منباج صافین از جناب اشرف نبوی
 صلی الله علیه و آله مرویست که هر که قل هو الله احد خواند حق تعالی بظرف رحمت
 دهد و کرد و هیچ چیز از خدا نیجائی بطلبد مگر آنکه باو کرامت فرماید و او را در حفظ
 خود نگاه دارد و در همان تفسیر از همان جناب ایقاب نیز صلی الله علیه و آله
 منقولست که از هر دی ستمیده که قل هو الله احد فزات میکرد فرمود و این
 گفتند خدا رسول الله چه چیز گفت و اینست و در سبب نزول این
 سوره شریف مغیر بن حکایات نقل کرده و طریقی بیان از اجداد ائمه
 پیغمبره اند از آنکه آنکه عبد الله بن سلام که از مشاهیر بود و در مدینه
 بخدمت شافع ذنوب و زلل ناسخ او بان و ظل صلی الله علیه و آله افتاد
 فرمود و ترا بچند اسکنند میدهم که باو در نه رتیب یافته که من رسول خدا یم
 گفت و صف کن برای ما خداوند ما را پیش این سوره نازل شد انحضرت

خوانده از شنیدن آن نواز سلام برداشتن یافته و مجمل المین سوره اخلاص
 از نبره چاه خواب غلبه یافت و لیکن در یافت این توفیق را از هر یک
 نشان و کوه ایمان را در حلقه صیقل نشان سپیدشت تا بعد از جریته بی بدین
 عبد الله الطاهر سلام نموده برده از روی کار برداشت و بعضی گفت اندک جمعی از
 ستر کین بخدمت انصار دین آمده گفتند که انصب لنا ربک یعنی نسبت و نژاد
 خداوند خود را برای ما بیان کن پس این سوره نزل یافت و سر بیان این
 بر ساحت خواجه خداوندان عقل و شعور یافت و بعضی آوردند که عامر بن
 طفیل در بدین رسد که دو منکر این بود مذکب خدمت انوار آمده عامر گفت
 ما را چه جن و دعوت میکنی فرمود ای الله یعنی شمارانند که خدا که مستحق جمیع
 صفات کمالست دعوت میکنم عامر گفت وصف کن او را برای ما که آیا بگوید
 یا از نقره باز این است یا چوب پس این سوره فرود آمد و ایشان قبول
 طریق ابا و امتناع چو در قمار صافه فرستاد و در بدین اسوخت و عامر
 که بران گشتند نیز از بر پهلوی او خور داد و نیز جان پدید بالک صبح سیم
 و کس ندانست که این طعن از که بود رسید و ای حکایت در بجه المبلج خوی
 مذکور است که مجمل و محمل ان انبست که عامر بن طفیل یعنی نزع حاتم النیین

علی در حلقه اسلام آمد و گفت اگر بدین تو در ایم و هر که در دنبال منست
 یعنی قوم قبله و جمله من نیز یکی بدین تو در آیند و اگر من بوم تو نیام
 و ایشان نیز در نیابند آنحضرت فرمودند اکنون مطلب تو هست گفت اکنون
 متابعت تو میلت با من شرط که بادشاهی خیمه نشینان از من باشد و بادشاهی
 اهل ذری و شتران از تو آنحضرت فرمودند که مسلمانی شرط نیست گفت پس
 خود مرا خلیفه خود گردانی و بجای خود نشانی فرمود بعد از من بغری باشد
 پس گفت مرا انصاف پس ویر و دیگران حزب می فرمود و کلمه تو نیز با ایشان
 برادر و برادر و مسلمان و وطن و وطن خواهی کرد گفتاری چون جمع اند
 بغیر بندگی و قبیله اسیر و از مال دنیا بخوا و فقیر بود و در نظری بصیرت
 منبر فطانت بقدر و خیر مفرودند از مسلمانان ایشان عاقلان در کشته خنجاک
 گردید و اغارند بدو و کوه . . . برار چنین چنین بر سر تو آوردم و بر
 خواست جبرئیل علیه السلام نزول کرد و از جانب رب العالمین و جبرائیل
 و امینین پیام آورد که من هر یکی از ایشان هزار فرشته کرام که درازی
 کردن بر یک یکسان راه و سبزی آن یکسان راه باشند و همه ایشان را یکفرشته
 کفایت نماید لیکن خدا نهای خواهد که هر یکی خود را بپایان نماید آن کافر عبد از آن

شده و منتهی به مسجد که دید پیران آمد ابن قیس سهمی که با دوست و
 مدیخی و در طریقی کوفه و منال بان بین در سگال یار و رفیق بود و بر تورد
 احوال پرسید عامه آنچه که شنیده بود حکایت و از آنچه شنیده بود و حکایت
 عود و از بد گفت چه او کنشی گفت نوازتم گفت باز کرد تا نزد او رسید
 که خودی کردن او زخم پس آن کیشش مانند بخت خویش پرگشته یار یارک
 نزد سب لولاک فرستد مانند خار بر زمین و سب لولاک بپستان حجت کرد
 جای گرفته و آن حضرت دانست که ایشان بچه کار آمد و چه در خاطر دارد
 در احوال فرشته آمد و به فرزند آغاز نمود و چنانکه نزد یکدیگر خوابید
 از منی ایشان آمد و آن پنج و از اران تا بکار طبعان با جهان بحال خود داند
 ساخت که مطلب خود نتوانست کسبا منت آن همین و بیکر منوچه نظر
 گشته گفت ای محمد مرا با غلام و آن بختی که دی ایشان چه
 گمانند و نمود و لشکر بود و کار من و ایشان از آنکه من گفتم گفت مرا خبر ده
 که نام پروردگار تو چیست و چه میخواند و دوست او کیست و چند است و کجاست
 و از که نام فرستاده است پس بود تا قل هو الله احد تا دخل شد و در آن بیان کرد
 که دامن عز و جلال و کبر با از وصفت اینگونه صفات که از خصایص حق تعالی

ستره و میز پس اشارت کرد بار که بر خیز برویم و چون برخاستند
 پاسبان که تازم بود که گفت مرا افشاری و دردی در شکم حس می کرد
 دست بر آوردم و چون باز از در بند می رفتم صاعقه بر وی نازل
 و بهنم و مل کردید و حامط خون را بر شل زخمی برگردن زد و بطلت طاقون
 مبتلا گشت و کسی او را در خانه جا نداشت و کمر زن مجذوبه بار بنی سلوک
 این امرت نازل شد که و هم بچاد لون فی الله و هو شایع الحدیث
 فضیلت نبویه مبارک هر چه در مجمع البیان از محیط معارف خفای حضرت الیه
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام انهم من منقول است که هر که از ایشان
 در زبانه از و این ترا بگفته متاوی از جانب خباب الهی خدا نماید که
 یا عبد الله تو گفت ما معنی فاستائف العمل ای بنده خدا تحقیق از
 کتمان گذشته تو پس عمل با از سر گیرد هم در کتاب از هر چه از ائمه
 الیه جعفر علیه السلام روایت نموده که هر که ائمه از ائمه را بلند بخواند چنان
 که ششم کشید باشد در راه خدا یعنی جواد و هر که از ائمه خواند مانند کسی
 که بخون خود علقه باشد در راه خدا و هر که از ائمه بخواند از ائمه خواند و
 او محو گردد و نیز در تفسیر مذکور از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت

۱۳۰
که هر که این سوره را خواند چنان باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته
و شب قدر در عبادت ایستاده باشد و در جمع الایق از کسوف و خسوف
صلی الله علیه و آله و میت که هر که قرات کند این سوره را هفت بار بعد از
تأذین بزرگ و اند خدا تعالی از کسوف و خسوف و در سبب این سوره و نحوه
و کرم و نود و اند از آنکه حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله حدیث کرده
که در بنی اسرائیل عابدی بود که هزار راه صلاح پوشیده و در راه خدا بود
نمود و صاحب غیب کرده گفتند ما بن عمری کوتاه بچس و دینی چگونه
فما نرسمید حق تعالی این سوره فرو فرستاده در آن فرمود که شب قدر
بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن عباد کرده پس کسی بخوابید
و از اطاعت و بندگی در باید و بعضی گفته اند که آن افضل عباد و کامل عباد
و جبار صد عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال خدا را پرستیده و هر
العیین عصیان او نود و نه روز از با او غافل بوده اند و یکروز بده اند
یکی و دیگر و تزییل و یوشع بودند صاحب غیب نده این سوره نزل و نزلت
و بیان شد که عبادت شب قدر بهتر از عبادت هزار ماه ایشان است
و در آثار اهل بیت علیهم السلام مذکور است آنچه حاصل معنوی آن است

که سید ولد آدم و سرور پدر دلان عالم حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه
 و آله در خواب دیده که یوز به چند یوز را و بالابر فتنه چون جبریل علیه السلام
 نزول نمود این واقعه را با و اعلام نمود جبریل علیه السلام انسائی امیه باشد
 که بعد از نوبت حق بر سر تو بر آید پسید که مدت ملک ایشان چندگاه باشد
 گفت هزار ماه خاطر مبارک انسا بمردین ازین خبر آورد و نگین گشته حضرت است
 از باب حبه قتی ان و الا جنب سور که بر سور و قدر از او فرستاد و در ان
 جزو او که شرف در نیز از هزار ماه ملک است امیه است یا معنی که نزول ملائکه در روح
 در ان شب بر امام هر زمان و اعلام اخبار از برج معراج او و امت تا سال دیگر
 چنانکه در کتب معتبره حدیث صحاح کافی تفسیر ان و کو رست دولت و شرفیت
 که از باد شاهی که از هزار ماه امیه نیز رست مرویت که از مسلم یوسف امام جعفر صادق
 علیه السلام پرسید که شماریه الفذر بر او آید فرمود و لیله الفذر را بر کما وضع
 کرده اند ان شب بر تخت غفلت نشینم و ارواح انبیاء و جمله ملائکه آیند و بر ما کسبند
 حق تعالی فرمود اگر چه محبت منی امام زمان موزون خلق باشد اما رسائی نبی گرامی
 کم اندر او که آن کشت بجاده و مفت نشن باشد از هزار ماه ملک بنی امیه مخفی نماید
 که در فضل و شرف سور و توحید و سور و قدر و ثواب قرات آنها و ثواب و ثواب

که بران مرتب می شود و اخبار و احادیث بسیار است و بعد از آنکه از توطئه اهل اختیار
 شد و دیگر از جمله افعال تاریخی است که مراجع نماز را با یمنین است و میهن اهل
 بندگی را در کن برین زلال نسج و تحمیدش کلین طاعت را سبب میزد و بکسوت
 و انعامی که است بنده در انحال حسن و اعمال را غیره طاق ابر و بنده
 باین سرافکنندگی سر بر سپهر فرخندگی تواند نمود و بچوکان حمید کی قد و انگی
 سعادت از مبدان بندگی تواند زبده و هنگام رکوع بدیده تعجید واری چهره
 رستگاری خود و راسه زانو تواند دید و بدو میشتن قامت بران از کام
 کلاه از بزمه اعل بندار و سیاه حلقه تواند کردید و نفع بکسوت در سر و کلاه
 کبر بر فرق نفس اماره اخته با مصطفی که مرات حیات را از رنگ معاصی و
 سیات پر و خسته در ثواب اعمال از امام بهام و سرور کرام حضرت
 ابی جعفر علیه السلام منقولست من انتم بهر که عید دل خل و حشمت فی القبر
 حاصل مضمون اینکه هر که تمام کند رکعت خود را بی حدود و او را آب ترا بخور
 که در شریع انور مقرر و در کتب مستبره محررست محل آرد و در خل نمود
 او را خوشی در قبر بدنی دوز که از وطن موقوف و بنای بیرون رفته بو حشمت ساری
 کوه ان بچو له بر مار و مور در آید در انخت خانه پر و بخت اصلا و حشمت نماید

دیگر از جمله افعال مذکور گشت که آن نیز کنی از ارکان نماز و بنده باین در دنیا
 و عقبی بر فراز سست این بلند میر که از سجود و خم و عز و علا و نور و برکت
 از حق تا بدو زده دل تنی که از زمین سیاهی آن درگاه جهان شاه کاه و درگاه
 جان ناز و یاد بر سر که از سجده آن در سر تا بپاییند و زو یکدایم سامان و صفت
 کردن تواند کشید و درنی که از غباران استان جبهه قبول پیروز و درستان
 درگاه و سجده تواند کرد و در هر سر که دایه صفت کشفین اندر پیروز و درگاه
 تواند گشت و هر چشم که مانند بار و وزی درگاه بر خاک تزل غلطه از جویبار
 حیات بگو بد پاک تواند گشت و لطف روح که ایش غبت خاک راه او پیش
 قیادت سر که بود خاک اندرگاه خاکش بر سرست و فضل سجود همین بس که شمس
 درود و از آن در نایب فریاد میکرد و خروش راه و بلای آورد و چاکه در او
 انجس در زمین حدیثی مذکور شد که آن العبد اذا سجد فاطال السجود فظن
 ابلیس اطاعه یا دیار و عصیت و معصیه و ابیت عامل منی
 اینکه بنده چون سجده کند و سجود را طول دهد ابلیس فریاد بر آورد که ای
 بنده کافران خداوند پرورد من تا زمانی کردم و تابستان سجده نکردی
 و من آبا و امتاع نمودم و در ثواب اعمال از همه سبب کمال حضرت از شرف

صلی الله علیه و آله مست که من بچند سوره خط می کند و خط می کشد
و هر وقت که در جبهه نفس انگیزد که یک سجده کند و فوای آید از نوای
و بلند میگردد و برای او و هر چه در کتاب از واجات خطاب الی الله
علیه السلام مرویست که اقرب ما لیكون العبد الی الله اذا هم ساجد
محصل معنی اینکه وقتی که بنده در آن خدای تعالی نزدیکتر می باشد وقت که در
سجود میباشد و در جمیع الاخبار از سبز خا بر صلی الله علیه و آله روایت نموده
که ان الرجل لیصلی و خطایا ۱۰۰ توضع علی راسه فخطا سجده و خطا
خطایا ۱۰۰ حتی یفرج و قد خطا خطایا ۱۰۰ حاصل معنوی آنکه وقتیکه
بنده نماز میکند و گناهان او بر سر او کشته می شود و هر وقت که سجده میکند
گناهان او فرو داده می شود و تا وقتی که از نماز فارغ شود گناهان او بکشته
و در بعضی از کتب مذکور است که حاصل معنی عبارت سر پا اشارت آن است
که چون روز قیامت شود خدای تعالی خلق را از قبور برانگیزد و فرشتگان
های مومنان آیند و سرهای ایشان را مسح کرده از خاک پاک نمایند و بپوشانند
شود خاک غیر نسیه که بر میان تنها و مواضع سجود ایشان مانده و فرشتگان این موضع
مسح کنند و ایل کرد و پس منادی بگردد که ای فرشتگان من این خاک قرئای ایشان

خاک حوایای و سجده گاهای ایشانست نه خزان که ذاب در آید بر سر ایشان
 تا از مراتب عروج کنند و داخل بهشت شوند تا هر که بوی ایشان نکرده اند که
 خدمت که از آن عبادت کنند کان منته و امر که سجده را با دست افزونی فضل
 و تواب و مزید زین است سجده کردن بر خاکهای حضرت امام حسین
 چنانچه در فقیه از امام صادق علیه السلام منقولست که السجود علی طین قبر
 حسین علیه السلام بنورانی الا مرضین التبع ماضل معنی آنکه سجده کردن
 بر گل مرقد منور حضرت امام حسین علیه السلام تا بهشت طبع زمین لازمی میگردد
 و معاویه بن عمار روایت کرده که حضرت ابی سببه الله علیه السلام کینه زنی
 دوران تربیت حضرت امام حسین علیه السلام بود و چون وقت نماز میشد
 از قبر سجده و خود بر تخت و بران سجده میکرد و فرمود آنحضرت علیه السلام
 که السجود علی ترابه الی عبد الله علیه السلام و یخرق الحجت السبعینی
 سجود بر تورت حضرت امام حسین علیه السلام منجی قذرت بوده را حکمت
 که مراد بهشت طبع زبان باشد و بر طبق حدیث سابق و نیز محتمل که مراد از
 آسمان باشد یا معنی که این سجده از غایت فضل و شرف عالم بالا معبود و مکسب
 از بهشت طبع آسمان در میگذرد و دیگر از جمله افعال نماز قنوتست که بنده دوران بعوض

مطالب و جانی خودی بردارد و دست یزد و نیاز از این فضل و رحمت گیم
 نیده تواند می باز و زبان که معجز است خطا چند باب مغفرت و مفتاح است
 و دو کف که مسالت عطا بر کشته شود طایر و عاراد و جناح از بجز و عاقر
 و عابد و دست فتوت توان چید و از زبان طلب نیز مطلب بکس دست
 توان بکشد باب انگی که در آن باز بچم کناه کاری از دیکان جاری کنند
 چه تنهایی امل که در زمین محل میر متوان ساخت با نش سوز و زاری که انبیه
 انش خفیه بسیاری در کانون سینه فروزد و جگر کناه و بی فرامی که در پویه شبانه
 متوان که در دست و در نواب اسما از سر و رانیا و سالار لشکر و حاصلی از عیله و آنکه
 و در دست که اطو یکم قوتی از امر الدنیا اطو یکم مراحتی و القیمه فی الموقف
 نفس معصوم اینکه از شما که قنوتش مدوینا و زار باشد را خوش در و دنیا است در یک
 خلائق برای حساب می آید در از تر و جگر خود بد بود و دیگر از افعال نماز و شهادت
 و در نواب بنهاد بی مخصوص و در و این علمه و نظر تنعیم برسد و لیکن در فضل و شرف
 مطلق علمه بنهادت و صلوات که شهادت شمل بر انعام است اخبار و آثار بسیار است
 و دیگر انما چون بحسب خوارم انشبت خاصه مفاد ان انجا و مقام دیگران و بی
 از و با انجا و در بنیاد و محقق نماید که فضل و نواب افعال نماز که در بعضی از ان جود کانه محرم

خاتم سخن به دراز شد چو نیست حدی که از قدر نمانی نفا سطر عات و کبریا
 عزاجی سنات حضرت اقدس بنوی علی علیه آله و در حدی الدیعی مذکور است
 و حاصل مضمون اینست که چون بنده بنام بر بنیز و پس گوید اندک بر چون بداند
 کنایش همچون روزیکه مادرین او را از ایند و چون گوید که اعوذ بالله من
 الشیطان الرجیم تو بسبب خدا ستمای بر هر مومنی عبادت سالی و چون قرات
 فاتحه الکتاب نماید چنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون رکوع کند چنان باشد
 که بوزن خود مملای احمد صدقه کرده باشد و چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمد
 چنان باشد که هر کتابی که از آسمان نازل گشته قرات نموده باشد و چون بگوید
 لمن سجده نظر کند خدا بتعالی بسوی او رجعت و چون سجده نماید عطا کند او را
 خدا بتعالی بعد و شیا طین و چنان سنات و چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمد
 چنان باشد که هزار نیده از او که چون شب بید کند و سلام دهد و از نماز
 فارغ گردد و کند و شود برای او دریاست که از هر کدام که خواهد داخل گردد
 و حاصل از نیکو نه اخبار و انوار لاری شوق افزا و در حدیثی شریفه از زبان کعبه عظمی
 در افزا و آن مذکور است که بیست و یک بار از است سواد نمند نیده که مرغ
 روشن در هوای او را که بن فضل و ثوابی بی پایان پوسته در طیران و آیین

فیضهای بحساب در کشف زندگانیش روز شنبه جهان باشد فضل چهارم
 در فضیلت نماز حاجت برای اهل فهم و شعور محض و مستور نیست که بنده را در حق
 از کذا وین نماز امثال زمان و طلبش بیش و طغرائش و پزنا هرست که چون
 حاجت برای احوال حاجت منفق به سرای کریمی رود و بهیست اجتماع زبان
 سوال کننده اند عاشقند هر چند بکان یکان در غایت بهداری و بی غمبازی
 و نه شایسته انفات و حاجت که در می باشد بسیار مسعدست که آن کریم با وجود
 آنکه قدرت مدفئای آن حاجت کونای آنجات را بی نیل مقصود از و غای
 خود را می کند و بر هیچ قیاس هرگاه جمعی از بندگان عاصی حبه اعرس معای
 در درگاه پادشاه صاحب کرمی که بود و عطای عالمیان از محض فضل و کرم
 او نیست اجتماع نماید و جلگی در آن دیا بر خیزد و زاری و استغاثه زبان طلب
 مغفرت کشاید حاشاکر رحمت خود از ایشان در بیج دارد و دوست و برادر
 طاعت و وعای ایشان گذارد و نیز هرگاه در چند جهت بزرگی برسد و چند
 بر بعضی از آن محض و نظر قبول از در خور باشد و میباید بای و بگوید و قبول نماید
 و همچنین نماز و اعمال خاص که نهای است که بر سر از نند چون در میان نماز
 کامل بندگان و اعمال شایسته نزد بکان بدرگاه صدی رود امیدوارست

این نیز در عداد ائمه قبول و بر بنده اسفهان موصول گردد و نیز چنان زود کم
 اسک که یا کم حیار در میان زو بسیار خرج میشود و مستانند چندان منافعه در آن
 معنی نماید چه عجب که نقد کم حیار که در زمانه چون در نه و عظمای خالص درج شود
 و باید از قیامت در شمار ائمه خارج گردد و نیز چنانچه اسای ضعیف و با یک
 قوت و چنان بجای نبرند و حاصل چنان از ائمه اهل معنی آید و چون بهم هم
 بدر و زکشت ناری آن برابر و همورس گردد و ستمانی فاضل نیز در گذارش
 احتمال که هر یک از غایت نارسای بر سر نزل خداوند می تواند رسید و چون چنان
 بهم بودند و چنان قبول آن ایاری و منفرات نماه و سرنگاری بنوا کند و
 بحال اجتماع یا مومنان را در فضیلت نماز استیجاب و عای فعلی عظم است در
 این شریف و از امر و عجب بر او می آید و ناگفته در آن بسیار در و دو باقیست

قال الله و تبارک و تعالی فی سورة
 الصلوة و التوکل و التوکل
 مع الذاکین بر باد و تبارک و تعالی و بعد رکوع را و رکوع کنید بار کوه کمند گاه
 بنابر تفسیر مشهور را و نماز جامع است و از مقتضای خواص و خواص حضرت
 سیدنا ام علی علیه و آله در کتاب شریف کافی منقول است که من علی
 النخس فی جملة فظنون اید خیر این کسکه نمازهای عجمانه را در نماز

که از دین ظن خبر و نیکوی با و برید و در فقیه بجای خبر کل خبر است
 ظن نمایند با و بر خبر را و نیز در کافی از حضرت امام همام حضرت ابی جعفر علیه
 السلام مرویست که فصل صلوات الجلیل علیه علیه صلواته الرجل فرد
 افراخ و عشر و ن در جنتی الجنة حاصل معنی اینکه فضل و زیادت
 نماز جماعت بر نماز بیتهای بیست و پنج در جنت رتبت و در تندیب
 الاخبار از سیدنا حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت می شود که
 که الصلوة فی جماعة تفصل علی کل صلوة المفرد با مرتبه و عشرین در جنت
 تکون جسد و عشرین صلوة حاصل معنی اینکه نماز جماعت فضل و زیادت
 دارد بر نماز که شمای که دارد و بیست و چهار در جسد بیست و چهار
 میشود و سلطان ممالک سلامت و تفریح و دومان سلامت علی علیه
 و آله از سبک انجام درین باب هستند و جهت بر اجتماع مسلمین جبه
 نماز مسجد هستند لغوی گفتند که تصرون المسجد او لا تخرق علیکم
 همانرا که انجوت کتاب ترفیع فقیه و محقق معنی این است که هر آنکه حاضر
 میشود البته در مسجد یا در بیتهای شما را شما و آن بود و میفرماید
 و حضرت ابی جعفر علیه السلام از غایت تاکید و اتمام درین امر سعادت بخاتم

فرمود که لا صلوة لمن لا یتشهد للصلوة من حیثین المسجد الاصل
 او مشغول باشد یا در وقت نماز در رفیق و محصل معنوی آن نیست که نیست
 کسی را که حاضر نماز باشد و نماز عساکان مسجد یعنی نماز جماعت مگر کسی که نماز را
 گرفتار باشد و در رفیق و تنزیب مرد و این معنوی مذکور است که آفتاب شرق
 روی سالی الله علیه و آله از نماز صبح پرداخت و روی نورش چون آفتاب بر تو
 یکسان است و این است پس جمعی از مردمان را نام برده پسید که ایشان را
 شده بود و گفتند یا رسول الله فرمود که یا ایشان غایب یعنی سفر یا جانی
 اند که گفته فرمود اما انکم من صلیق الله علی المناقین من هذا الصلوة
 و انشاء و لو علموا ان فضل فیما لا توها و لو حیث حاصل آنکه بداند
 بدستیک نیست هیچ نمازی و شوار زربناتقان ازین نماز و نماز غرض و اگر
 سید هستند که فضل درین دو نماز یعنی جماعت که ازین انما چه قدر
 نواب دارد و هر آنکه می آمدند باین و نماز اگر چه بصورت خریدن بپوشیدن
 خود نمیشد می بود و در تنزیب از محمد بن عمار روایت شده که گفت خدمت
 الی الحسن یعنی عالم بایانی و اسمعی حضرت رضا علیه السلام دستاورد و او را فرمود
 از مرد که نماز و احیی را تنهایی مسجد کوفه سیکه از و این افضل است یا آنکه نماز

حوزه جماعت گذارد یعنی در جای دیگر فرمودند که نماز در جماعت افضلست
 جامع الاخبار از سید مختار علی اله علیه و آله منقولست که صفوف امتی که صفوف
 الملائکه فی السماء و الکره فی البهاغه اربع و عشرين رکعت کل رکعة اربع
 الی الله تعالی من عباده اربعین سنة حاصل معنی اینکه صفای است
 من یعنی در جماعت یزید و مانند صفای فرشتگان است در ایشان رکعت
 در جماعت است و چهار رکعت است هر رکعتی مجویز و خوشتر است پیش خداست
 از عبادت چهل سال هم در کتاب از ان و الاختاب علی اله علیه و آله مرویست
 که انکه علیه و آله ولی مع الامام خیرین الدنيا و ما فیها یعنی بکبر اول
 نماز با امام بهتر است از دنیا و نیز در آن کتاب آورده که این برگزیده
 یحیی بن یحیی بن مطعون خطاب بمنصفون او فرمودند هر که نماز صبح
 در جماعت گذارد بعد از آن نشست و ذکر خدا میکرد باشد تا اوقات طبع کند
 او را در فردوس است و در جماعت نایب هر دو درجه با تقدیر بود که است که بدو
 هفتاد و سال دهد و هر که نماز را در جماعت گذارد و در حیات عده بهجا
 دهد باشد میان دوری مرده و درجه بقدر دو بدن سپاسند پنجاه سال
 و هر که نماز عصر را در جماعت گذارد باشد او را مثل اجر او کرد و در

از اول و سیمین علی بن ابی طالب و علیهم السلام و هر یک صاحب نامه باشند یعنی اهل و عیال
و تبعه و محقق در رشته باشد و هر که نماز شام را در جماعت گذارد و باشد و در
مثل حج صدوری و غیره مقبولی و هر که نماز خفتن را بجماعت گذارد و چنانچه
که شنب قدر را احیاء داشته باشد و آنچه در شریف و ابایی شیخ صدوق
رحمت الله بنزد کورست و معنی نماید که اوضاع جماعت از چندین چیزه بشیند
باستخوان روز قیامت و زبرک میر از مشاهد این بان مستدرک تواند کرد و در دل
افزوده بمرکز غفلت مرده از احوال این فی الجمله زنده می تواند کرد و انید از جمله چنان
از ان نشود و با نغمه اولی نماید و چون هدای اقامت بر آن نغمه نماید را بکوش
پوش مردگان خواهد رسانید چنانکه در سوره کافی از زکات استماع و در
ینا و الدنیا من مکان فربب بان نالقیست گفته اند که این منادی و نغمه
از قبل خواهد بود که بر صحره بیت الله انکشت را بگویند و گوید که ای عظام
البالبه و الاوصال المنقطعه و محوم الممزقه و الشعور المنقطع ان الله
با سکنی ان تجعلن الفصل القضاء یعنی این سخنهای پوسیده و دوی
از هم بریده و دای گوشتهای از هم دریده و دای مویهای پراکنده بیدار
الله تعالی میفرماید شما اینک فراهم آیند برای قطع و فصل مکم و دیوان بعضی

منادی بر سر علم اسلام خواهد بود چون مردمان از خاندای خود متوجه باز
 گاه شوند یا دکنند وقتی را که خدا بنی از قبور بر سر می یوم نشنور و ند و نفع
 فی الصور فاذا هم من الاحداث الى جسم یسلون و چون
 یکی در نماز مجتمع و حاضر گردند بخاطر رساند و فی را که جمعی نزد خداوند خود
 جمع گشته حاضر خواهند گردید و انکل للناجیه الدنیا محضون و چون پیش نماز
 در پیش و مامومین در قضا مشا هده نماید از روزی که هر قومی را بپیشوای خود
 از آنجه ضلال و هدی بفرستد خواهند که یوم نزل هوا کل اناس با تمام هم و چون
 بر پوسته نیاند بپسندند از بشدند و روزی که خدا بنی جل سال و یکصد
 سالگی ایستاده منتظر فرمان باشد که یوم یقوم الناس لب العالمین و چون
 مردمان دستیار بر پشت بکبر گویند و غروب فرات شود متذکر گردد و روزی که
 نیکان دستیار گرفته نامهای خود بر سمانند و اعمال بر طاعت سرانند
 خود را بر حق غلبت نشان و امرت کثان برخواهند که اقل او کتابی
 یفصلک الیعد علیک حبیباً و چون مومنان از صف صفا و یکی مانده
 بچهار از ایالات کو باشند تا ملک در روزی که روح و فرشتگان منصف
 ایستاده سخن گویند مگر کسی که از جانب خدا نازد و نوتش بهای مغفون باشد

که یوم یوم الروح و لایک صفایا یکنون لا من اذن له الخ و
 قال سوا با و چون بر کوع رود بخاطر گذارند روزی ماکه غلظت غلظت
 و بیل باشد نزد خدا و یطیل که عننت الحوجه الحی القیوم و چون سجده کند
 بیا و او رو و وزیر که مردمان از بول شدت آن سجده در آید تا مکان سجده
 بسجده خوانند که یوم یکنف عن ساق و بدعون الی الحوجه و چون بنشیند
 و سلام رسد تکریماید و وزیر که طوایف ناس از خابت خوف مرئس بزنند
 در آید که و ترقی کل امتیجانیة حاصل عاقل و بهوشیار را از حضور جلالت
 و کامل را و ضایع ان بنی عظیم حاصل می تواند شد که در غمره زهر که از غمره سر می آید
 و کسید طود رجاست که در بر خداوندان افهام و عقول مخفی و مجهول نماید که از
 فضل و ثواب نماز که بغیر خامه سخن پردازست بیان پذیرفته و از بار اخبار
 وارد و صدق نماید و آنکه در انشین این ادراک کل کل تکلف و فقی
 بران مرتب میکرد که ادب حدودان بر وجه تمام و ارکان و قواعد آن آرد
 انهام بخوبی که حضرت شایع امر نموده و طریق ای از این مشاغل بابت و مصالح
 اخبار مبین فرموده اند که از در شود که اگر زمین باشد مگر در قیام و نمودن
 ایستادگی که با یکبار نمیدارد از رکوع و سجودش بزم سماوی بعلی نیاید و ادعا

قرآنش غای از تریل و بنای قواعدهش هوار و بجزل موضع و قوش از
 رعایت خارج و ادای حروفش از خارج دور میان رکوع و سجده و شغل
 و دور میان دو سجده پیش طلبا به و از ای نظم حرف تسبیحش از هم پخته و
 چهره استغای قرآنش در هم آمیخته و کر که پیش مذکر سجده و سبزه و ذکر سجده و سن
 بیات رکعت و کر پس از نمازش خراب کرد و سیل شتاب بنیان ارکان
 سرگون ساخته و زلزله سجده و اولش بر تانی متواتر قدم زمای و خاک سجده کشش
 سرت کش طاقت بشافی شک نیست که نماز بین از ثوابهای مذکوره
 بهره بخورده و پشت و در درگاه الهی جز دست و در بران نخواهند گذاشت
 چنانچه در کتاب خرافیه از اضر تارک سرور می جناب استغاب جعفری علیه
 السلام منقولست که ان العبد اذا صلى الصلوة في وقتها وحفظ
 عليها استغفرت مائة الف مرة خففت عن حنظل الله واذا
 لم يصلها لم تقبل ولربما قطع عليها رحمت عليها سجدة او مظلمة تنزل
 صبغني صبيحتك الله محفل مني انيكه بدستیک بنده چون نماز و رو قش
 گزار و حفظ آن نکرده با داب و فروط بجا آورده و بجا آورده و نماز
 ردش و بکنزه کویر حفظ کردی مرا حفظ کنده از او چون نماز او قش

کند از دو طریق ادای آن بظروف معتد بسیار و بر گردان نماز بر کعبه
 و تاریک گوید منابع کردی مرا خدا انبیا را صنایع کند ترا و در کافی از شیخ
 سروری و امام ربانی جعفر علیه السلام مرویست که در اینک خلاصه معنی آن
 اینست که در قیام رسول خدا صلی الله علیه و آله در سجده نشسته بود و در وی داخل
 شد نماز استاده و بر کعبه و سجده و از اتمام کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 لَقَدْ كَفَرَ الْغُرَابُ لَبِنِ مَاتَ وَهَذَا وَهَكَذَا صَلَوَاتُ عَلَيْنِ غَيْرِ بَنِي حَاسِلِ
 معنی آنکه آنچنان شرف سعادت سجده آن بکار راه و رسم عبادت را اند
 غایت سرعت و تشابه بر آن بر چیدن عزای تشبیه نموده اند که سجده و انفراد
 چون دانه بر چیدن کلنج است بر ایند اگر غیر و این و نمازش ایمن باشد بر این
 مبرور البتة بغیر دین من و نیز در کافی از امام امام جعفر علیه السلام برقا
 نموده اند که لَا تَقَاوُنَ يَصْلُوْنَكَ فَإِنَّ ابْنِ ابْنِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالِ
 عِنْدَ مَوْتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَحْفَ بِصَلْوَتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مِنْ سَكَنِ الْأَ
 يَدُ عَلَى الْحَوْضِ لَا وَاللَّهِ حَاسِلُ مَعْنَى أَنَّهُ شَاوُنَ وَهَلْ الْكَارِ كُنْ نَهَانِ
 که بدستیکه بغیر خدا صلی الله علیه و آله در وقت وفات گفت که نیست از من
 کسی که سبک ببرد و سهل شمار و نماز خود را و نیست از من کسی که آشامد چیزی که

است کنند و در دو می کنند بر من یعنی نزد من نمی آید و کن روح من کن
 بجز اقامه و در فقه جن آورده که پس منی استحقاق بصلوات بر دهنی
 الخوض لا والله و لیس منی من شرب مسکر و در کتاب هدایت اثر
 از ابوالحسن اول یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با تفسیر است که اند
 لما حضرت ابی الوقات قال لی یا بنی اند لا ینال منافع منی تحقیق
 بالصلاة فخلص منی اینکه درم وقت وفات من گفت یا بنی بر سینه
 من سه نفع است ما و از او یعنی باید یک یک سهل گیر و نماز را بنی در
 رعایت ادب این اتمام نمایند و هم در کتاب بابرکات از حضرت سید
 کائنات علی اله علیه و اله منقول است که لا یدال الشیطان دغیر من المومن
 ما حافظ علی الصلوة الخمسة فاذا احتجهم علی علیه فادخلهم
 فی العظام فصل منی اکثر ان خالف و در اسانت از مومنین که
 محافظت نمایند از نمازهای پنجگانه پس ضایع و تمام کرد و اندر انوار شریفین
 هر دو در بر بنود و او را در کلمات بزرگ می افکنند و نیز در کتاب سراسر
 استباه از حضرت مقدس ابی عبد الله علیه السلام مرویت که او اقامه العباد
 فی الصلوة تحقیق صلوات قال الله تبارک و تعالی ملائکة ما

ترویج الاعبدی کانه بری ان قضاء حوائج بید غیری اما
 یعلم ان قضاء حوائج بید حاصل معنون اینکه چون بیده بخانه است
 و نماز خود را تحقیق دهد الله تبارک و تعالی بفرستگارش گوید که ای نظر میکنید
 بوی بیده من گویای پندار و که تخفیف بر او اشکن حاجتهای او بدست
 عزیز منت اما متبادر که بدستیکه فضا حاجتهای او بدست منت هم مدد میکند
 صدق انوار رسیدار برار صلی الله علیه و آله منقولست لکل شیء وجهه و
 وجهه دینکم الصلوة فلا یسین احدکم وجهه دینیه یعنی هر جزیر از او
 در روی دین شما فارست پس باید که زشت نشاز دینیه احدی از شما روی
 و زشت را که در جامع الاخبار از بهترین اخبار صلی الله علیه و آله روا شده که خطاب
 بحضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که یا علی ان احب الناس قری
 من یسرق من صلوة یعنی زشت ترین و بدترین مردان مردان که
 است که از نماز خود دزد و امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که در نماز چگونه است
 فرمود که الذی لا یتیم رکوعه و سجوده فلو سارق ته محقق عند
 الله فی دینیه حاصل اینکه کسی که تمام بجای نمی آورد رکوع و سجودش را او
 در نماز خود دست و در پیش خدا بخانی در پیش باطل و از او هیچ استبانه نیست

موقوفست که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در وقت
 عزوب افتاب نماز میکرده فرمود که تلك الصلوة المناقبة یعنی نماز
 چنین نماز منافقانهست و در کتاب سلفی کافی از حماد بن عیسی که از تفاسیر شیخ
 و مساعد خدمت امام را در آن نمود و موقوفست که روزی حضرت ابو عبد
 الله علیه السلام بمن گفت احسن ان تصلي يا حماد حامل مني انما بانماز او
 میگرداری و معرفت طریق آن داری گفت یا سیدی من کتاب عمر بن
 سمانی را که در ادب نماز است میبینم و نگاه میگردم چون نماز را میبینم و ادب
 اندام حضرت فرمود که لا علیک ثم فضل یعنی یکی نیست و زیانی ندارد و خبر
 نماز کن یعنی در حضور من تا من به بنیم ما و گفت پس بنواستم و پیش حضرت
 تلبیه کرد و بکبر افراخ گفت و رکوع و سجده که هر یک از اینها فرمودند با جمله لا تحسبن
 ان تصلي مني خوب میگردانند ... اتمتع بالرجل منکم ان باقی علیه
 ستون سنة او سبعون سنة فما یقسم صلوة واحدة
 بحدودها تا ممتد حاصل منی اینکه چو نیست بروی از شما که شصت سال
 یا هفتاد بر و اند که گنجایا بعد و و ادب آن بر وجه تمام اقامت تمام حاد
 از آن مقال در نفس و لغت و انفعال بهر سبب که گفتند ای تو که در میان ما میگردانی

پس حضرت ابی عبد الله علیه السلام رو قبله پشت خود را راست ساخت و فرمود
 خود را بر روی رانهای خود از پشت انگشتان دست خود را بهم حسابانید
 و دههای خود را بقاصده انگشت کشاد از هم جدا کنید و انگشتان با پهای خود
 نسبت قبله درست کرده از قبله محلیف خود پس ششوی تمام گفت ای اباکبر بعد از آن
 خوات سوره حمد تیر تیر و قل هو الله احد ایمن و بعد از آن زمانی بقدر نفس کشید
 یا شد بر میزد و او همچنان ایستاده بود و بعد از آن هر دو دست خود را برابر کرد
 و پشت گفت ای اباکبر و او همچنان ایستاده بود و بعد از آن رکوع کرد و در پشت
 دو دست خود را بر دوزانو که هشتاد و هفتی که انگشتان از هم کشاد بود و در دوزانو
 خود را بچاقب بعد از آن هموار ساخت پشت خود را چنانکه اگر قطره از آب
 روی من بران ریخته شود هیچ طرف بدان نمیکشت ازین هموار بود و کردن خود
 را کشید و چشهای خود را از دوزانو باند بعد از آن سلبه را نیز تیر تیر کشید که گفت
 سبحان ربی اعظم کجده بعد از آن رست استاده پس چون ممکن از قیام شد سبکی
 خوب را بست کردید و بعد از آن مبارک گشت یکای خود رسید گفت سمع الله من حمده
 بعد از آن بکمر گفت و او همچنان ایستاده و دو دست خود را برابر روی خود برد
 و بعد از آن سجده کرد و زمین ساخت و گفت خود را بر زمین در حافی که انگشتان

بهم سجده بود و بر روی زانو نهاد و روی خود بکشت بجان
 ربی الاعلی و مجده و سوار کند شست چیزی از جسد خود را بر چیزی
 از آن یعنی اعضایش از هم دور و کنده بود و پنج عضویش را بر خود میگذاشت
 نه است و سجده بر منت استخوان کرد و بینی هفت عضو خود را بر زمین گذاشت
 و دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ و دو پاشانی و بینی هفت از خود بر زمین
 گذاشت و بر آن سجده واقع شود و این هفت است که خدای عزوجل در کتاب خود گفته
 است و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احد یعنی هر ادا از مساجد درین ایام
 این هفت عضو است و ان پشایست و دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ
 پا و کف پشایست یعنی بر زمین است و حکمت که حکم آن امام همام علیه السلام
 با بکلام در بها نشاء باشد و نیست نماز کرده باشد و همین صورت نمازی حبه تعلیم
 بعمل می آورد و مانند دیگر حکمت که این سخن را بعد از فراغ از نماز فرموده باشد
 و نماز را چون از احکام سجده است در مقام ذکر نموده باشد و این کلام در فقه
 در حدیث نیست بر مقلد بر نماز گفت که بعد از آن حضرت مرا از سجده و بر دست
 چون در پشت گفت الله اکبر بعد از آن بر آن جیب خود نشست و قدم را بر
 بر تنگم قدم جیب خود گذاشت یعنی پشتی بر پشت بر کفشی جیب نهاد و گفت

استغفر الله ورجع الی الله ورجع الی الله بعد از آن که گفت و بپایان رسانید
 بود و او سجده دوم کرد و گفت مثل آنچه در سجده اولی گفته بود و دیگری از
 بدن خود در کبیری از آن که هشت نه در رکوع و نه در سجده و در هر دو حال
 صحیح بود یعنی بال کفنه کنایه از اینکه دست و بازوی خود را از بدن مبارک
 دور داشت و در آن دو را خود را از این پنج تا بند دست باشد بر زمین گذاشت
 پس رکعت نهمین و نیز که هشت و انگشتان دو دستش بهم پیچیده بود
 و او نشسته بود و در تشهد پس چون ایستاده فارغ شده سلام داد و گفت
 ای خدا و این نماز بخوار و در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه بعد از ذکر آنچه
 بانکه اختلافی این عبارت نیز ضمیمه کلام آنحضرت است که ولا تلفت ولا
 تلعب بیدک و اصابعک ولا تفرق عن یمینک و لا یسارک و
 بین یدیک حاصل معنی اینکه بعد از قیام از نماز فرمود ای خدا و این نماز
 بخوار و انصاف مکن یعنی روی بپایت برگردان و با کس نه و انگشتهای خود
 بازی مکن و عیب آنست که در راه و آب بن میندازند از دست نه از جیب
 و نه از پیش خود پس منصف اگر سخن نوح آمیزد سوره آن ناصح خبر خواه
 وادی خلق الله را که زنده است ستم هفتاد سال از عمر کسی که ششده باشد

و یکبار باد آب گذارد و باشد هر چند خطاب خداست می باید بخود بردارد و
و تعلیم آن معلوم هر باز بر لوح دل وصف جان نگاشته و همیشه پیش نظر گذارد
موازه بهجت اصلح و تمام نمازهای نافض بی سر انجام خود و کمار و وعفی نماید
که افعال و ادب نماز بر دو قسم ظاهر و باطنی و ظاهری آن بنزد و گوشت
و باطنی و کسب و امانا و باطنی خود معلوم است که باطل آن و احوال آن از روی
عبد نماز باطل و کذا رنده پس نمازی در جمله ناکارین صلوات و اخلاص هر
چنین در پی باکی و دست افتادی در بین کمتر از ناکارین صلوات متفاوت ترین
و عجب بسیار عجب از مردمان بودند که از او که خود را درین باب غریب
و بازی داده رکوع و سجود را که جناب است طلب نبوی از این بزرگواران
و در باب کذا رنده آن یسوی علی بنزدی و نمود و هیچ مبداء و سکون
محسوسی که در مابین هر دو هر یک لازم میباشد طایفه و ارام بخوانند و چون
از سایر افعال از فرات و از کار شبیه چند و باطنی را از شیطان خود و نفس
لاهی بکام پذیرفته بین بر مبداء رنده و بجهت آنکه نزدی آن بدر از دست
آیند و انگار را از سر و آگشتند و بگذشتن اقل و حسب آن نیز قدم تمام
نفس را رنده عجب آنکه صلوات مفروضه خود را که از آن ناچار و جهت برای خود

از این کمال احتیاطان در کارست بدینگونه با مال بی باکی در استخوان بسیار
 بعد از آن دوسه ساعت بروی سجاده که بساط خود و زوسی نفس و غاو
 بر دکلیم بجان اجماع دوز ریاست با کمال خضوع و خضوع بخواند بقیست
 و اورا می برد از زمانه دوران نسبت منظورشان جز اعتراض بودیه نیست
 حفظ بدن و صحت و کثرت مال و سروت و مع سرجن و شیا این و تقرب ملک
 و سلاطین و حصول مقاصد و مطالب و وصول عیالات و مناصب و امثال اینها
 که در فلان شیخ و فلان کتاب دیده یا از فلان شیخ و فلان پسر شنیده و از زبان
 همه او را و عیال و خانواده و همایون پسندیده و برگزیده اند اگر چه عاد و بعضی مطالب
 در نیوی که شرع باشد ضرر و ترغیب مان از اهل بیت عصمت علیهم السلام باشد
 و لیکن تحقیق و ادراک و محذور و انما ساختن و پوروی که خاص برای
 راضای خدا و ادراک سعادت عقیبتی باشد و بدعا که مقتل بر طلب رحمت و عزت
 مصیبت بود و اصل و قطعه نه بر دختن غیر خشتکی خشت و نیاید بستی در آن و پسر
 در دین و عزت دست و افتقادی در آن نشاء نمیتواند و خشت هیات پیمات
 فکر دنیا و پیمات محبت آن در زمین کجا و ذکر خدا و در شب نیم تقصیر
 بندگی او بر خود در زمین کجا بندگی حضرت او را دلی میباشد از جابل نیست

خاطر از بند سپید خدای و آتش سستی از دین همیشه زار و جانی از خود
 فرست بپوشد تراز و سوگواری از کند خیالات غاصد و زود به و جا
 از راه های دور و دور از اهل دور و اس کشید طبعی خداوند خود را یکی
 کوش و نفسی بار نکالیف او سر ابا کوش دی از اقبال و تنهای دنیا بدترفته
 و بستی از بهر بکاری زبان در زبان اهل غیبت فراموشی از بهر اهل طوار
 نادیده می مردم پوشیده و کوشی مو خط بافته و اعظم کر ابحان به پوشیده
 زیانی نیست خاموشی را شکر و بیانی از عرض حال خود زود در مخلوقی ظاهر غایبی
 از لباس خود و غای عاری و باطنی بر برد و در بنداری چهره از بهر دست است
 حقیقی کای سبب جبهه بر راههای سرکهای روزی همه همیشه فردا و بستی همه کار
 سازی عینی کوش از عالم خودی بر کنار و نوشته سفر کر است سببه و شادوار
 مزاج مخفی و سوری از ناز و نعم و نیل و پیده و مذاقی از لذت نعمت بندگی کلیت
 گردیده چه درست گفته اند چنانکه بهار را طعام هر جنبه لذت بیا شد مذاق
 چنده می آید بر این محبت و بیانی از نعمت بندگی خدا در اک لذت نمی نماید
 ای مکر ز جان بند و فکر بر نی نه شوق عبادتی نه از حق سخن شوق لذت
 بندگی چه مبدانی چیست کان هست غذای روح تو حله تنی نه و معلوم است

که او می تاشوق کاری نداشته باشد کردن آن بکردن او با رو مذاق جالب
 تا خوش و ناگوار می باشد و این بکلام و زبان کاری می تواند ساخت و بکند ازین
 این گمانی می توان پر خست و ان الله الذی یطهر القلب الخاشعین و اما
 افعال طاهری و سنی که معشوق مقبول غایب است کمال و افزونی و حسن حال
 و طاهر و مکنش آن با خوشی و ای نیک نزل و از این تر خطا و غل ابر
 کردن از اسناد و حبسیت و ترک اسناد تا باطل نمیکرد و اما با کلید نیز اسناد را
 از دست مکنش و از عالم عالم فضل و ثواب که در اسناد برجستل بر دشتن
 غایت بی باکی و بیداری و در کد ازین سبب کی نایب بی ذوقی و در کد
 و در غایت عزیز سبب نایبندید است معقل ادنی علوم قبول برای طرب
 سهل و نیای غایت بقا از نفس بر آب و فی اصل از موج سرایت سیمینا
 بیخ می کند و خود را تبسمای عظمی می کند و بیخ سوزنای بر خط می کشد و زنجیر
 روزگار بر سر زنجیر می خورد و چند چون کل بر زبان و مشوش است و چند
 سبب اسافلش و دانش از دشتن بچند هم چون خنجر و هم سبب بچند حال
 ترک ابر تانک یاد و به پریم بهای خصله حسنی الی غرایبش بر و از و از خود را برانش میزند
 و بنمای میباید که مردم چشمش معکوب است صفت تارنگه برود و ویدار اغنیای می

و بدست که حاصل این طلب راحت اینجه نیست و چه قدر خواهد بود
 و اگر قدری داشته باشند عقوق و عین خود را در و بجزرت خواهد گذشت و در اندیشه
 نواهای کلی آخر و بیه که ابد الله با و پائیده و باقی و در با و پس رفت مکرری
 تا جز از طبع استراتژی است اینجه کامل و راجل و با ب زمین عمر عزری حاصل
 چنین جزئی و دعوای محشر که از منکشتها و اصل با و پس گذشت است و بجا
 میباشد و توفیق الهی و العنایه و الاخر خیر و باقی و بجا
 خود در بنده خدای شکانه شود باطل که با حق اسائی حاصل باطل میگردد
 و فاقن بی باک و شوق جابل خود را بین جهای و در جستجوی دنیا سر زده و
 چاکست و کار اخوت یک پهلوی مردمانی در راه بندگی است و کار از بخت
 در جنگ نفس داده و در حس زکدای و افعال و ادب باطنی نماز که عبارت
 از صیوم و خشوع و نزال و در هر وقت و مقام و وقود و قیامی و نکر و نال
 اول اینکه چون عزیمت کند و با خود اندیشه نماید که شاید این نماز نماز افزین
 عبادت و پسین من باشد و اجل بی لمان مهلت نماز دیگر نه بدین نماز
 بخوی گذارم که در و کار الهی پسندیده باشد پس در هر فعلی از افعال این
 نماز تمام روز ذکر از هر یک کفایت کنائی بر آید و در هر حال از احوال خود

لرزد که مباد انقضات روی نماید و چون جوارح خود را و منوشویه باطن را نیز از
 حدشای حدیث نفس آلود طهارت دهد چون از آن واقامت کوبد از
 ششیدن مرغبات و داعی شهوات انگشت انگار کجوسن هوشمند چون
 بر خیزد از پیش بوسهای حاصل فرزندشند چون جاده که ترویس با تعلق
 را از عبادتخانه دل چربیند چون بپایستد اندک که پیش کسیتاده و چون
 کند اندیشه نماید که رود یکا با دشایی چگونه آرد و چون زبان مدعی مغر
 الحمد لله القوجده الیک افاز و بدل نیز محمد و آل پاک اورا صلوات الله علیهم
 و سید قبول نماز و تقرب بر کاه خداوندی نیاز سازد و چون خوابد که قدم
 اقدام بچشم نیست رحمت هرشت ناکه از دو و بر بالای برده دل صاف کنی
 نیت خداز شوب حجب در پا و سمعت پردازد و چون دست بگیریات
 بر دارد و دست دل از کفرهای دنیا بکشد و دست گرفته بر دارد و چون
 اکبر گوید هرگز کی را در جنب عظمت و کبریا و کو چک وی و جو دشمار و چون
 و بی لکزی فطر السموات و الارض خواند روی دل ازین و از آن بسوی
 خداوند جمت و مکان از بدکار زمین و آسمان گرداند و چون نغزات غایت
 الکتاب و سوره و طبع اصمان شود و شهد جیای بخش قوت لبان فرا می

از ابر کشت تا مل کلام جان رساند و چون قدر کرم و دو تا ساز و نه میل
 بندگی معبود بکنان کردن معبود برافزود و چون فکر کوچک کند در راه بعثت
 خداوند خود متذکر و بجز سپاس از متلبس سازد و چون سجد کند اصل خود را
 بخاطر رساند که خاکست و چون سر بر آورد و یاد کند که خدای خود را از خاک
 سر کشیده و زنی نموده و چون دیگر بار روی بخاک نیست مگر شود که بخاک
 رجوع کند و چون سر بر گیرد متذکر شود که باز سر از خاک نواهد بر آورد و چون
 دو کف بغضت بر آورد و نموده نیاز خود را بکف اظهار کند و دوست سخن
 هر صوفی و برادر جناب باری از شیوه کسبگیری و حاجت گذاری گوید و بگوید
 و از روی امید واری بباروی کریم و زاری و گنج او خود را از ان کلام
 جاساس به حصول و طلب خیرش از انحراف از فی منهای حصول رساند و چون
 نشیند از شکر و شکر گفتن نشاند و تین نه باشد کلام باب و از زلال سلوات
 بر محمد و آل او کشتن ایمانش تازه و برابر کرد و در این تجدید عهد و میثاق
 بندگی خداوند علی الملوق فرموده و خواهی دل را بر وحدانیت جناب الهی و سفارش
 حضرت رسالت بنای و صیغه اعتقاد مثبت کرده اند و از انی از خان و لایست
 امانت اعلیٰ است اظهار و کرامت ناقص و ابر و بهر حد ایشان در دو و چنانچه

نافعول و غیر متبر داند و چون وقت سلام آید حضرت قائم العینین و آئمه طاهرین
 و سایر بنیاد و احیاء و طایفه صلوات الله علیهم جمیعین را در زمین خود حاضر
 ساخته بپستور یک مغز است سلام نماید و بعد از آن چون از سلام خروج
 بجاری که در سر جنت میباشند بر زبان مانده قصد خروج نمود نماز را با
 تمام بسازد و در هیچ این افعال و اقوال و شش و دانش خوف و تقوی
 بر این چشم از بیم معاصی گریبان نباشد و در عقبه مرویت که بر جنت مانده است
 و در نزاع از فضل اعمال است در نماز و همدان کتاب شریف آورده که مضمون
 یونس از حضرت صلوات الله علیه السلام پرسید که کسی اگر در نماز و جوی خود را
 بگریه دارد و تا اینکه بگریه جوشد فرمودند فوالعین و الله یعنی روشنی چشم
 و الله یعنی بخدا قسم دیگر اینجاب فرمودند که اذ کان ذلک فاذا کفی عند
 یعنی هرگاه این گریه رود هر دو را محالست با دکن و در تفسیر طبرستان از سعد
 سابر بن فروشن که نوعی یا زقانش روایت نمود که گفت بحضرت ابی
 عبد الله سلام گفتم ایتساکی الرجل فی الصلوة یعنی ایا جا بزیست کسی
 در نماز خود را بگریه و او را در محضرت فرمودند که یخج و لو مثل من الیایا
 یعنی بگوست بگوست اگر چه بگوید که کسی از شما زخم برآید بپوشیده نیست که

بنده جعفر سر با تقیر انکریست بحال خود از عدم بحال خود دست و همیشه انفع
 دزاری نمودن از اندیشه و عظمت و سلطنت بیاری نمودن اگر کسی
 چنانکه باید بخیل انحرابت نماید و چشم دل بسته نماید و زخوره دنیا نشسته را لحظه از
 بر عالم بالا و سرادقات کبریا فرمایند باریستی خود را در آن درگاه بلند که هم مقدار
 و قطره وجود خویش را در اندیشه مشاهده نماید که درجه شمار است جبار بیانی
 خود را با بن حشرات با ملک الملکی چنان بیاورد و نافرمانیهای خویش را
 با این ناقول با جباری قهاری در پیش گذارد که به خود دست اند خود بخورد و
 در هر جزه است از غلط خود و اموش خود به شدت مله نماز عاشقان باشد
 همیستی و همیوشی تصور است از خود و کار از عالم فراموشی قیام
 استاکی از جان خود و افتادگی از انان فرما و از دست خود و تعقیب
 خاموشی مکانش ای که کنجای بنور و حضار را لباشش ای که طاعت را فرود
 از عیب خود پوشی ایمان و اگر نشاید به حق کمر بستن از وی ان بود
 جانان خانه بردوشی طریق سبکی صبر باشد که پنداری نه انکار نیست
 بسیار بجان کوشی و پند روی هر ایام و شنش نه انفعی که کنش را
 دیده تا زین سوخی پوشی مرات صور اعمال و مصداق معانی انفع

طاعت عباد است بر کز نه خدا یعنی حضرت اشرف نبوی ایمنه هر یک
 السلام و احسان ایشان بوده که با چشم دل را و رسم بندگی در از این
 بندگی از ایشان باید آموخت و چراغ دل زبیدی که نور هدایت ایشان باشد
 از وقت رحلت الداعی از عالم روایت که ده که رسول خدا که با ما نیست
 میگردیم چون وقت نماز میشود بر حالتی دست میبندد که گویا باران میبارد
 و ما او را می شناسیم و بنزد ائمه کرام است که جناب سیدنا ابوالحسن
 علیه السلام چون شروع در وضو می نمود جبهه ملکوتش از خوف الهی کر
 خون میکرد و همچنین شهور است که آنحضرت چون وضو میکرد و جهت وجهی الهی
 قهر السموات و الارض زبان مبارک میگذاشت رنگ چسبیده
 آمدن من میفر میگذاشت و منقول است که وقت نماز رنگ مبارکش زرد میشد
 و میفرمود که وقت گذاردن مانعی آمدند ام که از آنچه نخواهم گذارد و نه
 مروت که در معرکه قتال که دلای ابطال رجال از شغال نایز و جگر و
 در گذاردن غلبه تمام خون انسان مخالفین تفاوت تمام بر طرف در و از
 بود چون وقت نماز میشد فرشی در میان دو صف ایستاد حضرت
 با دای تازی پرده داشت و نیز اعدا می نمود و در حوالی مصلی انجمنی افتاد

دهی چنان مستحق بندگی بود که اصلا از آن پروا نمی نمود و از تنوع و
 تنوعی که داشت سرودی فرو نمی گذاشت و مشهور است که گاهی در
 سو که جمادی تیسری از کمان کجنها وی بر تن مبارک اسنف صدام
 و باطن نشسته بجان می نمود و بر آردن احتیاج بکافن انفس و تلف
 بود چون احوال حضرت را میدانستند که در بندگی بناب جهانی از غایت
 الهی جمعی متاثر میکرد و مژده می بود و تا وقتی که آنحضرت بپاکستان می نمود
 پس انصوار اسفاده بکار می کردند و آنحضرت از الهی بنیان خبر داد و بگوید و در
 اشارت القلوب متوکل که التکلیف علیان چون سجده شکر میکرد و از جنبه
 خواب بپوش می شد و هم در کتاب و علمای نیز مذکور است که بفرموده
 و باغی درم سراسر از و تقوی حضرت خیر انسا علما السلام بنزد نماز از رفت
 و خوف الهی از حالت طبعی بیرون رفته نفس متابع و تند میکرد و در هم
 در دهه الهی از آب رنگ کلن آداب و سنن حضرت امام حسن علیه السلام
 ذکر نموده که چون از وضو فارغ میشد رنگ رخسار مبارکش متغیر میگشت
 سبب از پرسیده و نموده که حق علی من ابرار ان یدخل علی العرش
 ان یغفر لونه حاصل معنی آنکه آدم است بر کسی که خواهد نزد و شاه لیکن

رواییکه در کتب معتبره که در دویم از آن امام تمام علیه السلام نقل کرده که چون
 نمازی ایستاد و اعتقاد بر او داشت میلزید و در تنزیب الاخبار و کافی نیز از
 چشمه سار زلال شرایع و احکام حضرت ابی عبد الله علیه السلام این مضمون
 منقولست که حضرت علی بن حسین علیهما السلام چون نمازی ایستاد در کفش میزد
 میکردید و چون سجده میکرد سر بر زمین نهد تا عرق از وی میخکوبد و در کتاب خصال
 حدیثی طول از جهان مناقب و مفاخر امام محمد باقر علیه السلام مرویست که
 بعضی از فضایل و اطوار و له و یز کواری خود را مذکور ساخته و بیرون نموده گفت
 مبادت آن که خسته اشترخ و خسته معزور آن حسن اعمال او بود به نخلت
 و انفعال که خسته است و از نخلت این مضامین است که آنحضرت چون نماز
 می ایستاد در کفش میزد و گویا میزد و ایستادش در نماز مثل ایستادن بنده
 ذلیل بود در پیش پادشاه جمیل انصافش از ترس خدای عزوجل میلزید
 نماز میکرد از چون نماز و داع کنند که اعتقادش این باشد که دیگر بجز
 سخاوت که از در روزی در نماز و از او شنیدی افتاد از او است
 تا که از نماز فارغ شدند یعنی از اصحاب از آن سوال کردند و فرمود و سجده
 که در پیش که بودم بدینیکه مقبول نمیشود از نماز بنده مگر آنچه بدل اقبال بدان

کرده باشد الحاصل بندگان در کار مغربان و در زندگان از رسوم
 بندگی آنگاه بن راه و روش طریق بندگی را عمل نموده اند و این ادا
 و اذام بجدت و ایستادگی و قیام میفرمودند و شرم با و بجز دان قدر سعادت
 بندگی بدانان را که در وقتی چنین که با بدجنان و احمقین دل و جان سازند
 و بندگان خالق انس و جان پندازند و نشان همواره در سیر باغ و بوستان
 و سرشان بگستره در سودای بازار و دکان بوشان در نقد و سیم و زر
 و گوشتشان بر فرو و کاه خرابان نشان مکیال خرم و تخم خاطر نشان
 سرکار کا و در غم انش و خربش نشان در خرم و سوختن است و بفرمان نشان
 و کسب طبع و خوشن و گشتن خرمین رفت و سلب و گشتن نشان و جنبش و غم
 نگاه نشان و ایم و یمن و بسیار دیدنیت و سرانگشان همیشه در پشت
 پهلوی خاریدن کای باز پس و بدست خود و در بازی اند و زمانی در عطف
 و امن و زه کربان سازی بنده و مسکین سرانیا و در خدمت خداوند
 خود چرا که از ایاز باشد که وزی بنس سلطان محمود استاد و عقل و شهنشاه
 همگی بگذارش دی و او و به او از قضا کردی در درون سوره او بود
 در وقت پیش بر پای وی زد و از او بی که داشت از جای خود را

حرکت نکرد و المی جهاز آتاپ آور و گویند هفت بر پیش گذرم خور و همچو
 دندان بر بکر مقرر تا از طاقش طاق گشته بیرون آمد و از انداخته و خور
 را بران مینور و میگفت از شوی تو در خدمت و نسبت خود بی ادبی که
 و مقصر کرد بدم هرگاه در خدمت غلوئی که از اسب پهلوی حاصل شده باشد
 اینقدر پس اسب دار از غایت حیات و بی پروائی و نهایت غمگی و
 بهیجای است که کسیکه در حضرت مالک الملکی حسین که دوست شما عالم
 از محیط عطای او معنی و هستی جمله کائنات در پیش لقای او و نسبت او ب
 انگاه ندانند و دوازده بند کی بیرون گذار و در غموشن برای رود و در
 بجای دو دست و پایش مردم و حرکت و بهیجای باشد و چشم و این
 هر لحظه از اشاره و ایامی بود گویند یکی از مرعبان ادب عیوب است هر
 بخش از خود نمیراند که مبادا عادت شود و حرکت و رنماز نیز مبادا کرد
 و در مالی شیخ صدوق رحمه الله علیه حکایت مذکور است که حاصل
 آن اینست که وقتی دلقرین از ساختن صدق فارغ شده از اخبار و این
 در اثنای راه با خود کسپا خود برینگی گذشت که نماز گذار و دوسری
 ایستاد تا از نماز فارغ کرد و در انگاه با خطاب نمود که گفت چو نیست که ازین

مکر و حفر من که در بی خالی و دواسان مکر دیدی هیچ گفت با شخصی در
 مشاجرات بودم که لشکرش از لشکر تو جنب است و در سلطنت و قوت از تو بجا
 و در جنب او اگر و بسوی تو متانقم حاجت خود را از جانب او در نمی یافتم
 و تو جنب گفت که رغبت میکنی که با من آیی و در بعضی از امور مرا یاری کنی
 گفت ای ضامن شوی برای من چهار فصل را یعنی که ذوالکشته
 باشد و صحتی که بیماری در آن نباشد و جوانی که پیری در آن نباشد و در آن
 مرک در آن نباشد و تو جنب گفت که امان مخلوق بر اینها قادر است گفت
 من با چشم که بر اینها قادر است و مالک اینها و دست یعنی انحصار تو نباشد
 هر در قبضه ملک او نباشد **مردان مرد و صاحبان باد و دوزخ**
 چنین نمود و در این را این رسم و آیین نمود انداختن انسانک کرم
 روی که تیغ ایشان را بد رفته انبظر بن و پیر وی ایشانرا بیشتر و این راه
 عین شمار و و هر را قدم بر قدم ایشان گذارد و چون گذارد و چون
 عبادتی مویید و با دراک چنین سعادتی شمع کردیدیم باید که تان نیاز
 و انخدمت را بوجوب و نفس جا بل تابع باطل نشازد بلکه مترا و است
 که متذکر گفتار سر با عز و انکساک با عبدناک حق عبادتگ نشسته با کمال است

و سرزنش بر فرق نفس پریش افشاند و در ارشاد المقلوب مذکور است که
 مروی از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله منی ای که مرید و الیقین
 یوتون ما اتق و قلوبهم و جعله را که در سور بومن است که سوال کرده
 حاصل سوال اینکه مراد از کسی که با این کلام عهد و ج کردید چیست است
 که زنا و دزدی میکند و شرابی باشد در حالتی که از خدا و نیز خود خجسته
 اخفرت فرمودند و لیکن نیست که نماز میکند و روزی میگذرد
 و عهد میدهد و با وجود این میسرند که سباده از و مقبول نشود و چگونه شد
 در که این از این مطالب بگویم که از ان و خالی نباشد که هر چند در حفظ
 عمل آن از بیب و خلل گشته باشد و با آنکه ممکن است که بعضی مخفی و بعضی
 در ان واقع و بر و پوشیده باشد و بدین سبب در باب دستور و سبب
 و عقاب بگرد و چنانکه از جناب ستمانات امام جعفر صادق علیه السلام است
 که اذا اکره فاستصغرها بین العلم والنهی دون کبر یا یه فان
 الله اذا اطلع علی قلب العبد فلهو یکبر فی قلبه عارض عن حقیقه
 انکیر قال اما کاذب اتخذ عنی عترتی و جلاونی لا حرمته حلاله
 ذکره ولا حنک عن قلبی و الماده بمنای حقیقی محصل متنی

آنکه چون الله و کبرگو یوزان را می باید که هر موجود بر آن میان آسمان
 و زمین است چه پیش بزرگی و کوچکی و جبر و انی چه بدستیکه خدا تعالی چون
 بر دل بنده در حال تنه میگوید نظر انداز و دور دل او بفری منافی تکبر
 حقیقت باشد گوید بدو روح کو با من خدا سکونت بگزید و جلال من که بشود
 از خدا دست و ذکر خود البته محو و مست بسیارم و در این از قرب خود گفتن از
 دل با من مناجات این مجرب و ممنوع است مگر دانم بچرا هر از او جدا شد
 که از منشی خاک زد و کان چه خدمت آید که آنحضرت را شاید و مصطفی
 بحساب اللزب و رب الارباب باید که بستاند مسائل علانی و بنیاد و بنی
 چه دستها و اینهم که در جنب طاعت انبیا و اولیا نماید پس آن بیک از بزر
 و خاکساری در آمده از آنحضرت و آن در کار سازیم و بدستگیری کند نگاه
 عجز از دلواری بنده ناشایستگی خود در بهشت صفای الهی اند از یم موقوف
 چه طاعت این بنده عاجز نهاد تو اینهم هر کای میکنم ای بیاد تو
 محضی نماید که آنچه مذکور شد که از حضور و عشق و حضور قلب و توجه بمن
 در نماز بنزد روح در بدن نمازی این قابی است بجان چنانکه و میکنم
 این جان نه سهل است و آسان بیک در کمال معویت و دشواریست تا چنین

بکار هر کسی و امای این سعادت نه شکار هر کسی است متعاقب این اوصاف
 و احوال و ابرهتن عروس غار بهر هفت این خصال موقوفست به محال
 طبع زشت بی ادب مجاهد نفس سرشت دنیا طلب این باطن
 بال تفرق خاطر جمع نمیشود و با فکرهای کونا کون دنیای کون که سنا در است
 منی آید تا سرای دل از آمد و رفت اندیشههای باطل خالی نمیشود و تا به
 در و دلت چشم از همه سد راه و خولی تنه باد و نمیکرد و چراغ حضور قلب
 نمیکرد و بعد از بیکر و مذبح دنیا را بد رخت و فکر و خیالای باور بوائی
 سرفرازی از انجمن افکار که بر جمع میشوند و از و حامی بنمایند و سبک دریا
 اندر رخت نشسته باخ و دگرزی و مگرزی کوشیده باشند جویند خروشن انشا
 انکار نمیتوانند برود رخت و هر چند انشا را دارند و بازمی آیند و هجوم بنمایند
 اندر رخت است پس هنگام برخواست و همچنین تا شو خسارت غم محبت
 دنیای پر محبت در دل است از فکر در و سر و اندیشههای باطل میتوان سست
 پس بنده که خواهد خود را از اسنا طایف ساخته با حضور قلب و خاطر جمع بنماید
 معبود خود پرواز و پاچه که لغوت ایمان با منشا کز آن با و مرکب نشسته اندیشه
 مال اندر رخت را از باور اندازد و بنمیشد نموده اند محبت دنیا را بکین بسیار

فضیلت که در خانه دل ریخته و فکر و اندیشه با یکدیگر بران می شود
 بلکه ازان مسکون میگرد و در مقامی ازان سرگین بر جاست از چون
 ان کسان در سرای باطن غوغاست پس بنده را چاره ای نیست که بجای و ب
 عقل و شعور و تامل در عوافت امور ساخت باطن ازان سرگین و
 غوغاست رفته پاک گرداند تا نه غوغای آن کسان رفته بکام دل
 قلب در آن خداوند خود را بنده میرساند و نیز تمثیل بنوان کرد و سرگرمی
 و نیاز آگسز را به یگان فکر و خیالها را بجزرات که بر دوشای ان محال
 اند بر گردان از دو عالم میخاند تا بخواج هست که کند آنها امین بنوا نشین
 و کسیکه خواهد در ازان راه و برای بندگی حضور قلب و خالص جمع هر سال
 باید که بدم کرم و اطمینان و مسامت قرآنی و نفس سرودای پیشانی
 بخواج بی منبای خلعت افزا در خانه دل و نشانه حضرت معبود
 بی نیاز و خداوند بنده نوازانش ایمان که از حرص و از کافه منوب
 سعادت فرین را باب آگاهی در دین منطقی ساخته و در سلوک طریق بندگی
 چراغ حضور قلب محکم بر دهن منابت بغایات خویش روشن گرداناد
 بحمد و اله العبد و فصل بیستم در مذمت ترک نماز و بیان عقوبت

آن بر خدا و یگانگی عقل و دکان پر شد نیست که اهل کثرت خداوند عالم
 عبادت و بندگی است حضورها نماز که با نوسید شبار و نری اقلنج
 بار بار که حضرت با رفته تجدید عهد بندگی می نمایند و طاعت و جلالی
 رانی تو شد احدی بالمشافه در آن حضرت بعضی سائیده از جبهه ساسی اندک
 عالم پناه سر خنجر بر سپهر اعتبار میساید و هرگاه این دسید مفقود و نظیر
 سید و گردید بند را بان هرگاه چه اساسی و از حضرت بجز روگام روی
 خنجر و خاک بر سر این که چهره شش بچسته از خنجر اندر ابروی گرا
 یکبر و دوی بر حال نبه بختی که همواره لوح جبهه شش سجده اندک
 نفس سعادت بند و پیوسته که از رفته بندگی خدا و مدخو و کسری نماید
 و سیاه از روی که بعضی زمین ساسی آن استنان زنگ عیان از این حال
 خود نرو آید بخرمخل قدی که در ریاض ریاض ریاضت بندگی حق طریق
 استاد کی بودی صد فکری که از ابر عطا یای کرم الهی سیر
 تو کبری بنجید پرموده غنچه ولی که صبح و شام از نسیم جانفزای دلگشایی
 یاد خدا نمنده و جامل ابروی که روز و شب بنسیم اسابر کل و لاله کسری
 او نقطه خفته بختی که شبانه بدوق موی کفایت سحر جزی و کلیر آن

دو کانه صبح میخیزد و آنچه دلخواهی سر از بالین بر میدارد و جهان
 سخنانیکه روزنامه از جو یار اوقات صلوات ایحیات لذت بندگی
 می نوشند چگونه از از بندگی مشمارند بفکر اینکه در شهرستان بندگی
 تحویل نداشت بندگی نموده اند و سفر بر خط مرکب خواهند کرد و سرکشانیکه
 مردن جان بطریق زمان بنای ملک الزمان بنا ده اند چه روزه و صفت
 نیکان سرزنش بر آورده و سجان الله چه می فرستد تا رک الصلوات بنشیند
 که غلام همسر علی مستی بر وزن احسان خداوند روزی رسان بر کرده
 و میفرستد پیش نبیند بی بابان حضرت او برورده و دخل خرج کشد
 از کسبه فضل و عطای اوست و کارگر قوی و کجایش بحول و قوت
 جتهای او فرستد پیش پیشگی یاری اوست و کردار کشتش
 بیامردی و بددکاری او صدف کوهر شنوایی از حساب کرم او انداخته
 دور قندیل بدباهش چراغ برینای دست قدرت او بر فروخته و دست
 بیماری دوا می در کوشش از منافذ خانه ضایع اوست و هنگام برینانی
 چشم امیدش بدوست رعایت او بخار عالی اگر بر چهره او پیشکش کنند
 جز بهسین رحمت او نشود و خار کزندی اگر بر دل نزنند من خلد غرورن

و لجوی او بر نیار و بجزا در هر حالی از احوال با حانت حضرت است و حقا
 وجه اعزازی از امور کلیه و جزیه از و گزیری نیست معمه از طریق
 یکدیش به سلوکی و ناخوشی از فرمان وی قمر و گردگشتی بناید و بغیر طریقت
 دیو سرکش در وجود حضرت معبود طریق ابلیس ملعون مردمی نباید و نباید
 که از تر این تنالی و خاکساری خود را بجا کذالت و خواری خواهد کشید
 این آب دستگیر که کار این بکار است بطریق منت ای کی رفتار خواهد کرد
 لوط ای از حق بندگی حق دست من و رخ تافته از در خدای مجنون
 ای آنکه ترا ترک نماز است این است ابلیس از یک سجده کشته ملعون حضرت خدا
 عالم در سوره شریف مریم در حق تارکان نماز و ایمان شهادت فرمود که
 اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوة فسوف یلقون عیابا حاصل
 بقول مفسرین آنکه ترک کرد نماز را و پیروی نمودند خواهشهای فانی و
 نفس را یعنی از محرمات چون شرب خمر و اعتیال این پسند و نباشد بر سید
 کمرای خود از عیاب و عظام مقولست که غنی و ادوی سبب در جهنم است نشان
 تذکره عذاب این محسن که بی نماز و متابعتان سهو نما با بخار بند
 در جامع الاخبار مذکور است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوة

حماد الدین من تمل الصلوة متعل افقد هد مدینه منی
 ترا و قاتلاید خل الودیل والویل واد فجهم کما قال
 الله تعالی فی سورة لیت قول المصلین الذین هم علیهم
 ساهون یعنی نماز ستون دین است پس کسی که ترک نماز کند
 پس تحقیق که دین خود را خراب کرد و کسی که ترک اوقات نماز
 وقت کرد ازین داخل و بل شود و و بل نماز است در جنم چنانکه خدا
 در سور اراست گفته پس و بل برای نماز کذا را نیست که ایشان از نماز
 خود فراموش کنند کما نذ میبوانند بود که عبارت کما قال فی السوره و
 الویل واد فی جنم غیر عبارت منصف جامع الاخبار باشد و بر تقدیر
 هر اوزانیات واد فی هدایت گفته اند منافقانی اند که در کذا درون
 خوابی یا از کذا درون بیم عقاب نمازند و ازین بی اعتباری ازین غافل
 میبوانند و وقت آن میگذرد و حدیث نبوی کذا بقا نذ کور شد که انقض
 شخص را دید که در وقت غروب با قناب نماز عمر میگذارد و فرمود و ترک
 صلوات المنافقین موی را بمعنی مست و بعضی گفته اند که هر اوستانی اند که
 نماز را در وقت میگذارد و در کرم و سجود از اتمام میکند و عیبت

که یونس بن عاصم این آیه را از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسید
که ای رسول الله السبطان یعنی مراد چیست که از سوسه شیطان در نماز
شمار کند آنحضرت فرمود که لا کل احد یسبب هذا و لکن یغفلها
و یمسح ان یصلی اول وقتها یعنی مراد این است چه این سوسه
باشد که مراد بر او رسیده و لیکن مراد آن نیست که از نماز غافل شود
و در اول وقت کند و در بنزد جامع الاخبار این صاحب اشرف بن محمد علی
صلی الله علیه و آله روایت کرده من تلک الصلوة متعل الا ب
جوانها و لا یخاف عقابها فلا یأبى بوجوه و یعدیا
او نصرانی و مجوسی یا منکر ترک کند نماز بر او نیست و در
گذاردن آن امید نواب و مکن از این هم غافل نباشد باشد پس
باید بداند که بودی و یا نصرانی یا مجوسی یعنی کافر است و نیز آن سبب
صلی الله علیه و آله حدیثی روایت کرده که محصل معنی آن اینست که چون
روز قیامت بیرون آید از جهنم جنسی از مغرب که سرش در آسمان میخ
باشد و دمش تا تحت النری و دمش از مشرق تا مغرب بود پس گوید
ای کجاست کسی که با خدا و رسول او مجار کرده و بعد از آن بر من فرود آید

گوید ای عترت کرامتجوای گوید بچ کس را ترک کنند نماز وضع کنند
 زکوة و خورند و ریا و شامند و شراب و قومی که در سجد خوان دنیا
 گوید و هم از سنو رقل نمزد که من اعان علی تارك الصلوة بالقره
 او کسوة کفان قتل سبعین نبیا اولهم آدم و آخرهم محمد
 صلی الله علیه و آله یعنی کسیکه باری تا نک الصوامت
 پادشاهی نبوت کردند باشد هفتاد و پنج نفر اول ایشان آدم و
 ایشان محمد صلی الله علیه و آله باشد و هم در کتاب از انوار انبیاء صلی
 الله علیه و آله منقولست که من تارك صلوته حق نفوته من غیره
 قتال جسطاعه یعنی کسیکه ترک کند نماز خود را و اکل و دمار و فوت
 شود بجزری پس تحقیق که عمل او یعنی حشاش باطل و از وجه اعتبار
 ساقط میگردد و بعد از آن فرمودند که بین العبد و بین الکفر ترک
 یعنی میان بنده و کفر ترک نماز است که چون ترک نماز کرد کافر میشود
 کتاب عقاب الاعمال همین معنون از همان برگزیده چون صلی الله علیه و آله
 باین عبارت مرویست که ما بین المسلم و بین ان یکفر لا ان
 تترك الصلوة المفرضة متعللا او تهاون فلا تضلها یعنی

یا ما یکنوعی و در هیچ راه قطع نظر از این ابیات خلاف اخبار از هر یک
 تار که العلوة را همین حسارت پس که ازین همه فضل و ثواب بیرون از حد
 و حساب که در نماز است که شمه از آن هر قوم شده و خود خواهد بود و قطع
 ازین منبر بگویند که می کند و از جرات خود لذت می برد بخت بی ابر
 که با خداوند و عالم بگرد کرده و در شنای حضرت او را با کل طبیعت برده
 خود بر آورده و مسخ و شام از خوان انعامش توفیق نیست بندگی بخند و در
 و شب از دیدن مرعش نظر انعامی و انیک شده در تیر باران حادثات
 حسیل مانی و پناهی و نه از شداید توایت دور نشی مخفی و گریه ای
 اگر دودل و کسسته باشد با که گوید و اگر حاجتی خواهد از در که جوید و اگر حقی
 بش آید احوالش نیست که اگر مشکل رو نماید حاصلش کسبت حاصل انیک تاک
 العلوة ملعون را احوال در دنیا و عقبی تبا و زبون و غایبش
 هر دو سر از باب و سرگونیست و من عرض عن حکم علیان در معینه
 ضحاک و خشر هم ایوم القیمة اعلمی و لفی چون خوش زباندل که شد
 تو باشد چون زنده بود و اگر نه در یاد تو باشد مجلس سوم در بیان فضل
 و ثواب نمازهای معنی که آن نیز از اشرف مصارف عکرامی و در دو جهان

سرایه مساوت و دوستی است حضرت قاضی الخواجه جلال زور سود
 مبارک که معایج در مقام مدح نماز که از دین فرموده که الفیض علی
 صلواتهم و ایمن بنی انسانی که ایشان بر نماز خود مداومت کنند
 و متابعت نمایند و بعد از چند آیت دیگر فرموده و للذین هم علی قلوبهم
 یحافظون اولیک فی جنات مکرمون بنی انسا بیکه ایشان بر نماز
 خود محافظت نمایند و از یاد او آب فروست یکبارند اگر چه بنی کسانی که با این
 صفات که در این آیه مذکورست هم وصفند در بهشت است یعنی و ضللت
 کرامی ننگانند و در آثار اید اطهار علیهم السلام دارد است که آیه اولی در ظاهر
 است آیه دوم در ذریعه و از بجز از خود جهان مغایر حضرت امام محمد باقر علیه
 السلام منقولست که ان العبد لیرفع له من صلوة نصفها و ثلثها و
 ربعها و خمسها فلا یرفع له الا ما اقل منها بقلب و اما المروء
 بالنواقل لستم طمعه اما انقصوا من الفریضة حاصل معنی اگر از نماز نیمه
 گاه باشد که نصف بر وجه قبول باشد و گاه باشد که یک یا چهار یک یا پنج یک
 آن مقبول باشد پس مقبول میشود برای سنده که آنچه بدل اقبال باشد و
 متوجه آنکه دیده از نماز و برای همین نیکان نامور یکبار در آن ناهلما شدند

که تمام شود برای ایشان باین نوافل پنج نماز فرض کرده اند از نماز واجب
و مراد از عدم قبول نیت است که محرم نیست و بان بری الذمه نمیشود
بکراهت است که نوافلی که برای آن وعده شده تمام یا بعضی بر آن نیت
نمیکرد و احتکاف الارای و اتمام تقصیل آن نیت و تکرار این حدیث
شریف حدیثی که از حدیث اعیان حضرت سجاد علیه السلام مانور و مجلی آن
مذکور شد و مضاف آن اینکه ابو حمزه سمرانی روایت نموده که حضرت را دیدم
که نماز میکرد پس بر او از دو کفش مبارکش افتاد از آزار است بگردن و نماز
نافع شد پس من او را از آن سوال نمودم پس پرسیدم سبب است گردن و او
چون بود فرمود و یحک ان الله یبینه یدی من کنت ان الصلوة لا
تقبل منه الصلوة الا ما اقبل فیها یعنی ایامبدانی که در پیش که بودم
مراد اینکه در خدمت خداوندی بودم که حرکت راست کردن عبادی و بپای
پدرستی که بنده مقبول نمیشود از و نمازی که انچه اقبال کرده باشد یعنی بدل
ستو چنان گردیده باشد کفتم جعلت قد انک هلکنا یعنی فدای تو و من
بنابرین مالک شدیم یعنی رستگار شویم بود و فرمود و لا کلام ان الله یتیم
ذلك بالنوافل یعنی چنانست بدستیکه خداوند تعالی تمام میکند از اینها را

نافه و در فقه از امام عام و اشرف کرام حضرت ابی محمد الله علیه السلام است
 که ایاکم و انکسل انکم جمیع منکم لعل انما الرجل لیصلی کبریا
 منطلقا بریدها وجه الله تعالی لیلیدخل الجنة ماصلا ایکه برین
 استند از کمالی برستی که خداوند شمار نیست خشنود و دیگر و بدانکه عبادی
 برستی که کسی که بر این دو رکعت نماز میکند در عقب منتهای خدا تعالی برین دخل
 میکند و در خدا تعالی بان دو رکعت نماز نیست و در ثواب الاعمال از اشرف
 ابن یمن و پسندیده و المؤمن حضرت امام حسن علیه السلام مرویت که ملو
 النواقل قربان کل مومن یعنی نمازهای نماز سبب قرب بر مومن است
 بجانب جانی و در کتاب شریف نقیه مذکور است که مردی نزدت مادی طلب
 در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد گفت دعا کن و طلب نماز خدا تعالی
 مرا داخل نیست کرد و انداخت و فرمودند یعنی بکثرت سجود و مراد ای که من
 و ما بیکم تو بنزای کن مراد برین دعا بسیار سجود و مراد از سجود
 بحسب طلب نماز است و لهذا شیخ صدوق رحمه الله انجذرت را در باب فضل
 ثواب ملو ذکر نموده و بعد از نماز سجود همانا برای اینست که سجود و غلظ
 امکان نماز و زلال در این بهترین است و مراد از کثرت ان ظاهر اهمیت است

نمازی سستی نیز واجبها افزوده شود چه اگر مراد همین نمازی است
 میبود مقام معنی این بود که بوی معنی با قاعده الصلوة و این ظاهر است
 و نیز میبود معنی حدیث غریب بوی معنی امر عیب و آنکه در الصلوة نیز متوجه
 فعل بناء استقل و من شاء استکثر یعنی نماز بیشتر کند حدیث شایع قرار داد
 یا بمنزله عبادات است که در شرح مقرر گشته پس هر که خواهد آنرا کم گذارد و
 هر که خواهد بسیار گذارد و بی در کم گذاردن آن بر و خجی و عفا فی آن خواهد بود
 و در بسیار گذاردن آن او را یک نوا بسیار خواهد نمود و در کم گذاردن آن
 در آن یکی و بسیاری رود و بالعکس در آن مختار باشد غیر نماز سستی نمیتواند بود
 و ممکنست که مراد از تعلیل نماز اکثرا بوجوبها نمودن باشد مثلاً و از کمترین مستحبات
 را نیز افزودن مجمل از کمترین اعتبار و آثار ترغیب بر نمازهای مستحب و اگر گشته
 قطع نظر از آنکه تا اقل ابواب قرب بروی بنده میکشاید و جز نقصان فزاینده
 بنیاد از بنده چه بگویند خوش بنده است که عطش شوق بندیش نعل کزاردن
 و بعضی تسکین یافتن اقامت تا اقل نیز همواره و جهت سازد و با دراک
 فضل و ثواب نماز که در آن خواهش افزاید چه این شود از غلبه شوق در بند
 محض برای فهم از امثال امر سبحانی و رانیدن خود از عذاب و مواخذ و کما

خوش آن بند که از نوافل تمام دین امر موافق گشته گویند و آثار سید
فرست باید و بند که آن کاملای نفس غافل بقوت شوق کامل از خود
گسسته مردانه در سلوک انظرین جایگذاشته اند و نماز با سستی بر دو کمر بست
اول اینکه حق برای آن مقرر است و گذراندن آن را مراقب آن و فیتن
بود و دوم آنکه مخصوص وقتی نیست و از آنکه سعادت گذراندن آن است و فیتن
نمود و ذکر فضل و ثواب این گفت و ادب نماز هر یک از این دو قسم دینی را برادر
و فعلت اگر چه درین کتاب ذکر گفت و ادب نماز و طیفه خامه سخن طراز
چه مقام آن کتب قصیده و کتب اعمال عباد است لیکن برای اینکه طریقی
انهار ابطال الهان صاحب شوق نزدیک سازد و در هر مقام بیکر محلی و مورد
نیز از آن هر دو از فضل اول در نوافل موفقه و متعلقات آنها و از
نوافل یوم است که بنابر اقوال مشهوره و اخبار موقوره رکعات آنها
در عدد دو برابر رکعات ذالض یوم است که سی چهار باشد و با سستی
ذالض یکجای بخانه و بیک رکعت باشد که مواظبت بر آن از علامات مؤمنان
شده و در اتمام در آن حادث اخبار دار گشته از بخیل و کتب معتبره
از افسر تارک سرودی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که علامت

بر من بخت نماند و بیک گیت نماز کند اردن و زیارت این من کردن و انکه در دست
 راست و دشن و جانب پشانی را بر خاک گذارن یعنی در سجده شکر و بسم الله
 الرحمن الرحیم را بلند گفتن یعنی در نمازها و حضرت مشایخ را و اقامت و اقل
 سجده است که فرمود است که اگر کسی سعادت دای از او نیاید باید که فضائی آن
 بشاید رخ بزکوار پنج طوسی طالب نراه در تنه نسیب اخبار از عبد الله بن
 حدیثی روایت نموده که حاصل این نیست که بخدمت امیر المومنین علیه السلام
 عرض کردم که مردی بر دوازده نمازهای نافله اقامه است که از بسیاری حساب
 نمند اند چگونه کند اینجاب فرمودند که باید اقامه کرد و یعنی فضائی است که از
 بسیاری از اینها بزرگتر است چه قدر گذارد پس فضائی است که خواهد بود و
 علم خود گفتیم قدرت برین ندارد و از جهت شغل و گرفتاریها که او هست
 فرمودند که اگر شغلت از جهت معیشت ضروری یا فضائی حاجت را در دست
 پس بر وجهی نیست و اگر برای دنیا است یعنی بجهت مال و پنداری که زیاد
 از قدر ضروری است پس بروست قضا و اگر نه عفو است خواهد نمود و با خدای
 عز و جل بر حال که سبک گرفته و سهل نموده و ضایع گردانیده است که رسول
 خدای را کفایت میکند قدرت بر قضا کردن ندارد و ایام بسیار دارد که قصد قضا

فرمود که تقدیر نماید قدرش یعنی درخور کثرت مال و وسعت احوال باشد
 بقدر امکان که اقل آن بدست که تخمینا چهار یک نبر بر ماندک زیاده
 باشد برای هر سکن بجای نمازی کفتم چه مقدار است یعنی چند رکعت است
 آنجا که لازم است در آن مدی برای هر سکنی فرمود برای هر دو رکعت
 از نماز یک شب که دارد میشود و هر دو رکعت که در روز کند و میشود و کفتم
 قدرت ندارد و فرمود مدی برای هر چهار رکعت کفتم قدرت ندارد و فرمود
 مدی برای نمازهای شب و مدی برای نمازهای روز اما نماز افضل است
 و نماز افضلست یعنی قضای اوقات این نوافل از صدقه دادن بهتر است
 صاحبان طبع لطیف از نوافل در حدیث شریف معلوم است که حضرت تبارک
 و تعالی فرمادند نوافل مبادی تا کعبه چه مقدار و بنده را در کعبه برش این قدر
 آنها مضرو و در کار است حضرت حکیم چون و شفا بخش عظمای درون کافه
 اهل بیان با افضل است خود از اقل سستی و کمالی بیودی و محبت و کمال
 قوت خویش برادران این سعادت بیش از بیش نوافلی و قوت است
 فرماید و از جمله می و چهار رکعت نوافل یومیه و دو رکعت نافله صبح است
 که از افضل نوافل یومیه شمرده اند از فاسد تا کعبه و در کعبه درون آن بجز

ساقط نیست چنانکه رئیس المحدثین طاب ثراه در فقه بان تصریح نموده و
 وجه از ادعای غل فضل بن شاذان که از حضرت امام بهام علی بن موسی
 علیه السلام شنیده توضیح فرموده است و شیخ طوسی رحمت الله نیز در تفسیر
 از جناب ابی شرف حمزی علیه السلام نقل کرده که لاتبع اربع محکات بعد
 المغرب فی السفر و لا فی الحضر و کان ابی علیه السلام لا بدع
 ثلث عشر رکعة باللیل فی سفر و لا حضر حاصل حتی آنکه و آنکه از
 چهار رکعت بعد از شام را در سفر و نه در حضر و بود و درم چنین که او نمیکند
 رسیزده رکعت را در شب و در سفر و نه در حضر و سیزده رکعت عبارتست از
 یازده رکعت نماز شب و شیخ و میرزا در رکعت نافله صبح و اول وقت
 آن بنا بر مشهور وقت فراغ از آن نماز و ترست و از آن بنا بر بعضی
 روایات و قول از علما وقت بهر رسیدن مغرب در جانب شرق و افضل آنست
 آن بنا بر صبح کازب صبح و اول وقت و در رکعت اول فاتحه و سوره قل
 یا ایها الکافرون خوانده میشود و دویم و فاتحه و قل هو الله احد و بعد از آن
 سنت است که پهلوی راست رو بقبله خوابد بر صحنی که مبت و در غیر خواب
 و دست راست را بر جانب راست رو نهاده گوید که استسکت بعون

انزال در حضرت او و دانستن کار خود را از خدا توکل نمودم بر خدا پس
 خدا پس است او را بدستیکه خدا رساننده کار خود است بر بخوی که خواهد
 و مقتضای اراده و مشیت او باشد حقیق که گردانید دست خدا برای
 هر چیزی اندازد که از آن در گذرد ای صبور من هر که صبح کرد و در است
 حاجت بوی مخلوق پس بدستیکه حاجت من را داد و من بسوی است
 دیگران امید حاجت روی از مخلوقات دارد و من از تو دارم که خالق
 و بعد از آن پنج آیه از آخر سوره ال عمران بخواند که عبارت است از که میانی
 فی خلق السموات والارض فانک لا یخلف الميعاد و مرویت که هر که
 صلوات فرستد بر محمد و آل محمد صد بار سبحان بخرد و رکعت عده یعنی بیان بخرد
 صبح و فزیه صبح نگاه دارد و خدا بیانی روی او را از گرمی آتش یعنی آتش
 جہنم و هر که گوید صد بار سبحان ربی العظیم و بحمد استغفر الله ربی و التوبه
 الیه بنا کند خدا نیای برای او خانه در بهشت و هر که خواند بیست یکبار
 قل هو الله احد بنا کند خدا نیای برای او خانه در بهشت و اگر چهل مرتبه بخواند
 اعز و خدا نیای او را محضی نماید که آدمی از کاری که در نیافت خواند
 میشود و در کتب اعمال مختلف و آنچه سمت ذکر یافت مطابق کتاب من بخند

العقیده است و گفته اند که بجای این ضمیمه یعنی به پهلوتو امید نجوی که
 مذکور شد سجده نیز کافی است و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
 که شنبی در سجده الحوام نماز سبب کذروه بعد از فراغ بعد از ضمیمه سجده بخوره
 و دیگر از نوافل بومیست رکعت نافه طهرست و از اصوله الاولین ^{محکمات}
 بعضی نماز بارگشت کنندگان بعد از وقت ادای آن بر مشهور است و از آن است
 تا وقتی که سایه شاخص که بعد از زوال حادث در فتنه زاید میگردد و
 بعد از ربع قاست آن شاخص شود و بعضی گفته اند که وقت ادای آن قیامت
 چند آنکه وقت فضیلت نماز ظهر تک شده باشد و الوقت فضیلت عبارتست
 از آنکه سایه زاید شاخص بعد از غنبدی شاخص شود و کیفیت آن بر وجه کامل
 که در رکعت نخست بیفت بگر معلوم باد و چه مقرر است چنانکه در نمازهای پیش
 سادرت نماید و بعد از استعاذه سوره فاتحه الکتاب و قل هو الله احد خوانده
 و در رکعت دوم فاتحه و قل یا ایها الکافرون استلاوت نماید و کس این جزو
 بعد از هر دو رکعت سلام و سه گبر مقرر و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
 بجا آورد و این دعا بخواند اللهم انی ضعیف حقوفی و ضعیف و
 خدای الخیر با صیتی و اجعل الایمان منتهی خدای و بابرکاتی

فيما تمت لي وبلغني بحمدك كل الذي امر جنتك واصلني
 وداوسر وصال المؤمنين وفضل عندك حصل معنى اینکه ای پسر
 من بهر سببیک من خشنم پس قوی گردان در رفقای خود موسی مراد بکبر
 روی پشانی مرا و کیش بچانه من خبر و بگردان ابدان را متغای منی
 یعنی از مقصد اصلی من کن و برکت ده مرا و آنچه قسمت کرده برای من
 برسان مرا بر محبت خود و بهر آنچه امید دارم از تو بگردان مرا دوست و بعد از آن
 برکت ششم از آن نظر گفته و بعد از آن دو رکعت دیگر در گذار و وضع طوسی
 رجهت اند و در مصباح بعد از هر دو رکعت دعای علقه نیز ذکر نمود و قلم
 سخن طراز جبهه و عهد انجازه یار و اوستا پنداخته بر عای مذکور گفتا نمود و
 پشت رکعت نافله عصر است و وقت ادای آن نه پسر مشهور بعد از فراغ از
 نماز عصر است تا وقتی که سایه ساختن سایه چهار ربع طبعی ساختن شود و
 بعضی وقت از باقی مبداء اند چند آنکه وقت فضیلت در این عصر تنگ نشده
 و الوقت فضیلت عبارت از آنست سایه ساختن دو برابر طبعی انشود
 و گفتن آن اینکه هر دو رکعت را بکبری و سلامی گذار و در هر رکعت
 ناخته و هر سور بکخواند و خواند بعد از دو رکعت مختص گوید اللهم اغفر لک الله

الا انت الحق القیوم العلی العظیم الحکیم العزیز الخالق الرزاق
 المحی الممیت المبدی المعید السميع لك الحمد ولك الخول
 ولك الكبر ولك الجود ولك الامر وحده لا شريك لك
 يا واحد يا احد يا صمد يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا
 احد ولم يتخذ صاحبه ولا صلی علی محمد وآل محمد واطع فی
 کذا وکذا حاصل مضمون اینکه ای معبود بدستیک نیست هیچ معبود و حق
 منیر تو که زنده با معبود خلقی قیام کنند و بلند مرتبه و بزرگوار ای بزرگوار
 صاحب کرمی افزیننده روزی دهند زنده کنند میراننده از جنسی
 محض هستی دهند و بیدار فادیکر بار وجود آورنده چنانچه معبود در قفس
 نگارنده ترست بپاس ترست قوت و توانائی ترست منت و ترست
 فرمان تنه امید اتم تر در هدای نیست منبری ترا ای یکانده و صفات ای
 یکانده و ذات ای بر آورنده مقصد نیکان در حاجت های کسی که زنده
 و زنده شده و نبوده احدی که تو مثل او گرفته زنی و فرزندی رحمت
 بر محمد و آل او و من حاجت خود حاجت مرا و کن و خواج خود را بخوا
 عرض در آورده و حاجت از از ان دگاه جهان بپای مست نماید و در

مسبل دعا و یک نیز در مقام مذکور است جز رعایت اختصار مذکور شد
 و بعد از آن دو رکعت دیگر که دارد و گوید که اللهم رب السموات السبع
 و رب الاربعین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش و رب
 جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و رب سبع السموات
 و القرآن العظیم و رب محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین
 علی محمد و آل محمد و اسئلك باسمک العظیم الاعظم الذی تقوم
 بالارض و الارض و برحق الوقت فتزق الاحیاء و تفرق بین
 المجتمع و تجتمع بین المتفرق و به احصیت عدل الرمال و عدد
 الرجال و وزن الجبال و کل البحار اسئلك یا من هو کذا
 ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تفعل فی کذا و کذا
 این دعا را دعای بنجاه میگویند از آن جهت که طلب تواجی از برکت آن
 با علاج مفرون سکود و مخفی معنی آن اینست کای معبود من خداوند
 هست مالمی و خداوند هست زمینی و آنچه در میان انسانیت و خداوند
 تحت عظم و بادشاهی خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و
 خداوند سور یا فاتحه و قرآن مجید و خداوند محمد صلی الله علیه و آله که آخرین

به غیر است رحمت کن بر محمد و آل محمد در خواست میکنم از تو بنام پروردگار
 تو که بر پاست باین آسمان و زمین مستقیم میکردی باین آسمان و زمین
 و باین تیره میکنی مردگان را و روزی بیدار میگردانند و بیدار میکنند
 جماعت و جمع میکنی میان پرستندگان و باین نام خود عدد و یکما و هر دو
 و وزن کوهها و پیمانه و ریاضت را در خواست میکنم ای از تو انکسی که جیبت
 بر محمد و آل محمد و برای فلان حاجت و فلان مطلب مرا صبی و در بخت از آن
 درگاه آنچه که دانی و از آنحضرت طلب حاجت و ای نماید و بعد از آن
 رکعت دیگر که از ده کوبید اللهم انی ادعوا بک بما دعاک به عبدک
 یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی
 الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فای
 استجبت و نجیت من العذاب فانهذک و هو عبدک و انا
 ادعواک و انا عبدک و سالک و هو عبدک و انا سالک و انا
 عبدک ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تستجیب لی کما تجیب
 له و ادعواک بما دعاک به عبدک اعیب اد مسه الصرغ و مال
 فی مسه الصرغ و انت ارحم الراحمین فاستجیب له و کشف ما به

من من وانبیاء اهل و سلام معهم رحمة منك فانه دعاء
 وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسلك وانا عبدك
 ان تصلي على محمد وآل محمد وان تفرجت عنه وان تسجبت
 لي كما استجبت له ودعوك بما دعاك عبدك يوسف اذا
 فرقت بينه وبين اهله اذ هو في السجن فانه دعاء وهو عبدك
 وانا ادعوك وانا عبدك وسالك وهو عبدك وانا سالك
 وانا عبدك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تفرج عني كما
 فرجت عنه وان تسجبت لي كما استجبت له وصل على محمد و
 آل محمد وفضل لي كذا وكذا حاصل معنی اینکه ای مهربان من است
 من بخوانم ترا یا آنچه خواند ترا بان بنده تود و التوفیق یعنی حضرت یونس
 علیه السلام چون رستنی از میان قوم خود و در حالتی که خنثی بود و ایشان
 پس همان برداشته تنگ تنگ ای گرفت و بهشت مبتلا خوانی گفت ادر
 یا بر قول مفسرین یا اینکه بعضی درنت که تنگ تنگ ای گردانید برورزقا
 در جوار و در روزی یا خوانی رسانید بنا که در میان ایشان از انحضرت
 منقوشست پس اگر در تار کس که تار یکی شکم های و تار یکی در باه تا یکی

باشد تا یکی شکم چند مای که همه یکدیگر را فرو برده بودند آنکه نیست
 معبودی نیز از این شیخ میگفت و از نفع این معبود میفرمودند که ترا بدستیکه
 من بودم از تنگنایان برفس خود که از میان قوم خود بیرون آمدم
 پس استجاب کرد انیدی برای او دعای او را و نجات دادی او را و انعم
 بدستیکه ذوالنون خواند ترا و نیده تو بود و منم بخوانم ترا و منم بخوانم
 و سوال کرد او از تو و او نیده تو بود و منم بخوانم ترا و منم بخوانم
 آنکه رحمت کن بر محمد و آل محمد و آنکه استجاب کرد انعم برای من دعای
 مرا آنکه استجاب کرد انیدی برای او و منم بخوانم ترا با آنچه خواند ترا نیده تو
 ایوب حزن رسید با در پنج دختی پس خواند ترا بدستیکه که رسید مرا پنج
 و تو رحمت کنسند ترین رحم کنسندگانی پس استجاب کرد بد برای او کشف
 معنی قابل کردی آنچه با و رسید از پنج و داری با و پیش را دانند
 ایش با ایشان رحمت از جانب تو یعنی فرزندانش را که مرده بودند
 زنده ساخت با و رسانیدی و فرزندان دیگر فرزندان ایشان بودی
 فرمودی چنانکه در کیمیه و بهناله اهل مسلم و معصم رحمت متاعل کرده اند
 پس بدستیکه او خواند ترا و نیده تو بود و منم بخوانم ترا و منم بخوانم

بالرحمة يا صاحب كل نجوى ومنتهى كل شكوى يا كبر الصبح يا
 المن يا مبتدئ يا ما النعم قبل استحقاقها يا رب يا سيد
 يا غاير عباد اسالك بك وبمحمد وعلى فاطمة الحسن والحسين
 وعلى بن الحسين ومحمد بن علي وفضل بن موسى الرضا
 ومحمد بن علي بن محمد والحسن بن علي والحجة القدام لله
 الهادي عليهم السلام ان تصلي على محمد وآل محمد اسالك يا
 ان لا يشوه خلقك بالناموس وان تفعل بما انت اهله حاصل مني
 انيكه اي ان يكبر ظاهر ساخت فل نيك بنده كان يا پوشيده نعلت
 ایشان را در تاویل این دو فقره برامید تمام نواز مهر سپهر روی حضرت
 اشرف جعفر علیه السلام اسمعون مرویست که حج مومن نیست مگر انیکه او
 مثال او شبیهی است در عرش پس چون انمومن مشغول شود بکرم و سجود
 مانند آنها مثال او نیز بنیان مسکنه پس بوقت درشتگان از او دیده
 ملواه میبستند و دستفرا میبندید برای او و چون مشغول شود از آن دیده
 گناهی خدا بتجانی برده بر مثال او میپوشاند که بر آن مطلع نشود و انیکه
 و حاصل معنی جمله عای انیکه ای انکس که گرفت کبر نکر و کینه یعنی در عفویت ^{ان}

تعجب نمود که شاید بنده از آن تو بیکه و نه در پرده کسی را ای بزرگ
 خود بیکه بنده که گمانان بزرگامی بخشی و ای بیکه تجا و بزرگ از معاصی^{بزرگان}
 خوب در میگذری ای واسع اعراض که سیات خلق در آن میگذرد ای پنا
 گنده و کشاننده و ستیای برمت ای صاحب سراج که راز با کسی کو یفتو
 بهر ای و بران کاهی و ای مستهای هر شکایتی یعنی هر که شکوه و دست
 باشد چون از دیگران بپوس کرد و تو کوید و خدا را که آن از تو جوید ای
 انگی که از روی کرم و بزرگوار می از عبان بزرگان و نماز از منظور
 شیداری و نادیده می انگاری ای بزرگ نخست ای آینه کننده و مباد
 ثابنده بدون تمامش از آنکه کسی سستی و شایسته آن کرد و ای خدا پند
 و ای آقای من ای شاهیت ارادت من سوال میکنم از تو بخت تو بخت
 محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و حضرت محمدی که بشوایان در انکایا
 علیهم السلام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سوال می نمایم از تو ای
 برحق اینکه کنی من آنچه شایسته آن نی یعنی با من معمول داری آنچه لایق
 است از مملکت و احسان نه آنچه لایق نیست از مواضع و غذایان
 و چون ایند عار از مواضع و در جانی خود را آنچه خواهم بعضی رساند

دیگر از جمله فوائدها بر چهار رکعت نافله شام است که از غایت تمام چون
 نافله صبح در سفر نیز بر می آن باید بود و تقریر در آن نباید نمود چنانکه در کافیه
 و تندیسی نیز از حضرت امام تمام حضرت ابی سب و الله علیه السلام است
 که اربع رکعات بعد المغرب لا تدعین فی حضره و لا سفره حاصل معنی اینکه
 چهار رکعت که بعد از شام است و آنکه از آنجا که در سفر و حضر و نیز
 در آن هر دو کتاب شریف از ابی الحارث منقول است که از آنحضرت
 که یعنی قبله خامس و عام امام رضا علیه السلام پرسیدم از آنجا که کسی که بعد از
 نماز شام است و سفر که تعجیل میفرماید بهتر دارد از آنجست ممکن نیست
 مرا که از آن بر زمین یا بسنجان گذارد و آنرا در محل و اول وقت
 ادای این نماز بعد از فراغ نماز شام است و اضران نیابسته شود
 زوال سرخیت از جانب مغرب و علامت طلی طالب تراوشتی درین
 مطلب دعوی اتفاق نمود و نسخ سید شمس رحمة الله علیه است
 وقت از آنجا که امدا و وقت ادای نماز شام محمل و وجبی و مبرور است
 و گفت این نماز بر وجه کامل نیست که بعد از فراغ از نسیه شام صحیح
 زیرا که علمای اسلام و تحقیقات بان قیام نماید و در مصباح تقدیم آنرا بر

و سجده شکر افضل شمرده و موجب است که پیش از آنکه حرف زدن شروع در آن نماز
 نماید چه در فقه معتزلی و در وقت نماز و در وقت صلوات علی السلام نافذ است که
 من صلی المغرب لم یغلب لم یحکم حتی یصلی رکعتین کتبات فی علیین ^{فی}
 صلی امرها کتبت له حجب من ورتها طومه معنی آنکه هر که نماز شام کند
 و بعد از آن قیامت بخانه و سخن نکند تا آنکه دو رکعت نماز گذارد و نوشته شود
 برای اندوختن در علیین که لوحین از زیر جگر بر در زبر و درش او بنه و حال
 یگان در آن مرقوم است یا عبارات از سوره الممتحنه است یا مکانی در بهشت همان
 بهشت که ارواح مومنان در آن میسکنند و بنا بر آنکه اسم مکانی باشد خدا
 و معانی نه محراب بود که نوشته میبود برای او کتابی که در علیین است چنانکه
 حکایتی که در کتاب الا بر ارفی علیین و ما ادراک
 ما علیون کتاب می قورین شده مقربون تقریر نموده اند
 یا آنکه فی علیین معلق باشند کتابی نوشته میبود این دو رکعت برای
 او در عالم بالا یا در آن مکان معین که در ششگان و مقربان بر آن بنا
 کردند بر تقدیر پس اگر چه رکعت نماز گذارد و نوشته شود برای او
 مقبول از ظاهر عبارات آنجندست پس مستفاد میگرد که سخن گفتن

باشند تا آنکه جبار رکعت کرده بشود چنانکه سبیدغانی رحمه الله فرمود
 منبسط و در شرح نطقه بدینگونه فرمود و مست و بنا بر این سخن کردن در
 باین این جبار رکعت نیز منبسط و تک آن کرده خواهد بود و مویده است
 ظاهر حدیثی که در کافی از ابی الوارث مراد است که طایفی ابی عبد الله
 علیه السلام این تکلم بین امرج رکعات الفی عبد الله العرب یعنی
 کرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آنکه سخن گفت در میان جبار
 رکعتی که بعد از نماز شاست این دو حدیث که است تکلم در میان این جبار
 رکعت نیز در نظر اسان بظاهر منبسط و معارضی نیز در نظر تبع و معنی آید
 نمیدانم بجز این منبسط در میان گفتای اعلام مشهور و بر سه اقسام ایشان
 مذکور نیست و بجز اینکه علامه علی طالب زاهد در منتهی کشید اول و در مسکن
 و در کوی ازین حدیث ثانی نیز بر که است تکلم میان فرقیه مغرب و منافقان
 استدلال فرمود و اندکس چون شروع میکنند رکعت اولی را یا
 تکبیر و او چه مقرر و افتتاح نموده و بعد از استعاذه فاتحه و قل هو الله احد
 و در رکعت ثانی بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون خوانده و کافری و متنبه
 برده از تمام تمام حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور و در فقیه نیز در تفسیر

بر دایت از آن حضرت مذکور است که لا یتع ان قرأ قبل هو الله
 احد و قل یا ایها الکافرون فی مسجع مولی بنی و اسکذا
 او وقت مکن قرات قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در وقت جاوید
 از آن هفت جا نام برده و از آن جمله دو رکعت قبل از صبح و دو رکعت بعد از
 شام را بخورده و در کافی تندیب مرد و بعد از حدیث مذکور فرموده آنرو
 فی رواية اخرى تنبیه فی هذا اکل یقل هو الله احد و فی کما
 الثانية قل یا ایها الکافرون الا فی الركعة قبل الفجر فانه یبدأ
 یقل یا ایها الکافرون ثم یقرأ الركعة الثانية یقل هو الله احد
 و در تندیب بجای بدها و بترتیب حاصل معنی آنکه در جمیع این هفت
 موضع در رکعت اول قل هو الله احد و در ثانیة قل یا ایها الکافرون خوانند
 بشو و مکرر و و نه سلسله صح که در آن ترتیب قرات دو سوره بر عکس آنکه
 در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیة قل هو الله احد خوانند و بشو و
 از ترتیب مذکور اول بفرج و دومی که در حدیث ثانی است چنان مستفاد میگردد
 که ترتیب قرات این دو سوره در دو رکعت نافله منسوب بر بنو عباس است
 ولیکن شیخ طوسی طالب شاه در مصباح و شیخ سیاه الدین محمد رحمه الله ^{منقول}

برعکس این فرموده ماند و میماند بود که این نیز از خبر دیگر که الحال بنظر میرسد
 مستقلاً باشد نه ماسخی از اشتباه و غلط و الله اعلم و درین دو کتاب من
 مصباح و مفتاح طریقی دیگر نیز مذکور است که در رکعت اولی بعد از فاتحه
 قل هو الله ماهر سه بار و در ثانیة اما از زن یکبار قرات نماید چون ازین
 دو رکعت فارغ گشته سلام دهد گوید اللهم انک تری ولا تری و انت
 بالسطر الاعلی ان الیک الرجوع المستقیم انک عالمات و الحی
 و انک لا تحق و الا ولی اللهم انا اعوذ بک من ان تقبل و تحک
 و انی تافی ما عنته تنسئ اللهم الی اسألك انی تقبلی علی محمد و
 آل محمد و اسألك الجنة بجمک و استعینک من
 النار بقصدک و اسألك من الخمر العین بقرک و اجعل و
 اوسع رفقی عندک کبر سنی و احسن علی عند اقرب
 و اطل فی طلعتک و ما تقرب منك و یحیط عندک و یرافک
 عمری و احسن فی جمع احوالی و امور معرفتی و لا تنکلی الی احد
 من خلقک و فضل علی قضاء حوائج الدنیا و الآخرة و ابد
 بولدی و ولدی و جمیع اخوانی المومنین و جمیع ما سألک

لیس فی بر حجتک یا ارحم الراحمین حاصل معنون اینکه ای مبدء
 من بدستیک می بینی همه را و کسی ترا نمی بیند و تو بر همه مشرف بر احوال
 عباد مطلق و بدستیک می بینی و بسوی تست بازگشت و انجام همه عبادت
 که از حضرت امام همام جعفر بن محمد صادق علیه السلام پرسیده اند از معنی
 و ان الی ربک المتقی و در سوره و انقسمت در مورد که اذا اتقی
 الکلام الی الله فامسکوا معنی چون سخن به حقیقت است ای و کنه آنست
 و باز استید و در آن گفتگو مینمایند و بدستیک نیست و است و معنی
 در بین مطابق و بدستیک ملک تست آخرت و دنیا حاصل معنی اینکه
 بهر کس از آن تو در تحت و حکم و فرمان تست و پس ای مبدء و بدستیک
 که کان پناه میگیرم نه از یکدیگر ذلیل و خوار شویم و از یکدیگر ارتکاب نماییم
 چه بر آنکه از آن حق مبنای ای مبدء و من بدستیک من درخواست میکنم از تو
 اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سوال میکنم از تو بهشت را بر رحمت تو و پناه
 میگیرم از آتش عذرت تو و وسیلت می نمایم از تو که عطا فرمائی بمن از حور
 نوسن جنم بهشت تو و بگردان فراخترین و بزرگترین و در وقت ببری من
 و بگو کن کردار مرا در وقت نزدیکی اجل من در از ساز و طاعت خود

در آنچه نزدیک میکنند و نزدیک بخت میکردند نزد تو و سبب قرب
 میشود پیش تو و هر چه را و بنیکو کن در همه احوال من و کارهای شناسائی و
 دانش مرا و او کند از مرا هیچ یک از خلق تو تفضل کن بر من و فرزندان من
 و جمیع برادران من در همه آنچه سوال کردم از برای خود ای حکیم کنند
 تر من جسم کنندگان و بعد از آن دو رکعت دیگر را گذارد و با بطریق
 که در رکعت اولی بعد از فاتحه اول سوره صمد را تا و هو عظیم بود بذات الصمد
 قرائت نماید و آن است بسم الله الرحمن الرحيم سبح لله ما فی السموات
 والارض وهو العزيز الحكيم له ملك السموات والارض وحی
 یمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول والاخر والظاهر والباطن
 وهو بکل شیء عليم هو الذي خلق السموات والارض فی ستة
 ایام ثم استوی علی العرش ینزل ما ینزل فی الارض وما یرج
 منها وما ینزل من السماء وما یرج فیها وهو معکم انما کفتم
 وانه بما تعملون بصیر له ملك السموات والارض الی الله
 ترجع الامور یوحى الیل فی النفاث و یوحى النفاث فی الیل
 وهو عظیم بذات الصمد و در رکعت ثانیة بعد از فاتحه آخر سوره صمد

و نه نماید که بدالت اخبار بنویسد صلی علیه و آله مستعمل بر اسم اعظم است از
 آنکه از انوار الاحباب صلی علیه و آله منقولست که من جبریل علیه
 السلام را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که طلیک یا آخر سورة الحشر فاکتشف
 فی قراته منی بر تو باد و با آخر سورة الحشر پس سیار قرات کن از باب دیگر
 سوال کردم همین جواب داد و نوبت رسیدیم پرسیدم همین جواب شنیدم و از
 انوار علیه و آله در جزئی است که اسم الله الاعظم فی ست بابت فی آخر الحشر یعنی
 اسم اعظم الهی در بخشش است که در سورة حشر و در فصل این بابت هم
 از ان اشرف بر ایا صلی علیه و آله مرویست که هر که سورة حشر را شب
 یار و بخواند و در آن روز سجد حق سجاده و تعالی پر و بشت و واجب گرداند
 و نیز از آنحضرت انجمنون ما نورست که هر که صباح سه بار بگوید احو و با
 من الشیطان الرجیم و سه ای از آخر حشر بخواند حق سجاده تعالی بختا و نیز
 در شسته بر و موکل گرداند تا او را نگاه دارند از جمیع افات مصلوات بر و
 نخستند تا شب اگر در آن روز سجد و شنبه مرد باشد و اگر از این طریق
 شبانه خواند نیز همین منزلت یابد و ان بابت کثیره الیه کات که درین خوانم
 میشود انیت و اننا صلی القرآن علی حبیب لایت خاشعاً مستجاب

من خشية الله وتلك الامثال فصرها الناس على غير تفكر
 هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن
 الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام
 المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون
 هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح
 له ما فی السموات والارض وهو العزيز الحكيم ودر سوره
 اخین دو رکعت مفتیار کویر خصوصاً در شبهای جمعه اللهم انی اسالک
 بوجهک الکریم واسمک العظیم وملكک القديم صلی علی محمد
 وآل محمد وان تغفر لی وذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم
 الا عظیم حاصل معنی اینکه ای میوود من بر سیتکه من سوال میکنم از تو بحق
 قدر و تو که عایتی اسم تو که بزرگوار هست و پادشاهی تو که بی استیلاست
 اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه امری برای من کنایه مرا که بزرگ
 چه بر سیتکه معنی امر زد کن بزرگ را که بزرگ شیخ بزرگوار شیخ طوسی رحمه
 الله در مصباح طریق دیگر نیز درین دو رکعت ذکر فرموده و آن اینست که
 در رکعت اول بعد از فاتحه چهار بار یا ایمن سوره بقره و الحمد لله وحده

لا اله الا هو نالایات لقوم یعقلون و در نماز بعد از فاتحه این ذکر
 و آخر سوره بقره پانزده بار سوره قل خوانده احوال قرات نماید و یکبار از جمله یوم
 و رکعت نهم است که در عدد پنجاه و یک رکعت فرض است و دست پشانی و زنی
 چون اصل وضع آن نشسته است یک رکعت شمرده میشود اگر چه ایستاده نیز میخواند
 بعد از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و امام جعفر صادق در حدیثی که شمار
 نماز را میبرد فرموده اند منقوست که در رکعتان بعد العشاء الاثنی عشر کان
 الی یصلیها و هو فاعل و انا اصلیها و انا قائم یعنی از بعد نماز
 یومیه دو رکعت بعد از غنیمت بر من از نشسته میگذارد و من ایستاده میکند
 و در افضلیت این دو طریق علماء را خلافت و حدیث سلیمان خالک که از علماء
 حضرت روایت نموده هر یک در بیک استاده افضلیت و ان آیه است و
 رکعتان بعد العشاء الاثنی عشر فیهما مایة ایه قایما و قد ا
 و بقیام افضل یعنی از نماز دو رکعت بعد از نماز غنیمت بخوانی در آن رکعت
 صد ایه استاده بهتر است و این دو رکعت چون بیک رکعت حساب میشود از
 دیر بره برای من تمام کرده اند و در بعضی طاقت و تصفیر آن یک رکعت از جمیع
 باشد که نسبت بیک رکعت در نماز شب بهتر است و وقت اوای انبیا مستند

بعد از آمدن وقت نماز صحن که تبارش سهو صفت باشد بنی تائب
 هر وقت نماز صحن را گذارد و نیز را بعد از آن نیت ادا میخواند گذارد
 و گفت این بر وجه کامل اینکه افتاح بهفت بگیرد و عید مغفله نماید و در رکعت
 صدای قهقهه کند چنانچه مذکور شد و طریق دیگر اینکه در رکعت اولی بعد از قضا
 سوره تبارک الذی تا سوره با و او قهقهه و در ثانی بعد از قضا سوره قل بواله
 بعد از آن بعد از سلام خطاب خود را بربان سوال در رکعه که میستماع است
 بعضی میسازند و یک از جمله اولی میگویند که یازده رکعت نافله است
 که زنده و لا زاده و منقلب سر میانه است و مرده و لا زاده و طاعت است
 و بیجا است و کشتای بیغت اشجار کشتش با نماز برکات بار و رول افرو چرا
 در تاریکی شبها بر منبری الهی را بر آب و منوش بر و از خواب غفلت دیده
 و کشتا و از این خوابش در فراغ خاک خواب رحمت فرما افت و غیرش در این
 چشم خواب که موهول نیست و خوش است در بارگاه کبریا چه بسندیده و مقبول
 زده خوش بکاش زلف در از فیض شب را شانه است و قطره مشک رویش از دیا
 رحمت بکران که بر اینک از زبان استخار من در دست طلب مقاصد
 مغفرت کشتا و کف دعا بش بدیده و اسید حراتی صورت دعا تا نهار نال پرورش

از آتش سوزد و دل نبازد نیست خرم عصیان سوز و هرا سوز و دل از کارخانه
نهایی شمع کافوری شبستان خدا فروز و بخت رکعت نخستینش معشایان
نبد که راهت بهشت دنیا است و نخلهای بر بر کبار دعای عرش سایش
هر یک در آن قائم مقام سجده توبه و در رکعت شغفش بر عارض و بران محال
و ابر و پوسته مغز و در من و دلش فیض که نهالی از کلین طلعت بر بسته
و خامه خوش تویر و دلش کام در ادای حق و مقام بر وجه تمام محتاج بکند
چند مطلب است مطلب اول در فضیلت این نماز و بیداری شب در فصل اول
این نماز همین بس که جناب الهی جیت تو و حضرت رسالت بنای صلی علیه و آله
بان امر نموده و بگذارش آن و بر اتمام محمود و وعده فرموده است که
و من اللیل فمعه نوافله لك عسی ان یجعلک ربك مقاماً عظیماً
و این تسبیح شریف در سوره مبارک بنی اسرائیل است و خلاصه معنی اینکه بعضی
پس بدایه شولیزونی بنی بنماز شب در عالمیک زاید بر صلوات مغز و مست
برای تو تا بداد و ترخه یحیی تو در مقامی ستود که مقام شفاعت باشد
و آن عالمقدار در آن پر حیله خدای شرف بود چنانکه همه او را بیند یا عباد
از عرش باشد که خداوند و لغزش و بر از غایت قدر و شرف آن انجمن است

یا کسی که در پیش عرس که از ندو حضرت بران نشیند یا هر او سید است
 کرد و موضع در سبب علی اختلاف اقوال و در فقه گفته که نماز شبانه
 امر بر حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرض گردید و بر غیر او سنت و
 نافله است و بعضی گفته اند که اولاً با حضرت فرض بود و ثانیاً سنت گردید و ثانیاً
 اقتضای کبر و بزرگی و شهادت اقامت انجام نبوی است و کسی که منتهی به
 بزرگی را بقدم تمام بدینگونه می پندرد که بر یکبار و بعضی گفته اند بر دو شب
 یا ماهی می استاید و بر آنیکه پنج و شصت افزون بر فیض و ثواب مغفرت
 تا آنکه آن شرف نام را از پنجاه بار مبارک نام کرد پس که بر طه ما انزلنا
 حلیم القرآن لتشتقی در شان آن سرور اصل تقی نزول و فایده حاصل می
 بقولی آنیکه ای محمد و نور ستادیم ما بر تو نماز را برای آنیکه تو که در هیچ
 و از وقت شام و گشت قیام بدین حاجت مشقت کشی و هم خالق اجسام
 و صور جل شانه در سوره پشیریه زهر عابدان نماز شب که از بار یا تمکات
 شبهای تار رسوده و در شان این گروه عالیشان فرموده است که من
 فانت انا اللیل ساجد او قائما یخمد بالآخر و بر حق و بر حق
 محقق مضمون بنا بر قول مفسرین آنیکه ایان انسان کفوره که او صاف و قیل

است مذکور شد بهتر است با کسی که فوت خوانده است در ساعتی شب
 در حالتی که سجده کند و اینست که در حالت نماز که گاهی سجده میکنند
 و گاهی قیام می نمایند مترسد از عذاب آخرت و امید مبادرت رحمت خداوند
 خود را مردیست که مراد متجدد است که در نماز شب فوت بخواند و شیخ
 صدوق رحمه الله تعالی در فقیه گفت که این است در شان جناب سید
 امیر المومنین علیه السلام نزول نمود و حضرت حق عز و علا و انوار کی معلی را در
 این مقام بقیام نماز شب برده فرمود و است و اتهام انفرادی و بیداری
 در اقامت نوافل شب هر اسم طاعت که از این بگوید بود که در شبی
 که از ائمه الهی که گویند از آنجهت که مبارزان شیر صولت که در ان شب است
 و است از هر سو بروی میزد و شنیدند و میخواستند و نترسای بچنگ و در آن
 اعضای هم را می کردند و میخواستند و ان شب صغیرین اوقات جنگ صغیر
 بود که از هر صحنه کشته می شدند و در آنرا دست و پا چون برگ بیدار می شدند
 و از تنه ی سیلاب خون ویران کارزار را قدم نبات و قرار لغزیدی گویا
 کرد و ان شب کسی دشمنی را که از طرفین قتل رسیده بودند و از آنجهت باقی
 و سی نفر از ان قوم ابرو و تنها انتم بنیر اسد الله الغالب و از آنم تر کردیدند

بحسب در شنبی چنین شد از آن سال درین فوت گشت و در جهان مگر که پیش
 بر و از هر که از یک شب بی او که فضل و ثواب اینها بر او کند شست و پخت
 جناب سمانی تالی غانه در سوره عبارت که فتح در مقام مد جمعی از مومنان فتح
 بعضی با نوا و صاف سیده ایشان فرمود که سعاد هم و جود هم من است
 السجود یعنی علامتها ایشان در رویای ایشان است از آن سجود و گشت
 در کتاب ششم اربعه فیه مذکور است که عبد الله بن سنان از یزید بن ابی سفيان
 حضرت امام جعفر علیه السلام پرسید فرمود که بواسطه فی العلوت مراد اینکه
 است در هیچ نماز شب که راست که از بخوانی دیداری ایشان در رویا
 ایشان ظاهر است آن مملکت که عبارت از در روی و شکلی رنگ باشد چنان
 در وصف مومنان کامل گفته اند که بحسبهم الجاهل من ضی و ما بعد من
 غیره و شکلی رنگ ایشان چنان باشد که چون نادان از حقیقت حال خبر
 ایشان را بپند گمان کند که بنابر و جان آنکه چنانچه باشد و از آنجهانی مراد
 باشد و خوش از روی خبر که با دست سرخ روی اینجانی شود و بعد از آنکه رنگ
 که بی شکستای این درست کرد و در دست سرخ روی از علم او چهره گاهی کرد
 بندگی کردن خدا را با و شای کرد است به عبارت از نور و پدید باشد که انقوش



سعادت را از عین چهره ای شب و برکت عبادت از چهره تابان می باشد چنانکه
 در فیه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من کثیر
 سلوتم باللیل حسن وجهه بالفجر ما مل ایکنه کسی نماز میا که از او
 نیکو میشود وی او در روز و در عین اخبار از رضا آورده که از حضرت سید
 اساجدین علی بن الحسن علیه السلام پرسید که چه چه دارد و اینکه کسی شب
 عبادت بر میخیزد خوشتر است در صومند لاله غلوا بالله و کسا
 حمد الله من نوره یعنی برای اینکه شمع از غلوت کزیده نماند و تعالی
 و پوشانیده است ایشان را از امد تعالی کسوفی از نور خود در لاله پای کبر و تیر
 سر از مغار را و و زره کرده و آفتاب از مسجد در گاه او که نیز خدا و نیز چنان
 و بیداری بخشید و بایرون در سوره با برکات زیارت مومنانی را که اکثر
 شب بیدار و سرگامان شغول است تقار می باشد و از من نموده و در ایشان
 رسوده است که کافوا علی الامن اللیل ما یجمعون و بالاسحار هم
 یستغفرون غلامه معمون بلکه ان مفتیان که قبل ازین ای شریف که
 ذکر شده و یا من جان و کما رجبهای انتقام ایشان باشند بود که اند
 زمانی از شب بجا بیدند یعنی اکثر شب بیدار و در بندگی حضرت پروردگار

بودند و در سحر طلب از شیعی می نمودند گفته اند بعضی باین بیداری و عبادت
 باین موجب و معز و دیگر دیدند و همچنان از شرم و تقیر و بیم گناه خود را به پناه
 استغفار میکشیدند و میست که این در شان جاعلی هست که سحر در ^{مغنی} و تر
 بار استغفار نمایند و بعضی از مشاهیر مخالفین ازین عباس روایت کرده که
 این روایت در شان اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزول
 یافته و بعد از آن گفته و کان علی علیه السلام یصلی ثلثی اللیل الاخری و کان
 الثالث الاولی فاذا کان السحر جلس للاستغفار و الدعاء و کان
 و مرده کل لیل سبعة عشر مکره یحتم بها القرآن مینی طریقه جناب
 مستغاب امیر المؤمنین علیه السلام این بود که ثلث اول شب میخواند و در
 دو ثلث دیگر تجمیع نماز مشغول میکرد و در سحر بیدار میشد و استغفار میکرد
 و هر شب هفتاد رکعت نماز میکرد و در آن ختم قرآن میخواند و شصت و شش بار
 و شب بیداری آخر بقی آتش خوف و پریشانی است که هزار بار میخواند
 که یکی از اصحاب منع جناب بود و حضور معاویه ذکر نمود و باین تعزیه که روز
 روز مجلس افغون مطر و اتفاق و در و افتاد معاویه چون ختمش او را
 شباه و لایت پناه و ادشدا و را با مذکاه عرض استغفار میدادست حکایت

یاد کرده گفت مصطفی علیا صلی و صف کن برای من علی را و صفات جمال
 او را چه کسی شرح نماید از آن تکلیف ابا و از آن و از آن نصیب استخوان
 نموده قبول کرد و در آن باب در معاف مذمت هزار بار چار بیخ زبان
 بیان از نیایم نموشی آخته بفسان حسن و ملائمت در دین نیز زبان نیست
 و از صفات و مناقب حضرت علی ابن ابی طالب و حالات و مقامات انوار
 ایشان عالی مرتبت فعلی چند برداشت و از آنجمله این است که گفت
 اشهد بالله لقد رايت في بعض معانيه و قد امرني الليل
 سدا وله وغارت نجومه وهو قائم في محرابه قابض على حبه
 يشمل عمل السليم وبكى للخرين وكفى الان اسعد وهو
 يقول ربنا ربنا فيخرج اليه ثم يقول الدنيا يا دنيا دنيا الى معرفت
 امر الى شوق هيهات هيهات غيري غيري لا حاجة لي فيك
 قد طلقك فلنا لا رجعة لي فيها فمرك قصر وخطر اسير و
 املاي حفيها قلبه الراد وبعد السفر وحنه الطريق وعظم
 المود طومر معنون انبقرات حیات افزای زنگ غفلت زوالیک
 حذر از کجای می طلیم که در این چنین که دریم انصرت ما و بعضی از امور منع که

در آن بهادرت قیام میفرمود و حقیق که شب بیداری خود را افکند و در آن
 درسیای فروخته مبنی در دل داشت که ظلمت عالم را فرو گرفته بود و
 آن والا جناب در محراب خود ایستاده بر محاسن مبارک خود چسبیده و
 کسی که ما پیش گرفته بماند بنامی و منظر اب می نمود و باد ملزمین و خاطر
 غمناک اشک از دیدگان پاک می بارید و گو یا الحال میشنودم که میفرمود
 بهینام برنا یعنی جناب الهی را بخواند و تضرع و زاری میکرد و بعد از آن خطاب
 بچند نام و میفرمود ای ای دنیا ای که منقض من شده که مرا از راه دور
 یا مشتاق من گشته که مرا ایام اوری و درست دوست دیگر با فریت
 و مرا حاجتی در تو نیست به حقیق که سب طلاق ترا دادم که دیگر محال رجوع
 باز گشتن در آن نیست پس مدت نجات تو کوتاه و قدر تو اندک و آرزو تو
 حقیر است آه از کی گوشه دوری من و دشت راه غلیم بودن منزل
 یعنی حسابگاه موعود به نیست بان دست از کار اطوار بخش پرواز و از سماع
 این کلام غمناک از گریه شد چنانکه اشک از چشمش فرو ریخت و از پاستینها
 کرده و فشار مجلس یکی کر سینه و بعد از آن معاوی گفت کان و اسد الجهن
 کذا لک کفیف مگر با ضرار یعنی بخدا قسم که اگر احسن جین بود که وصف کردی پس

پس چگونه است مردی که بای تو از وینی از جدای او چه حال داری و بگو
 چگونه میکند دای هزار بحال کسی که فرزندش را از دست داده باشد که شکش
 نمی آید و حواش ساکن نیست و دای هزار که بان بر خوسته بیرون رفت
 و بجهلی نیز از گفت سوز و زاری آنم سپهر بزرگوار و درون لبها که ذکر
 آن خسته گمان فراش فطرت را از شیشه ناله لبها که ای بجهلی
 و از کا بوس که از خوابی و کا بی میراند و ذکر و محفل آسانی را بساط قرب
 خوانده بر سبزه سعادت سجاده بندگی می نشاند است که در ایالی نفع صد
 رحمت الله علیه ذکر است که عروه بن زبیر گفت در مسجد رسول الله صلی
 علیه و آله نشستیم و یوم و ذکر احوال هر دو بیست عنوان می نمودیم و چون
 گفت ایبا اختیار کردیم و راه نمایم شمار یکسی که در مال از مردمان کمزور و در
 از هر پیشتر و در اجتناب و کوشش هم عبادت از هر سختی بود و گفتند که
 گفت علی بن ابی طالب علیه الصلو و السلام ان قوم جوار اهل جودان و
 خلاف جاری از حبلیه انصاف بودند و از وی تافته از خان ابن سخن
 نمودند و مروی از انصار گفت که ای قوم من آنچه دیده ام میگویم و هر که
 از شما با بر که آنچه دیده است بگوید مشاهده کردم علی بن ابی طالب علیه الصلو و السلام

که منسوب به بی بی چهارست که از موالی و کسان خود بخواره گرفته و بشاخ و
 برگ و ختان جز ما خود را نهفت پس او را یافتیم بکنیم بمنزل خود رفته خواهد
 بود و اناگاه او از غریبی شنیدم که میگفت الهی کم چمن مویقه حلت
 عقی فقا یلقها بنف و کمر من جبروت کرمت عن کشفها بکرمک الهی
 ان طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصف ذنبی فاما انا و اول
 غیب غفرانک و لا انا براج غیب رضوانک محصل معنوی انجلیات
 جان سوز خشت اندوز اشک الهی بی کناه که تحمل کردی یا که حلم و زبردتی
 و در کد را بیدی از من پس در برابران نعمت و ادوی و بسا کناه که
 کرم نمودی و پرده از روی ان کشادی الهی و دور دور از شد و نا
 زمانی تو عمر من و غلبم کرد بد و در کوششجات اعمال کناه من پس بشیم
 آرزو مند غرام زارش ترا و نیستیم امید دارم بفرخشودی ترا پس مشغول
 آن دارم و بر اثران رفتم علی ابن ابی طالب علیه السلام بود خود
 از روی سسغتم و حرکتی خود را خشنوایم پس در اغل شب تا کنی چند تا کند
 و بعد از ان بدعا و کریم بدخست از جلد انچه در مناجات گفت این بود که
 اکل فی عفو و فقهون علی خطیبی ثم ذکر العظم من اسفل الی قعظم

علی بلیقی حاصل معنی لکده ای میبود من فکر میکنم در عنوان تو بیسبیل میبود
 بر من کنایه من بعد از آن یاد می نمایم که فکر عظیم ترا پس عظیم میکرد
 و بر من بلای من بعد از آن گفت که او انافرات فی الصفح سیه
 انما ناسیها و انت عصیما فتقول خذوه و قباله من ماخوذ لا
 تخیه عشره ولا تنفعه قبله یحمد الملائه الاخذ فی الدار
 خلاصه معنوی این فقرات بوشربای چشم و کسایرا بیل اجمال اینکه
 او اگر من خوانم در صحایف اعمال کنایه که من از افراموشی کرده باشم
 و تو از انشوده و ضبط حساب را آورده باشی پس کوی که بکیرید این
 یعنی دشمنان عذاب را بگرفتن من زمان دی پس چه گرفتاری که
 خویش و عشرتش او را نتوانند نمایند و قوم و قبیلتش با و نفسی نتوانند
 رسانید رحم کنند بر و جاع است یعنی اهل عشر چون در حق او نرسید
 بکیرید او را بعد از آن گفت که او من فامر تنفیج الکباد و الکلیه
 من فامر تنفیج الشوی آه من عمده من لعل حاصل معنی
 اینکه او از انشی که نزد عکرا را آورده را آه از انشی که نهایت بکیرند
 پوست بکیرد را بکیرند و دست و پا و کمر او می را آه از انشی که زیاده از

برافروخته بهم میرسد بود در گفت بعد از آن او از که پیش ضیف بسته
 پس دیگری او ازی شنیدم گفتم چون بسیار پداری کشیده خواب برو
 غلبه کرد خواب بود برای نماز صبح بعد از شش گم پیش رفتم دیدم مثل صوری بود
 که افتاده باشد اعضای مبارکش خشک گشته و اصل حرکت از و ظاهر نشد پس
 حرکتش را و حرکت نکرد اعضای مبارکش را فرمادم نیاید گفتم ان الله وانا
 الیه راجعون بعد از آن که علی بن ابی طالب فات کرد پس ششایان بمنزل وی
 آمدیم که خبر وفات او را رسانیم حضرت فاطمه علیها السلام گفت یا ابا داه اعمال
 و قصه چه بود آنچه دیده بود گفتم فرمود این حالت بعد اقسام بیوشی است
 که او را از خوف الهی عارض میگردد پس ای او در مذود بر روی مبارکش افتاده
 بیوشن آمده نگاه رو بین کرد و من گفتم فرمود از جنت گریه تو ای ابا داه
 گفتم از آنچه می بینم که تو بر سر خود می آوری و ربا می که خود را میفرمائی
 فرمود که یا ابا داه اگر یک لوطی و دخی فی الی الحساب باقی
 اهل الکفر به العذاب و الحق استغنی ملائکه غلاط و زیبا
 فظاظا فوقت بین یدی الملائک الحبار قد اسلمنی الاجابة و حق
 اهل الدنیا انک استدرجت فی بین یدی من لا یخفی علیه خایه

معنون ابجکات حسب که از طاقت بردار از آنکه ای ابا و را پس چگونه
 خواهد بود اگر بینی تو در حالیکه خواند باشند در حساب و بغیر حاصل شده باشد
 اهل جسم را بعد از آب در میان گرفته باشند در طایفه غلاط یعنی درشت
 و بویان و درشت خویان و زیاده فطاط یعنی فرشتگان یکدیگر و وزیران از این
 سیرتند و زمی و ساهله ندانند پس بشناوه با ششم نزد پادشاه عیال تحقیق
 که فرا گذاشته و دست از من باز داشته باشند و دستان و رحم بر من کرده
 باشند ابل و نیاز انوقت بر آید بیشتر بر من رحم خواهد آمد ترا و پیش کسی
 که بنمان نیت بروی همی سنهانی پس ابو در گفت بجهت قسم که نزد من
 این را از هیچیک از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله نمی بینم و عالمیان در
 سجود او میان جل جلاله در سوره شریفه الم سجده فرموده است که نتجا
 فی جنوبهم و عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا
 حاصل معنی اینکه دوری پهلوانی ایشان از خوابگاه میخوانند خداوند خود
 از خوف و عذاب و بطع ثواب از داله جناب عالمیان باب نبوی صلی الله
 علیه و آله و دست که این آیه در شان متبیین ذل و شریف است یعنی
 مومنانی که شبها ببلو از بستر استراحت تنی مبارزند و شمع صفت در

نیای از روی سوز و ضعف مالی با و را ک سعادت رستگاری کردن
 امید واری می افرازد و در ارشاد القلوب از مغرک با یک برایتی مبار
 کس خستگان غفلت معنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله منقوست
 که اذا جمع الله الاولين والآخرين فادى ثلثه ليعلم الذين كانوا
 يفتاقون جنوهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعاً فيقول
 مون وهو قلوبون ثم يحاسب الله الناس من بعدهم ^{مفهوم} محصل
 اینکه چون جمع کند خدا تعالی خلق اولین و آخرین را بر سر میز محضر خود
 ستاوی که باید بر خیزد یعنی از میان این جمع انکسائی که بودند و در می نمودند
 اینک و می ایشان از خواستگاه که میخواستند خدا را خود را از خوف و طمع چنانچه
 در آیه شریفه مذکور شد پس بر میخیزند و ایشان اندک جماعتی خواهند بود پس
 الله تعالی محاسب مردمان خواهد نمود و بعد از ایشان تحمل او این باشد که این
 روزه سعادت قرین را از انجم حد مساخته حساب روانه بشت برین سازند
 و بعد از آن بحساب سایر خلایق پردازند و هم در انکسایب از انکسایب طبع
 اسلام مردیت که اذا اقام العبد من مضجعه والناس فی عینه
 لیرحی به بصلوة لیلته یا هی الله به الملائکه فیقول اما ترون

جدی هذا قام من مصححه و ترك لمزيد منامه الى مالم اوقضه
 عليه اشهد والى قد غفرت له مضمعنى انك چون برتيز و بنده از
 خوابگاه خود پس بیدار و خواب بود و در یکی باشد برای اینکه خداوند خود را
 خشنود و راضی سازد و نماز شبی میباید کند خدا تیار با و بر فرشتگان پس گوید
 ایامی پسند این بند را که برخواست از خوابگاه و اگر داشت خوابگاه و بیدار
 خود را بسوی آنچه من بر و فرزند باشد بودم یعنی برخواست بیدار شب گواه
 باشد بدو رسیدن من بجهنم ام زیدم او را الحال طلب بیداری و در طلب رسیدن
 من چون از ناو بخیزد و نایم منی و دعا و سجده میسازد من غمناست و او را یک
 این سعادت جاودانی بازماند و تن اسانی میسر میگردد و تا از شوق بیدار
 شود و در سر نهانند از خواب بیدارترین جهنم توان گفت و تا در سنی راه هر
 و سختی روز بخیزد و در نظر خود از جامه خواب نرم بپوشد و میخواند نمود و پائینش
 سوزی در جان نگردد و پسند آسان است از او بیدار گم نمیشود آن جهت و تا نماز
 خواری بپوشد و شعله صفت بر سر زانوئی خوش علم با او نمیشود و شستگاری
 رسیدن را رالی میاید و میخواند خسته و در اوج مرتبه مرتبه من بی پریدل
 شوقی توان برید و نموده کنی که استنشاقی در دجان غفلت آید را بجهنم

چو ملک بر خیم سازد خوابش برین آرزو غفلت باین خیمای ستون
 شد که بر تشنه بود و کسری پای چوین را که ایاز استیاج بادشای هر فریاد
 چو طبع نهفتش شامی با سر شوریده بالین را بیک کام استقامت شور و شیرین است
 کی آید بنور عشق توان جمع کردن خوابش برین رانق پروران که برون
 سلطان نفس و هوا بهار مرغ خواب چهار بهلو کشید و نشود اندکی روی بخت
 سبزه اندید و نبرد بخت اینکه اگر اغوانی سرا باد و منجبت خواب و ذوق
 در پیشش نه رویان کریمه های حکای که سبزه منو اند که در کوردان که
 از خواب غفلت کل بر وزن دیده زده اند از چهره چشم بدست ای
 میوه اند و دست و بجا صلیک بهر بنی شکر خواب چشم از غمهای کونا کون
 بختن خواب پوشیده اندکی مثال طاعتی در کنار جویا سبزه دم میوه
 کاشت نیت تن اسانی نهاوت با نخی ز زمی بر سر شکرهای چشم من
 در خواب بنی روی بیدازی و نیز عالم عیب و نهاوت بخت و ذوق
 عباوت جل شان در سوره مبارک که مزل بعد از آنکه حضرت اشرف نبوی
 صلی الله علیه و آله را بیا بمل امری نموده فرمود دست که انی غاشیه
 اللیل فی اسند و طیارا قوم قیلا مرا و از غاشیه امیل ساعات

شام شب است و بقرآن و سلاطین سجده است و پروای قیام در آخر شب است
 برای نماز شب بنابرین بعد خواهد بود و چون عافیه از نشأه معنی تنفس و بوی
 اجنبی اینکه گفته اند نایب بختی قیام میل است و پروای از این
 نفس نایب است یعنی یک شب از چهار خواب برای عبادت جزو و بر تفرقه
 بعضی معنوی اینکه ساعت شب یا بر خوشن شب یا نفسی که شب بیدار است
 سخت است از روی ثبات قدم یا بحسب کراتی مشقت از عبادت روز جمعی
 و طای کبر و از خواندن و از ذکر معنی مواظبات باشد معنی سختی است از روی
 موافقت دل با زبان چه در دل شبها از اندیشه معاش فارغ و حواس جمع
 میباشد و با حضور قلب و حضور کوشش به بندگی قیام مینماید و در شب
 و نایب تر است از روی مقال که فزاد قرآن باشد چه در شب و از آنکه در
 حواس است ساکن میباشد و بهتر متوجه مینماید شد و چنانکه زبان از عبادت
 طاقت آن کامیاب مینماید و دل نیز از فیض کامل در معانی آن بهره مینماید و اگر
 محلا شب وقتی است که دست و پا از حرکات و ترویات دنیای بی نیاز
 استرجعت گزیده چشم و گوش از دیدن و شنیدن ساقطت را بگویند و بخت
 در خیزد و اعضای ظاهر از بکار بی شاغل حاصل در جهت و سرای ظاهر از

آمد و رفت از پیشمای باطل خلوت جمال ستوره حسن عمل از چشم بدنه مرغان
 در نقاب ظلمت نهان و چراغ دلفروز اخلاص نیست از تند باد و ریاضت
 در فالاس پرده خفا در امان و ابواب حاجت گذاری بر روی ناله و زاری
 باز دست دعا و استغفار بدامن کرم خداوند امر بکار و راز بکارگان
 اعراض از خلوتخانه درون و برون و زبان کاجوی در عرض مطالب و جانی
 مازون دست تقاضای کرم گریان حواشی عالم را گیر و دست فضل و عطا
 عالم عالم جرم و خطا را پذیرا و به عفو برآید انتظار تو بایسته و کی کشاده و دفع
 کوس برنگ قوا و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 در جستجوی طلب کار و نوید پرامید مل من سایل در سواد اعظم سبب
 چار بر چار و در امانی شنج صدق طالب نراه از چراغ افروز سوز و دلالت
 چشمگیر امور ساکنان طریق طلب حضرت اشرفی صلی الله علیه و آله مرید
 و ان الله تعالى ينزل ملكا الى السماء الدنيا كل ليلة في الثلث
 الاخير و ليلة الحجب من اول الليل قیامه قنای هل من سایل
 فاعطيه هل من ثابت فاقب علیه هل من مستغفر فاعفله یا طاهر
 انیخیر قبل بطلب الشرف فلا یزال ینادی هل احی مطلع الفجر فاد

طلع الفجر عاد الی محله من ملکوت السموات حاصل معنی اینکه در شب
 الله تعالی بپوشند در شب آسمان دنیا بر شب در ثلث اربعین و شب معراج و شب
 شب پس از آن که میگوید که با سالی هست که بوی عطایم آید تا بیست
 که توبه و اورا بفرستد تا نشاء الله و اعوذ بایم آید از هر گشتن خوانند و هست تمام
 اورا از مایه بوی خیر متوجه شود بایه بوی شر خود را از آن باز دارد
 و ترک آن نماید پس بپوشند این کلام ندامت کند تا اینکه صبح دمید چون صبح دمید
 بجای خود باز ملکوت آسمان باز میگردد و در کتاب شهر لقا مایه اگر چه هر
 مجید و معنی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقوست که در میان بخانی
 که جناب سبحانی موسی بن عمران علی نبیا و علیه السلام سنائی گفت اغت
 که باین عمران کتب من غنیم الله یجتنب مع اذا اجته اللیل نام عبیه الی
 اتوا الحدیث خلاصه مضمون اینکه در وع گفت کسی که گمان کرد که مرادوست
 صبر دارد پس چون شب درآمد سر را گذاشت و خوابید و ایام مرعی و دست
 خلوت جست خود را باین عمران من مطلقم بیهستان خود چون شب آمد سر را
 چشمهای ایشان را در دمای بینان یعنی دمای ایشان را در دمای بینان
 میبازم و غنیمت خود را باین چشمهای ایشان میبازم و سر را در غم خطاب میکنند

با من از روی مشاهده و سخن میگویند با من از روی حضور یعنی بنحیثی که در هرگاه
 و حاضر از این با من ملاحظه نمایند با من این بخش من از دولت شمع و دلیل
 و از بدست خضوع و فروتنی و از چشمانت اشک در تکیه های شب و عاکن و بگو
 چرا که بدستیک تو بسیاری مرا آنچه در تو دیک و دعای ترا اجابت کنند ام
 یکی از طالبان من سرشار ثبات بشما در مناجات می گفت غارت الخوم و
 نامت الصوبن ما غفلت الملوك ابوالجهم و باید مفتوح بنی ای
 معبود من فروختند تارکان و خفتند چشم بستند با دشواری و با حاجی
 و درگاه تو کشاد است بنی هر که حاجی و مطلبی باشد عرض آن بحضرت تو در
 حکمت و مانع از آن نیست مولد است خواب و کریم من زجا چشمه زده است
 هر شدت عمر من بیا بریزد کشاده در که فیض حکیم شده و آن تو هم بجوی
 بی در و خود و او بر خیزد و در محو و در ام از حضرت امام علی علیه السلام
 مشق است که ان العبد اذا اتخला بسلا في جوف الليل المطلم
 و نجا جاء انبت الله النور في قلبه و اذا قال في قلبه و اذا قال يا رب
 يا رب ناداه المليل جل جلاله لبيك عبدی سلمی اعطاك و
 توکل علی کفک ثم یقول جل و جلاله ملائکتی انظر و الی عبدی

تخلای فی جوق اللیل المظلم والظالمون لاهون والظالمون
بنامون انشهد والی قد غفرت له محصل معنی اینکه بدینیک بنده چنان
خلوت گزیند با مولای خود در دل شب تار و مناجات نماید با و و با خود
نور و شش در روشن گرداند و چون یاریت رب گوید خداوند بزرگوار جل جلاله
با و ندا فرماید که بیک باینده من طلب کن از من تا عطا نمایم و کار خود را من
کنه آثار ترا کفایت نمایم بعد از آن خدای جل شانیه گوید ای فرشته گان من نظر
نظر کنید بر بنده من ببینید که خلوت گرفته برای من در دل شب تاریکی که انظار
پیشگان بهیچ وجه نمیرسد و خافلان نرفته اند گواه باشد که من خفی از من
مردم و لا از خواجگش با چشم و سر کن ایار بسیار که بنده خلوت در دست خود خلوت
شبهان به بیداری توان دیدن رخ کام و دو عالم را انکشا و دیده از خواب
رخ الباطن بسیار مس قریب از وی در خواب شبه مسکین و خوشی که کثرت
رو سیرت از ظلمت شبهان بهوشی تا خفا بهیچ وجه از بیداری ترا و او
چشم تر و پاک و بدکان بهیچ از خواب هر که غفلت چشم بکشا تا مگر که من
توانی در فکر و زمک خود و دیگر بهیچ بهیچ از بیداری ترا و او
ادوی راجحه نیز از انجانی و تحصیل سعادت جاودانی غلبه بر من بخود و در کمال

و نصف آن روز است که باید در آن کارهای دنیای خود را ساز و دو بر تمام
 ضرورت معاش بپردازد و چه بنایستی آدمی به احتیاج دارد از کتاب
 امور ناجار و علاجه است چون فروخت و خرید و دو بدو دید و نسق تخم و تخم
 و باغ و بوستان و باس و لازم شناسی بایاران و دوستان و رسیدن
 باحوال سنوین و در برون خانه و در و خور و با مشایبان ابتدای زمانه و امثالین
 امور در آن صورت تواند است و اینست مطالب در آن بادی و الفی و نواج
 قیام توان نمود و نصف دیگر است که معنی از آن نیز بخورد و خواب و بیداری
 میگذرد و بخیل و قسطن و در آن صرف میکرد و بانی آن وقت که هر حساب
 در و بچرخ بیداری طریق و بکار خود در آن میتوانست و بچرخ و بکار
 عذر تغییرات خود و خواسته باید به از قلم جرایم و انام خود از مخالف بانی
 و ایام میتوانست و هرگاه آن نیز صرف خواب و بیداری شود و بیک وقتی بکار
 بندگی نخواهد ماند و روز آخر که صبح اجل مدد و فرصت یزاق کردی بفرمان بر مرکب از
 دست و در خاک نه است و حسرت بر نخواهد افتاد و بانی روز شب عمر تو باشد
 شتاب میکند و آنچه در این خواب روز و بیداری میکند و شب بیداری کی شوی
 ایام و در بیداری و جمعی که فی الحقیقه آگاه و دردی دارند و گاهی بیدار میشوند

کردن آرد و کشید و نقش بر او با اثر بر لوح خاطر منکارند اگر خوابت که بخت
نفس کامل از شتاب اجل غافل هر شب شبیه و بگری ناله از ند و بنا بر دین و یوسف
سببهای عز و ذوق است غریب از دوست داده فرصت را بیکدی در می باز
لمحه چنگین با نفس کافر دستها کردست و باواری توانای خود را دوست
و با بر جادواری به دست از زمان خواب فراغت بر تو گرفتار توانی
کاروانی چشم را بیک لحظه واداری تا که بیداری از عباد دور وقت احضار که می
روشن از کوچکا جفم زار روانه بود و در شعله میانش مانند شمع سجده
بر لطف و به بشو می بست و بکشت و زبان سپید سرایش باین نوای خوش
مستم میبخت که عاشق علی امیرالاحزان و القوم و الخطایا و ال
نوب انما ناسف علی لیلۃ تمیضا و یوم افطرته و ساعة غفلت
عن ذکر الله تعالی بنی ناسف مرئی که دارم نه بد و نباست که سرای
از دو و و عم جای گستاخا و نافرمانی خداوند عالم است چه بین های قابل تحسین
و بسین غبت بگر ناسف و مرئی من غبت مگر بکشتی که در آن خوابیده ام
که دوزخ گرفته و سناختی که در آن از ذکر خدا غافل گشته ام کل بود بهتر
از آن دل که نباشد شاد است ملک خوشتر از حیاتی که در دلی بادت

و چون عاقل دنیا بر فوایدش بهمانا سفن خور و کج گفت دران به بهایه نیک
 سر می که از سر سوزد نرد خدا و بد عالمیان را از خود خشنه سازد و بیهوش
 آه و ناله که از دل نشیند و خود را بینه بیضای حضرت او اندازد و آرد
 که روز قیامت شیخی با بر سر محشر آرد و چون نگاه و با حال خود کند و حال
 نظر نامل کند علی می بیند که در میزان وزنی و شسته باشد و رسد که ای فلان
 بیشتر درای که بد بارب من علی نکردیم که بان شبانه این با شمع حق تعالی فراید
 که شبی از شبها بدار شدی و از بهلول بهلول کردیدی و کلمه ای در زبان را نیدی
 و از خواب رفتی و از فراموشی کردی و چون بر من خواب فراموشی
 روانست از فراموشی خودم و این کرامت برای انعال است
 اینقدر عمل بهایه و مصلحت و وسعید و حوالی جنت نماند که دید تا کن
 که بخوشی خواب تن اسانی چه سعادتمند که امتنای انجمنانی از کیه امی غافل
 میرود و نفسی که گشته که هر بی بهای چندین ذکر و تسبیح میخواند و چه چاره
 و نیز خواب سیکر و دمل و سحر و کسب اندک عجب ایمانی مروای دل خوبست
 مصحف یاد حق خود را کن باطل خواب با کار انباری زمین قیابی تا غفلت
 رفتنای لاشه جان و زبان کل خواب و در زمین که میاید بجان استاد کی

گشته ای غفل از او اینقدر مایل بخوابسته غفل از سرخطت داری کجاست
 میکنی از اتم از تن پروری زایل خوابت هرگاه استسارت جوی آب گشته
 بنفشه بند چشمه از گشتی باطل خوابت پرور برنازشت و زیاده از بی هم بیشتر
 بر سر راه چمن چون میروی ببل خوابت ایچون کافا ده در راهت یک پلوت
 روی بهداری کوشی تو ای جان خوابت خوابت خوابت و اعطه نوازند شد بل
 نفع عمری بل ما چون در عاقل خوابت شرم دادن اوی را کاین غلای شان
 و امتیاز از سایر انواع حیوان که بدستی مسو و ملا یک به دو بر سر سرخرفانی
 جاعل فی الارض خلیفه سالما فرمان فرمای محمود غنمش بطراز نفع خلق
 الانسان فی احسن تقویم مزین است و مشهور که منش برقم و لفظ که منافی است
 معنون عرض و ساد و ارم و صفت ویرا کار گمانست و وحش و طر بر سر خوانستی
 طغلیان یا بنده عز و شرف که اوراد و اندر هر بهداری و شبنم از خرد و
 کمر باشند که در شب این بهدار و اکا می شود و این و در مرکز از وفات می شود
 اوله ای گشته از فیض شب بخالی جو رسد جان تو ز پروردون تن نهاده
 فرستاده از خرد و مس کور هر شب پنج و ترا تو خوابت بیدار
 بر خیز شب ای همای اوج انبال گنیشای عشق جانان پر بال و تنگای خوابی

چو کایان ای نامزدکم نیستی از خروس بخروش و ببال و در انبانی
 خوش آنکه بستم شکست باشی همیشه در خون بگرشفت باشی همیشه مست
 باد ازین خروس ای طایر جان کو چمدار و توخت باشی همیشه از محله طاعت
 که در امور جل شانه در ازیدن خروسان بد بگویند که سوکایان بیدار شده
 نه و بال زنده آواز باور بپوشند رعایت شده همانا اینست که شاید که انخوان
 فراش رحمت یزید از ایشان بیدار کسب باستان شراب غفلت از نماز باشد
 همیشه گشته ساعی تدارک احوال خود نمایند و خروسار بالهای زار بفر
 خوابی که در باز بیدار دخت نمایند بال خروسان از حشرت فوت ساعات بخت
 برهم ساینده همانا اشاره با بعضی است آنچه از جناب سبط المومنین علیه
 السلام مرویست که خروس در فرا و خور میگوید که از کرد اندیا خافین
 و اگر کنند الله تعالی را و باد او نمائید ای خافان رسید و در سر او جای
 هوای سبحان الله ای سر اصلی الله علیه و آله و جز است که فرمودند شب
 معراج در آسمان چهارم خروسی دیدم سفید و چشمهای اندو با قوت سخن
 و با آن از زیر پر بگریزند اسکنه لا اله الا الله محمد الرسول الله
 علی بن ابی طالب امیر المومنین ولی الله فالله و اولاده الحسن

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَا غَاظِينَ اذْكَرَ وَاللَّهُ عَلَى بَعْضِهِمْ
 لَعْنَةُ اللَّهِ بَعْنِي نَبِيٍّ مَجُودٍ بِرَحْمَتِي كَرَامَةِ مُحَمَّدٍ أَرْسُولٍ فَرَسْتَادِهِ خَدَا
 عَلِيٍّ بَنِي طَالِبٍ كَبِيرِهِ مُنْتَابِئِهِ دَلِيٍّ دُورِ دَسْتِ خَدَا وَفَاطِمَةَ وَفَرْزَنْدَانِ
 اَوْحَسْنَ وَحُسَيْنَ بَرَكْرَبِّكَانِ خَدَا بِنْدِی غَاظِلَانِ دُكْرُ كُنْتَنَدِ خَدَا رَا بَرْدِ شَمَانِ
 اَشْبَانِ بَعْنِ خَدَا وَدُرْ كِتَابِ شَرِيفِ فَضِيلَتِهِ ابُو جَعْفَرِ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ
 اِنْجِهَ حَاصِلِ مَنَظَرِ اَنْ اَنْبِتَ بِدَرْ سَبْكِ خَدَايَ دُبَارِ كَرَمِ تَعَالَى رَا وَشَدِيدِ
 بِرِصُورَتِ حَرْوِ مَعْنِ سَنِيدِ شَرِشِ دَرْ زَبَرِ شَرِشِ وَبَابِ بَابِ قُصْرِ نَبِيٍّ خَتَمِ
 اَوْرَا بَابِ دَرْ مَغْرِبِ حَرْوِ سَانِ فَرَا مَعْنِ مَكْنُوتِ تَمَاقُشِ كِهْ اَوْزَا وَبَكْنِ بَنِ
 چُونِ اَوْزَا وَكُشْتَنَالِ بَرَا نَزْدِ وَبَعْدِ اَزَانِ سَهْ مَرْتَبِ كُوْبِ سَجَانِ اَمْرِ الْعَظِيمِ
 لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ بِسْ خَدَايَ تَبَارَكَ تَعَالَى دَرْ خَوَابِ كُوْبِ لَا تَجْلِفِ لِي كَا زَبَانِ
 بِرِفْ مَاتَقُولِ بَعْنِ فَعْمِ مَجْجُورِ دَمِنْ بِرُوعِ كَسِي كِهْ شَنَاسِدِ دَوَا اَنْدِ اِنْجِهْ
 مِکُوِي دَنْبِزِ دَرْ فِتْنَةِ اَزْ حَضْرَتِ مَادِقِ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ
 سَبْدِی بِسْ کُو سَبُوحِ قُدُّوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ السَّامِیَةِ
 رَحْمَتُكَ غَضَبُكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَدِّكَ عَمِلْتُ سُوءَ
 وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفُرْ لِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ تَرْكِبُ اِنْ

عبارت مغزی بر چند وجه ممکن و از آنجهل این دو وجه است که سحر بحر
 مبتدا و محذوف و قدر کس و رب الهی که هر یک جزوید از جز باشند و بنابر
 معنی لغت که تو مغزی و مقدسی و خدا و نذر شکنان و روح پستی گرفته
 و رحمت تو بر غضب تو با معنی که چند آنکه رحمت و امر زش کنجایش و از غضب
 تنگنی نیست سحر و ی بر حق مکر و پاک و منزه میدانم ترا پاک و هستی و تنگنی
 سحر و سپاس تو بر کردم و ستم بر تو نمودم پس بیا مر مرا بر سبکبختی خود
 کن تا من را مکر تو دهم و رفیق تو گریست که گریه و الطیر صافات کل قد علم
 صلوات و تسبیح که در سره مبارک نورست و ریت که در باب جزو سحر
 یافته و ما قبل ان اینست که الم تر ان الله یبعث له مافی السموات و الارض
 و الطیر حاصل معنی نیز مفسرین اینکه ایا نذیری و نذرتی اینکه خدا انبیا را
 میگوید و بپاکی با و میکند او را هر که در آسمانها و در زمین است بزبان حال
 یا حال مرغان نیز تسبیح می نمایند او را و حالتی که بال کشوده و صف کشیده
 آنکه هر یک از اهل آسمان و زمین باز مرغان با جموعه تحقیق که در بسته است
 دعا و تسبیح خود را با خدا تعالی دانسته دعا و تسبیح او را بجهل و غرض با عا
 طیه و برین دلش بهاد و معنی دم سحر چنانکه مشاهده نیز میکرد و در هر یک قال

و قبل از آنکه منم تیغ و تخیل دارد و آدمی غفلت شعاری به بند تن پروری نکرد
 است برای یک چشم خواب از عالم غیب منجی جدا ری بنمای چشم پر غیب
 جهان جهان فصل و خواب بیکدم تن سانی و خواب منجی و شد جهان را که در
 عشق و محبتی و شش خسته یابید تعلق بر یکی بای خاطر من بسته باشد که
 از آب سبزه مخلوق گردیده و میرزی در پس دیوار صفای ظاهر و در پشته
 از باد و آستان نالان و گریان و در شش خال شان سوزن در بیان باشد
 و مؤثر به و از درد و آستان اشک باشد و سبزه مجرا شد و از محبت
 صوری که رو و موه از گلک قدرت است و کارش کمتر بن قیام و چشم
 برده از خامه شمع بدایع نگار من سیاه نظماست در دل مرد و کشتن
 جز و از درد و بندگی آنحضرت در خاطر افشرد و شش چند آن از نیت که پروای
 انداخته باشد که یکد و ساعت شش از جامه خواب جز و ویدست طلب برده
 غیض شب در او بزد و دامن دل را از غبار یا و غیر حق افتاد و دست و چار
 بر کردن معشوقه احوالات و بنا و محقق احوایل گرداند و اگر فرما کاهی بفر
 تو بین بداری هم با پرستی تمام باز میخواست بدو لایحه جان در کل تن بر روی
 ماند و شش باور یک فیض بندگی نیست تا بدو و نیت از یکی از دو نام تمام

یعنی حضرت محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام روایتی نموده حدیثی
 که حاصل معنی آن اینست که خبیثی بیده مکرانیکه بیدار میکند او را در
 یکبار یا دو بار پس اگر برخواست برخواست و اگر نه شیطان می آید و در گوش
 وی بول میکند یا معنی بیدار حدیثی از شما که انشخص که بیدار نشد و برخاست
 و وقتی که برمیخیزد و میزد و کران و کامل باشد معنی انقضات بول شیطان است
 و در کافی از ابی عبد الله علیه السلام درینکه برخواست که برست بیدار بیدار
 کرده میشود سه مرتبه از شب که برخواست شیطان می آید و در گوش وی بول
 و در فقه نیز از ابی سنان یا امام محمد باقر علیه السلام حدیثی منقولست
 که طحطا مضمون آن اینست که حج بیده قصد این نکرده که برخیزد و در هر ساعتی از
 شب که ازاده دارد و در اینهای دانست که این قصد را در واقع دارد و معنی
 محض تصور را در زیست مکرانیکه مکران ساخت خدا تعالی با و در گوشش که او را
 حرکت دهند معنی برای بیدار کردن در همان ساعتی که قصد نموده است
 انما تا و که در فضل بیداری شب و عبادت شب اخبار و آثار بسیار و جدا و از
 و از تمام محدثین عظام از زلال انتقال میریزد و سرشار است و بعضی از آن در طری
 ابائی که کام و زبان غامض میان از خلوات تکوین انما کامیاب گردید و

و بتجربیات دیگر سمت تکریم پذیرفت و بعضی نیز از خزاین کتب سلف خلف
 منتخب و بر همین اطلاق این اوراق مستترت میکرد و امید که فواید انشا بود
 موافق سعادت قرین نماید و قوافل قلوب سالکان طریق بندگی را بر منزل
 فرخنده کی فایده کرد و از بجهت در کتاب شریف فیقه مذکور است که ضرب جبریل
 علیه السلام بکتاب استغاب بنویسلی الله علیه و آله تا زان کشته انحضرت
 که جبریل غفلتی یعنی مرا و غفلتی که دهنده و جبریل فرمود که یا محمد بن عثمان
 شیخ فانی میت و حجب مانیت فانی مفاخره و اعلی مانیت
 فانی ملائقه شرف المؤمن صلواته الیلیل و غره کف ملاذی عن
 الناس لمس منی مضمون اینکه ای محمد زنگالی کن چند آنکه خواهی که بپوش
 تو بر نه یعنی هر چند بکام دل و بعد از خواهرش زنگی کنی عاقبت خواهی مردود
 حیات را خواهی سپرد و دوستدار هر چه را خواهی که بدستی که تو از آن جدا
 خواهی شد و بکن هر کاری که خواهی از نیک بدستی که تو بانی کرد و خود را
 خواهی کرد و بدینی بخزای آن خواهی رسید شرف مومن نماز دوست در شب
 و عزت وی باز در غن آن در خود او مردمان و نیز عودن کتاب از اول بیان
 عالمیان تاب بنویسلی الله علیه و آله مرویت که در وقتی که طایر روح

مقدسش از نفس دنیا بجا بماند و از پیروی حقایق حقیقت
 علیه السلام که با او از حفظ و میثاقی که من ختم بقیام العیال غم نام است
 و البته حاصل معنی آنکه حفظ کن و عمل از سفارشی را که ترا سود میدهد
 که ختم شود یعنی حرف شود و هر چه خواستی شب بعد از آن میبرد پس
 او رست بخت و تزیین نیز انجامید و ذکر است اما بجای لفظ و میثاق
 اتفاق حفظ و میثاق بخت یعنی حفظ کن و میثاق بخت خود را و از جمله و میثاق
 از رسول کریم که بخت امیرالمومنین علیه السلام بوده و در فقیه و بسیاری از
 کتب معتبره ذکر است که یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة
 اللیل یعنی بر تو باد نماز شب و هم در فقیه از امام اہمام
 و الا مقام حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقولست حدیثی که مخفی معنی
 آن اینست که پسندید خدا تعالی چون خواهد بابل زمین غذای فرستد گوید
 پس اگر نمیدانید که اینست که میفرستد و دوستی می دزدند بجلال من و عمارت می نمایند
 مسجد مرا و استغفار میکنند و روحا اگر اینجاست یعنی بود و در زمانه فردی
 فرستادم غذا را خود را هم در فقیه از حضرت اقدس جعفری علیه السلام
 ما نورست که علیکم بصلوة اللیل فانها سنة نبیکم و ادب الصالحین

قبلکم و مطردة الداء عن احسادکم حاصل معنی آنکه بر شما باد و بنماز
 شب بر سببیکه آن سنت و طریقه پیغمبر شما شست و سبوه ما همان که پیش از
 شما بود و در دست از پهنای شما و نیز در کتاب از شما
 علیه السلام منقول است که ان البیوت التي یصل فیها باللیل تبدل
 القرآن ترضی اهل السماء كما ترضی کواکب السماء و اهل الارض
 حاصل مضمون آنکه جنتی که خانه های که در آن نماز کرده میشود در شب
 با تلاوت قرآن میدرخشند و روشنی میبخشد برای اهل آسمان چنانکه میدرخشد
 ستارگان آسمان برای اهل زمین و در همان کتاب از آن باری عز
 و اب علیه السلام مرویست که در کیمه ان الحسنات ینزلهن السیاق
 فرمودند که صلوة المؤمن باللیل تنزل بهما عمل من ذنب النعمان
 یعنی شمار مومن در شب میبرد و محو میکند آنچه را کرده است بگوینا بدو
 نسبت بر فیه مذکور است که مردی بخدمت آنحضرت علیه السلام آمد و احتیاج
 و فقر و شکایت کرد و در شکایت او اطا و مبالغه نمود بجدی که نزدیک بود
 که شکو بر سر تنی نماید حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند که ای پسر من
 میکنی در شب گفت اری پس آنحضرت رو بجا این اصحاب خود کرد و اندر فرمود

که کذب من عزم از یصلی باللیل و یجوع بالنهار ان الله تبارک
 و تعالی یمن الصلوة اللیل قوت النهار حاصل معنی اگر دروغ
 گفت کسی که او عازم نماز شب نماز میکند و روزگرسنه است بپرسد
 خدا ایتقانی نماز شب نماز من قوت و زکوة میدهد و هم در رفیق آورده
 از رفیع جناب شیعیان باب امیر المومنین علیه السلام که فرمودند که انما یمن
 صلی من الیل عشر لیلۃ الله یملأها الی آخره حدیث چون تریب انجم
 بابر و تمام این کلام باعث طریل سکر و دنا جابر خاصه انما یمن
 شرف مذکاران تن در داده و ذکر حاصل معنی آن میباشد و صلی منی است
 که مراد به او از آنکه نماز کند از شب و بکشد برای خدا نیایی بی شائبه
 عزم جبهه طلب ثواب الهی خدای تبارک و تعالی که پذیرفته افش که بخواهد
 برای این بنده من از حسنات بعد از آنچه رد با بیدم در شب از دانه و
 برکی و دورشی و بعد و برنی و برک درخت خرمای و چراگای و هر که نماز
 گذارد و بکشدش با عطا کند خدا تعالی او را ده دعا میسجد و با عطا
 را بدست راستش دهد که نماز گذارد و بکشدش با عطا کند خدا تعالی او را
 آبر و شهنیدی صابرا بکشد صافی باشد و او و شود ازین شفاعت در این

و هر که نماز کند از وقت و بخت و گنجش را به روز و نوبت از قبرش در روزیکه زنده میشود
 در وی او چون ماه شب چهارده باشد تا آنکه بگذرد بر اهل صراط پادشاه
 یعنی جماعتی که از عذاب بمن باشند و هر که نماز کند از گشتن یک شبش را بپوشد
 شود در میان او بین بنی جمعی که از باطن حق و از عیان جلالت است
 کرده باشد و امر زید و منو و کنان که هستند از هر که نماز کند از پنج
 شبش قرین و عیشین کرد و با حضرت ابراهیم خلیل الرحمان در قبه اشرفی
 در کسبندی و مقامی که برای آنحضرت در صفت معین است و هر که نماز کند از
 در چهار بختش را در اول استکاران باشد تا آنکه بگذرد بر صراط مانند و اول
 است شود و حساب و هر که نماز کند سه یک شبش را جمع فرماید تا آنکه
 آرد و کند قرب و منزلت او را که نسبت بجناب الهی داشته باشد که بنده او
 و خلقت است و خواه هر در که خواهد در ای هفت گانه و هر که نماز کند از نصف
 شبش را پس عطا کرد و خود بر زمین طاعتها و هزار بار بر می نیکند یا
 برای او بوده باشد برای او بیست عبادت نصف شبی نزد خداوندی
 سیزده نیتها دهنده که از او گشت از اول و او اسمعیل و هر که نماز کند از نهم
 شب را بوده باشد برای او از حسنات بعد در یک جای که موضوعیت میباشد

و در آن رکب بسیار باشد که کمترین اختصات بحسب وزن گرانتر از کوه
 احد باشد و بار و هر که خاک کوزه کوشی را تمام بر جا بگذارد و ت کند کتاب
 هزار در کعب و مساجد و ذکر باشد با معنی که تمام شب با بتا ز کعبه و مشق
 و کعبه و سجود و ذکر کند و عطا کرد شود از ثواب آنچه کمترین آن این باشد
 که بپوشد آن را از کسانان مانند روزی که مادرش او را زانید باشد و نوشته
 برای او بعد از آنچه از عاید است خدای عزوجل از حسنات و مثل آن برجا
 و ثوابش پدید آید و نور در قبشش در کند و شود کنه و حسد از دشمن
 و پناه داده شود از عذاب قبر و عطا کرد و شود برای از تنش و مبعوث
 کرد و از امین معنی چون از قبر برخیزد از جمله جمعی باشد که از عذاب امین
 باشند و خداوند تبارک و تعالی بپرستگاران من نظر کند بوی بنده من که
 زنده و زنده بختی را برای طلب رضای من ساکن گردانید او را در خود
 و او را است صد هزار از شد و در ستم هشت حج آنچه خود این گشتند نفسا
 و لذت بر بنده بسیار و خطور نکرد و باشد بر حج خاطری و این سوای آنچیز است
 که ما کرده ایم برای او اگر است و زیادتى قرب ازین قبیل اخبار و
 احادیث درین مطلب بسیار و در یافته و لیکن بحکم مصدقانه اگر گشت

بگویند پس است از اهل موطن و مزد را همین حسب جفر کافی و احسان
 حرم کاهلی را همین شافیهست مطلب هم در مطلب بسیار خوابیدن
 و بیان ادعائی که در آن ممدوح و مرموم هست پوشیده نماید که از کجاست
 مزدوریه که اومی را ورکار و قوام بدن را از آن تا جاست خوابست
 بقدریکه مزاج مسیح و معتدل تقاضا کند و خواهد و نکند از آن منفعت
 و کاهد و همین قدر از آن پسندیده و مزدوار و زاید بر آن مرموم و مشور
 ریح و از آن است و آن نیز میناید بکل و شربست که تا بحد اعتدال و مزدور
 بنکو و سخن و چون از دنیا و زعم و باعث جزای سزای بدست و چون
 که خانه دست خراب کرد و دل نیز بان نیز و سیاه و نقد عمر نیز از آن بجز
 و بنا بیکر دو و هر نفرین سیب نفور و مثنی غزال فرمیت در خزانه و نیز
 باعث بدست بدن پای و دلق و در کافی از حضرت مقدس جفری طلب السلام
 منقولست که کتن النور مذهب الذی تر والدینان الله عز وجل
 بعض کتن النور و کتن الفراع محصل معنوی آنکه بسیاری خوابست
 رفق دین و دنیا است بدینیکه خدای عز وجل دشمن است بسیار خواب
 و بسیاری بکاری و قدر مذکور نیز از خواب که اومی مزدور و کاخ بنیان

بر پا و همواره در وقت بیداری و خواب و در وقت غفلت و حواس جمع
 از حضرت اقدس خوی علی اله علیه السلام روایت راوی که حاصل معنی
 این است که خواب بختی است خواب غفلت و خواب بقاء و خواب است
 و خواب غیبت و خواب رحمت و خواب حقیقت و خواب حسرت اما خواب غفلت
 است که در مجلسی که ذکر خدا نماید واقع شود و خواب بقاء خواب است
 که در وقت نماز باشد و خواب غیبت است که در وقت صبح باشد و خواب
 غیبت خوابی است که بعد از نماز صبح است همانا که غیبت آن محرومی از رزق است
 چنانکه بیان میشود و خواب رحمت وقت قیامت است که با شتاب باشد
 باشد و خواب غفلت بعد از نماز حقیقت است و خواب حسرت شب جمعه است
 و شبیه آن برین هم است همانا از جهت این باشد که کسی چنان عزیز را بخواب
 گذرانیدن و خود را از رفیق جدایی و عبادت آن محروم گردانیدن بخواب
 حسرت و مذمت است خوابی که در وقت از امام بهام حضرت جعفر صادق
 علیه السلام منقول است که لَوْ مَتَّ الْعَالَاةُ مَشْرُومَةً تَهْرَدُ الرِّزْقُ وَ تَصْغُرُ
 اللَّوْنُ وَ تَقْصُرُ وَ تَقْصُرُ وَ هُوَ النُّوْمُ كُلُّ مَشْرُومٍ أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى أَنْ يَنْصَحَ الْعَالَمَ أَقْ مَابَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَأَيُّكُمْ وَفَّاءٌ

النومة خلاصه معنی آنکه خواب اول روز یعنی پیش از آفتاب غروب است
 و در میگذرد و میراند بیکه روزی را و روز و شب و میفرمیکند و اندوچهره را
 و آن خواب کسی است که غوم باشد که بپستیکه الله تعالی بخش میکند خدا تعالی
 زرقار ایمان طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس هر چند در اجتناب نماید از
 این خواب و هم در آن کتاب از آن عاجز است تا نورست مدتی که
 حاصل آن اجتناب که خواب اول روز شومست محروم مبارک و از نریق و زرد
 میکند رنگ و من سلوای نازل شد بر بنی اسرائیل مبادی طلوع صبح تا طلوع
 آفتاب پس بیکه درین ساعت خوابیده بود و نصیب او نازل میشد پس
 چون بیدار میکرد و نصیب خود را نمیدید محتاج میشد که از دیگران سوال
 و طلب نماید و نیز در فقه مذکور است که اعرابی معنی مردی مویشین بخت
 سرور دنیا و بن صلی الله علیه و آله از آن عرض نمود که باریه اول اند من گوید
 ای صاحب عاقل و باد و پشت بودم و الحال فراموشی کار کردم و این خواب
 فرموده اند که قیلوه میکردی میان روز و نزدیک نظر میخوایدی گفت ای
 فرموده اند از ترک نموده گفت ای آنحضرت فرموده و کن معنی باز از آنکه
 باش از نماز و عبادت معاودت کرده این و بپوشش چنان بجا اول نماز

و هم در خیمه از جهان منقلب و مغایر حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول
 که النوم اول الفاس خرق و القایل نغمه و النوم بعد العصر تنقی
 و النوم بعد العشاءین یحرق و المرق خرق بضم غایا و نقطه یحرق
 تنه خروست و یقع غایا با نقطه و سکون را بمعنی فقر و چیزی و محبت موافق
 مذکور و این مناسبت و حاصل معنی بنابرین آنکه خواب را اولی سبب فقر و
 تنگی است چنانکه مذکور شد و خواب بیان روز نزدیکی بظهور نیست و خواب
 بعد از عصر صورت حماقت و کم عقلی است و خواب بیان شام و خفتن و محروم شدن
 از رزق مطلب سوم در ادب خوابیدن و ذکر آیات و ادویه و از کارهای
 مدد خوف بیان در بیان بگوید و در مطلب شایسته معلوم شد که وقت
 خواب پسند مروت کی میان روز که قیلو که گویند و نیم بعد از نماز خفتن و نماز
 آن خارج کرد و نیز ادا راضی که بخواب سبب ادرت نماید و مشغول نیست
 و محبت نکرد و در سخن که مددین بکار آید چه اگر در آن پردوز و فتن غار نش
 را در می باز و چنانکه مروت که آن منی اسی اول لیل خرب آنج معنی
 بر سببیک هر که ز غم دار و به بهداری گذرانند اول شب از خواب مضایع میکرد
 آخر از این اوست رحمة الله علیه در سرای قریح بکرات آن نمود و دستمال

بهین حدیث فرموده چون خواب بجا آمد خواب را باید سحبت کرد طهارت
 نماید در وقت از جناب سخطاب جعفری علیه السلام مرویست که من قطره
 غم یا وی الی فرشته مات و فرشته کسجدان فان ذکر اندیسی علی
 و منوره فقیم من در خانه کما بنا ما کان لم یزل فی صلواته ما ذکر الله
 عن رسول حاصل معنی آنکه هر کس که طهارت کند و بعد از آن بجا آمد خواب رفت
 مادی نماید و شب را بوز آرد و جامه خواب او مانند سجده او باشد معنی بیان
 باشد که استیجاب او سجده کند و آید پس اگر بجا آمد خواب و در نماز طهر من رسد
 که و منوره از پس تیمم کند از جامه خواب خود ببرد باشد چون کافی و درین
 پوسته در نماز است چند آنکه ذکر خدا نماید معنی برکت آن تیمم چند آنکه در وقت
 چنان بود که در نماز باشد و گفته اند که درین تیمم سبب نودون آب شرط نیست
 دیگر آنکه بیلوی راست بخیزد کافی از احمد بن اسحق روایت است که گفت
 حضرت ابی محمد معنی قاید طهری رهبری حضرت امام مسکری علیه السلام گفتیم گفتند
 که کرم جزئی در خاطر من میخورد و میجوایم از قدرت از سوال کنم دست
 بهم نهد و آنحضرت فرمودند چیست آن با احمد گفتیم برو ای بجا رسیده است
 در آن تو طهریم سلام که خواب بجزان بر قفاست خواب بومنان بر قفاست

خواب منافقان پهلوی چپ و خا بهشتی با این به دست آنحضرت فرمود که
 اینچنین است بپسندی که من چید میکنم که بر پهلوی رست خوابم و ممکن شود
 و برین وضع مرا خواب یعنی بر کس آنحضرت ساحق خاموش گشته بعد از این
 در سه دنیا احمد نزدیک من ای بس نزدیکی رفتم گفت داخل کن سوخت
 زیر جاسرات داخل کردم پس دست مبارک خود را از زیر جامه خود بیرون
 و صبح کرد و مالید دست راست خود را بر جانب چپ من دست چپم در
 بر خاست من بسیار احمد گفت از انوقت که باز که آنحضرت علیه السلام
 این کار کرد و من خوابم پهلوی چپ خوابید و مرا خواب نبرد ایشان اصلاح
 محقق غنا و که پانزده بار و قبیل خوابیدن بر زبانه کور و در میان خلق
 و مشهور است و یکی کسندی در بلی علی که از کتب مشهور است و در این
 باب بنظر متع میرسد و ممکن است که جهت شرف این باشد که چون وضع دل آن
 آدمی در وقت احضار و وضع او بم خوابیدن میت در قبر مشهور است و با
 از امر که بخاطر رسد و باعث انتباه نفس گشته خوابیدن چنان فی جمل از
 خواب غفلت بیدار کرد و در این راه او را خوابی باشد چنانکه بعضی از
 زناد و عباد و مرتضیان فطرت شاد و نقل کرده اند که پوسته از سجای و کز نشا

بگوشتها و خورشا میگردانید و برای طه و حرک و تنبیه نفس و رسیدن می انگیزند
 و از آنجمله از ربیع بن خثیم شهوت که در خانه خود بقرکت نهاده بود
 و در صبح و شام در آنقر خوانید با خود خطاب میکرد و گاهی نفس در دست
 ندای اجل را بیک گفته و چنین معامی پر خوشی غنچه و برای تقاضای مافات
 حسرت بازگشت بر بناتو ای کشید و میرخواند که دید انگار امروز از نزد خدا
 سوز و انجمقام انجم و حسرت اندوز است و هستند عای جوع بدینا غنچه
 ترا در آن محض فرموده اند اکنون بر خیزد کارهای لب و وسیع تمام بدار که
 تقصیرات گذشته پرور پس از آنجا برون در مقام انجام می استباد و
 لغیر معذور و داد بندگی سبب او اگر استعجاب انیقیم غایبیدن در احوال
 مذکور باشد ممکنست که در آن نیز عین قایده منظور باشد و الله عالم بکار
 مسنونات و آداب و وقت خواب تلاوت سوره شریفه قل بوالله احد است و در
 کتاب تحف عید فیج صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پنا علی علیه السلام
 منقولست که من قیام علی هو الله احد حین یاخذ مضجعه غفر الله
 عنه و جلی له ذنوب خمین سنه حاصل منی آنکه هر کس خواند سوره قل
 بوالله احد را و تنگ جاسک و در خوابگاه خود امروزه انجالی برای او

کنان بخانه ساله او را و در کتاب شریفه کافی از همان سافعیان
 جانی صلی الله علیه و آله وسلم چنین نقل نموده که من قراء قل هو الله
 احد ما یذمونه حیث یاخذ الی آخر الحمد یعنی هر که قرائت کند قل
 هو الله احد را صد بار در وقتیکه جاسکیرد در خوابگاه خود و امر از خدا تعالی
 برای او کنان صد ساله او را و دیگر از انجمله قرات سوره بعد است
 از امام و الا مقام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مانورست که من قراء
 اذا وی الی قرآن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
 کتب الله عز وجل له براءت من النحل یعنی آنکه هر کس که
 بخواند در وقتی که بخوابد خواب با وی نماید قل یا ایها الکافرون
 را و پس غذای عزوجل برای او براتی از شرک یعنی سندی که او از
 شرک بر او منزه است و همین مضمون در فقیه نیز مذکور است و دیگر از
 جمله خواندن سوره مبارک الحکم المکاشف و در کافی از حضرت
 انزف بنوی صلی الله علیه و آله مروست که من قراء الحکم المکاشف
 عند النوم و فی قبه القبر یعنی هر که قرات کند سوره الحکم المکاشف
 در وقت خواب نگاه داشته از قفسه قبر مراد یا ما سوختن خداست

چنانکه در حساب له خلیل نقل نموده الفتن الاحراق علی الله
 یومهم علی النار یشتون و بکرا از انجند قرات این الکرسی
 از حضرت ابی الحسن علیه السلام منقولست که من قراءه ایه الکرسی
 عند منامه لم یجف الفالج انشاء الله تعالی حاصل معنی آنکه
 هر که قرات کرد این الکرسی را در وقت خواب این شد از مرض قالج انشاء
 تعالی و نیز در کافی از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل
 که فرمودند ایضا هر که شمارا با پنج رسول صلی الله علیه و آله مکینت چون بجا
 خواب میرفت و ماوی میگرفت و دای کو بر کفتماری فرمود که بخواب
 ایه الکرسی را و میگفت بسم الله امت بالله و کفرت بالطاغوت
 اللهم احفظنی فی منامی و فی سحر منی محصل معنی آنکه من بخوابم با اسم خدای
 ایمان آوردم بخدا و کافر شدم بر مبدوئی که غیر اوست خدا و خاکا بدو
 یعنی از هر طوطو و کرمی در خواب بیداری من دیگر از انجند قرات این آخر
 کشف است در نیفه از اشرف علمایان صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
 حاصل این بخت کرد بخواند این ایه در وقت خواب قل انما اننا بشر نکلّم
 یوحی الی انما الحکم الله واحد فرضان بر جلقا و سه فلیعمل

عوام صالحا ولا یسرک بعبادتہ مرہ بسعد اساطع و بلند کرد
 را نوری تا مسجد الحرام در میان آن نور فرشتگان باشد که استغفار کنند
 برا و تا صبح و در قیام از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که
 ما من عبد یقرء الحمد الکاف حین یسلم الا استیقظ فی الساعۃ
 التي قبله یعنی بنده ای که خواند اخرا به کف تا که در حدیث ثانی مذکور
 در وقتیکه بخوابد مگر اینکه بعد از کرده شود در همان ساعتی که اراده بنماید و بخند
 در کاف بنزد کورست با نیک لغاوتی در عبارت دیگر از انجیل تسبیح حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام و از انسج فاطمه زهرا برای این میگوید که بگوید
 نرف کاف انام و صدف کو بر یازده امام امر طوار و کرده حضرت اقدس
 بنوی علی علیه السلام و از انسج را برشته بیان کشید تحصیل
 طین اجمال از روایتی مستفاد میگردد که در قیام مذکورست غلامه مغشوش
 است که قادر برین دین و نقل بخش فقر او مساکین یعنی و الا جناب امیر المومنین
 علیه السلام بر وی از قیام بنی سعد گفت که ابا عبد الله کفم ترا از سر گذشت
 و خود و فاطمه علیها السلام بر سببیک فاطمه علیها السلام نزد من بود پس آن
 اکبشی نمود با شک تا آنکه ثابت گردید و وی یعنی از ارسنه بهم رسانید و دست

اس کرد تا اینکه دستهایش ابله زد و رفت و در بخت غارتن و تا جامه‌هایش
 غبار آلود کرد و بدو آتش در زیر دیک افزود تا آنکه جامه‌هایش سیاه
 و زنجیر از او سختی بوی رسید یعنی از خدمت مذکور که بجهت خدمتکاری
 آن بانوی حرم سرای قناعت و سایر کارهای خود بجز آنجا قیام میفرمود
 و مشقت بسیار باحوالی را داشته بود و بهیوسته در توبت سختی می‌بود
 پس گفتیم با او که اگر نزد پدرت ای و زوی خدمتکاری هست غافلی تا
 کنایت کند ترا از توبت که تو در ای ازین عمل می‌نویسند بود و هر یک در دست صلی
 علیه و آله و جمیع خود را نزد آنحضرت بخدمت جاری کرده بازگشت ایست
 صلی علیه و آله و آنست که ظاهر برای حاجتی آمده بود و باید و بجز آمد
 در حاجتی که ما در خطاف خود بودیم پس گفت السلام علیکم ما سکت
 شدیم و منضم نمودیم از اینکه با هم در زیر طاف بودیم بعد از آن بازگفت
 السلام علیکم همچنان خاموش شدیم بعد از آن بازگفت السلام علیکم
 پس پرسیدیم که اگر بواسطه سلام کنیم آنحضرت باز کرد و او را سلام آنحضرت
 که سه بار سلام میکرد اگر او را در خول میافت و در خول میبندی و هر یک از ایشان
 گفت علیکم السلام یا رسول الله داخل شو پس داخل شد و در پیش این

و فرمود ای فاطمه چه بود در حاجت تو دیدم نزد محمد بن بشیر رسیدم که
 اگر خواب کنونی بر خیزد و سر بر آورد و منم من بخدا قسم ترا خبر دهم یا
 رسول الله بدرستی که فاطمه آب کشید با خنجر چند که از گرد و رسته اش
 و آسیا کرد اینقدر که دستهایش آلود گردید و فرو برد خانه نمود و نقد کرد
 جامهایش از بخار گرفت و انس فروخت در زیر یک جامهایش نیایش
 پس او را که گمانی بیش برست پس سوال از وی نمائی خدا شکار بگردان
 منتهی تعب آنکه که تو را ای ازین عمل میتوانی بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله فرمود نمیزد اینها سوزم شمارا چیزی که آن بهتر است برای شما که از
 خدا شکاری چون شروع در خواب کند پس بگریزند و چهار گریه و
 پنج گریه می و سه حمد کند می و سه فاطمه علیها السلام سر بر آورد و گفت
 راضی شدم از خدا و رسول او و در کافی از داود بن فرقد و آواز
 برکش و است نمود که شهاب بن عبدالله از او درخواست کرد
 که ما از حضرت امی عبدالله علیه السلام سوال کنیم گفت بگو با حضرت که
 شما مترساند مرا و خواب یعنی علاج انحالست چیست بعد از عرض آنحضرت
 انفعون او فرمودند که بگو بوی که مسجد مبارک گیر کن خدا را می

چهارم خبر و تسبیح کن خدا را سی و سه حدیث از ائمه است و بگوید الله اعلم
 و حدیث لا شریک لک اللهم الملك وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یمیت
 و هو حی لا یموت بیدل الخیر له اخلف اللیل و النهار
 و هو علی کل شیء قدیر ده باز مخفی ماند که تسبیح علیه السلام
 چنانکه در وقت خواب مسجبت و اخبار آورده در آن نیز انشاء است
 مذکور خواهد شد ولیکن کیفیت آن در اخبار مختلف است و بعضی تسبیح
 مقام است مانند این دو حدیث که سمت ذکر یافت و در بعضی تسبیح مقدم است
 چنانکه در تسبیح یا از محمد بن خدا فروایت شده که گفت من با پدرم
 بیجلس حضرت ابی سببه علیه السلام داخل شدیم پدرم سوال کرد
 آنحضرت را از تسبیح زهره علیها السلام آنحضرت گفت الله اکبر یا سید
 سخی و چهار بار بعد از آن گفت الحمد لله تا رسید عدد و محمود تا رسیدت
 و رفت با بعد از آن گفت سبحان الله یا سید بعد و شکر و از ابد است
 خود هرگاه که از فتنای امامیه رجیم اندیش صدوق و اولاد با بعد از علی
 بن بابویه و این چند بر طبق ظاهر دو حدیث اول تسبیح را بر محمد مقدم
 دانسته اند و جمعی دیگر احادیث معارض آنها ترجیح داده اند و حدیث

از ظاهر برون برده اند چنانچه طریقه اصولیین و اهل استنباط است و احتمال
 اینکه در خواب تسبیح و در معیت تحمید مقدم باشد تا اینکه احادیث یکی بر ظاهر
 خود باقی باشد و نیز در فقها دو دو باشد از جهت که خلاف جمیع مرکبات چه
 فریقین بود و متفقند که تسبیح زهره علیها السلام دو هر وقت بر یک کیفیت
 است و قابل لغزنی معلوم نیست اما تحت اجتماع چنین که جهت آن است
 از ظاهر اخبار باید برداشت و منشا اتفاق عین اخبار باشد و مستندی دیگر از
 خارج گذشته باشد محل نیست چنانچه اجتماع چنین که جهت و فقها و چنین مقاصدا
 اصطلاح کرده و میگویند بحسب ظاهر نه اجماعت که در داخل معصوم در آن معلوم
 باشد بجهت عبارت است که از فقهای کسی معصوم نیست که بخلاف این رفته باشد
 و قطع نظر از این مراتب احتمال مذکور وقتی مستقیم است که در جمیع روایاتی که
 بخصوص وقت خواب وارد گشته تسبیح بر تحمید مقام باشد ولیکن چنین نیست
 بلکه در بعضی از آن تحمید مقام مذکور است چنانچه در کتاب دعای کافی در باب
 الدعای عند النوم و الا نهاء و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقلست
 که فرمودند که تسبیح فاطمه زهره علیها السلام اذا اخذت مضجعا
 یحسب الله امرها و ثلثین و تحلة ثلثین و تسبیح ثلثین و ثلثین

وقراءه الكرسي والمعوذتين وعشر ايات من الصالحات
 وعشر ايات من अच्छها من احتمال المذكورة في اخراج النجس من
 ظاهر موهبة ميت و لكن احتمال دیگرست باخراج بچیک از اجزاء از ظاهر
 میت و ان اینست که تقدیم و تاخیر هر یک از تسبیح و تحمید و برین در وقت
 بخیر می باشد و هر کدام را که خواهد مقدم و موخر تواند داشت بچگونگی
 وسعت در بعضی روایات این دو در بعضی آن مقدم مذکور باشد و لیکن این
 احتمال نیز خلاف اتفاق فتنه است معنی که مذکور شد و اما بر طریقه اخبار
 بین بنابر حدیث مشهور با آنها اذنت من باب التسليم و سکت ظاهر هر یک
 از این دو گونه خبر عمل میتوان نمود و هر یک از تسبیح و تحمید را خواهد وقت
 خواب خواهد در وقت تنقیب مقدم و موخر میتوان داشت و از اهل علم دیگر
 از جمله سجدات در وقت خواب تحمید است که در کافی از حضرت صادق
 علیه السلام منقولست که من قال حين ياخذ مضجعه ملت مناة
 الحمد لله الذي علا فقره الحمد لله الذي بطن غير الملل لله
 الذي ملك فكم من الحمد لله الذي عني الموتى ويميت
 الاحياء وهو على كل شيء قدير يخرج عن الذنوب كيوم ولدته

اصره حاصل معنی آنکه هر که گوید در وقتی که جا میگیرد و در خوابگاه خود بیدار
 الحمد لله الذی تا آخر بیرون رود از کتابان مانند انحالته که باورشش او
 راز آید و بود و محصل مضمون بخشید اینک سپاس انگیزی را که نشان او
 غایت پس معلومشان بر همه غالبست و سپاس انگیزی را که علم او باین
 هر چیزی راه دارد پس انا و اکا هست بر پوشیده و پنهانی و سپاس
 انگیزی را که ملک و خداوند هر چیز است پس بر همه قدرت دارد و اگر تقدیر
 و ال باشد معنی اینست که تقدیر بر همه چیز او نموده و سپاس انگیزی را که زنده
 میکند مردگان و میباید زنده گان را و او بر همه چیزی بسیار توانا است
 و آنچه درین در فقیه نیز مذکور است اما بجای یوم گفته است و دیگر از جمله
 بگوید نیست و فقیه از حضرت امام محمد باقر با از امام حضرت جعفر صادق
 علیه السلام ما نورسب که لا یدع الرجل ان یقول عند مقامه
 اعین نفسی و ذریعتی و اهل منی بکلمات الله التامات
 من کل شیطان و هامه و من کل عاقل لامة قالک الذی
 تعوذ به جبریل علیه السلام الحسن و الحسین علیهما السلام
 مخفی معنی آنکه باید و اکذا را و وقت کند اینست در وقت خواب اینک گوید

بنیاد مبدی خود و اولاد خود و اهلخان خود را بکلمات خدا بخانی که نمند
 از هر شیطان و جانور که نمند و از هر جنم بدی این توبه را بیا بخواند و این
 است که توبه کرده است بان چه مثل حبیب السلام حضرت امام حسن و امام
 حسین را علیه السلام و مراد از کلمات الهی مکتب که قرآن باشد
 چنانکه در کریمه و عت کلمت ربك صدقا و عدلا که در سوره
 مبارک انعام است گفته اند و بکار از بخند و عا امنت که در فقه اجماع
 ابی جعفر علیه السلام مرویست که چون بپلوی رست خود برستید
 باید که گوید بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت
 و وجهی الیک و فوضت امری الیک و انجات ظهری الیک
 و توکلت علیک رهبة منک و مرغبه الیک لا ملجأ ولا منجى منک
 الا الیک امنت بکتابک الذی اتزلت و برسواک الذی
 ارسلت ثم یسبح تسبیح الزهر علیها السلام حاصل معنی اینک
 منوایم بنام خدای معبود من بدستیک من تسلیم کردم خود را بتو
 و آوردم روی خود را بسوی تو و الکل اشم کار خود را بتو و توکل نمودم
 بر تو و ادم بخت خود را بعبادت و حمایت تو و توکل نمودم بر تو و منبت

و محل بجائی از تو مکر بسوی تو ایمان آوردم کتبای که نازل ساخته
 تو و بفرمود که فرستاد بعد ازین تسبیح زمره علما اسلام کتب و بعد
 ازین عبارات عارفی دیگر است که ممکنست که تمام آنحضرت باشد
 اگر چه در مفتاح الفلاح چنین نه است و آن اینست که من اصابت
 عند منامه قلبی اذ اوی الی قرآنة المعوذتین و اینگونه
 حاصل معنی آنکه کسی که در وقت خواب او را خوف و هراسی بهم رسد
 باید که سور قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را به اکثری
 خواند و نیز در همان کتاب از همان عابدین اب مقوس است که هر که این کلمات
 خواند من ضامنم برای او که هیچ غریبی و جانور کزنده و بی گزند و
 نرساند تا صبح کند اعوذ بکلمات الله التامات التي لا يجاوز
 بر ولا فاجر من شر ما یرا و من شر کل دابة هو اخذ بنوا
 ان ربی علی صراط مستقیم طمس معنوی آنیکه پناه میکنم بکلمات
 خدا بخانی که تمامند معنی که مذکور شد آن کلماتیکه در میکند و از مقتضای
 تسبیح تنگی و بدی از شر آنچه خلق کرده و افزاید است و از شر هر جنبه
 که خدا بخانی که مذکور شد بخانی آن یعنی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

من براه راست و طریقه حق و افعال او بر سر هیچ عمل و صوابست و بگو
 از انجمله قرات کریمه ان الله یمسك السموات و الارض ان یزولا
 اولین و الثانی ان الله یمسكهما من احدا انه كان علیهما عفو و رحمة است
 که در سوره شریفه فطر است چه در فقیه از محدثین رضویه علیه السلام مکتوب
 که آنحضرت از پدر بزرگوار خود روا میکنند که لم یقل احد فظ اذا اشر
 یتام یمسك الی اخر الحديث الاله فقط علیه البیت حاصل معنی
 اینکه هرگز نشدست که کسی در وقتی اراده خواب این پیران را بخواهد ببرد
 و خانه بر سر او افتاده باشد و بگوید بیدار و دفع احتلام و در فقیه از حضرت
 امام همام حضرت صادق علیه السلام منقولست که اذا احققت الخبیثات
 فصل فی فراسك اللهم انی اعوذ بک من الاحلام و من سوء
 الاحلام و من ان تبلا عیب الشیطان فی البقعة و المنام
 معنی هرگاه ترسی از خبیثات پس بگوید در جامه غایت که خداوند اندر بدستی که
 من بنام می گیرم بتواند از احتلام و از خوابهای بد و از اینکه باز نکند
 بهمن شیطان در بیدار خواب و این دعا در کافی نیز از جناب استاد
 امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که میخواند از جهت دفع شر از خوابهای

تا خوش در کافی از دل اجنب ابی عبد الله علیه السلام مرویست آنچه
 حاصل این است که هر کسی خواب ناخوشی بیند یا بد که بگوید که
 بران خفته بیدار شود و گوید که انما الصوی من الشیطان
 لحزن الذي امنوا وليس بضرهم شيئا الا باذن الله این
 عبارت تفرقه از آیات تبارکات سوره مجاد است بعد از آن بگوید که
 عقلت بما عادت به للملائكة المقربون و انبأوه المرسلون و
 عباد الصالحون متشرها رایت و من شر الشیطان الرجیم بنی
 پیامبرم بآنچه پناه گرفتند بن فرشتگان مغرب الهی و پنهان
 او و نیکان صالح او از شر آنچه بدیدم و شر شیطان را ندیده شده از
 دور بعضی لغایر در این است مذکور از حضرت صادق علیه السلام
 نموده که هر که خواب بویگ بیند چون بیدار شود این است را خواند که انما
 من الشیطان الی آخره و بعد از آن گوید که اللهم بحق محمد و آل محمد
 قتی شرها رایت فی مناهی و انخوانک بگوید خدا تعالی شر آنچه را از
 بد کرد از بد که از آنچه سرکشیدند و این از الطوارسیه ابرار یعنی سرکش
 و بد بپیش مردم از پیش خفته نوی صلی الله علیه و آله بود که چون عازم

فراش خواب بگر دیو سر بر میگشاید و در محتاج الفلاح مقنوس است
 من اصابعه ضعف فی عصره فلیکفّل سبع مولات عند منامین
 الاثمنا اربعة فی البیض او ثلثة فی البصر فی بعض معنی آنکه کسی را که میخوابد
 صفی هر سه باید که در وقت خواب مفتیل هر یک بشد چهار چشم است
 و سه در چشم چپ هم در کتاب ابن ان و الاخبار روایت نموده که الکحل غلظ
 النور اما من الماء الذی ینزل فی العین بمن سرور در وقت
 خواب یا ناست از بی که نزول میکند در چشم و مرده است که در وقت صبح
 شبیدن اینده خواجه اندیشه شود که العصر فی اسالك بحق محمد و آل
 محمد ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصیر و
 البصیرة دینی البقین فی قلبی و الاخلاق من فی علی و السلام
 فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لک ابد اما البقی خلاصه
 خلاصه مضمون آنکه خداوند ابره بستی که من در خواست میکنم از تو بحق محمد
 و آل محمد اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه کردانی و مادی رویشند که
 را در چشم من و فیض را در دل من و اخص را در کل من و سلامتی را در نفس
 من و وسعت را در رزق من و شکر گذاری مرا ترا بهمنه چند آنکه باید دعا را

مطلب حرام در ذکر آنچه بعد از بیداری از خواب تا وقت نماز
 که از پیش آن از سجده دست بر خندان بیدار دل ظاهر است
 که چون آدمی در بستر خود غفلت و خواب متاع عقل و هوش را که مباد احتیاج
 در میان هر کس از او بدست از سرای بدن بود چراغ مشهور از ترکم
 بخار و دود و کلج یک حواس از سموم هجوم خواب بر شاخسار بدن
 مرد بحکم النوم اخ الموت آدمی در بوقت بیدار دکان بر او بسته چنان
 پنبه می چسباده است چون بار آورده حضرت ثری السمات و غانی موت
 حیات که کدخدای روح از استبداد سیاه خواب از سرای تن فراری
 بود و در بیداری بکاری دلی استقلال ستواری گردیده و غیر تعلقی و برابری
 و بران باقی تواند بود دیگر با عزم تنگنای این دارین و فعلی که بگوید
 حول وقت حیات رب الارباب از دروازه دولت حتم گشود و سلک
 عقل و روح در آن دربار جل اقامت انداختند و کارکنان عجبان شغل خود
 برداشتند شک نیست که آنجا است آدمی را حیات تازه و نهمی بی اندازد
 که او بصلی خدا بفصل و کرم خود و مظاهر خود دست پس ترا و اراست که
 بنده که درین وقت ملک این نفس سیری که از باین بر میبیدارد و دور

درگاه حضرت او بر زمین گذار و دوازده سجده شکر سر قدم ساخت بطریق
 خاکساری بسیار و این از عادت منج سعادت حضرت اقدس بود
 صلی الله علیه و آله بود که چون پدیدار میشد سجده میکرد و چون در نیوقت
 نینده بسجده اندرگاه سر بلند کرد و در وقت سجده یا بعد از سر برداشتن
 گوید که الحمد لله الذی احای بعد ما مات فی قلبه النور الخ
 اللهم الذی مد علی روحی الاحیاء و اعمدا حاصل معنی اینکه
 سپاس مر خدا را که زنده کرد و انید مرا بعد از آنکه میرانیده بود و بسوی او
 انشور یعنی در قیامت که مطابق نر زنده شود مذبحی را بازگشت کحضرت
 اوست سپاس مر خدا را که باز کرد و انید بر من جان مرا نوحه او گویم و طریق
 نیکو او بگویم و در فقیه آورده که چون حضرت رسول خدا در فراغ خواب
 ما و امین و میفرمود بیک اللهم احیا و باسکما اموات یعنی بنام تو ای
 معبود من زنده می‌شوم و بنام تو میروم و چون پدیدار گردید میفرمود که الحمد
 لله الذی احیا فی بعد ما مات فی قلبه النور و هم در کتاب
 از عابدات الحی عبد الله روایت که چون ریخته واحدی از شما معنی
 از خواب بیدار گردد بگوید سبحان الله رب العالمین و آله المرسلین

رب المسضعفين والحمد لله الذي يحيى الموتى وهو على كل
 شئ قدير خلاصه مضمون اینکه پاک مبداءم از تعالی بنوعی عیب
 را که خداوند بفرستاد و معبود فرستادگان و خداوند ضعیف شمرده شدگان
 با نام او آید مصومین آنرا یا کافرا و میا و او یا که کافرا و فرائد و طوایف
 هر زمان ایشان را ضعیف نموده و زمین بگریزند چنانکه در کرمه و زمین
 ان من علی الذین استضعفوا فی الارض و تحکمهم الوارثین که
 در مورد قبضه است گفته اند و اخبار نیز بر طبق این دارد است و بمقام تفصیل
 ان انبت و سباسب استخدا یا که زنده بسیار از مردگان را و بر هر جنبری بود
 تواناست که چون این را بگوید خدای تبارک و تعالی فرماید که راست گفت
 بنده من و شکر کرد و در همان کتاب شریف و کافی نیز مذکور است که حضرت
 عبد الله علیه السلام چون آخر شب میخوابید و با او از غیب چنانکه این خانه می
 میگفت که اللهم اعنی علی هولی المطلع و وسیع علی المضطجع و آخر
 خیر ما قبل الموت و امر زقی خیر ما بعد الموت یعنی ای مبدء دین
 یاری ده مرا بر هول مطلع و آن عبارتست از هرست و دوشی که در وقت
 حرکت و اطلاع بر احوال افالم انکس انکس را بهم رسد و فراموش کردن بر زمین

مرا که بربا شد و روزی مرا خیر آنچه پیش از مرگست و روزی کن مرا
 خیر آنچه بعد از مرگست و در کافی از حضرت ابی حمزه علیه السلام شنیدم
 که چون شب از خواب برخویشی بگو الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا
 علی مردها الاحماله و اعداء و زجه این عبارت مکرر شد پس چون آواز
 خروسان شنیدی بگو سبحان قدوس رب الملائکه و الروح
 سبقت رحمتک غضبک لا اله الا انت وحدل و علمت سوی
 ظلمت نفسی فاعترفی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حاصل
 اینکه خداوند انور منتری و معذسی و خداوند فرشتگان و روحی بانی خدا
 فرشتگان و روح پسین کفره رحمت تو بر غضب تو با بعضی که نجات
 و امر از من کنجانش دارد غضب منکمی نیست معبود بر حق جز تو میبود
 بکانه بگردم وستم بر تو دگردم پس بیا مرز و مرا که بدستیکه منی اعز
 کن تا کسی مکرر پس چون برخویشی نظر کن در اطراف و کنایای آسمان
 و بگو اللهم لا یولری منک لیل داج و لا اسماء ذات ابراج
 و لا ارض ذات مهادر و لا ظلمات بعضها فوق بعض و لا
 بحر الحی یدلج بین بدی المدهح من خلقتک تعالم خایسته ای

وما تحقّق الصدوق عارفت الجفوم ونامت العيون وانت
الغيوم لا تأخذل سنة ولا نوم سبحان ربّي رب العالمین
خداوند معنی آنکه ای محبوب من معنی پوشاننده چیزها از توحیح بی که پوشاننده
چیز است تبارکی و نه هیچ آسمانی که صاحب بر جاست و نه هیچ زمینی که
صاحب مکانها میسر است و نه هیچ تاریکها و که بعضی بر بالای
بعضی است و این عبارت از غلظت و شدت ظلمت و نه هیچ دریایی
عظیم پیش آنکسی هر که شب طریق بندگی می باید از بندگان تو پادشاهی
تایید و او راه نای شب جزای سیر منزل عبادت و باری سکنی ایشان
با و در آن این سعادت مبدائی خیانت چشما را و آنچه را که پنهان مبداء
سینما یعنی بر چهار بها و نگاه ماه و بیدار گوشه چشما و بر سر ظاهر
و غیبات خاطر دانای و در نیستند ستار و خفستند چشما نور زنده
و با سر خدایی قیام کنند و بیکدیگر در امکی و خواب نتره میداعم ترا و تقابل
و محبوب خدا و خداوند که خداوند همه عالم و محبوب و سبب است پس بخوان
یا ابراهیم از آخر سوره آل عمران انّ فی خلق السموات والارض لنا قول
خداوند تعالی انک لا تخلف المعاد بعد از آن سوال کن و و منو سار پس

چون در آب که استی بگو بسم الله و بالله اللهم اجعلنی
 من التوابین واجعلنی من المطهرین پس چون فارغ شدی
 بگو که الحمد لله رب العالمین پس چون نیاز برخواستی بگو که بسم الله و
 بالله والی الله ومن الله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة
 الا بالله العلی العظیم اللهم اجعلنی من نور و ابرار و عباد
 مساجدک و افتح لی باب توبتک و اعلق عینی بآب معصیتک
 و کل معصیتک الحمد لله الذی جعلنی من بنایید الله اقبل
 علی بوجهک جل و ثنا و ان محض معنی آنکه شروع میکنی بنام خدا
 و بیاری خدا و روی می آوردی و بیایدی و بیایدی و بیایدی
 جانب خدا و آنچه خدا خواست میشود و نسبت توانای بر کارها که کرد
 معبود من بکردار مرا از زبانت کنندگان خود و عمارت کنندگان
 مساجد خود و کیشا برای من در توبه و پند از برای من در نافرمانی خود
 مرا نافرمانی را حمد خدا و نذیر که کردانید مرا از کسانی که با و متابعت
 میکنند ای معبود من بکردار من روی عبادت و شفقت خود را بر من بکن
 و عظمت ثناء و صف تو بکنوی و در مصباح شیخ طوسی طاب ثراه که

که علی بن الحسین علیه السلام پیش از نماز شب دو رکعت نماز شب گذارد
 و در رکعت اول الحمد و قل هو الله احد و در رکعت دوم الحمد و قل یا ایها
 الکافرون خواندی و شیخ طوسی طالب ثراء در کتاب مذکور و شیخ کفعمی نیز
 رحمه الله در حواشی مصباح خود از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم روایت نموده اند حدیثی که حاصل معنی آن اینست که پنج بند نیست
 که شب بر پنج و پس دو رکعت نماز که از او پس دعا کند و در سجود و نشستن از برای
 چهل کس در اصحاب و یاران خود که دیگر کنند تمامای پدران ایشان را که آنکه
 جمیع مسوالات او میزدول کرد و مطلب چشم دو رکعت نماز شب و ادب
 متعلقات آن بر پنج بند کان منبج بندگی و چون بندگان این سعادت
 و فرخندگی حقیقی نمایند که نماز شب عبارت از هفت رکعت است که اول آنکه از پنج
 رکعت یک رکعت و سلام و بعد از آن دو رکعت دیگر که از او میشود
 که از نماز شفعی نامند و بعد از آن یک رکعت دیگر است که از او میشود
 پنج تا از و کای نیز نماز شب مجموع این باز دو رکعت اطلاق میشود
 و کای نیز مجموع این باز دو رکعت و دو رکعت نافله صبح را که سبزه رکعت
 باشد نماز شب میگویند و کای نیز مجموع دو رکعت شفع و یک رکعت و ترا

و در تر او را میگویند چه در معنی طاقت و این استمال را عبادت
 و عبارت فقها از ماسلع شده بلکه در جزان نام درست و وقت ادائیگی
 نصف شب است تا صبح عاوی چند اکیه بصر نزدیک باشد افضل است و اگر
 مغفون باشد که وقت تنگ است ایند انفع و در نماز صبح می نماید و
 بعد از آن ظاهر شود که وقت باقیست بخش دیگر بر آنرا افزاید که مجموع
 باره رکعت شود انگاه هر رکعت نافله صبح را بقول شیخ مفید و در رکعت
 نافله صبح را تنها بقول علی بن بابویه اعاده نماید که مجموع سبزه رکعت
 شود و اگر در اثنا نماز صبح در رکعت اندک اگر چهار رکعت اذان گذارد
 باشد باقی را نیز بنیت او الحذف و سبک با تمام رساند و بجا نهد تنها آنکه
 والا فکنت و از بعضی روایات چنین مستفاد میشود که مشهور میان
 علمای اینست که اگر کسی را که درون این نماز در وقت مذکور بحیث غلبه خوا
 یا مانع دیگر مفذ و نباشد در نصف اول شب میتواند گذارد و اما قضاء
 آن افضلست بعد از ادای این نماز صغیرت انجام سعادت آغاز
 مستغفقات آن برود که ز سبب اعمال ظاهری و احکام باطنی که ظاهر
 جنانچه در بر دوازده کمال غیر که دو با سبب اما اعمال ظاهری و آن نیز در

حنفی و مطول که مستحب بقدر شوق و قوت و بحسب اقتضای وقت در رکعت
 هر یک از این دو طریق را که خواهد اختیار نمود و اما مختصر اینکه
 بعد از چهار رکعت نماز هر دو رکعت بیکباره حرام و سلام می نماید
 مذکور شد که اگر در هر دو رکعت فاتحه و هر سوره خواهد خواند و فصل
 انبیت که در رکعت اولی از این نماز سوره قل هو الله احد و در ثانیة قل
 یا ایها الکافرون تلاوت نماید و در مجموع این رکعات گفته اند که فاتحه
 تنها نیز چون سایر توافل کفاسی تواند خواند و بعد از آن دو رکعت شریف
 نیز بپسورد و بعد از آن مفزود و تشریف بطریق مذکور و از دعای مختصر که در
 ثنوت و تراز حضرت صادق علیه السلام در تهنیت بمقامت اینست که
 اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والاخر
 یعنی خداوند ما را در دنیا و آخرت عفو کن بر ما و عافیت ده ما را و عفو کن از ما در دنیا
 و آخرت را و ای بجدید گوید که دیگر آنحضرت فرمودند که محبت در ثنوت
 سه تسبیح و اما مطول اینکه بنا بر سهواً افتتاح بهفت تکبیر یا و عید شریف
 نماید و هر یک از دو رکعت نخست فاتحه و سه بار قل هو الله احد خواهد خواند و در رکعت
 شریف غنیه مرویست که من فاء فی الرکعتین الاولیین من صلوٰة

الليل في كل ركعة منهما منق وقل هو الله احد تليق من
 اقتتل وليس بينه وبين الله عز وجل ذنب الا غفر له حاصل
 معنی اینکه هر که قرائت در هر یک از دو رکعت اول نماز شب سه رکعت فائده
 یکبار و سوره قل هو الله احد سی بار منصرف و قرائت شود از آن و حال آنکه نباید
 سیاه و خدای عز و جل هیچ گناهی مگر اینکه امر زده شود برای او و دیگر
 از شش رکعت دیگر از فائده هر سوره که خواهد خواند بعد از فراغ از آنها
 دو رکعت شفع که ارد و انگاه بفرود و تر بر تو بسته و آن نیز ثواب شهور
 افتا نیست کبریا و بفرموده و قرات در دو رکعت شفع و دیگر رکعت
 و تر برد و دست یکی آنکه در دست رکعت بعد از فائده سوره قل هو الله
 احد قرات نماید چنانکه در تندیب از عبد الرحمن بن حجاج مرود است گفت
 پرسیدم از از ابی عبد الله علیه السلام از قرات در دو رکعت فرمود
 که کان فی حق بین اخی باب و کان ابی اذا صلی یغفر فی الوتر
 بقل هو الله احد فی ثلثین حاصل منون اینکه میان من و میان
 وری بود و بیست و نهم نماز میگردارد و قرات میکرد در هر سه رکعت
 و تر بقل هو الله احد و بیست و نهم و تندیب الاحکام از آن امام تمام علیه السلام

منقول است که کان الی عبده علیه السلام یقول قل هو الله احد
 تعدل ثلث القرآن وکان یجب ان یجها فی الوتر فیکون
 القرآن کله مخفی معنون اینکه پدرم علیه السلام میگفت قل هو الله
 برابری میکند معنی در ثواب با ثلث قرآن و دست میدیخت اینکه هیچ
 هر سه ثلث قرآن را در وتر یعنی در سه رکعت با نظر بر این که در هر رکعتی قل هو الله احد
 خواند که تمام قرآن شده باشد و دوم اینکه در دو رکعت غنغ بعد از نماز صبح
 و در مغرب و در ثلث هو الله احد فراتر کند و در فضل این طریق در فقه مرستی
 من قرأت فی الوتر بالمعوذ بنین و قل هو الله احد قیل له اشیرا
 الله فقال قبل الله و ترکه محصل معنی اینکه هر که عزائم کند در وتر یعنی در سه
 رکعت بسو و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل
 هو الله احد با جمعی که در هر رکعت یکی از سوره را خواند کند شود مراد بر این
 یعنی زبان حال یا فرشتگان که مراد با و ترای بنده خدا که خفین قبول کرده اند
 و تر ترا و موبد و مبین آنکه درین دو حدیث ثلث مراد از دو سه رکعت غنغ
 و مغرب و ترست حدیثی است که در کتاب شریف تهذیب از یعقوب بن یحیی
 مرویست که گفت سبیلک العبد الصالح علیه السلام عن الفراء فی

وقلت ان بعضا روی قل هو الله احد في الثلث وبعضا روی
 في الاولين والاعوذین وفي الثلثة قل هو الله احد عاملا
 معنی آنکه پرسیدم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را از قرات در سه رکعت
 و نیز گفتیم که بعضی روایت کرده اند قل هو الله احد را در سه رکعت و بعضی می گویند
 نموده اند در دو رکعت نخستین که شفع باشد معوذتین و در دو رکعت سیمین
 قل هو الله احد انحضرت از امر باجتناب شق ثانی همانا بیان فضیلت است
 نمی شن اول پس نقص دو حدیث ثانی نخواهد بود و مخفی نماید که بعضی از
 قرات قل هو الله احد در دو رکعت سیمین و ترسعه مرتبه ذکر نموده اند و
 آن اگر کتب مشهوره اخبار منظر قاصر می رسد مگر آنکه در حدیث دوم که از
 سند بی نقل شده لفظ در را حمل بر مفرد کرده باشد و این نحو خلاف
 ظاهر و استعمال در را عادت نادوست معتمد اینا بر قاعده اصولی
 اصل عدم زیادیت و الله علم بالجملة افضل است که در جمیع رکعات
 قرات را ملحق خوانند و در هر دو رکعت بعد از قرات تنویر خوانند
 مگر در رکعت دومی شفع که تنویر آن همانست که در مفرد و ترسعه در سه رکعت
 از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که القوت فی المغرب فی الکرعة الثانیة

و فی القضاء و العداة مثل ذلك فی الموتر فی الركعة الثالثة
 یعنی قنوت در نماز شب در رکعت دومین سب در نماز صبح و نماز عصر
 در سوره و در تربیتی سه رکعت شفع و مژده و تر در رکعت سیوم است
 و بنا بر این روایت حدیث القنوت فی کل رکعتین فی الطلوع و المغرب
 و حدیث القنوت فی کل صلاة از حضرت ابی جعفر ^{علیه السلام} و در حدیث
 و تهذیب هر دو مذکور اند مخصوص خواهند بود بعد عای شفع و مژده و تربیتی
 بکماز باشد چنانکه اطلاق لفظ و تربیان هر سه شعرب است احتیاج بخفنی
 حدیث ثانی نیست و از متاخرین فقهای شیخ موسی شیخ مهنا و الدین محمد
 الرحمة متوجه این مسئله شده و راجع عباسی فرمود است که قنوت در نماز
 و تر در رکعت سیوم است پس در رکعت اویم شفع قنوت نخواهد بود و بنا بر
 اندر منافع الفلاح دعوی اتفاق نموده است بر اینکه در هر رکعت دو قنوت
 مستحب است خواه در الفی خواه در الوافل و در رکعت دومین شفع
 است شاکر دست و ظاهر است که غافل شده باشد چه اگر منظور من عدم
 اعتبار حدیث مذکور بودی باینکه که در جامع عباسی قنوت بآن مذکور
 پوشیده نماز که در قنوت و تر دعائهای سبزه و مطول از ایه صاو قین و ان

حاضرین صلوة الله عليهم جمعین بسیار را فرستاد و در کتب اعمال او دیده می شود
 در فضیله از حضرت انیس بن جوی صلی الله علیه و آله و سلم مروست که اطولکم
 قنوتانی حاکم الدنیا اطولکم مراسته یوم القدر فی الموقف حاصل نمون
 ای که قنوت هر کس از شما در سرای دنیا طولانی تر باشد جزایش به ذی قنات
 در مقامیکه حادقن استند طولانی تر خواهد بود و چون این کتابت مقام ان نیست
 که ذکر آنها بسیار مان شود بابر او تمامی ان معنی بردارد و بجهت اینکه طایفه
 ناموفق که جمیع کتب نمایند فی انجذ کار سازی توانند اطیانی این اوراق را بکلیه
 نیز از ان خالی نگذارند بلکه در چند دعای موجز متوسط مزین بسیار بود و از انجمله
 دعای است که در فضیله مذکور است که حضرت رسالت بنامه و از نور مغربان و در
 صلی الله علیه و آله و قنوت و تر میخوانند و ان انیت که ظلم احدی بمن
 هدیت و عافنی بمن عافید و تولی بمن تولیت و بارک فی فین عظیم
 و فنی شرها قضیت فانک تقض و لا یقضی علیک سبحانک رب
 البیت استغفرک و اتوب الیک اومن بک و اتوکل علیک
 و لا حول و لا قوة الا بک یا رحیم حاصل معنی ای که هر چه در دست
 کن مرا و در میان انسانی که حمایت کردی که عافیت دادی و دوست مرا در میان

این یک دوست داشتنی و برکت ده را در آنجا عطا نمودی و کندار را از
 شرافت قضا نمودی پس حکم کردی و مقرر نمودی از سواخ و وفات
 برستید و قضا و حکم میکنی بر خلق کسی حکم قضای نمیکند بر تو معذرت
 تو از هر نقضی ای خداوند خانه کعبه طلب مرزش میکنم از تو توبه و بازگشت
 بنمایم بوی تو ای جان آورم تو هر کس میکنم بر تو وقت و توانایی نیست کسی
 بر کاری کرباری تو ای رحم کنند بر بندگان دیگر از بندگان دعاست
 که حاجت طلب خطاب امیر المومنین علیه السلام در قنوت و ترسجوا نداء و در قنیه
 ذکر است و ان امننت اللهم خلقتی بقدری و تدبیر و تبصیر
 تقصیر اخرجتی من ظلمات ثلث بحولك و فوقك لاحول الدنيا
 ثم انزلها و لها ثم انزلها و ایتنی فیها الکلام والمرحی و بصیرتی
 فیها الهدی ثم الموفی یا من کریم و مشرقی و غمضی اعود
 من الزقوم و اعود بك من الحسیم و اعود بك من مقبل فی النار
 بین اطباق النار فی ظلال النار يوم النار یا رب النار اللهم
 انی اسألك مقبله فی الجنة بین انصارها و أشجارها و ثمارها
 و ریحانها و خدرها و انزلها اللهم انی اسألك خبر الحسیر

و حقانك و الجنة و اعوذ بك من شر النثر و سخطك و لكنا
 هذا مقام العابد بك من النار اين فقره را سه بار گفته منزه بود
 اللهم اجعل حرمك في جسدي كله و اجعل قلبي اشد خفاة
 لك ما هو و اجعل لي في كل يوم و ليلة خطا و مضيا من عمل
 يطاعك و اتباع مرضاتك اللهم انت منتهى غايته و رجاى
 سلقى و طلبى اسالك الهى كمال الايمان و تمام اليقين و
 صدق التوكل عليك و حسن الظن بك يا سيدى اجعل حسنة
 مضاعفا و صلواتى تضرعا و دعائى مستجابا و على مقبولا
 و سعي مشكورا و ذنبي مغفورا و القى منك نصرت و سؤل
 و صلى الله على محمد و آله خدامه مفضلون اين دعاى شريفه از جمله اول
 فقراتش زوال جنت روان و از خواصى كلامش اذ استقامت نايان
 است اينكه اى محبوب من از بدى مرا بقتيرى و توبيرى و نوضيحى علم حكمت
 كه مراد اين باشد كه نفس مرا با خامه منع بصفه هستى جهان نگاشتي كه حسن
 زايبرى كه در هر نفسى از اعضاى من بكار گرفته و فوايد كه در هر جزوى از
 اجزاي من بقيه كشته ظاهر و باهرست و دران فقير و كوتاهى كردى و ببرد

آوردی مرا درست باریکی که تاریکی عدم باشد و تاریکی صلب بود و تاریکی جم
 مادی بیروت و توانای و خود دهنده دنیا میکنم بعد از آن جستجوی این مقام بعد
 از آن جدا کردم حاصل اینکه بعد از آنکه از آن سظت بر و سفاخی وجود و
 طالب دنیا و مباحث تحصیل آن بشوم و بعد از آن بزرگ از آن مخالفت بشوم
 و دادی مرا در دنیا گناه و چراگاه تا چهار پایان خود را در آن سپهر انم و
 واضح و روشن کرد ایندی برای من در آن هر ی یعنی راه رست و بین
 حق را پس خوب خداوندی تو و نیکو مولای و اتقای پس ای کس که کرم
 و مشرف ساختی مرا و نیت دادی بمن پناه کرم تو از رفوم و انداختی
 با میوه و درختی است که در قعر جهنم رسیده و در شاخهای آن بکج و نکات
 در سیده و از اینجوه در کمال کراست و نهایت محض است و خوراک
 و در خیانت دره و قیامت است و بکرم تو از صمیم و ان است در نیت
 کرمی که چون تشنگی بود و در خیانت غلبه کند از آن آب با بنان و بند
 و چون از اجش لب آورند گوشت رومای ایشان از عوارت آن
 بکشد و چون اشامند احشا و اسما ایشان باره باره کرد و بناد کرم
 تو از هوا میدن در نفس میان طبعای نفس در سایه ای نفس روزی که

کنکاران با نشاء و لذای خداوند نشاء ای معبود من بدستگیر من
درخواست میکنم از تو ای پادشاه در بهشت را میان جویمای بهشت
و درختان و میوه های آن و خدمتکاران آن و زنان به خوا به آن
ای معبود من بدستگیر من در خواست میکنم از بهترین هر چیزی را که آن
رضای است و بهشت و پناه میکنم از بدترین هر شری که آن خشم است
و انش این بستاند من در خدمت تو ای پادشاه که بستاند که پناه میکنم
ست بجز از انش ای معبود من بکردن آن ترس خود را و در بهشت
و بکردن دل مرا خوشا که تو بکردن برای من در هر روزی و شبی
بره از غل بطاعت تو ببردی رضایتی ای معبود من و سنای غایب من
و امید من و سوال طلب منی باین معنی که در امور مذکور و چون از خوا
یاس حاصل شود عاقبت رجوع تو بمن شود اینکه حاجت گذاری مخلوق
بجز بیاری الهام و مشیت است میلت بمنایم ای معبود من اینکه کامل
سازی ایمان مرا و تمام کردانی نفس مرا و صافی کنی توکل مرا بر خود
و نیکو کردانی ظن مرا بخود ای سید من بکردن نیکوکاری مرا و جود
یا بیشتر و نماز منی انفع و زاری و دعای مرا مستجاب و مثل مرا قبول و

مرد در بندگی بسندیده و گناه مرا از پرده و پیش او مرا از جانی نه
 شکفتگی در رو و شادمانی در دل این عبارت بنقل است از کتبه و قیام
 لغزت و سرور که در سور شعر بیدالانی سبب مخفی نماید که درین قنوت
 چهل مومن را بیکان بیکان نام بردن و برای ایشان استغفار و طلب
 مغفرت کردن شایع و مشهور و در کتب اعمال مذکور است و از تسبیح
 چهل منظر میگرد و که این از ادب مخفی قنوت و ترنیت بلکه در مطلق
 اوقات دعا مستحب است چنانکه در این باب نظر غیر سه غیر حدیث کرده
 کتاب دعای کافی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام منقول است که من
 قلک مرا راجعین من المؤمنین نعم حقا استجیب له یعنی کسی که مقدم دارد
 چهل کس از مؤمنان و بعد از آن دعا کند معنی برای خود سنجاب شود
 برای او و احادیث بسیار در فضل و ثواب دعای کردن برادران مؤمنین
 غایبانه دارد که در ده است و در یک یک تخفیف نقیض و تروعد و چهل
 مومن نشده و رواست که شیخ کفعمی رحمه الله در تواتر این مصباح ذکر نموده
 چنانچه مذکور شد اما مختص بوقت سجود است احوط اینست که دعای
 بر چهل مومن را از ادب و ترنیت و تقید آنکه از مسحبات و اصطلاح

دعاست بان قیام نماید و از جمله اواب و تر استغفار است چنانکه در
فقیه از حضرت اعلیٰ عبد الله علیه السلام منقولست که فرموده اند استغفار
فی الوتر سبعین مرتبه یکتب لک البیضاء و یوقد بالجنة
استغفار حاصل معنی آنکه استغفار کن از خدا بخواهی در نماز و تر بخواند
بار این کیفیت که دست چپ خود را نگه داری بینی در پیش رو چنانکه در قنوت
مقررست و شست ماری بدست رشت استغفار را و حضرت اقدس نبوی صلی
علیه و آله وسلم منقولست که استغفار میکرد و در تر بخواند بار و میگفت که
به مقام العاید من النار رفعت بار و حضرت زین العابدین علیه السلام
در میگفت العفو العفو سیصد بار و در کتاب بشریف کافی مذکورست که از حدیث
ابو عبد الله علیه السلام پرسیدند که در قنوت و تر چه می ستغفرت می گشت
مقرر کرد در آنوقت باید که ده بار و گفته شود ده مرتبه فرموده اند نشان
برای آنست که صلوات فرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و استغفار
برای گناه عظیم خود بعد از آن فرموده اند که هر گناهی عظیم است بینی چه
نا فرمانی جناب سبحانیت از اسهل و کوچک بمنوان غمزه و بعد از غمزه
در استغفار طریق مذکور که آن یکصد بار و در فقیه از جناب سبحانیت

عنه و الله و سلم و ميت که من قال في و ترو اذا او تر استغفر الله
 ربنا و اتوب اليه سبعين مرة و اطلب على ذلك حتى يضيئ
 كلمة الله عنك من المستغفرين بالاسحار و وجبت له المغفرة
 من الله عز وجل حاصل معنی اینکه هر که گوید در نماز و توحید و استغفار
 ربی و التوبه اليه مفتاد یار و مدد مست کند یا بن تا اینکه کمال بخیر و
 بنویسد خدا بخالی او را تر و توحید و ارجح استغفار کنندگان در عباد
 و وجبت کرد برای او امر پیش از جانب خدا بخالی عبارت است که بعد
 من المستغفرين بالاسحار اشارت بکرمه و المستغفرين بالاسحار که
 در سور مبارک آل عمران است و بکرمه و بالاسحار هم استغفرون که در سور
 زاری است چنانکه مذکور شد مجمل قنوت و از سلطان اجابت دعوات غفوان
 سیاحت چنانکه الحاح و کس در دعا و استغفار در این بیشتر شود بهتر خواهد بود
 که آنکه وقت است نه رشته باشد پس حسن ازان بردارد و بد و استغفار
 و امان جبات را بقدر مقدور از خیر و خیر معاصی غالی و از رکن کلماتی و
 ثواب پر سازد و در کون و سحر و طریقی مسود و نمودن شهید خواند و سلام دهد
 و بعد از هر دو رکعت از غار شریف و همچنین بعد از شفع و تر و دعا و اوراد و سایر

در خبر و عفو آن فرایید بر تو آید در متناهی کتب اعمال و ادعیه مجتمع و
و در نرسد صاحب توفیقی که خلاق احدی نیست پس اگر در خود این یادگار
فضل و ثواب انگاشته و مشاطه و شوقش حال حسن اعمال ابر بهشت فیض اینها
بزرخواست که از استیجابش رجوع به پادشاه متواند نمود و اما احوال باطنی که
اصل در عبادت آن و غالب را اعمال بزرگ جالست چون چشم کشاید
و خود را زنده مشاهده نماید از اغمت بزرگ دانسته بیکران قیام نماید
چو ساکن که هر شب در فراش خواب چنان خود را بگوید که بدینا باز گشت نمود
و چون غفلت شب را بیند خود را ببادناری کی گور ازار و دیگر تحمیل چرا
برای آن و حشمت سراسر ای پرمار و مور پر دازد و چون سر از باین برود
در میان جانشیند یا کند از که در پست خود و پرازد و ساخته خواهند نمود
و بگرد و مگر با بهت تمام بوال من ربک و من نیک و برانمطلب خواهند کرد
و چون از جادو خواب برخواست و در منو ساخته توفیق خود بمقام نماز است
بخطا رسد و روزیک بحکم فاذا هم من الاجل اس الی ربهم مناد
از پست خاک بموقف بگویند که چرا خواهند شتافت و چون بمقام خطاب و
عتاب الهی خواهند داد است از محبت ابا و دهمش انتقام براه نتواند

برداشت و چون الله فکیر گوید این بنده بنده پند را امتد کر معنی این گردانند
 و از دنیا و غفلت و کبر مای الهی قل غفلت بنا و لای را بر خود لرزانند و چون غفلت
 بیزاری کشتید روزی که بحکم الیوم تحتم علی افواههم زبانهاست
 و چون ارج باعمال خود ناطق خواهند گردید یا دکنند چون غایت و سوز تواند معانی بساز
 را خاطر نشان خود گردانند چون با و را و با و از کار پر دازد از مضامین و
 نکات لفظ و حرف و از انقد و نبات کار و ظرف خود را متعلی سازد و از
 رکوع و معجز و چون شایخ نورسن یک بر او بکس از خود برزد و در قیام و وضو
 دل در دمنش مانند سپند در انق ثوق بندگی نشیند و جز و چون دست
 بقنوت بردارد و دست از همه چیز خدای خود بردارد و در وقت استغفار
 کردای ناچار خود را بیاورد و در شمار استغفار العبد و ان فطرات اشک
 نگاه دارد و دیگر استغفار الهی که گوید دل سیاه را برده است و ترک کند بکمال
 کند و بر المعنوی که بر زبان آرد در گفت و گانش از سبوح که بداند آنگند در
 خاک قیام شمع صفت با سوز که از و ساز باشند و در صحن رکوع نشینند و از
 هر لحظه اشک گرمی از دید پاشند کیده ساعتی که باین مشغولست لوح دل از
 از نقوش اندیشه های باطل دنیا و چاه حاصل ساد و ساز و خاطر غفلت است

را از منسوب که در تنهای این بحرهای کلفت لگن برآورده بچسب
بیکران یا حضرت رب العالمین اعز و از همه ضرورتی که چون بنام
رسیده سعادت که از شش آن غایز که دید با تعجب غنچه زود و از هر چه
بسیار است چون برک بید بر تو دراز و چه بسی زایدان بر بزرگوار و عابدان
شب زنده دار که در طریق قوافل نوازل و طافشان چون افواج و طایف
و ساعات از اول شب تا صبح در راه بلکه بکسب شمای مداز بر قامت
طول عبادت و نمازشان کوتاه بود و سیاهی اثر سجودشان در چهره چون رنگ
در مل و کفایت فیض طاعتشان در سها مانند بود و کسبیل بر سر سفره شان
را جز خاک سجده گاه باین بودی و دامن قامت را کفشان غیر حاصل
بندگی از گشت زار بل و هزار نوری دیده ترشان چون چشم زاده چو
بیدار و صفی رخسارشان مانند برک لاله از از سجود و اعذار کام و زبان
شان از شند شهادت برزوه و نای معلوم شان از سعادت و نایوت
بسیار است چون فی پرشکر بیان قیام شان بسبیل صنف کمالی از هم تر
و سجود تسبیح و تهلیلشان بکنایش نور خواب از هم کشیدی باین سعی و فو
و جمیع نامحسوس اخلاص شاد و قرین احوال شان گشته دست از طریق

و از دخت طاعات چندین ساله خود برداشته و با خواجی شیطان خود
 و طبل نفس منور از شاه راه هدایت سر به پایان خواست گذاشته
 بعد از این حال احوال خود آن مال خوارج منورست منعم اند که جللی
 زاده و خاد در منسج صلاح رسد و بود و عمری غایتی زمان امام در نهایی
 چنان بر دوکش و در مواعظ و فجاج و لغز و بدایت امورش در کوشش
 کشیده بود از مبدی قیام نمودند بشبهه بوجی چنان دستخیزه باز طریق
 از او کی هر بنس و بد و شد حسن ایمان شان در روز فرشته یشت
 که می نمودن شیطان بروی امام خود گستاخند و در ارشاد القلوب علی
 روایتی آورده که محصل مضمون آن اینست که چشم و چراغ اهل یقین خاست بقا
 امیر المؤمنین علیه السلام شبی از سجده کوفه بر آمده برای سعادت بیای
 خود میرفت و قریب فلشی یار می از شب گذشته بود و کمیل این زیاد که
 از اخبار شیعه انما دی طریق رشا بود و قدر نقش در بران نظر آنحضرت
 از اکثر مردمان زیاد سعادت خادمیت فایض بود بدر خانه رسید که مرد
 بصورت حزن قرآن خواند و این یار زبان میراند که امن هوفاست
 انما اللیل ساجد او فایما یحذر الا حق و بر جرحه مر قتل

اهل المستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یکمل کمال
 لوالالباب کمال حسن تلووت او خوشن اقا و از حال وی که در وقت
 چنان بفرات قرآن اشتغال داشت عجب آید و لیکن اظهار آن نکرد
 سخنی بر زبان نیاورد و اندر دم دیده او لوالالباب و انصاحب سواد نهامت
 نجات منایر عفت و یگشته فرمودند که کیل لا یجیب طمطه الکر
 اند من اهل النار و ساینک میها بعد یعنی باید که عجب نایر و ترا
 او از قرآن و قرآن دن انبرد چه بد رستی که او اهل جهنم است و زود باشد
 که بر حقیقت این سخن تر مجذبه سازم پس کمال از اکاهی الحفرت از انبرد
 خاطر او منظور کرده میخواند که گاهی بر جبهی بودن مردی چنان قاری شایسته
 زنده دار متعجب و متفکر گردید و حتی مدید چنان در تعجب و تفکری بود تا او
 که خروج خارج مژوان و مقاتله الزور مجاهدین بان اهل بنی و عدوان و
 نمود پس در از زنده از انکه او قتال فیصل یافته و جان پدید بر یک از القوم
 نابکار المعده و چند به ارباب ارشاد شده بود و سرهای سرکن را بریده
 در پهلوی هم بر زمین جده بود و در سر مردان شمشیر و چکان در دست
 داشت و کمال مذکور در پیش وی ایستاده بود آن امر که در وقت نوک

شفیق بر سری از سرهای بریده کز استند فرمودند که یا کبیل من یوفانت
 انا ولیل ساجد او قایما یعنی این سرالطاف است که در انقباض این است
 میخواند و ترا در حال او عجب اید عاقبت از خارج کردید و کارش با چار
 پس کبیل بن زباده در قدم وی افتاد و پای مبارکش را بر سر او و از این
 و سستی از این پستی کشاد و نظر انجکایت خربت فرای جرت فرمود
 مجلس نهم باب اول که در مدت ربا و عجب شوکارش تا در حال حاصل تا از این
 بند رو پیاده بار بستگان و نقوی را ازین قماش خطای بسیار در راه و
 رهنی چون شیطاں پوتنه در کسب کاست پس اصلا بان عجب و مغرور نماید
 او بار خانه عمل تا از کربوه اصل بیست کند زانی حاط جمع بناید نمود و انکه
 شب یکم چند نماز ناقص گذاری چندین منان از یک شب سردی عیادت
 بر خبری انچه پشت امید کرم مساز از یک که محط چند جنیم از خواب شای
 بقدر بر خود میزد تا یک قطره چند اشک از دیده باری چندین از روی محنت
 رکوع و سجود خود را با یکی در عبادت و پیشمار و پداری برده مرده خویش را
 شب نهم داری چند ار یک در حال از احوال خود را معترف دانسته اند که
 چنانچه در کار جدیدیت از او و نای خویش منقل باید بود و بی زاور چوک

کریم و آه بر باد از بیم گناه روی چون کاه بیقرار چون نهری بطاعت حق
 و اعطاء نباری بجای خوشترین راه بر شاخه و نه در حق و سما از الیش
 و نوم بر جل شانه کافه بخیزان و انگ بران را از خواب غفلت بیدار
 و از شراب زهر و بیهوشیاری عطا نماید و تحفه نالایق طاعت جلد خلاق
 را با وی عرق جفات و گریه نهامت شایسته قبول گرامت نماید و گریه
 از جلد نواهی که وقت خاص برای ان مبین است نماز غفیل است که از
 نماز غفلت و نماز ساعت غفلت نیز گویند از اینجت که بانه شام و
 خفتن گذارد و میشود و از ساعتی نامند برای اینکه انیس بعین
 درین ساعت و ساعت بن طلوع صبح تا طلوع آفتاب شکر بای خود
 در میان خلاق پرکنده می گرداند که ایشان را غافل مبارزند و در ملک
 اندازند لهذا سید ابرار و ان غمخور صغار و کبار است و در هیچ
 بکنار ذکر الهی و بناد جستن بخدای عزوجل از سر انیس و بنود او امر
 فرموده و بحفظ و حرست اطفال و کودکان وصیت فرموده اند و این
 و این نماز و رکعت باین گفت که در رکعت اول بعد از فاتحه ای و
 و ذا النون اذا ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادی

فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننقی المؤمنین ویزکک
 نماید پس رکوع و سجود بطریقی مسح و کرده در رکعت دوم بعد از فاتحه لایه
 و عند مفاتحه القیوب لایعلمها الا هو و یعلم ما فی البر
 و البحر و ما تسقط من ورقه لایعلمها و لاجه فی ظلمات
 الامرض و لا مرطب و لا یابس الا فی کتاب مبین تلاوت فیه
 نگاه دست بغضت بر داشته ایند عاجز اند که اللهم انی اسئلك بمفاتیح
 الغیب التي لایعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
 تصلی فی کذا و کذا این خواج نور الزکاء عالمیان بنام جناب
 سئلت نماید بعد از ان کویده الصلوات و فی نعمتی و القادر علی
 تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما
 قضيتها لی و خواج نور اعرض نماید پس رکوع و سجود بکسور مسجود
 نمود و تشهد خواند و سلام دهد و وقت این نماز بقول شیخ طوسی رحمه
 در معراج مباد شام و خفتن است و بنابرین نماز خفتن کند و در وقت
 ادای ان باقیست و بقول شیخ سیال الدین محمد طاب ثراه در مفتاح بابین شام

دو وقت حق است چه ظاهر لفظ ما بین المغرب و العشاء که در حدیث است
 و بنا برین چون سهی مغرب بر طرف میشود این نماز قضا میگرد و در فضل
 این نماز از حضرت ابی عبیده الله علیه السلام باین مضمون منقولست که هر گاه
 دو رکعت نماز را در میان شام و خفتن گذارد و این دعا خواند و حاجت
 خود را مسئلت نماید هر چه سوال کند خداوند بوی عطا فرماید و دیگر از آنکه
 نماز و میت است و نیمه آن باین اسم از آن جهت است که قدوس او میان
 او قبله عالمیان بآن وصیت و سفارش نموده و در فضل و ثواب آن فرموده
 اند که هر که گذارد این نماز در مرهای از جمله متقیان باشد و اگر گذارد و این
 در سالی از جمله نیکوکاران باشد و اگر گذارد و از هر جمعی از نماز گذاران باشد
 و هر شب نزدیک باشد در پیش و بشمار در حق آورد و ثواب آن از آنکه خداوند تعالی
 و این نماز دو رکعت است و وقت نیز میان شام و خفتن است باین کیفیت
 که در رکعت اولی بعد از حمد از زلزل سبزه ده بار و رکعت ثانیه بعد از حمد
 اقل هجده بار و از ده بار بخواند و بگوید یا ایاکل نماز و این است یعنی نماز
 یا ایاکل که منتهی آن خداوند تعالی و این چهار رکعت و وقت نماز نیز میان
 شام و خفتن است باین کیفیت که در هر دو رکعت یکبار ایاکل گذارد

و در هر رکعت بعد از فاتحه بجا آوردن قلی موافق احد بخواند و در فضل این نماز
 در مصباح شیخ طوسی و کنهی نیز روایتی مذکور است و حاصل این آنست که
 هر که این نماز که از روح کائنات میان او و خدا تعالی نباشد مگر آنست که امری در
 شود و در فقیه نیز این نماز بهین کیفیت و ثواب مرقوم و بنماز غافل علیها
 السلام نیز موسوم است لیکن در آن ختص این می باشد که ششم و هفتم مذکور
 دیگر از آنجه نماز حاجت که در فقه از حضرت مقدس علی بن الحسین علیه السلام
 که اخذ از راهی که پیش می آید یعنی او امید او جابر علیه السلام در شریفین با هم
 خود می پوشند بعد از آن دو رکعت نماز در آخر شب می گذارد و در سجده آن
 هر یک از تسبیحات اربع را صد بار می گفت بعد از آن در سجده هفتاد و یکبار
 خود میگردید بطریقی که آنچه در خاطر داشت ذکر می نمود و آنچه داشت در آن
 اجمال می نمود و بعد از آن دعا می کرد و در آن دعا خود را بر زمین مس می نمود و
 روایتی که بر نه مساحت که بخاک رسد این آداب نماز حاجت دیگر هم
 که در فقه مذکور است و نمازهای حاجت در کتب اعمال بسیار مذکور است و این
 حاجت بزرگ جمیع انعامات دیگر نماز هدی حضرت اشرف سالت پناه و این است
 عصمت و امارت شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح فرمود و شیخ کنهی نیز در

حوائجی مصباح خود آورده و آن انبیت که روایت کرده اند از ائمه علیهم
 السلام که بنده باید که روز ^{نهار} رکعت نماز کند از دو چهار از آن پنج
 فرستاده رسول ملی است ^{نهار} لم و چهار رکعت بدیه فرستاده بقیه
 علیها السلام و روز شنبه چهار رکعت نماز کند و بدیه نماید با امیرالمومنین
 علیه السلام و همچنین هر روز چهار رکعت نماز کند از دو بدیه کند با جمعی دیگر تا
 روز پنجمه چهار رکعت کند و بدیه سازد بجعفر بن محمد صادق علیه السلام بعد
 از جمعه باز هفت رکعت نماز کند از دو چهار از بدیه حضرت رسول و جبا
 دیگر از بدیه حضرت بول کرد اند و همچنین روز شنبه چهار رکعت کرد و
 بدیه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و هر روز بعد از آن چهار رکعت نماز
 کند از دو بدیه ای نماید تا پنجمه بدیه حضرت صاحب الزمان کند و در بیان
 هر دو رکعتی گوید اللهم انت السلام ومنك السلام و إليك
 يعود السلام حينئذ ينادي منك السلام اللهم صل على هذه
 الذکات هدیة منی الى فیلیک فلا و نام مبارک اکثر این نماز
 بقصد بدیه او کند از دو میشود مذکور سازد و فضل علی محمد و اله و بلغه
 ایاها و اعطنی فضل امی و مرجانی فیک فی هر سواک

صلواتك عليه وآله وفيه دعاء بزرگوار است که خواهم که حاصل مضمون
 بر سبیل اجمال آنیکه ای محبوب و من تو سلامی باین معنی که در ذات
 و صفات از هر سبب نقص سالم و میرای و از جانب است و سلامت
 و بیوی تو بر میگردد و سلامت باقی دارم را ای خدا و خدا را از جانب خود و سلامت
 ای محبوب و من این گستاخا به است از جانب من بیوی و دست تو فلان
 پس رحمت فرست بر محمد و آل او و بر سایر دردی این رکعات را و عطا کن
 بهترین آرزوی من و بیدار که در دست و در رسول خود در وی یعنی
 این هدیه دوست دیگر از انجمله نماز هدیه اموات مؤمنین است و وقت
 انشب اول قبر است و آن دو رکعت و در رکعت نخستین الحمد لله و ذکر
 و در دومی الحمد لله و انما از نشاء ده بار و بعد از سلام این دعا بخواند که اللهم
 صلی علی محمد و آل محمد و اعث لقولها فی قبر فلان و نام آن
 میت بر دینی ای محبوب و من رحمت فرست بر محمد و آل محمد و بفرست
 ثواب این نماز را بفر فلان کس و در ترغیب باین نماز و ثواب آن از
 سید سادات و عظموار احیای اموات حضرت اقدس نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلم مانور و در خوانشی مصباح کفعمی مذکور است که فرموده اند

آنچه مخفی مضمون آن نیست که غنی آید برست زمانی سخت تر از شب
 اول پس رسم کنند بر مردگان خود و بعد قه مبنی اگر تصدیق معذورین
 پس باید نماز که از واحدی از شما دو رکعت بگفتی که مذکور شد که
 چستیکه خدا تعالی میفرستد همان ساعت نماز فرشته بفرستد و با هر فرشته
 چهار رکعت باشد و وسیع کردند خدا تعالی تو را از تنگی و تار و یک درمید
 در صورتی فرماید بان نماز که از زنده بعد و آنچه تا نهد سب بر آن افتاد
 حسنت و بلند گرداند برای او چهل رجه و در دواتی دیگر گفتند نماز
 بدین که دست که در رکعت اولی بعد از حمد قل هو الله احد و بار و ثانی بعد از
 حمد سور کافران و بعد از آن دعای مذکور را خواند این مرد و در وقت
 رکعتی از سوره شریف بن فهد رحمة الله نقل فرموده است دیگر از انجیل نماز
 ادای حق پدر و مادر راست و در رکعتی در انفس العابدین نیز از سوره
 عالم صلی الله علیه و آله منقول است که هر که دو رکعت نماز کند و در شب
 جنبه میانه شام و خفتن در هر رکعت یک الحمد و آیه الکرسی چهار قل یک
 پنج بار خواند و چون سلام دهد باز زده بار استغفار کند و ثواب از این
 پدر و مادر خود و در جنتی که ادای حق ایشان کرد خواهد بود دیگر از انجیل

خط مال و دین و دنیا است در ایضاً العابدین از حضرت کمال عالم علیه السلام
 این مصون مرویت که هر که هر روز چهار رکعت نماز کند و وقت نماز
 بخواند در هر رکعت الحمد و آیه الکرسی بخواند خداوند این را از او بگذرد و نقصان
 در این مال و دین و دنیا نباشد و دیگر از جمله نوافل موفقه نمازهای مخصوص شب جمعه است
 و مختصر این آنست که در هر رکعت الحمد یکبار و اول را سه بار و بار دوم
 مصباح کشی طوسی رحمة الله علیه از جناب حدیث نوحی صلی الله علیه و آله و سلم
 مرویت که هر که این نماز کند خداوند این را از او بگذرد و از عذاب قبر و بولهای روز
 دیگر از آنجمله نمازهای مختصه روز جمعه است از جمله آنست که از اوقات و تهنیت
 باین اسم از بخت است که از احوالی بخیر است حضرت رسول الله علیه و آله و سلم
 اندوه بمرض رسانید که بر دما و دم قدای تو یا دمن و دوم از مدینه و بیرونه نماز
 جمعه منزه ایم آمد و اعلیٰ آموز که باین فضل نماز جمعه را در بایم و چون بقیله خود دوم
 ایشان را نیز باین اخبار نمایم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند
 که چون روز جمعه وقت عبادت شود دو رکعت نماز کن و بچنان در رکعت اول
 الحمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق مفتی تا در رکعت دوم قمصید یکبار و قل اعوذ
 برب الناس منتی تا در چون سلام دهی آیه الکرسی بخواند و بچنان آنگاه بر خیزد

رکعت دیگر کن چو سلام بخوان در هر رکعت الحمد بکبار اذیاء نصر الله بکبار
 و قل هو الله احد بخت و چ با ۱۰ نماز قانع گردی بختا و با بگو که جهان
 لله رب العرش العظيم ۰ حل ولا قوة الا بالله العلي العظيم ۰ در آن
 طری که برگزیده و نبوت که چ مومن مومن نباشند که این نماز کند روز و جمعه که
 این که من ضامنم برای او بپشت را و بر خنجر و از جای نماز تا امر زو خدا بخت
 کنان ما و در او را و دیگر از نمازهای روز جمعه نماز است که از اهل بیت الطهار
 عليهم السلام منقولست که هر که بعد از نماز پیشین روز جمعه در رکعت کند و در رکعت
 الحمد بکبار قل هو الله احد بختا و با بگو که الحمد لله اعجلنی من
 اهل الجنة التي حشوها البركة و عمارها الملائكة مع نبيها محمد
 و انبياء ابراهيم عليهم السلام صبی ای مومنان بگردان مرا از اهل
 که آنچه در آن کند بر رکعت و ساکنان و فرشتگان نماز یا بجز نماز و بجز
 ابراهیم علیهما السلام چون این نماز کند هیچ ریج و بیه و فتنه با و نرسد تا جمعه
 دیگر و خدا بختی جمع کند میان وی و میان ابراهیم علیهما السلام و در پشت
 دیگر از حمد است نماز طلب و زودست از بجز را از جهان مغافر حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام ما فرست که هر که خواهد که توفیق یابد و کرد و بگوید که رکعت نماز

کند بعد از نماز ظهر روز جمعه در کعبه و سجده از او طول دهد و بعد از سلام گوید
 اللهم انی اسألك بما سالت ذکره علیه السلام اذا ناداك من رب
 لا تفرنی فیه وانت خیر المومنین اللهم وهب لی نردقی طلبة انک
 سمیع الدعاء اللهم ما سالت استغفلهما و فی اماتک اخذهما فان
 قضیت لی فی جهنما ولدا فاجعله غلاما مبارکاً نیکاً ولا تجعل
 للشیطان فیه مضیاً ولا تشکک حاصل منی ابداً ای مبدء من بدستیک
 من سؤالی میکنم آنچه سؤالی کرد ترا بان ذکر یا علیه السلام چون ند کرد ترا که ای
 خداوند من کنده مرا تنها منی در نزدی من که است فرما و نویسنده و ارشادی
 پس اگر مرا و ارشادی ندی پاک نیست این شایسته که ذکر یا حق تعالی در خیر
 نموده است بصفه نفا و این آیه در سوره مبارک انبیاست ای مبدء من
 بر چنین مازیدی و اولادی پاکیزه بدستیک تو بنویس این دعای مرا این آیه
 در سوره آل عمران و بجای اللهم رببت ای مبدء من بسم تو حلال کنم
 او را یعنی روچه تو در او در امانت تو و اگر نفهم و برابرس اگر فهمانوده و مغفرت
 نمودم برای من در رحم او فرزندی پس بگردان آن و زنده را ببری مبارک
 پاکیزه روزگار و گردان بر ای شیطان در و بخشی و شکر کنی دیگر از نماز

سوخته مؤمنان ماه مبارک رمضان است و این پیش از آنست که تنگی
 زمین مجلس بجا بیاید و ذکر بر آنجا داشته باشد ریاضت کتب اعمال بجهای
 که تاکنون تفصیل آنها مشتمل است و از آنکه نگارنده اینجاست باید و کارش
 آن بر دوش طبیعت کاوان بزرگرای غنی نماید نماز نیست که جناب سید
 علوی از حضرت بنوی صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند که هر که
 در شب انامه رمضان بعد از نماز غفلت یا صبح دو رکعت نماز کند در
 رکعت صد کبار قل هو الله احد سوره بار خواند و بنا بر بعضی روایات
 بعد از آنست مفتاد بار استغفار نماید یعنی اگسی که مرا یعنی بخوابی و بیدار
 و این قسم استنشاق است فرمودند که خداوند تعالی هفت هزار نوشته را
 امر نماید که برای او سننات نویسد و سیات محو کند و درجات
 بخشد تا بزند تا در ماه رمضان دیگر و در خشنای فواید است بزرگ و قدر
 بنا نمایند و در بخت نبویسند برای او خواب مفتاد و هزار حج و ثواب
 از آدمی مفتاد و بیدار دیگر از آن جمله نماز عید قربان و عید ماه رمضان
 و این نماز در عصری که امام زمان از نظر امتحان و افتاب عالم آرای
 و جو مبارکش در حساب غیبت پنهان باشد بنابر مشهور از جمله سجده

و وقت گذاردن آن روز عید بعد از طلوع آفتاب است تا ذوال و سزاوار
 است که مرد اکاد و این روز شریف نیز متذکر احوال و زیر سحر کرد و چه
 این روز باین روز منتهی است بر احوال و اوضاع لغزیده و شریف است
 چون صدای الصلوات موزن بشنود و گریه یوم ملک و کل اناس با مسامحه
 را بر زبان حال خواند و ندای منادی روز قیامت که التمسع یوم ینادی
 المنادی من کان قریب از آن محضرت بگوشت بوش رساند چون
 بیکس در بر کرده قصد پروان بین از سرای خود کند روزی که در میان
 و پاپرینه از سرای خاک بان عرصه بونک خواهد شتافت یا دهنده در را
 از بایسن نگارنگ بوسهای و در روی دنیا عریان سازد و چون از
 خانه بر آید و مردمان را مشاهده نمایند که قوج متوجه عید گاه اندیاد آورده از قبی
 بکم هم بنفع فی الصور فتا تون افواج خلق چون مور از رخنای کوب برانده
 کرده کرده متوجه انعام برانده خواهند کرد و چون اختلاف اوضاع طبقات
 و اصناف خلق را ببیند که اغیار از ای بیابانی حرو و دیبا و کستاری می زند
 بر اینها متبلس گردیده و فقر از بنوای بکنه هامهای کرباس خود تن در دوخته
 و از زیر و زبانه چشم پوشیده اند تا طهر رساند اختلاف احوال خلق را در آن روز

بر صبی پهلای سندی است برقی در بر و نایج کرامت بسیر بهیدر با و نور
 خندان و سرور باض چنانچه امید و برنی با سهای قطره
 بر تن و سلسل و افلاک بر کرد و روشن منده و از رشی اعمال بر
 روانه مقرر خواهند کرد و چون این شمشیر بجوای همواره بهدر و دیوار
 براید متذکر که برید فیله ها قاعا صفا لایق فیها عوجا و لا
 اما گشته حوای قیامت بچشم دل مشاهده نماید و چون بر انتشار ضلالت
 نظر اندازد منور کانتم بر او شمشیر را که بر کشش نفسش سار و همچون
 بسته کرد و بفکر معنی و جاد و سرب و اللک صفا صفا پر دازد و چون
 مردمان بنام استند بخاطر سازد از که بحکم یقوم الناس لرب العالمین
 مردمان را حجت بازخواست و پرورش نزد حضرت احکم الحاکمین خواهند و در وقت
 و چون از نماز فارغ گشته مینازلند و در محبت نماز اندیش کند در نیکه
 نیکو کاران بحکم و یقلب الی اهل مسرور را بدربار جان و عاصیان
 باقتضای و یصلی بهیچ ابد رکات نیران رو خواهند گشت احوال
 بهوشندان صاحب احوال و اوضاع حید را بنور قیامت خواهند گشت
 و ازین راه نفس غفلت شمار را بفکر تذکر و توبه از روز سبب خواهند

انداخت پس ثابت بی شعور و پدید رسید که کسی چنین مبارک ایستاد
 نفس اماره برهنه و بخشش کرد و اندوخت و لذت و نافرمانی حضرت رب تعالی
 کرد و در کتاب شریف من لا یحضره الله عز و جل از قوت العین بنی و ولی حضرت حسن
 بن علی علیه السلام روایت شده که آنحضرت روز عید فطر جمعی از مردمان را
 که بازی میکنند و میخندند از جناب انصاف باینسان نمود با حساب خود گفت
 و درین میان من بشفقت نیان پنداشتم گفت که چه رسیده خدا تعالی تبارک
 کرد و عید است ماه رمضان را میدانی از برای غفلت تا سبقت جمیع بندران
 یاری طاعت او بسوی رضا و خوشنودی او پس سبقت گرفته دران خود
 بغرور و فروزی رسیدند و تکلف و زبرد قومی دیگر غایب و زبان پاک کردند
 پس عیبت کل عیب از یکدیگر بخنده و بازی مشغول شدند در چنین روز که نواب
 می باید دران بیکو کاران و زبان میکنند دران نفیض کاران و نفعی میکنند
 و قسم بخدای که اگر بوده بر داشته شود یعنی حقیقت کاران ظاهر یا احوال آن
 نشانها دیده شود و مرا به مشغول کرد و نیکو کار بیکو کاری خود و دیگر دار
 به دیگر داری خود یعنی از فکر و اندیشه آن خود را غافل نتواند ساخت
 بطولعب نتواند پرداخت و گفت اینها از حسن و آداب ان بنابر مشهور است

که اهل نجس و یا مکانی گشاده بیرون رفته این نماز را بجهت بخوانند
 خیر اهل مکه معظمه که در مسجد بیت الحرام کذا روزه و کذا روزه این نماز را خوانند
 یا بر خود نیز بخوانند و در وقت نماز کاه یا بیاده و یا بر نه و بسکون
 و قار باشند و ذکر کنند و اسلی یا خوانند باشند یا کذا روزه باشند
 و چون بمصلی رسند اولی اینست که سجاده و فرشی بکشند و نماز بروی
 کذا روزه بجای از آن و اقامت سجده را صلوات گفته شود و بعد از آن تکبیر اول
 گفته بعد از فاتحه بنا بر اشر سور سحر اسم قرات نمایند کاه نجبر کذا قوت
 خوانند و باز تکبیر دیگر و قنوت و دیگر تاج قنوت خوانند و بعد از آن
 تکبیر دیگری گفته بر کوع رود و بعد از آن رکوع و سجد و بطریق مسجود برکت دیگر
 برخیزد و بعد از فاتحه بنا بر اشر سور و شمس تلاوت نماید پس تکبیر گفته قنوت
 خوانند و باز تکبیر و قنوتی تا چهار تکبیر و چهار قنوت خوانند و بعد از آن
 تکبیر دیگر گفته بر کوع رود و بعد از آن رکوع سجده و تشهد خوانند سلام دهد
 بعد از آن دو خطبه خوانند و بعد از آن دو رکعت فقیه مذکور است الحمد
 اهل الکبرای و العظمی و اهل الجود و الجبر و اهل العفو و الرحمة
 و اهل التقوی و المغفرة اسألت بحق هذا اليوم الذی جعلته

قلین عید و الحمد علیکم و آله کرامه و ذ خرا و می
 ان تصلی علی محمد و آل محمد و ... فی کل خیر دخلت
 محمد و آل محمد و ان عز جنی ... رجت منه محمد و آل محمد
 صلواتک علیه و علیهم الام انی ... ما ساکن به عبادک الصا
 لحون و اعوذ بک مما استغاد بک منه عبادک الصالحون منی
 ای مباد من ای خائنه بدی و غفله و غفله و بدی و غفله
 کبریا و غفله و بدی و غفله و بدی و غفله و بدی و غفله
 عباد و رحم نمودن و ای شایسته ترسدن بندگان از تو و امر زین تو
 ایشان را در خواست منبایم از تو بکن این روز یکروز و انداز از یکروز
 عید و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرامت و ذخیره و زیادتی
 اینکه رحمت دوستی بر محمد و آل محمد و اینکه داخل کنی مرا در هر چه که داخل
 در آن محمد و آل محمد را و اینکه بدون اوری مرا از بدی که بدون آورد محمد
 و آل محمد را ای مباد من بدی و غفله من در خواست میکنم از تو بهترین چیزی را
 که در خواست کردی بندگان صالح تو دیگر از جمله نمازهای موقت نماز عید
 قدر است اگر چه نماز است مفتضی است که ساکن غایب عن طراز که کم

سفر خود و در آنست درین منزل خبر مقام خود و دیگر ناز و دیگر گفتار
 و دیگر دو لیکن بنده اخص شمار در هیچ فکر که عمر با شما گوی و در دست
 جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام عادت کرده و منزلت خود این نیست
 تذکار فضايل بيت الطهار پرورده مایه زینت نفس نمیکنود و شور این
 گفتگوست و طوطی بانفش جبهه شکر خواهی این گفتا بپوسته سبزه جوهر کلام و طاق
 سخنوری بعد از چرم رسیده باشد و جهت مدست سرای و تقوی چنان نیست
 گردیده باشد که دل از آن منواند برداشت و شکاری چمن بر سر نه قلم آمده
 را بگویم منت از دست مستی اندک داشت و لهذا در بیعام بقدر تمام فخر ده
 مجلی از حکایت غدر و مناسبات آن بر صوفیان مبارک و و کز و امانده عمری
 قلم را از غیور و ذکر انبساط و پذیرد دم آبی بلب زده و برآید میگردد و چندان
 و انعام از مردم گفته هیچ سخن شناس آنکه معتاد با غلام را دارد و بسنا و کی نمیشد
 معذور دارد و در قانون نصف خارج آنکه شمارند که این نوازی است
 بر اسند مخالف و موافق نه چنان دوا بر گردیده و این او زده رسا و زمره
 آنکه در هر گونه با شتاج کو چک و بزرگ عیب و عیب نه چندان رسیده است
 که احتیاج بواکوی آن باشد ولیکن بنده قند باشد این سخن و کلام جالت

قد اگر در دگر چه زبان خطیب طاهره یا اکبر بن زبان دوعید کاو جمع
 مومنان اخص شکار بر منر بلند دره چین بر سر انعطاب می آید
 و باز زبان غمگین کداف دور از داف کتب اسلاف بر دهن
 سامه بر اوران ایانی بر بنگو نماید که عید غر بر کسبچم و بکچر باشد
 اعظم عباد و در فضل و شرف از سایر ایام شریفه زیاده است چنانکه بر زبان صادق
 بیان جناب خطاب جعفی علیه السلام جریان که یوم العید بر عید الله
 الاکبر و ما بعث الله نبیا الا عرض حرمته و اندر عید فی السماء و
 و الا مرض یعنی روز عید عدد بر بزرگتر خدات و مبعوث گردانده است
 خدا اینمافی حج چغیره را که اینک شنا ساینده است با و حرمت این روز را
 و بدرستی که این روز عید است در آسمان و زمین شیخ صدوق رحمه الله
 در خواب الاعمال از حسین بن رشد حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون
 آن اینست که گفتیم بخدایت حضرت ابی حمزه علیه السلام که فدای تو کرده
 مسلمانان را عید یقین این دو عید است فرمودی اری ای حسین عید دیگر
 است عظیم تر و شریفتر از آنها گفتیم آن کدام روز است فرمودند روزت که
 امیر المومنین علیه السلام در از روز مفضوب شد و علم گردید برای مردمان که با

درایت یابید گفتیم خدای تو کردیم آنچه راست فرمودند که آن ایام تود
 و بر و این دیگر فرمودند که ایام باقی دیگر فرمودند که ایام مختلف
 و حاصل اینست که روزی یکبار بنمودند و از روز یکبار بنمودند
 گفتیم خدای تو کردیم چه عمل نژادارند برای که در از روز یکبار بنمودند و در روز یکبار
 و ملوان بر محسد و اهل پیش میفرستی و براری بخوی بیوی خدا تعالی از یک تنگی
 ظلم بر ایشان کرده و انکار حق ایشان نموده اند چه بدستیکه که نیزان عظیم
 اسلام امری نمودند و مبارک نمید کنند از روزی که در آن وصی قایم شد
 یعنی وصایت منسوب میکرد و بدیده گفتیم چه توانست برای کسی که روزه
 بر او این روز را از نماز مسلمان فرموده اند و ثواب روزه خفت ماه و اتم
 انکسب شریف غور است که از جهان و الا جناب برسدند که مومنان از غیران
 و وحید و مجوس و دیگر است این مضمون او فرمودند که آری
 عید دیگر است عظیم تر و شریفتر از آنها و این روز است که امیر المومنین علیه السلام
 و در آن با مامت و ادب شده و قلاعه ولایت او بر کردن مردمان گذشت
 شد و عذر بر حم راوی گوید برسدیم که آنچه روز است فرمودند که ایام مختلف
 و از روز یکبار بنمودند از آنچه بعد از آن فرمودند که عمل یعنی عبادت در این روز

برابری میکند با علّی شش ماه و نه روز و اینست که بسیار کنند درین روز ذکر
 خدائی شش و جل و صلوة بر پنج و آں ا دو نوسه و دو روز این بر عبادش
 مبنی در ماکولات و مشروبات با جزای آن نیز و در کتاب این همان عاصیاب
 منقولست که دوزخ روز عذیر جم کفار هشت سال است و نیز نسخ صدوق در
 امامی از حضرت اقدس شرف بنوی صلی الله علیه و آله و سلم روایتی باین معنی
 ذکر نموده که هر که روز عوار و عیدم و عید را نوبسده خدا نیامد برای آوردن
 شصت ماه و شش طوسی رحمت الله در تندیب الاحکام از امام همام و امام
 حضرت ابی جبره الله حید السلام حدیثی ذکر نموده که محصل معنوی آن است
 که دوزخ روز عذیر جم برابری میکند با دوزخ عمر دنیا یعنی اگر انسان زننده باشد
 و چند اکر دنیا باشد دوزخ دارد و ثوابی که این روز دوزخ و جهنم است
 روز این روز برای میکند نزد خدای عز و جل در هر سال با صبح و عصر که
 همه بگو و بسند برده باشد و این عید بزرگتر خداست و میبوت کرد و آمده است
 خدای عز و جل پنج بهتر را اگر اینک عبادت اشتغال نموده است درین روز و
 شش خفته است حرمت از او نام این روز در آستان دوم الحمد لله و است
 یعنی که روزی بماند بسته شده است و غایتی با است حضرت امیر المومنین بیعت

نمودند و زمین بوم الفیاق الجمع المثنی و معنی آن نیز مرد
 بان و هر دو که نماز گذارد و درین در رکعت باین طریق که غسل کند
 پیش از روال نصف ساعت و بچند بار هر رکعت الحمد بگوید و بارقل
 بگوید احد و ده بار ایة الکرسی و ده بار انا انزلناه برابری کند این نماز
 نزد خدای عز و جل با صد بار حج و صد هزار عمره و سوال ثانیة از خدا
 عز و جل حاجتی از حاجت های دنیا و آخرت مکرانیکرد و انشود هر حاجتیکه
 باشد پس اگر فوت شود از توان این نماز و دعای مقررہ یعنی از وقت مکرور
 در گذرد و قضا کن از ابعد از آن و هر که افطار نماید درین روز زمونی
 را مانند کسی باشد که اطعام کرده باشد قیام را پس بچشم شکر دانا انگشت
 نموده دست نموده عقد یعنی این لفظ را که معنی جامعیت میفرمود و در وقت
 مبارکش نموده بار و بعد از آن فرمود که یا مبدائی که قیام در شمار
 چندست نخست نمود که هر قیامی صد برابر است و باشد اورا نواب کی
 اطعام کند بعد دین از پنهان و صد لیقان و ششبدان و در حرم خدای
 عز و جل و آب اشاماده ایشانرا در روزیکه غلابین کر سنده و نشه باشد یعنی
 چون در بجای در راه خدا دهند برابری میکنند با صد هزار هزار و هم بعد از آن

فرمود که لعنک تری از الله عزوجل خلق یومما اقطع حرمه من
 لا والله معنی آنکه شاید تو چنان بینی که خدای عزوجل از بهر است
 عظیم تر بحسب قدر و شرف ازین روز نه بخند قسم نه بخند قسم بعد از این
 فرمودند که می باید باشد از قول شما چون ملاقات کند یعنی چون شما شیعیان
 بر خیزید اینکه گویند الحمد لله الذی اکرمنا بهذا الیوم وجعلنا من الحقین
 بعد الیاء و میثاقه الذی نقض به من ولا ینزل ولا امره و
 القوام بضبطه و لم یجعلنا من المجاحدين و المکذبین یوم الذین
 لم یضمنوا ان یکم خدایک اگر اکر ام نمود ما را پاین روز و کرد انید ما را از
 و نکستندگان بعد و همان او که با ما قرار داده از ولایت و ایمان
 که امامت باشد و قیام کنندگان بعد او که احکام شریعت باشد و بگردانند
 ما را از منکران کذب کنندگان روزی که روزی که باشد با همین روز
 عذیر که بچشم کریمه الیوم کلمتکم و یکم در از و دین اسلام کمال یافت
 ایماه طلعت کوکابه بر کمال کشنده بر تو سعادت بر سیاحت احوال عالین
 یافت و بعد از آن آن حضرت فرمودند باید که باشد از دعای تو بعد از این
 و در کلمت ای که کوئی مریدان ما سعه ما ساد ما ینادی لا یمان تا آخر

ایند عالم مشهور که در کتب معتبره مذکور است که بجهت طول الحاکمه بیان بزرگ
 از طرب البسان مکرریده و از بزرگوار احادیث و اخبار که فخرات بابش
 بابشار قش بر شاخسار عبادات باین صیغه و لفظ پذیرد که امیر المومنین
 بسیار روید یافته و اگر در انساب هیچ خبر دار نباشد جز اینکه هیچ روزی
 شریفتر از این روز نیست همین بس است و چون این روز عید اکبر که در قدر
 و شرف انساب برایام بزرگترین روز آفتاب جهان تاب ظهور امامت
 خلائق از درای جبال طایب کشته پر نور سادات بر عالم انداخت
 و سید انس و جان از دل و جان پذیرای فرمان یا ایها الرسول بلغ
 ما انزل الیک کتبه زبان وی بیان نوای والای من گشت مولا
 فهذا اعلى مولا بر تارک حضرت امیر المومنین ازاخت و کج سر کرد
 کرامت بر فوق و قدسای آنحضرت گذاشته و تحت جانشینی انشاء
 دنیا و دین برای آن امام گزین معین گشت خطبه خلافت کبری بنام نام
 آن امام معلى بر منبر هدایت و ارشاد علی رود من اکاشما و خوانده کردیم
 و سکه قبول و از عان فرمانی باسم سامی آن پسندیده حضرت خالق در
 دارالطرب توفیق بر تقوی و بخشش دلهای مومنان خاص نداده شد و از وی

انشاء بتو غزای اللهم وال من والاه قوت گرفت و مشور را ماست بخان
 پناه بخت نامه و عاود من عاودا سو که کز دیده بیشتر از اخبار صادره جبهه
 این بشارت غلطی باطراف عالم شستافتند و از مومنان پاک نهاد و صافی تقوا
 نزد کانی تسلیم و انقیاد یافتند تو صیغ این عبارات و تصریح این اشارات
 بر سبیل ایجاز آنیک چون انساب العتبات و هو و اشرف محمدی صلی الله علیه و آله
 و سلم در آسمان حیات با فتنه عزیزی وفات نزدیک رسیده مساومتی ان
 بر کزیده ربانی قطع زندگانی نموده و در مرحله آخرین از مراحل سنین منزلت
 و شوق ادرک ثواب بهره و حج خاطر انورش را به زم سفر حجاز بخو یک نموده
 و جذب توفیق و عنایت سبحانی ان جیب بر کزیده را بر رسم معانی بخانه خود
 و موت فرموده چنانکه کثیر از دور و نشان و انزاف از ایل مدینه و اطراف
 که از ان اراده اطلاع یافته و بهلازم شتافتند بودند در جیب و بجم و یقعد
 از مدینه مبارک روانه ان سفر فیض از گردیده و بعد از وصول یکجبه مقصود و حصول
 ان فضل ثواب محمد و معاودت نموده و در عهد هم زبانه بعد بر جم که مشیت
 مبنای کزیده نزدیک جبهه و انجا عذیری بوده یعنی کوی که اب باران در انج
 کشفه و از عذر بر جم از بنجه میگفتند و قبل ازین که حضرت جبریل نزول نمود

و آنحضرت را امر فرموده بود که و الله جناب امیر المومنین علیه السلام را خلیفه
 خود سازد و بر ابایامت و پیغمبری است یعنی نموده و خلاصه و جوب استماع
 و فرمان برداری و برابر کردن مطابق اندازد و لیکن چون امر فرمودی نمود
 و آنحضرت مبداء است که اکثر اقوام منافقند بجهت اینکه عزیزان ایشان در معیار
 جهاد دین بشمیرند برقی نظر بر انروز و مجاهدین بر خاک مذلت افتاده بودند
 با وی در مقام خلوف و سبزه و از بغض و عداوت او دیر و لبر و در اند
 از جنبه می نمود که مباد از قبول این امر امتناع نموده یکبارگی برده از روی کار
 بر اندازند و پشت بر پشت داده بروی آنحضرت سپاس داده علامه علم مخالفین
 بر او انداختند و در نیابت متامل می بود و در تبلیغ این امر مانع می نمود تا بعد
 که انروز زمین بجای بوس رحمت سعادت فرین انروز و تیا و دین مشرف گردید
 و غبارش از کدرا نموگب همایون سر افتخار بر خاک نیلگون رسانید حضرت
 خبر میل علیه اسلام دیگر باره فرود آمده این آیه آور که یا ایها الرسول
 بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله
 یعصمک من الناس حاصل معنون اینکه برسان و دیگر تا خبر کن و بجهت
 فرود ستاد و حمله بود و پیوسته تواز جانب خداوند تو یعنی نعمت علی بن



ای طالب حبیب اسلام با هر خلافت و اگر تبلیغ این امر کردی و احوالی در دنیا
پس نرسایند خواهی بود رسالت و از آن گذشته خواهی بود حق بگری
نزد ارباب و خدا نگاه میدارد و از آن مردمان یعنی بگویند بکن اینچنین
این امر فوری بود و دیگر تا خبر نمی توانست بخود در این میان بود و اگر انشای
فرزندان در مینا تقصید و سوزان بود و بعدی که مردمان را نامی خود را بر
زیر پا میکردند و نزول در آن وقت محمود و آن مکان نیز منزه گاه متعاضد
بنودان آفتاب نور خاندن را مانند جرم قسم در آنجا انداخته بود و در
خود خالی ساختند و آسمان مثال سایه نزول اجول بر این زمین انداختند
پس جلال در نمودند تا بیکر گفته خلافتی که گشتند و پیش از آن کان با گشتند و در
آن گشتند و در پای درختان منبیلان مکانی اختیار کردند از عرض و خار رفته
فروش صفا گسترده و جهان را و بالانشای ستران بالای هم نهادند و اگر گشتند
منبری ترتیب دادند و از آنجا جناب چون دعای سحاب بر آن صعود نمودند
و مانند سحاب در او بر یک ابر کفایت کرد و بر و مانی طبعی عن هوای آن هو
الاحی یوحی بر صدف آن ناطق و گویند است باین انصاح بپند و
چگونه بپند این قلوب خوار و زبرش فرمودند چنان خدایند و در روح